اتمام الطليعه باخبار بعض الموقعه ۵ رتب وفقني للتيمم التعليماتي

فتاح

فهرست کتاب تاریخ وصاف ۱

مجلد اول مشتمل بر ذکر جلوس قبلا قاآن و مبادی و مقدمات آن و خواتیم حال هلاکو خان و خانیت اولاد و احفاد او در اقالیم ثالث و رابع و خامس تا زمان دولت ارغون خان و احوال ملوک اطراف و صنادید انام در عهد ایشان

هو العلیم

مجلد دوم ۲

محتوی بر شرح مجددات امور ملک سلیمان فارس از مبادی انتقال سلطنت بدو در زمان کی یمنه سلغری و بعضی احوال خانیت ارغون تیمور نسل چنگیز خان تا آخر عهد ارغون خان

هو الحکیم

مجلد سیم ۳

مبتنی بر ذکر گیخاتو خان و شرح حالات در آن عهد و خاتمه کار او و خانیت بایدو خان و ذکر سلاطین کرمان و صفت ممالک هند بطریق اجمال و ذکر ملوک معتبر و سلاطین دلی حسب تعلق انتقال و جلوس همایون سلطان محمود غازان و شرح احوال او تا شهور سنه سبعمایه

هو الرئوف

مجلد چهارم ۴

مشعر بر تتمه احوال سلطان محمود غازان و خاتمه کار او و شرح بعضی امور که در مجلدات پیشین مهمل مانده و جلوس همایون پادشاه معدلت نشان الجایتو سلطان و بیان احوال ملوک و صنادید معاصر پادشاه معدلت نشان شاه جنت مکان تا اواخر سنه ثلث عشر و سبعمایه و تحقیق مجمل کیفیت خروج و وقایع چنگیز خان و قلع و قمع قصر دولت سلاطین خوارزم و خراب جهان و جهانیان

هو الرحیم

مجلد پنجم ۵

منطوی بر خاتمت حال سلطان محمد اولجایتو سلطان عطر الله مضجعه و جلوس سلطان سعید سلطان ابو سعید بر مسند خانیت و سوانح حالات در عهد دولت آن پادشاه غفران پناه

انا فر المطلع با خبار بعض الموقفه ٥ ربت و فقنی للتيسير التعليم بابی

فهرست کتاب تاریخ وصاف

۱

مجلد اول مشتمل بر ذکر جلوس قبلا قا آن و مبادی و مقدمات ان و خواتیم حال هلاکو خان و خاتمت اولاد و احفاد او در اقالیم ثلث و رابع و خامس تا زمان دولت ارغون خان و احوال ملوک اطراف و صنادید انام در عهد ایشان

هو العليم

مجلد دوم

۲

محتوی بر شرح مجددات امور ملک سلیمان فارس از مبادی انتقال سلطنت بعد از کی یمه سلغری و بعضی احوال خانیت ارغون تیمور نسل چنگیز خان تا اخر عهد ارغون خان

هو الحكيم

مجلد سیم

۳

مشتمل بر ذکر کیخاتو خان و شرح حالات دولت عهد و خاتمت کار او و خانیت بایدو خان و ذکر سلاطین کرمان و صفت ممالک هند بطریق اجمال و ذکر ملوک معبر و سلاطین دهلی حسب تعلق انتقال و جلوس همایون سلطان محمود غازان و شرح احوال او تا شهور سنه سبعمایه

هو الرءوف

مجلد چهارم

مشعر بر تتمه احوال سلطان محمود غازان و خاتمت کار او و شرح بعضی امور که در مجلدات پیشین مهمل مانده و جلوس همایون پادشاه معدلت نشان الجایتو سلطان و بیان احوال ملوک و صنادید معاصر او تا ... معدلت نشان ... [illegible] سنه ثلث عشر و سبعمایه ... کیفیت خروج ... و قلع و قمع ... دولت سلاطین ... جهان ... [illegible]

هو الرحيم

مجلد پنجم

۵

منطوی بر خاتمت حال سلطان محمد اولجایتو سلطان عطر الله مضجعه و جلوس سلطان سعید سلطان ابو سعید بر مسند خانیت و سوانح حالات در عهد دولت آن پادشاه غفران پناه

اسم آلت که بآلت والست مِفعَلٌ مِفعلةٌ مِفعال است ... بجز از

قاعدة فی التركيب یا لبیب

بدانکه اسم بر دو قسم است نکره و معرفه و نکره یعنی غیر معین و معرفه یعنی معین و معرفه بر پنج قسم است ضمائر موصولات معرفه بعلم معرفه بالف لام
مثل هو مثل الذی والتی مثل الله مثل الرسول
معرفه باضافه فصل اسم یکی از سه چیز تمام میشود یا بالف لام یا باضافه چون ولی الله یا بتنوین فصل هر جار و مجروری که هست ظرف است و ظرف متعلق است و متعلق میخواهد پس اگر پیش از او فعل یا شبه فعلی باشد می‌نامند از جار و مجرور ظرف لغو و اگر پیش از او فعلی یا شبه فعلی نباشد می‌نامند از جار و مجرور ظرف مستقر فصل و اغلب انست که ان فعل و شبه فعلی که تقدیر میکنند یکی از افعال عموم است و افعال عموم چهار است اول کون و هر چه از کون مشتق باشد مثل کان و یکون دوم ثبوت و هر چه از ثبوت مشتق باشد مثل ثبت یثبت سیم وجود و هر چه از او مشتق باشد مثل وجد یجد چهارم حصول و هر چه از او مشتق باشد مثل حصل یحصل فصل شبه فعل پنج است اسم فاعل مثل ضارب اسم مفعول مثل مضروب مصدر مثل ضرب صفت مشبهه مثل حسن اسم تفضیل مثل اکبر
التفات نزد اهل معانی نقل کلام است از اسلوب باسلوب دیگر وان منحصر است در شش صورت اول التفات از تکلم بخطاب دوم عکس ان دوم التفات از خطاب ... سیم عکس ان پنجم التفات از تکلم بغیبت ششم عکس ان

... ملک السموات والارض ... ابو الغفار ... [illegible]

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

اعوذ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم وحده ضمیر
درو مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوع است تا فاعلش باشد
بالله با حرف جر الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور بباء جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اعوذ باشد من
الشیطان من حرفیست از حروف جاره الشیطان اسمیست معرفه
بالف لام لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو متعلق است باعوذ
الرجیم اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا صفت
الشیطان باشد یعنی پناه میبرم بخدا از شیطانی که سنگسار کرده
شده است بسم الله الرحمن الرحیم با حرفیست از حروف جاره اسم اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست

تامفعول

تا مفعول بواسطه اقرا باشد الله اسمیست معرفه بعلم لفظا
مجرور است تا مضاف الیه اسم باشد الرحمن اسمیست معرفه بالف
لام لفظا مجرور است تا صفت الله باشد یعنی بنام خدای
که مستجمع است بجمیع صفات کمال و منزه است از جمیع صفات نقص
و این صفت دارد که رحمن است یعنی بخشاینده است در دنیا مومنان
و کافران را و رحیم است یعنی بخشاینده است در آخرت مر مومنان را
و بس الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
الحمد اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد
لله لام حرفیست از حروف جاره الله اسمیست معرفه بعلم لفظا
مجرور بلام جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد و این جار
مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد و اگر
الحمد مفتوح باشد مفعول فعل مقدر است که احمد الحمد و اگر

الرحیم اسمیست معرف بالف لام لفظا مجرور است تا صفت ثانی الله باشد

ابتدا میکنم

مرفوع باشد مبتدا است لله مفعول بواسطه رب اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور است تا صفت الله باشد رب هم خوانده اند
بانیطریق احتمال دارد که رب خبر مبتدای محذوف باشد که
هو رب باشد و اگر رب باشد مفعول فعل محذوف است
که اذکر رب العالمین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است
تا مضاف الیه رب باشد الرحمن اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مجرور است تا صفت الله باشد الرحیم اسمیست معرفه بالف
لام لفظا مجرور است تا صفت الله باشد احتمال دارد که الرحمن
الرحیم مبتدا باشد الرحیم خبر و اگر الرحمن باشد مفعول فعل
محذوف باشد که اعنی باشد الرحیم بشرح ایضا مالک اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور است تا صفت الله باشد یعنی
مالک خواهد شد یا ملک اسمیست مخفف باضافه لفظا مجرور
است تا بدل الله باشد یعنی مالک شده است روز جزا را و اگر
مالک باشد بضم کاف خبر مبتدا خواهد بود مثل الرحمن الرحیم
یوم اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف الیه مالک

باشد

خبر مبتدا

باشد الدین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا مضاف
الیه یوم باشد ایاک ضمیر بارز منصوب منفصل محلا منصوبست
تا مفعول نعبد باشد نعبد فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای متکلم مع الغیر ضمیر درو مستتر است باستتار واجبی محلا
مرفوع است تا فاعلش باشد و ایاک واو واو عاطفه ایاک ضمیر
بارز منصوب منفصل محلا منصوبست تا مفعول نستعین باشد
نستعین فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب استفعال موضوع
از برای متکلم مع الغیر ضمیر درو مستتر باستتار واجبی محلا
مرفوع است تا فاعلش باشد اهد فعل امر حاضر نا ضمیر بارز منصوب متصل محلا
منصوبست تا مفعول اهد باشد الصراط اسمیست معرفه بالف
لام لفظا منصوبست تا مفعول دیگرش باشد المستقیم اسمیست ثانی اهد
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا صفت الصراط باشد صراط
اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا بدل صراط اول باشد
الذین اسم موصول محلا مجرور است تا مضاف الیه صراط باشد
انعمت فعل ماضی ثلاثی مزید فیه موضوع از برای مفرد مذکر از باب افعال

مخاطب تا ضمیر بارزه مرفوع متصل محلاً مرفوعست تا فاعلش
باشد واین جمله صله الذین علیهم علی حرفیست از حروف
جاره هم ضمیر بارز مجرور متصل محلاً مجرور بعلی جار مجرور
ظرف لغو محلاً منصوبست تا مفعول باشد غیر اسمیست متمم
باضافه لفظا مجرور است تا صفة الذین باشد یا بدل الذین
باشد یا عطف بیان الذین باشد واگر مفتوح باشد مفعول
فعل محذوفست اعنی غیر یا حال باشد از ضمیر علیهم مستثنا
باشد المغضوب اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا
مضاف الیه غیر باشد علیهم علی حرفیست از حروف جاره هم
ضمیر بارز مجرور متصل محلاً مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو محلاً
منصوبست تا مفعول بجای فاعل مغضوب باشد ولا الضالین
واو واو عاطفه لا لاء زائده موکده الضالین اسمیست معرفه بالف
لام لفظا مجرور است تا عطف باشد بمغضوب یعنی همه حمدها
از برای خداست که پروردگار عالمیانست واین صفت دارد که رحمن
است یعنی بخشاینده است در دنیا مومنان وکافران هم را ورحیم است یعنی

فعل وفاعل

بواسطه النعت

بخشاینده

بخشاینده است در اخرت مومنان را وپس صاحب روز جزاست یعنی ترا
عبادت میکنیم نه غیر ترا وبتو استعانت میجوییم بنما ما را راه راست
راه انجماعتی که انعام کرده تو بر ایشان نه راه انانکه غضب کرده بر
ایشان ونه راه انانکه گمراه شده اند سورة البقرة بسم الله
الرحمن الرحیم الم الم اگر مجرور است قسم است که حرف قسم محذوف
باشد باین تقدیر که اقسم بالم واگر مفتوح باشد مفعول فعل
محذوف باشد باین تقدیر که اتلوا الم واگر مضموم باشد یا مبتدا
ست یا خبر مبتداء محذوفست بتقدیر هذا وبعضی گفته اند که اگر
مفتوح باشد حرف قسم حذف شده است ذلک اسم اشاره محلاً
مرفوعست تا مبتدا باشد وخبرش بعد از این می اید یا خبر الم است
الکتاب اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا خبر
ذلک باشد یا بدل یا صفت یا عطف بیان ذلک باشد لا ریب
فیه لا لاء نفی جنس ریب اسمیست نکره لفظا مبنی بر فتح است
تا اسم لا باشد فیه فی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور
متصل محلاً مجرور بفی جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل

مقدر محلاً منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد
واین جار مجرور با عامل مقدر محلاً مرفوعست تا خبر لا باشد
واین جمله حال است از الکتاب یا فیه دیگر محذوفست تا خبر
لا باشد هدی اسمیست نکره تقدیرا منصوبست تا مفعول
فعل محذوف باشد که هدیت است بعضی گفته اند که مبتدا است
که فیه خبر باشد وبعضی گفته اند که خبر ذلک است وبعضی
گفته اند که مبتدا است خبرش محذوفست هو هدی للمتقین
لام حرفیست از حروف جاره المتقین اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلاً منصوبست تا مفعول
بواسطه هدی باشد ترجمه اش اینست الم حروف مقطعات
یا اسم اعظم الهی است یا اسم قرانست یا اسم سوره این کتابیست
که هیچ شکی نیست در او وراه نماینده است از برای پرهیزکاران
الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
الذین اسم موصول محلاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد احتمال
دارد که مبتدا باشد خبرش بعد از این بیاید یا محلاً مجرور است

تا صفت

تا صفت متقین باشد یومنون فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلاً مرفوعست
تا فاعلش باشد واین جمله صله الذین بالغیب با حرفیست از حروف
جاره الغیب اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بباء جار ومجرور
ظرف لغو متعلق است بیومنون یا محلاً منصوبست تا حال باشد
از واو یومنون یا الغیب اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور
بباء جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلاً منصوبست
تا مفعول بواسطه یومنون باشد ویقیمون واو واو عاطفه
یقیمون فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر
غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلاً مرفوعست تا فاعلش باشد
الصلوة اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول
یقیمون باشد ومما واو واو عاطفه من حرفیست از حروف جاره
ما ماء موصوله محلاً مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو متعلق
است بینفقون واگر ماء مصدریه بگیریم رزقناهم فعل
فاعل مفعول بتاویل مصدر محلاً مجرور بمن جار مجرور ظرف

لغو متعلق است بینفقون واگر ما را نکره موصوفه بگیریم و رزقناهم
فعل فاعل مفعول محلا مجرور بمن محلا مجرور است تا صفت ما باشد
رزقناهم فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي متكلم مع الغير
نا ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد وهم
ضمير بارز مرفوع منفصل محلا منصوبست تا مفعول رزقنا باشد
واين جمله صله ما يُنفِقُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع
از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوع
است تا فاعلش باشد يعني آنانكه ايمان مي آورند بغيب وبپا
ميدارند نماز را واز آن چيزيكه روزي داديم ما ايشانرا انفاق
ميكنند وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ واو واو عاطفه الذين اسم موصول
محلا مجرور است تا صفة للمتقين باشد يا محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد خبرش بعد از اين خواهد آمد يا محلا منصوبست تا مفعول
فعل محذوف باشد يُؤْمِنُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع
از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست

تا فاعلش

تا فاعلش باشد واين جمله فعل فاعل صله الذين بِمَا با حرفيست
از حروف جاره ماء موصوله محلا مجرور بباء جار مجرور ظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول يؤمنون باشد اين جمله صله الذين
أُنزِلَ فعل ماضي مجهول ثلاثي مزيد فيه موضوع از براي مفرد مذكر
غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست تا مفعول
بجاي فاعلش باشد إِلَيْكَ الى حرفيست از حروف جاره كاف
ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بالى جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه انزل باشد اين جمله صله ماء
وَمَا واو عاطفه ما موصوله محلا مجرور است تا عطف باشد
بماء اول أُنزِلَ فعل ماضي مجهول ثلاثي مزيد فيه موضوع از براي
مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي محلا
مرفوعست تا مفعول بجاي فاعلش باشد مِن قَبْلِكَ من حرفيست
از حروف جاره قبل اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار
مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انزل باشد
كاف ضمير مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه قبل باشد

اين جمله صله ما وَبِالْآخِرَةِ واو عاطفه با حرفيست از حروف
جاره الآخرة اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور بباء جار
مجرور ظرف لغو منصوبست تا مفعول بواسطه يوقنون باشد
يا الآخرة اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور بباء جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد فعل مقدر
ساعة است يا يوم هُمْ ضمير بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد احتمال دارد كه هم مبتدا باشد وجمله يوقنون
خبر باشد يُوقِنُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع
مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد يعني آنكساني كه ايمان مي آورند بآنچه كه فرستاده شده
است بسوي تو وآنچه كه فرستاده شده است از پيش تو وبدار آخرت
ايشان يقين دارند أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ اولئك اسم اشاره است محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
يا خبر الذين اول باشد على حرفيست از حروف جاره هدى اسم

واين جار ومجرور با عامل مقدر

نکره

نكره محلا مجرور بعلى جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور
با عامل مقدر تقديرا مرفوعست تا خبر اولئك باشد مِن رَّبِّهِمْ
من حرفيست از حروف جاره رب اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور
بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار ومجرور با عامل
مقدر محلا مرفوعست تا صفت هدى باشد هِمْ ضمير بارز مجرور
متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه رب باشد واو عاطفه
أُولَٰئِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد يا عطف است
باولئك اول هُمْ ضمير مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا خبر اولئك
ثاني باشد يا هم مبتدا است الْمُفْلِحُونَ اسميست معرفه بالف لام
لفظا مرفوعست تا خبر هم باشد واين مبتدا وخبر محلا مرفوعست
تا خبر اولئك باشد يعني اين گروه بر راه راست اند از جانب پروردگار
خودشان واين گروه ايشانند نجات يافته شده كان إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الّذین اسم موصول محلاً
منصوبست تا اسم ان باشد کفروا فعل ماضی ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر غایب وا و ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله فعل و فاعل محلا مرفوع
است تا خبر انّ باشد سَوَاءٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا
باشد یا فاعل فعل محذوف باشد تقدیرش کان سواء عَلَیْهِمْ
علی حرفیست از حروف جاره هِمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور
بعلی جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر عامل مقدر
باشد واین جار ومجرور با عامل محلا مرفوعست تا خبر سواء باشد
ءَاَنْذَرْتَهُمْ همزه همزه استفهامیة انذرت فعل ماضی ثلاثی
مزید فیه موضوع از برای مفرد مذکر مخاطب تا ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هُمْ ضمیر منصوب متصل
محلا منصوبست تا مفعول انذرت باشد اَمْ ام عاطفه لَمْ لم جازمه
تُنْذِرْ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر مخاطب
ضمیر در او مستتراست باستتار واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش

باشد

هُمْ ضمیر بارز منصوب منفصل محلا منصوبست تا مفعول تنذر باشد
لَا یُؤْمِنُونَ لا لاء نافیه یؤمنون فعل مضارع موضوع از برای
جمع مذکر غایب وا و ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد احتمال دیگر که انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الّذین
کفروا الّذین اسم موصول کفروا فعل و فاعل این جمله صله الّذین
محلا منصوبست تا اسم انّ باشد سواء اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا خبر انّ باشد یا سواء مبتدا است واین جمله عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ
اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ خبرش باشد احتمال دیگر که انّ حرفیست از حروف
مشبهة بالفعل الّذین اسم موصول کفروا فعل و فاعل صله الّذین
واین جمله اسم انّ واین جمله سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
جمله معترضه است لا یؤمنون فعل و فاعل خبر انّ است یعنی
الجماعتی که کافر شدند مساویست بر ایشان خواه بترسانی تو
ایشانرا وخواه نترسانی که ایشان ایمان نمی آورند بتو خَتَمَ اللّٰهُ
عَلٰی قُلُوبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِیمٌ ختم فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر

غایب اللّٰهُ اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد عَلٰی
قُلُوبِهِمْ علی حرفیست از حروف جاره قُلُوبِهِمْ اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول ختم
باشد هِمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه
قلوب باشد وَعَلٰی سَمْعِهِمْ واو عاطفه بواسطه علی حرفیست از
حروف جاره سمع اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بعلی جار
مجرور ظرف لغو متعلق است بقلوبهم هِمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجرور است تا مضاف الیه سمع باشد وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ واو عاطفه
ابصار اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف
مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه ابصار باشد غِشَاوَةٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا مبتدا باشد وَلَهُمْ واو عاطفه لام حرفیست از حروف جاره هُمْ
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف مستقر متعلق

بعامل

بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد
واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا یا حال
از ابصارهم باشد عَذَابٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا
باشد یا فاعل فعل محذوف باشد عَظِیمٌ اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا مبتدا باشد یعنی مهر زده است حضرت اللّٰه تعالی
بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان
پرده واز برای ایشانست عذاب بزرگ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ
آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ وَمِنَ النَّاسِ
واو عاطفه من حرفیست از حروف جاره النّاس اسمیست معرفه
بالف لام لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد
واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا
باشد مَنْ یَقُولُ من مَن موصوله محلا مرفوعست باشد یا محلا
مرفوعست تا فاعل فعل محذوف باشد یا مَن نکره موصوفه
یَقُولُ صفت مَن یَقُولُ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از

براي مفرد مذكر غايب ضمير درا ومستتر است باستتار جايزي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد آمنّا فعل ماضي ثلاثي مزيد
فيه از باب افعال موضوع از براي متكلّم مع الغير نا ضمير
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِاللّٰهِ
با حرفيست از حروف جاره الله اسميست معرفه بعلم لفظا
مجرور بباء جار مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه آمنّا باشد وَبِاليَوْمِ واو عاطفه با حرفيست از
حروف جاره اليَوم اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور
بباء جار ومجرور وظرف لغو متعلق است با آمنّا الآخِرِ اسميست معرفه
بالف لام لفظا مجرور است تا صفت باشد يا مضاف اليه يوم باشد
وَمَا هُم واو عاطفه ما ماء مشبهة بليس هُم ضمير بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا اسم ما باشد بِمُؤمِنِينَ با باء زائده مؤكده مؤمنين
اسميست نكره لفظا مجرور ومنفصل معنى منصوبست تا خبر ما باشد
يعني بعضى از مردمان كسي است كه ميكويد كه ايمان آورديم ما
بخدا وبروز آخرت ونيستند ايشان ايمان آورندكان

يخادعون

يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنفُسَهُم وَ
مَا يَشعُرُونَ يُخَادِعُونَ فعل مضارع ثلاثي مزيد فيه از باب
مفاعله در اصل خَدَعَ بود نقل كرديم بباب مفاعله الفي در ميان
فاء الفعل وعين الفعل زياد كرديم خادع شد موضوع از براي
جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا
فاعلش باشد اَللّٰهَ اسميست معرفه بعلم لفظا منصوبست تا مفعولش
باشد وَالَّذِينَ واو عاطفه الذين اسم موصول آمَنُوا فعل ماضي
ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از براي جمع مذكر غايب
واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واين
جمله صله الذين وَمَا يَخدَعُونَ واو واو عاطفه ماء ما نافيه
يخدعون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر
غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد اِلَّا اَنفُسَهُم وَمَا يَشعُرُونَ عطف است بجمله اول يعني
فريب ميدهند ايشان خدارا وانجماعتي كه ايمان آوردند و
فريب نميدهند ايشان مگر نفسهاي خودشان را وشعور ندارند

محلا منصوبست تا عطف باشد

ایشان فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ بِمَا
كَانُوا يَكْذِبُونَ فِي قُلُوبِهِم فی حرفیست از حروف جاره قلوب
اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور ظرف مستقر
متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل
مقدر و این جار مجرور با عامل مقدّر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا
باشد هِم ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرور است تا مضاف الیه
قلوب باشد مَرَضٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد
فَزَادَ فا فاء عاطفه زاد فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از براي
مفرد مذکر غایب هُمْ ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا منصوبست
تا مفعول زاد باشد الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست
تا فاعلش باشد مَرَضًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول
دیگرش باشد وَلَهُمْ واو عاطفه لَهُمْ لام حرفیست از حروف
جاره هم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف
مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدّر باشد و این جار مجرور با عامل مقدّر محلا مرفوعست

تاخبر

تاخبر مبتدا باشد عَذَابٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا
باشد یا فاعل فعل محذوف باشد اَلِيمٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا صفت عذاب باشد بِمَا كَانُوا بما با حرفیست از حروف جاره
ما ماء مصدریّه کانوا فعلی است از افعال ناقصه واو ضمیر بارز
مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا اسم کان باشد يَكْذِبُونَ
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از براي جمع مذکر غایب واو
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و این
جمله بتاویل مصدر محلا مجرور بباء جار مجرور ظرف مستقر محلا
مرفوعست تا صفت الیم باشد و این جمله فعل فاعل محلا منصوبست
تا خبر کانوا باشد و این فعل فاعل مفعول محلا مجرور است تا مضاف
الیه اذا باشد یعنی در دلهاي ایشانست مرضی پس زیاد کرداند
مرض ایشانرا خداي تعالی و از براي ایشانست عذاب دردناک
بسبب آنچه بکذب بودند تکذیب میکردند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا
فِي الاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ وَاِذَا واو عاطفه اذا ظرف
محلا منصوب بظرفیه قِيلَ فعل ماضی مجهول موضوع از براي

مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست
تا مفعول بجای فاعلش باشد لهم لام حرفیست از حروف جاره هم
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو متعلق
بقیل لا تفسدوا لا، ناهیه تفسدوا فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد واین جمله فعل وفاعل محلا منصوبست تا مفعول
بجای فاعل قیل باشد فی الارض فی حرفیست از حروف جاره
الارض اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بفی جار مجرور ظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تفسدوا باشد قالوا فعل
ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد انما انّ حرفیست
مشبهة بالفعل ما ما کافه نحن ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد مصلحون اسمیست نکره لفظا محلا
مرفوعست تا خبر مبتدا باشد واین جمله مفعول قول است یعنی
وهرگاه گفته شود از برای ایشان که فساد میکنید شما در زمین

گویند

گویند ایشان که اینست وجز این نیست که ما اصلاح کنندگانیم الا
انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون الا الا، تنبیهی انهم
انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل هم ضمیر بارز منصوب متصل
محلا منصوبست تا اسم انّ باشد هم ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد المفسدون اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مرفوعست تا خبر انّ باشد ولکن وا و عاطفه لکن عاطفه
لا یشعرون لا لا، نافیه یشعرون فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واذا قیل لهم امنوا کما
امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء الا انهم هم
السفهاء ولکن لا یعلمون واذا واو عاطفه اذا ظرف زمان
مستقبل محلا منصوبست تا مفعول فاعل بظرفیة باشد قیل
فعل ماضی مجهول لهم لام حرفیست از حروف جاره هم ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه قیل باشد واین جمله محلا مجرورست تا مضاف

جمله تا خبر مبتدا باشد واین مبتدا وخبر محلا مرفوعست

اليه اِذَا باشد آمِنُوا فعل امر حاضر موضوع از براي جمع مذكر
حاضر واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
واين جمله فعل فاعل محلا منصوبست تا مفعول قيل باشد كَمَا
كاف حرفيست از حروف جاره ما ماء مصدريه آمَنَ فعل ماضي
ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از براي مفرد مذكر غايب
النَّاسُ اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا فاعل آمن باشد
واين فعل وفاعل محلا بتاويل مصدر محلا مجرور بكاف جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واين جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا
صفت مصدر عامل مقدر باشد تقديرش چنين است ايمانًا
كَاِيمَانِ النَّاسِ قَالُوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي
جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد اَنُؤمِنُ همزه همزهٔ استفهام انكاري نُؤمِنُ فعل مضارع
ثلاثي مزيد فيه از براي متكلم مع الغير ضمير در او مستتر است
باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كَمَا كاف حرفيست

از

از حروف جاره ما ماء مصدريه آمَنَ فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه
از باب افعال موضوع از براي مفرد مذكر غايب السُّفَهَاءُ معرفه — اسميست
بالف لام مرفوعست تا فاعلش باشد واين جمله بتاويل مصدر
محلا مجرور بكاف جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور با عامل
مقدر محلا منصوبست تا صفت مصدر عامل مقدر باشد اَلَا
اِنَّهُمْ اَلَا الاء تنبيهي اِنَّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل هُمْ
ضمير بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد هُمُ
ضمير بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد السُّفَهَاءُ
اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد اين جمله
مبتدا وخبر خبر انّ وَلَكِن واو عاطفه لكن مخففه از مثقل
لَا يَعْلَمُونَ لا لاء نافيه يعلمون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع
از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد يعني اينست كه آگاه باشيد بدرستي
كه ايشان ايشانند فساد كننده كان وليكن شعور ندارند

ایشان و یعنی ایه ثانیه یعنی هر کاه کفته شود مر ایشانرا که ایمان
بیاورید همچنانکه ایمان اوردند مردمان اکرماء کافه باشد
واکرماء مصدریه باشد معنیش چنین است که ایمان بیاورید
شما مثل ایمان اوردن مردمان کویند ایشان که ایا ایمان بیاوریم
تا مثل ایمان اوردن سفیهان یا همچنانکه ایمان اوردند سفیهان
ولیکن نمیدانند وَاِذَا لَقُوا الَّذِینَ اٰمَنُوا قَالُوا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا
اِلٰی شَیَاطِینِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ وَاِذَا
واو عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیه
لَقُوا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب
واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
واین جمله فعل و فاعل محلا مجرورست تا مضاف الیه اذا باشد
الَّذِینَ اسم موصول محلا منصوبست تا مفعول لقوا باشد
اٰمَنُوا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از
برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد واین جمله فعل و فاعل صله الذین قالوا فعل

ماضی

آگاه باشید بدرستیکه
ایشان ایشانند
سفیهان

ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر
بارز ضمیر مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اٰمَنَّا
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع متکلم مع الغیر
نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین
فعل و فاعل مقول قول اذا وَاِذَا واو عاطفه اذا ظرف زمان
مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیه خَلَوْا فعل ماضی ثلاثی
مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد این جمله فعلیه محلا مجرورست
تا مضاف الیه اذا باشد اِلٰی شَیَاطِینِهِمْ الی حرفیست از حروف
جاره شیاطین اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بالجار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه خلوا باشد هم ضمیر
بارز مجرور متصل لفظا مجرورست تا مضاف الیه شیاطین باشد
قَالُوا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اِنَّا اِن
ان مخففه از مثقله مَعَكُمْ مع اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست

بر ظرفیه کم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه
مع باشد اِنَّمَا اِنَّ حرفیست از حروف مشبهه بالفعل ما ما کافه
نَحْنُ ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوع است تا مبتدا باشد
مُسْتَهْزِءُونَ اسمیست نکره لفظا مرفوع است تا خبر مبتدا باشد
و یعنی و هرگاه ملاقات کنند ایشان آنکسانیرا که ایمان آورده‌اند
ایشان گویند که ایمان آورده‌ایم ما و هرگاه خلوت کنند ایشان با
سوی شیاطینها خود شان گویند ایشان بدرستی که ما شما ایم
اینست بجز این نیست که ما استهزا کننده‌ایم ایشانرا اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ اَللّٰهُ اسمیست معرفه
بعلم لفظا مرفوع است تا مبتدا باشد یَسْتَهْزِئُ فعل مضارع
ثلاثی مزید فیه از باب استفعال موضوع از برای مفرد مذکر
غایب ضمیر درآو مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوع است
تا فاعلش باشد بِهِمْ با حرفیست از حروف جاره هم ضمیر بارز
مجرور متصل لفظا مجرور بباء جاره مجرور ظرف لغو محلا منصوب است
تا مفعول بواسطه یستهزئ باشد و این جمله فعل و فاعل و مفعول

محلا

محلا مرفوع است تا خبر الله باشد وَيَمُدُّهُمْ واو عاطفه یمدّ فعل
مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر درآو
مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوع است تا فاعلش باشد
هُمْ ضمیر بارز منصوب منفصل محلا منصوب است تا مفعول یمدّ
باشد فِي طُغْيَانِهِمْ فی حرفیست از حروف جاره طغیان اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور بفی جار مجرور ظرف مستقر متعلق
بعامل مقدّر محلا منصوب است تا مفعول بواسطه عامل مقدّر
باشد و این جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوب است تا حال
باشد از ضمیر یمدّ اگر ظرف لغو باشد متعلق است بیعمهون یعمهون
جمله فعل و فاعل محلا منصوب است تا حال باشد از ضمیر یمدّهم
ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرور است تا مضاف الیه طغیان
باشد يَعْمَهُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوع است تا فاعلش
باشد یعنی خدای تعالی استهزا میکند با ایشان یعنی عذاب استهزا
با ایشان میچشاند و میکشد ایشانرا در طغیان ایشان حالکونی که کور

باشند ایشان أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ
تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ أُولَٰئِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد الَّذِينَ اسم موصول محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد
اشْتَرَوُا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افتعال موضوع از برای
جمع غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واین جمله فعل و فاعل صله الذین الضَّلَالَةَ اسمیست
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اشتروا باشد بِالْهُدَىٰ
با حرفیست از حروف جاره الهدی اسمیست معرفه بالف لام
تقدیرا مجرور ببا جار مجرور ظرف لغو تقدیرا منصوبست تا مفعول
بواسطه اشتروا باشد فَمَا رَبِحَتْ فا فاء عاطفه ما ما نافیه
ربحت فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مؤنث غایبه
تِجَارَتُهُمْ تجارت اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست
تا فاعل ربحت باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرورست
تا مضاف الیه تجارت باشد وَمَا كَانُوا واو عاطفه ما ما نافیه
كَانُوا فعلیست از افعال ناقصه واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا

مرفو

مرفوعست تا اسم کان باشد مُهْتَدِينَ اسمیست نکره تقدیرا منصوبست
تا خبر کانوا باشد یعنی این گروه جماعتی اند که فروختند بگمراهی هدایت
را پس فایده نداده است ایشان ونبوده اند ایشان راه یافته شدگان
مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ
اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ مَثَلُهُمْ اسمیست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور
متصل محلا مجرورست تا مضاف الیه باشد كَمَثَلِ کاف حرفیست
از حروف جاره مثل اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بکاف جار
مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست
تا خبر مثل باشد بعضی گفته اند که كَمَثَلِ کاف اسمیست معرفه باضافه
تقدیرا مرفوعست تا خبر مثل باشد مثل اسمیست معرفه باضافه لفظا
مجرورست تا مضاف الیه کاف باشد الَّذِي اسم موصول تقدیرا
مجرورست تا مضاف الیه مثل باشد اسْتَوْقَدَ فعل ماضی ثلاثی
مزید فیه از باب استفعال موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر

دراو مستتراست باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
نَارًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول استوقد باشد فَلَمَّا
فا فاء عاطفه لمّا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیّة
احتمال دارد که مفعول اضاءت باشد اَضَاءَتْ فعل ماضی ثلاثی
مجرد موضوع مفرد مذکر غایبه مَا حَوْلَهُ ما ماء موصوله محلا
منصوبست تا مفعول اضاءت باشد حَوْلَهُ حول اسمیست معرفه
باضافه لفظا منصوبست تا مفعول اضاءت باشد ما ماء موصوفست
حول صفتش ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرورست تا مضاف
الیه حول باشد واگر ماء زائده باشد حول مفعول اضاءت است
ذَهَبَ اللّٰهُ ذهب فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد
مذکر غایب الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعل ذهب
باشد بِنُورِهِمْ با حرفیست از حروف جاره نور اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور وبباء جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه ذهب باشد هِمْ ضمیر بارز مجرور منفصل محلا
مجرورست تا مضاف الیه نور باشد وَتَرَكَهُمْ واو عاطفه ترک

فعل

فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او
مستتراست باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هُمْ
ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول ترک باشد
فِي ظُلُمَاتٍ فی حرفیست از حروف جاره ظلمات اسمیست نکره لفظا
مجرور وبفی جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه ترک باشد یا حال باشد از ضمیر
ترک اگر ظرف لغو باشد متعلق است بر یبصرون ویبصرون جمله فعل
وفاعل محلا منصوبست تا حال باشد از ضمیر ترک لَا يُبْصِرُونَ
لا لاء نافیه یبصرون فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد یعنی مثل ایشان مثل کسی که افروخته باشد آتش را پس چونکه
روشن کرد ما حول خود را برد خدا نور ایشان وگذاشت ایشانرا
در تاریکیها حالکونی که نمیبینند ایشان صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
صُمٌّ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد بُكْمٌ اسمیست

نكره لفظاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد عُمْيٌ اسميست نكره لفظاً
مرفوعست تا خبر مبتدا باشد فَهُمْ فاء عاطفه هُمْ ضمير بارز
مرفوع متصل محلاً مرفوعست تا مبتدا باشد لَا يَرْجِعُونَ لا لا نافيه
يرجعون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر
غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلاً مرفوعست تا فاعلش
باشد واين جمله فعل وفاعل محلاً مرفوعست تا خبر فهم باشد
يعني ايشان گنگانند وايشان كرانند وايشان كورانند پس
ايشان رجوع نمي‌كنند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ
وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ
الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ أَوْ كَصَيِّبٍ واو عاطفه كصيب
كاف حرفيست از حروف جاره صيب اسميست معرفه باضافه
لفظاً مجرور بكاف جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر
محلاً منصوبست تا مفعول بوا بواسطه عامل مقدر باشد واين
جار مجرور با عامل مقدر محلاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد
واگر كاف اسميست معرفه باضافه محلاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد

صيب

صيب اسميست معرفه باضافه لفظاً مجرور است تا مضاف اليه كاف
باشد مِنَ السَّمَاءِ من حرفيست از حروف جاره السماء اسميست معرفه
بالف لام لفظاً مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو متعلق است بصيب
فِيهِ في حرفيست از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور متصل محلاً
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور
با عامل مقدر محلاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد ظُلُمَاتٌ اسميست
نكره لفظاً مرفوعست تا مبتدا باشد يا فاعل فعل محذوف باشد
وَرَعْدٌ واو عاطفه رعد اسميست نكره لفظاً مرفوعست تا مبتدا
باشد وَبَرْقٌ واو عاطفه برق اسميست نكره لفظاً مرفوعست تا
مبتدا باشد فيه خبر اينهاست يَجْعَلُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد
موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلاً
مرفوعست تا فاعلش باشد أَصَابِعَهُمْ اصابع اسميست معرفه
باضافه لفظاً منصوبست تا مفعول يجعلون باشد هُمْ ضمير بارز
مجرور متصل محلاً مجرور است تا مضاف اليه اصابع باشد فِي
آذَانِهِمْ في حرفيست از حروف جاره آذان اسميست معرفه باضافه

لفظا مجرور و ربفي جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه یجعلون باشد هم ضمیر بارزه مجرور و متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه اذان باشد مِنَ الصَّوَاعِقِ من حرفیست از حروف
جاره الصَّوَاعِقِ من حرفیست اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مجرور و بمن جار مجرور و ظرف لغو متعلق است بیجعلون حَذَرَ اسمیست
معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول له یجعلون یا مفعول
مطلق باشد المَوْتِ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است
تا مضاف الیه حذر باشد وَاللّٰه واو عاطفه الله اسمیست معرفه
بعلم لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد مُحِيطٌ اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا خبر الله باشد بِالْكَافِرِينَ با حرفیست از حروف
جاره الکافرون اسمیست معرفه بالف لام مجرور و ببا جار مجرور
ظرف لغو متعلق است بمحیط یعنی یا مثل ابریست از اسمان فرود
اید که در او ابر است تاریکیها و رعد و برق میکردانند ایشان
انکشت خود را در کوشهای خود از ترس صاعقها حذر کردن
از برای مردن و خدای تعالی احاطه کننده است بکافران

یکاد

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ
وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ
إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَكَادُ فعلیست از افعال مقاربه الْبَرْقُ
اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا اسمش باشد یَخْطَفُ
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر
در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد اَبْصَارِ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعولش
باشد و این جمله فعل و فاعل و مفعول محلا منصوبست تا خبر
کاد باشد هم ضمیر بارزه مجرور و متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه
ابصار باشد کُلَّمَا کلمه شرط با ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست
بظرفیة اَضَاءَ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر
غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد لَهُمْ لام حرفیست از حروف جاره هُمْ ضمیر بارزه مجرور و متصل
محلا مجرور و بلام جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه اضاء باشد و این جمله مجزوم شرط مَشَوْا فعل ماضی

ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد فیه فی حرفیست از حروف جاره
ها ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرور بفی جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه مشوا باشد واین جمله جواب شرط
واذا واو عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بظرفیت
اظلم فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای
مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد علیهم علی حرفیست از حروف جاره
هم ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اظلم باشد واین جمله فعل و
فاعل ومفعول محلا مجرور است تا مضاف الیه اذا باشد قاموا فعل
ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ولو شاء واو عاطفه
لو لو شرطی شاء فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر
غایب الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعل شاء باشد

لذهب

لذهب لام لام ابتدا ذهب فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای
مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد بسمعهم با حرفیست از حروف جاره سمع اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور ببا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا
مفعول بواسطه ذهب باشد هم ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجرور است تا مضاف الیه سمع باشد وابصارهم واو عاطفه
ابصار اسمیست معرفه باضافه محلا مجرور است تا عطف بسمعهم
هم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه ابصار
باشد ان الله ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمیست
معرفه بعلم لفظا منصوبست تا اسمش باشد علی کل علی حرفیست
از حروف جاره کل اسمیست مخصص باضافه لفظا مجرور بعلی
جار مجرور ظرف لغو متعلق است بقدیر شیء اسمیست نکره لفظا
مجرور است تا مضاف الیه کل باشد قدیر اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا خبر ان باشد یعنی نزدیک بود که برق ببرد چشمهای
ایشان را هر وقتی که روشن میشد از برای ایشان میرفتند در و

برق وهر كاه كه تاريك ميشد بر ايشان مي ايستادند واكر خواهد خدا
هر اينه ببرد كوشهاي ايشانرا وچشمهاي ايشانرا بدرستي كه خداي
تعالي بر همه چيز قدرت دارد يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ يا أَيُّهَا النَّاسُ
يا حرف ندا اي كلمه توسط ها حرف تنبيه بعوض مضاف اليه
النَّاس اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا منادى باشد يا يا
حرف ندا ايّها كلمه توسط الناس منادا اعْبُدُوا فعل امر حاضر موضوع
از براي جمع مذكر حاضر واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد رَبَّكُمْ ربّ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول اعبدوا باشد كُمْ ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف اليه ربّ باشد الَّذِي اسم موصول محلا منصوبست تا
صفت ربّ باشد خَلَقَكُمْ خلق فعل ماضى ثلاثى مجرد موضوع از
براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كُمْ ضمير بارز منصوب متصل محلا
منصوبست تا مفعول خلق باشد وَالَّذِينَ واو عاطفه الّذين اسم

موصول

موصول محلا منصوبست تا عطف باشد بخلق مِنْ قَبْلِكُمْ مِن
حرفيست از حروف جاره قبل اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور
بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدّر باشد واين جار مجرور با عامل مقدّر
محلا منصوبست تا صله الّذين باشد كُمْ ضمير بارز مجرور متّصل
محلا منصوبست تا اسم لعلّ باشد تَتَّقُونَ فعل مضارع ثلاثي
مزيد فيه از باب افتعال موضوع از براي جمع مذكر مخاطب واو
ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واين جمله
فعل وفاعل محلا منصوبست تا اسم لعلّ باشد يعني اين كروه مردمان
عبادت كنيد شما پروردكار خود تانرا الخنان پروردكاري كه
افريد شمارا وافريد انكسانيرا كه پيش از شما بوده اند شايد كه شما
پرهيزكار باشيد الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ
بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا
تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِي اسم موصول محلا
منصوبست تا مفعول تتقون باشد يا محلا مرفوعست تا مبتدا باشد

یا منصوبست تا مفعول فعل مقدّر باشد یا صفت ربّ باشد یا بدل
باشد از ربّ جَعَلَ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد
مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد لَکُمُ لام حرفیست از حروف جاره کم ضمیر بارز مجرور
متّصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو منصوبست تا مفعول
جعل باشد الأَرْضَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا مفعول دیگر باشد فِرَاشًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول
دیگرش باشد وَالسَّمَاءَ واو واو عاطفه السّماء اسمیست معرفه
بالف لام لفظا منصوبست تا عطف باشد بفراشا بِنَاءً اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول باشد بجعل وَأَنْزَلَ واو عاطفه
انزل فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای
مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد مِنَ السَّمَاءِ من حرفیست از حروف
جاره السّماء اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بمن جار
مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انزل باشد

من

من تبعیضی است مَاءً اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول دیگرش
باشد فَأَخْرَجَ فا فاء عاطفه اخرج فعل ماضی ثلاثی مزید فیه
از باب افعال موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است
باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِهِ با حرفیست
از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل لفظا مجرور ببا جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اخرج باشد مِنَ الثَّمَرَاتِ
من حرفیست از حروف جاره الثّمرات اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو متعلق است باخرج یا محلا منصوبست
تا حال باشد از کائنا رِزْقًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول
دیگرش باشد لَكُمْ لام حرفیست از حروف جاره کم ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین
جار مجرور با عامل محلا منصوبست تا صفت رزقا باشد فَلَا تَجْعَلُوا
فا فاء عاطفه تجعلوا فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست

تا فاعلش باشد لِلّٰهِ لام حرفیست از حروف جاره الله اسمیست معرفه
بعلم لفظا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه تجعلوا باشد أَنْدَادًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول
تجعلوا باشد وَأَنْتُمْ واو حالی انتم ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا تَعْلَمُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از
برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد یعنی آنکسی که گردانیده است از برای شما زمین را فرش
و آسمان را سقف و فرو فرستاده است از آسمان آب را پس بیرون آورده
است بسبب آن از میوه ها روزی از برای شما پس مگردانید شما از برای
خدا مثل و مانندی و حال آنکه شما میدانید وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ
مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ
دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَإِنْ واو عاطفه ان ان شرطی
كُنْتُمْ فعلیست از افعال ناقصه تُمْ ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا اسمش باشد فِي رَيْبٍ فی حرفیست از حروف جاره
ریب اسمیست نکره لفظا مجرور بفی جار مجرور ظرف مستقر متعلق

بعامل

بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد
و این جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا خبر کنتم باشد
مِمَّا من حرفیست از حروف جاره ما ما نکره موصوله محلا مجرور
بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد و این جار مجرور با عامل
مقدر محلا مجرور است تا صفت ریب باشد یا ما ما موصوله نَزَّلْنَا
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب تفعیل موضوع از برای متکلم
مع الغیر نَا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
و این جمله صفت ما اگر ما موصوله باشد این جمله صله ما عَلَىٰ عَبْدِنَا
علی حرفیست از حروف جاره عبد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور
بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه نزلنا
باشد نَا ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه عبد
باشد و این جمله شرطیست فَأْتُوا فا فاء رابطه أْتُوا فعل امر حاضر
ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِسُورَةٍ با حرفیست از حروف

جاره سوره اسمیست نکره لفظا مجرور بباء جاره مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه او تواند باشد مِن مِثلِهِ من حرفیست
از حروف جاره مثل اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جاره مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا مجرور است
تا صفت سوره باشد ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه باشد واین جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد
وَادعُوا واو عاطفه ادعوا فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از
برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد شُهَدَاءَکُم اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول ادعوا باشد کم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه شهدا باشد مِن دُونِ اللهِ من حرفیست از حروف
جاره دون اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست

تاصفت

تا صفت شهدا باشد الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است
تا مضاف الیه دون باشد اِن کُنتُم ان ان شرطی کنتم فعلیست
از افعال ناقصه تم ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسمش
باشد صَادِقِینَ اسمیست نکره محلا منصوبست تا خبر کنتم باشد
واین جمله شرطست وجزایش محذوفست که فَفعَلُوا باشد یعنی
واگر باشید شما در شك از انچیز یکه فرو فرستادیم ما بر بنده
خود پس بیاورید شما سوره مثل این سوره وطلب کنید
شما حاضران خود را از غیر خدا اگر هستید شما راست گویان فَاِن
لَم تَفعَلُوا وَلَن تَفعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالحِجَارَةُ
اُعِدَّت لِلکَافِرِینَ فَاِن لَم تَفعَلُوا فا فاء عاطفه ان ان شرطی
لم لم جازمه تفعلوا فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع
مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد وَلَن تَفعَلُوا واو واو عاطفه لن لن ناصبه تفعلوا فعل مضارع
ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله شرط است

فَاتَّقُوا فاء رابطه اتقوا فعل امر حاضر ثلاثی مجرد مزید فیه
از باب افتعال ثلاثی اش وقی یقی است موضوع از برای جمع مذکر
حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد النَّارَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول
اتقوا باشد الَّتِي اسم موصول محلا منصوبست تا صفت النار
باشد واین جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد وَقُودُهَا
وقود اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد ها
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه وقود باشد
النَّاسُ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا خبر وقود باشد
وَالْحِجَارَةُ واو عاطفه الحجاره اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مرفوعست تا عطف باشد بالناس أُعِدَّتْ فعل ماضی ثلاثی
مزید فیه از باب افعال موضوع از برای مفرد مؤنث غایبه
ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا مفعول
بجای فاعلش باشد لِلْكَافِرِينَ لام حرفیست از حروف جاره
الکافرین اسمیست معرفه بالف لام محلا منصوبست تا مفعول

بواسطه

بواسطه اعدت باشد یا حالست از هاء وقود یا حالست از ضمیر
اتقوا یعنی پس اگر نکنید شما و هرگز نخواهید کرد پس بپرهیزید شما
آتشی را که افروزنده آن آتش مردمند و سنگ کبریت مهیا شده است
از برای کافران وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَٰذَا
الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَبَشِّرِ واو عاطفه بشر فعل امر حاضر ثلاثی مزید
فیه از باب تفعیل موضوع از برای مفرد مذکر حاضر ضمیر در او مستتر
است باستتار واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الَّذِينَ اسم
موصول محلا منصوبست تا مفعولش باشد آمَنُوا فعل ماضی
ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای جمع مذکر غایب
واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و
این جمله صله الذین وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ واو عاطفه عملوا فعل
ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الصالحات

اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعولش باشد اَنَّ
لَهُم انّ حرفیست از حروف مشبّهة بالفعل لام حرفیست از حروف
جاره هُم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف
مستقر متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست
تا اسم انّ باشد جَنّاتٍ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر انّ
باشد تا این جمله انّ با اسم وخبر منصوبست بنزع خافض چنین
که بانّ لهم جنّات این جمله بتاویل مصدر محلا مجرور بباء جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بشر باشد تَجْرِي فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مذکر مونث مخاطبه مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مِن حرفیست از
حروف جاره تحت اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار
مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تجری باشد
ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه تحت

باشد

باشد اَنْهَارُ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا فاعل تجری
باشد واین جمله محلا منصوبست تا صفت جنّات باشد کُلَّمَا
کلمه شرط ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بوظرفیت رُزِقُوا
فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب
واو ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا مفعول بجای
فاعلش باشد مِنْهَا مِن حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه رُزِقُوا باشد واین فعل وفاعل ومفعول محلا
مجرور است تا مضاف الیه کلّما باشد مِنْ ثَمَرَةٍ مِن حرفیست از حروف
جاره ثمرة اسمیست نکره لفظا بمن جار مجرور مستقر متعلق بعامل
مقدّر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدّر باشد
واین جار مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا صفت جنّات
باشد رِزْقًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول مطلق
ثمرة باشد واین جمله شرطیست اگر کلّما باشد کلمه شرط باشد
قَالُوا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غا

شبیه باشد واز برای ایشانست زوجهای پاکیزه شده از
حیض ونفاس وایشان دران باغها همیشه خواهند بود
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا
وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ إِنَّ
اللَّهَ انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل اللّه اسمیست
معرفه بعلم لفظا منصوبست تا اسمش باشد لَا يَسْتَحْيِي لا لاء
نافیه یستحیی فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب استفعال
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است
باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله
خبر انّ أَنْ يَضْرِبَ ان ناصبه یضرب فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است
باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مَثَلًا اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول یضرب باشد مَا بَعُوضَةً ما

ماء

ماء زائده موکده بعوضة اسمیست نکره لفظا منصوبست تا
مفعول دویم یضرب باشد یا ما ماء نکره موصوفه است محلا
منصوبست تا صفت مثلا باشد یا بعوضة صفت فَمَا فَوْقَهَا
فا فاء عاطفه ما ماء نکره موصوفه فوق اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست بر ظرفیت صفت ما یا ما ماء موصوله است
بمعنی الذی فوقها صله ما ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه فوق باشد فَأَمَّا الَّذِينَ فا فاء عاطفه امّا امّاء شرطی
الّذین اسم موصول محلا مرفوعست تا مبتدا باشد آمَنُوا فعل
ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوعست از برای جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واین جمله جمله شرطیست تا صله الذین باشد فَيَعْلَمُونَ
فا فاء رابطه یعلمون فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد أَنَّهُ انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل ها
ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد الْحَقُّ

واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
هٰذَا الَّذِي هذا اسميست اشاره محلا منصوبست تا مفعول
لوا باشد الَّذِي اسم موصول محلا منصوبست تا بدل يا
صفت يا عطف بيان هذا باشد رُزِقْنَا فعل ماضي ثلاثي
مجرد موضوع از براي متكلم مع الغير نا ضمير بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا مفعول بجاى فاعل رزق باشد مِنْ قَبْلُ من
حرف جر قبل ظرفيست از ظروف مقطوعة عن الاضافه محلا مجرور
بمن جار مجرور و ظرف لغو متعلق است برزقنا واين جمله جزاست
وَأُتُوا واو عاطفه اوتوا فعل ماضى ثلاثى مجرد موضوع از براى
جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا مفعول بجاي فاعل اوتوا باشد بِهِ با حرفيست از حروف جاره
ها ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور ببا و جار مجرور و ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اوتوا باشد مُتَشَابِهًا اسميست
نكره لفظا منصوبست تا حال باشد از ضمير به وَلَهُمْ واو عاطفه
لام حرفيست از حروف جاره هُمْ ضمير بارز مجرور متصل محلا

مجرور

مجرور بلام جار مجرور و ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور
با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد فِيهَا في حرفيست
از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بفي جار مجرور
ظرف لغو متعلق است باَزْوَاجٌ اَزْوَاجٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست
تا مبتدا باشد مُطَهَّرَةٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا صفت
ازواج باشد وَهُمْ واو حالي هُمْ ضمير بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد فِيهَا فى حرفيست از حروف جاره ها
ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بفي جار مجرور و ظرف لغو متعلق
است بخالدون خَالِدُونَ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا
خبر مبتدا باشد يعنى وبشارت ده آنكساني را كه ايمان آوردند
وعمل شايسته كردند اينكه از براي ايشان است باغها كه جاري
ميشود از زير ان باغها نهرها هر وقتى كه رزق داده ميشوند ايشان
از ان باغها از ميوها روزي گويند ايشان اينست انچيز كه روزي
داده شده بوديم از پيش وداده شوند ايشان بان حالكوني كه

اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا ضمیر انّ باشد واین
جمله محلاً مرفوعست تا خبر مبتدا باشد مِنْ رَبِّهِمْ من حرفیست
از حروف جاره ربّ اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار
مجرور وظرف مستقر متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واین جار مجرور باعامل مقدّر محلا
مرفوعست تا صفت الحقّ باشد هِمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجروراست تا مضاف الیه ربّ واین جمله جمله جزائیست وَأَمَّا
الَّذِينَ واو عاطفه اما امّا شرطی الذین اسم موصول كَفَرُوا
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله جمله
شرطیست تا صله الذین باشد فَيَقُولُونَ فا فاء رابطه یقولون
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مَاذَا
ما ما استفهامیّه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ذا اسم اشاره
محلا مرفوعست تا خبرش باشد یا آنکه ماذا یک کلمه است ماذا کلمه

استفهامیه

استفهامیه محلا منصوبست تا مفعول اراد باشد أَرَادَ اللَّهُ اراد
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای مفرد
مذکر غایب الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد
بِهَذَا با حرفیست از حروف جاره هذا اسم اشاره محلا مجرور ببا
جار مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اراد
باشد مَثَلًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا تمیز باشد یا حالست
از هذا یا حالست از الله يُضِلُّ بِهِ یضل فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است
باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِهِ با حرفیست
از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل مجرور ببا جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه یضلّ باشد كَثِيرًا
اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول یضلّ باشد وَيَهْدِي
بِهِ واو عاطفه یهدی فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد بِهِ با حرفیست از حروف جاره ها

ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور وبیا جار مجرور وظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه یهدی باشد کَثِیرًا اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول یهدی باشد واین جمله یضل
به کثیرا ویهدی به کثیرا محلا منصوبست تا حال باشد از مثلا
یا حال باشد از الله وَمَا یُضِلُّ بِهِ واو عاطفه ما ماء نافیه یضل
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر
در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد بِهِ با حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجرور وبیا جار مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
یضل باشد اِلَّا الْفَاسِقِینَ الا الاء استثنی الفاسقین اسمیست
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول یضل باشد یعنی
بدرستی که خدای تعالی حیا نمیکند اینکه بزند مثل پشه را پس
انچه بالاتر از ان باشد پس اما انکسانی که ایمان اوردند ایشان
پس میدانند ایشان اینکه ان مثل حقست از جانب پروردگار
ایشانست واما انکسانی که کافر شدند ایشان پس میگویند ایشان

جیست

جیست انجیز یا کدام جیز است که اراده کرده است خدای تعالی
بان مثلی را گمراه میشوند بان بسیاری و راه مییابند بان بسیاری
وگمراه نمیشوند بان مگر فاسقان اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ
بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ
فِی الْاَرْضِ اُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اَلَّذِینَ اسم موصول محلا
منصوبست تا صفت فاسقین باشد یا محلا منصوبست تا مفعول
فعل محذوف باشد یا مرفوعست تا مبتدا باشد یا خبر مبتداء
محذوف باشد یَنْقُضُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد واین جمله صله الذین عَهْدَ اللهِ عهدی اسمیست
معرفه باضافه تقدیرا منصوبست تا مفعول ینقضون باشد
الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف الیه عهدی
باشد مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ من حرفیست از حروف جاره بعد اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور ومن جار مجرور وظرف متعلق است
بعهدی میثاق اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف

الیه میثاق باشد وَیَقطَعُونَ واو عاطفه یقطعون فعل مضارع
ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ ما ماده
موصوفه محلا منصوبست تا مفعول یقطعون باشد یا ما ماده موصوله
امر فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب الله
اسمیست معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله صله
ما بِهِ با حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجرور بباجار مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
امر باشد اَنْ یُوصَلَ ان ان ناصبه یوصل فعل مضارع ثلاثی
مزید فیه از باب افعال موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر
در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا مفعول
بجای فاعل یوصل باشد وَیُفسِدُونَ واو عاطفه یفسدون
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد فِی الْاَرْضِ
فی حرفیست از حروف جاره الارض اسمیست معرفه بالف لام لفظا

مجرور

مجرور بفی جار مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
یفسدون باشد اُولٰئِکَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
هُمْ ضمیر فصل الْخَاسِرُونَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست
تا خبر اولئک باشد یا هُم مبتدا باشد الخاسرون خبر واین جمله
خبر اولئک واولئک با خبرش محلا مرفوعست تا خبر الّذین باشد
یعنی انجماعتی که میشکنند ایشان عهد خدا را از بعد پیمان خدا
وقطع میکنند ایشان انچه را که امر فرموده است خدا بان اینکه
وصل کنند رحم را وفساد میکنند ایشان در زمین این گروه
ایشانند زیان کاران کَیفَ تَکفُرُونَ بِاللّٰهِ وَکُنتُمْ اَمْوَاتاً
فَاَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ کَیفَ
ظرف زمان استفهام از احوال محلا منصوبست تا حال باشد
از ضمیر تکفرون تَکفُرُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد بِاللّٰهِ با حرفیست از حروف جاره
الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور بباجار مجرور وظرف لغو

محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تکفرون باشد وَکُنتُم
واو حالی کنتم فعلیست از افعال ناقصه تُم ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا اسمش باشد اَمْوَاتًا اسمیست نکره لفظا منصوبست
تا خبرش باشد واین جمله محلا منصوبست تا حال باشد تقدیرش
چنین است که وَقَدْ کُنتُم اَمْوَاتًا فَاَحْیَاکُم فا فاء عاطفه احیا
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای
تثنیه مذکر غایب الف ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد کُم ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست
تا مفعولش باشد ثُمَّ یُمِیتُکُم ثُمَّ ثم عاطفه یمیت فعل مضارع
ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر
است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد کُم
ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول یمیت باشد
ثُمَّ یُحْیِیکُم ثُمَّ ثم عاطفه یحیی فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار
جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد کُم ضمیر بارز منصوب

متصل

متصل محلا منصوبست تا مفعول یحیی باشد ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ
ثم ثمار عاطفه الی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور بالی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
ترجعون باشد تُرْجَعُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا مفعول
بجای فاعل ترجعون باشد یعنی چگونه کافر میشوید شما بخدا و حال
اینکه شما هستید مرده کان پس زنده کردانید است شمارا بعد از ان
مرتبه دیگر ومیمیراند شمارا بعد از ان زنده میکند شمارا بعد از ان بسوی
خدا بر میکردید شما هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَی
اِلَی السَّمَاءِ فَسَوّیهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ هُوَ الَّذِی
هُوَ ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد الَّذِی
اسم موصول محلا مرفوعست تا خبرش باشد خَلَقَ لَکُم خلق فعل
ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او
مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
لَکُم لام حرفیست از حروف جاره کُم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور

بلام جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه خلق
باشد واین جمله الذی ما فی الارض ما ماء موصوله محلا منصوبست
تا مفعول خلق باشد فی حرفیست از حروف جاره الارض اسمیست
معرفه بالف لام لفظا مجرور و ربفی جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول دیگرش باشد واین جمله صله ما جمیعا اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا حال باشد از ما ثم استوی ثم ثما عاطفه استوی
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افتعال موضوع از برای مفرد
مذکر غایب ضمیر درو مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد الی السماء الی حرفیست از حروف جاره السماء
اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور و ربالی جار مجرور و ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه استوی باشد فسویهن فا فاء
عاطفه سوی فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب تفعیل موضوع
از برای مفرد مذکر غایب ضمیر درو مستتر است باستتار جایزی
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هن ضمیر بارز منصوب متصل
محلا منصوبست تا مفعولش باشد سبع اسمیست معرب باضافه

لفظا

لفظا منصوبست تا بدل باشد از مفعول فسوی سموات اسمیست نکره
لفظا مجرور است تا مضاف الیه سبع باشد وهو واو عاطفه هو
ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد بکل با حرفیست
از حروف جاره کل اسمیست مخصص باضافه لفظا مجرور و ربا جار
مجرور و ظرف لغو متعلق بعلیم شیء اسمیست نکره لفظا مجرور است
تا مضاف الیه کل باشد علیم اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر
هو باشد یعنی او کسی است که خلق کرد از برای شما انچه را که در زمین
است همه بعد از ان فراگرفت در افریدن اسمان پس مساوی کردانید
ایشانرا هفت اسمان واو بر همه چیز داناست واذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها
ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی
اعلم ما لا تعلمون واذ قال واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی
محلا منصوبست بر ظرفیت که مفعول فعل محذوفست که اذکر اذ
قال یا خبر مبتدا محذوفست یا از زایده است قال فعل ماضی
ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ربک رب اسمیست

معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل قال باشد واین جمله مضاف
الیه اذاست کاف ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه رب باشد لِلْمَلَائِكَةِ لام حرفیست از حروف جاره الملائکه
اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بلام جار مجرور و ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه قال باشد اِنِّي انّ حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل یا ضمیر بارز منصوب متصل تا اسم انّ باشد
جَاعِلٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر انّ باشد فِي الْأَرْضِ
فی حرفیست از حروف جاره الارض اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مجرور بفی جار مجرور و ظرف لغو متعلق است بجاعل خَلِيفَةً اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول جاعل باشد واین جمله مقول قول
قَالُوا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد أَتَجْعَلُ
همزه همزه استفهام تجعل فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مخاطب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا
فاعلش باشد فِيهَا فی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل

محلا

محلا مجرور بفی جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
تجعل باشد مَنْ يُفْسِدُ من اسم موصول محلا منصوبست تا مفعول
یفسد باشد یفسد فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مذکر غایب ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد فِيهَا فی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور بفی جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه یفسد باشد وَيَسْفِكُ واو عاطفه یسفک فعل
مضارع موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر
است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الدِّمَاءَ
اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول یسفک باشد
وَنَحْنُ واو حالی ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد نُسَبِّحُ فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب تفعیل موضوع
از برای متکلم مع الغیر ضمیر در او مستتر است باستتار واجبی
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله خبر مبتداست بِحَمْدِكَ
با حرفیست از حروف جاره حمد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور

بيا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه نسبّح
باشد كاف ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه
حمد باشد واين جمله محلا مرفوعست تا خبر باشد وَنُقَدِّسُ لَكَ واو
عاطفه نقدّس فعل مضارع ثلاثي مزيد فيه از باب تفعيل موضوع
از براي متكلم مع الغير ضمير درو مستتراست باستتار واجبي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لَكَ لام حرفيست از حروف جاره
كاف ضمير بارز منصوب متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه نقدّس قَالَ فعل ماضي ثلاثي
مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير درو مستتراست
باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بعضي گفته اند
كه اين قال مقوّل اذ است اِنّي حرفيست از حروف مشبهة بالفعل
يا ضمير بارز منصوب متّصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد
در اصل انّني بوده است نون وقايه را حذف كردند بعضي گفته
اند كه نون حرف را حذف كردند اَعْلَمُ اسميست نكره لفظا مرفوعست
تا خبر انّ باشد يا فعل مضارع است ضمير درو مستتراست تا فاعلش

باشد

باشد مَا لَا تَعْلَمُونَ ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول اعلم
باشد لَا تَعْلَمُونَ لا لاء نافيه تعلمون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع
از براي جمع مذكر حاضر واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد اين جمله صله ما يعني ياد كن وقتي را كه فرمود پروردگار
تو مر ملائكه را بدرستي كه من كرداننده ام در زمين خليفه گفتند ايشان
كه ايا ميگرداني كسي را كه فساد كند در زمين وميريزد خونها را وحال
انكه ما تسبيح ميكنيم ما بحمد تو وپاك ميكنيم ما ترا فرمود حضرت الله
تعالي بدرستي كه من دانا ترم انچه را نميدانيد شما وَعَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَعَلَّمَ واو عاطفه علم فعل ماضي
ثلاثي مزيد فيه از باب تفعيل موضوع از براي مفرد مذكر غايب
ضمير درو مستتراست باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد آدَمَ اسميست معرفه بعلم لفظا منصوبست تا مفعولش باشد
الْأَسْمَاءَ اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول
ديگرش باشد واين جمله عطفست بجمله اذ قال ربك كلها

كلّ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا تاكيد اسما باشد
ثمّ عرضهم ثمّ ثمّ عاطفه عرض فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع
از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هُم ضمير بارز منصوب متصل محلا
منصوبست تا مفعولش باشد على الملائكة على حرفيست از حروف
جاره الملائكة اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور بعلى جار
مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عرض باشد
فقال فا فاء عاطفه قال فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي
مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد انبئوني انبئوا فعل امر حاضر از باب افعال موضوع
جمع مذكر حاضر واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد نون نون وقايه يا ياء متكلم محلا منصوبست تا مفعولش باشد
باسماء با حرفيست از حروف جاره اسماء اسميست معرفه باضافه
لفظا مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
انبئوا باشد هؤلاء اسم اشاره محلا مجرور است تا مضاف اليه
اسما

اسما باشد ان كنتم ان ان شرطي كنتم فعليست از افعال ناقصه
تم ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسمش باشد صادقين
اسميست نكره لفظا منصوبست تا خبرش باشد اين جمله جمله
شرطيست جزايش محذوفست تقديرش چنين است كه ان كنتم صادقين
فانبئوني يعني وتعليم فرمود حضرت الله تعالى حضرت ادم را اسمها
همه بعد از ان عرض كرد ايشان را بر ملائكه پس گفت خبر دهيد مرا
باسمهاي اين گروه اگر هستيد شما راست گويان قالوا سبحانك
لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قالوا فعل
ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد سبحانك سبحان
اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول فعل محذوف
باشد سبحت كاف ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
اليه سبحان باشد لا علم لنا لا لاء نفي جنس علم اسميست نكره
لفظا مبني بر فتح است تا اسم لا باشد يا محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
لنا لام حرفيست از حروف جاره نا ضمير بارز مجرور متصل محلا

مجرور بلام جار مجرور وظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار
مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر لا باشد اِلّا ما عَلَّمْتَنَا
اِلّا الا استثنی ما ما مصدریه عَلَّمْتَ فعل ماضی ثلاثی مزید
فیه از باب تفعیل موضوع از برای مفرد مذکر مخاطب تا ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نا ضمیر بارز منصوب
متصل محلا منصوبست تا مفعول عَلَّمْتَ باشد واین جمله بتاویل
مصدر محلا مرفوعست تا بدل از علم باشد واگر ما ما موصوله
باشد محلا مرفوعست تا بدل باشد از لا علم جمله عَلَّمْتَنَا صله است
اِنَّكَ انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل کاف ضمیر بارز منصوب
متصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد اَنْتَ ضمیر بارز مرفوع منفصل
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد العَلِيمُ اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مرفوعست تا خبرش باشد یا انت ضمیر فصل تاکید ضمیر انّ
باشد العلیم خبر انّ باشد یا انت ضمیر فصل العلیم مبتدا الحَكِيمُ اسمیست
معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا خبر علیم باشد یا صفت باشد

درحالتی که علیم خبر انّ باشد یعنی گفتند که پاك ومنزه کردانیدیم
ترا نیست هیچ علمی از برای ما مگر چیزی که تعلیم کردی تو ما را بدرستی
که تویی دانا وحکیم قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ
مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ قَالَ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد یَا آدَمُ یا حرف ندا آدم اسمیست
معرفه بعلم لفظا مبنی بر رفعست تا منادی باشد أَنْبِئْهُمْ أَنْبِئْ
فعل امر حاضر ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای
مفرد مذکر حاضر ضمیر در او مستتر است باستتار واجبی محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد هُمْ ضمیر بارز منصوب متصل
محلا منصوبست تا مفعولش باشد بِأَسْمَائِهِمْ با حرفیست از حروف
جاره اسما اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انبا باشد هُمْ
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه اسما باشد

فَلَمَّا فا فاء عاطفه لَمَّا ظرف زمان ماضي محلا منصوبست بر ظرفيت آنبا أَنْبَأَهُمْ انبا فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است با ستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هُم ضمير بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعولش باشد بِأَسْمَائِهِمْ با حرفيست از حروف جاره اسما اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور ببا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انبا باشد هُم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه اسما باشد قَالَ فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد أَلَمْ أَقُلْ همزه استفهاميه لم لم جازمه اقل فعل مضارع ثلاثي مزيد فيه موضوع از براي متكلم وحده ضمير در او مستتر است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لَكُمْ لام حرفيست از حروف جاره كم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول

بواسطه

بواسطه أَلَمْ أَقُلْ باشد إِنِّي انّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل يا ياء متكلم محلا منصوبست تا اسمش باشد أَعْلَمُ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي متكلم وحده ضمير در او مستتر است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد احتمال اسم نكره هم دارد كه خبر انّ باشد غَيْبَ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول اعلم باشد السَّمَاوَاتِ اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا مضاف اليه غيب باشد وَالْأَرْضِ واو عاطفه الارض اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا عطف باشد بسموات وَأَعْلَمُ واو عاطفه اعلم فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي متكلم وحده ضمير در او مستتر است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مَا تُبْدُونَ ما ما موصوله محلا منصوبست تا مفعول اعلم باشد تبدون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اين جمله صله وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ واو عاطفه ما ما موصوله محلا منصوبست تا خبر كنتم باشد كنتم فعليست

ضمیر در او مستتر است باستتار جایز محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
وَاستَکبَرَ واو عاطفه استکبر فعل ثلاثی مزید فیه از باب استفعال
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستتار
جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد وَکَانَ واو عاطفه کان
فعلیست از افعال ناقصه ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی
محلا مرفوعست تا اسمش باشد مِنَ الکَافِرِینَ من حرفیست از حروف
جاره الکافرین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بمن جار
مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا
منصوبست تا خبر کان باشد یعنی و یاد کن وقتی را که فرمودیم ما
مر ملائکه را سجده کنید شما مر ادم را پس سجده کردند ایشان مگر
ابلیس علیه اللعنه که سجده نکرد ابی کرد و طلب سربلندی کرد و بود
از جمله کافران اول کسی که کافر شد و کبر ورزید ابلیس علیه اللعنه بود
وَقُلنَا یَا ادَمُ اسکُن اَنتَ وَزَوجُکَ الجَنَّةَ وَکُلَا مِنهَا رَغَدًا
حَیثُ شِئتُمَا وَلَا تَقرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ وَقُلنَا

واو

واو عاطفه قلنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر
نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد یَا ادَمُ یا حرف
ندا ادم اسمیست معرفه بعلم لفظا مبنی بر رفعست تا منادا باشد اسکُن
فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر مخاطب ضمیر
در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
انت ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا تاکید باشد از فاعل
اسکُن وَزَوجُکَ واو عاطفه زوج اسمیست معرفه باضافه لفظا
مرفوعست تا عطف باشد بفاعل اسکن الجَنَّةَ اسمیست معرفه
بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اسکن باشد وَکُلَا واو
عاطفه کلا فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای تثنیه مذکر
حاضر الف ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
مِنهَا من حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مرفوعست مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه کلا باشد رَغَدًا اسمیست نکره محلا منصوبست
تا مفعول فعل مقدر باشد یا صفت باشد از ضمیر کلا حیث ظرف

زمان مکان محلاً منصوبست برظرفیت شئتما فعل ماضی ثلاثی
مجرد موضوع ازبرای تثنیه مذکر مخاطب تما ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله مضاف الیه
حیث وَلَا تَقْرَبَا واو عاطفه لا لاء ناهیه تقربا فعل مضارع
ثلاثی مجرد موضوع ازبرای تثنیه مذکر مخاطب الف ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هٰذِهِ اسم اشاره
محلا منصوبست تا مفعولش باشد الشَّجَرَةَ اسمیست معرفه بالف
لام لفظا منصوبست تا صفت یا بدل یا عطف بیان هذه باشد
فَتَكُونَا فا فاء عاطفه تكونا فعل ناقصه موضوع ازبرای تثنیه
مذکر مخاطب الف ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسمش
باشد مِنَ الظَّالِمِينَ من حرفیست از حروف جاره الظالمین اسمیست
معرفه بالف لام لفظا مجرور ومن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد و
این جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا خبر تكونا باشد
یعنی فرمودیم ماکه ای ادم ساکن شو تو وزن تو در بهشت و

بخورید

بخورید شما ازان بهشت که وسیع است هرجا که خواهید شما و نزدیک
مشوید شما این درخت را بس خواهید بود شما ازجمله ظالمان فَأَزَلَّهُمَا
الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ فَأَزَلَّهُمَا
فا فاء عاطفه ازل فعل ماضی ثلاثی مزید فیه ازباب افعال موضوع
ازبرای مفرد مذکر غایب هما ضمیر بارز منصوب متصل محلا
منصوبست تا مفعولش باشد الشَّيْطَانُ اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مرفوعست تا فاعل ازل باشد عنها عن حرفیست از حروف
جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور وبعن جار مجرور وظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه ازل باشد فَأَخْرَجَهُمَا
فا فاء عاطفه اخرج فعل ماضی ثلاثی مزید فیه ازباب افعال
موضوع ازبرای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستترست باستتار
جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هما ضمیر بارز منصوب
متصل محلا منصوبست تا مفعولش باشد مِمَّا من حرفیست از حروف
جاره ما ماء موصوله محلا مجرور وبمن جار مجرور وظرف لغو متعلق است

با اخرج کانا فعلیست از افعال ناقصه الف ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا اسمش باشد فیه فی حرفیست از حروف جاره ها
ضمیر بارز مجرور متصل محلا بفی جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین
جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا خبر کان باشد وقلنا واو
عاطفه قلنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر
نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اهبطوا فعل
امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بعضکم بعض اسمیست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد کم ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور است تا مضاف الیه بعض باشد لبعض لام حرفیست
از حروف جاره بعض اسمیست نکره لفظا مجرور بلام جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد واین جمله جزاست از فاعل اهبطوا یا صفت عدو

بابند

باشد عدو اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد ولکم واو
عاطفه لکم لام حرفیست از حروف جاره کم ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار مجرور
با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد فی الارض فی
حرفیست از حروف جاره الارض اسمیست معرفه بالف لام لفظا
مجرور بفی جار مجرور ظرف لغو متعلق است بمستقر مستقر اسمیست
نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد ومتاع واو عاطفه متاع
اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا عطف باشد بر لکم الی حین الی
حرفیست از حروف جاره حین اسمیست نکره لفظا مجرور بالی جار
مجرور ظرف لغو متعلق است بمتاع واگر ظرف مستقر باشد صفت
متاع است یعنی پس لغزانید هر دو را شیطان علیه اللعنه از بهشت
پس بیرون کرد هر دو را از ان چیزی که بودند در ان و فرمودیم
ما که فرود روید حال انکه بعضی شما از برای بعضی دشمن باشند
و مر شما راست در زمین قرارگاه و مر شما راست در زمین نفع یا فتن

تا وقت مردن فَتَلَقّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ فَتَلَقّىٰ فا فاء عاطفه تلقى فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه
از باب تفعّل موضوع از براي مفرد مذكر غايب آدم اسميست
معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد مِن رَّبِّهِ من حرفيست
از حروف جاره ربّ اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تلقى باشد اگر ظرف
مستقر باشد مفعول فعل محذوفست ها ضمير بارز مجرور متصل محلا
مجروراست تا مضاف اليه ربّ باشد كَلِمَاتٍ اسميست نكره لفظا
منصوبست تا مفعول تلقّى باشد فَتَابَ فا فاء عاطفه تاب فعل
ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير دراو
مستتراست باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
عَلَيْهِ على حرفيست از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور متصل
محلا مجرور بعلى جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
تاب باشد اِنَّهُ انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل ها ضمير بارز
منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد هُوَ ضمير فصل

التواب

التَّوَّابُ اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد الرَّحِيمُ
اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا خبرش باشد يا هو ضمير
بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد التّوّاب خبر واين
جمله خبر انّ الرّحيم صفت التّوّاب يا بدلش باشد يعنى پس ملاقات
كرد حضرت آدم ع را از جانب پروردگار خود كلماتي چند پس قبول
كرد حضرت الله تعالى توبه براو بدرستي كه خدا او است قبول توبه
كننده ورحيم است قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي
هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ قُلْنَا
فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي متكلم مع الغير نا ضمير بارز
مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اهْبِطُوا فعل امر
حاضر ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر حاضر واو ضمير
بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مِنْهَا من
حرفيست از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور
بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اهبطوا
باشد جَمِيعًا اسميست نكره لفظا منصوبست تا مفعول اهبطوا

باشد فَإِمَّا فا فاء عاطفه ان ان شرطي ما ما زائده يَأْتِيَنَّكُم
يأتين فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب
ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مؤكد است
بنون تاكيد ثقيله كُم ضمير بارز منصوب متصل محلا منصوبست
تا مفعول يأتين باشد مِنِّي من حرفيست از حروف جاره يا ضمير بارز
مجرور متصل محلا مجرور ومن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه يأتين باشد هُدًى اسميست نكره تقديرا منصوبست
تا مفعول ديگرش باشد واين جمله جمله شرطيست فَمَن فا فاء رابطه
من من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تَبِعَ فعل ماضي
ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است
باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هُدَايَ هدا
اسميست معرفه باضافه تقديرا منصوبست تا مفعول تبع باشد
يا ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه هدا باشد
اين جمله صله من فَلَا خَوْفٌ فا فاء عاطفه لا لاء ناهيه خوف
اسميست نكره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد عَلَيْهِمْ على حرفيست

از حروف

از حروف جاره هُمْ ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور وعليهم جار مجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واين جار مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ واو عاطفه لا لاء مشبهه بليس
هُمْ ضمير بارز مرفوع منفصل مرفوعست تا مبتدا باشد يَحْزَنُونَ فعل اسمش م
مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واين خبر مبتدا است
فَمَن تَبِعَ هُدَايَ اين جمله فعلي محلا مجزوم است تا جزاي شرط باشد
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ اين جمله اسميست تا خبر من باشد كه مبتدا است وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ جمله اسميست تا خبر مبتدا باشد يعني فرموديم ما كه فرود
رويد شما همه از بهشت پس اگر بيايد شمارا البته از من هدايتي
پس كسي كه پيروي كند راه راست پس نيست ترسي برايشان ونه ايشان
محزون ميشوند وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ واو عاطفه الذين اسم موصول
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كَفَرُوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع

از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد اين جمله صله الذين وكذّبوا واو عاطفه كذّبوا
فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب تفعيل موضوع از براي جمع مذكر
غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
بِآيَاتِنَا با حرفيست از حروف جاره ايات اسميست معرفه باضافه لفظا
مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه كذّبوا
باشد نا ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه ايات باشد
أُولَئِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا خبر الذين باشد أَصْحَابُ اسميست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا صفت يا بدل يا عطف بيان اولئك
باشد النَّارِ اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا مضاف اليه
اصحاب باشد يا اولئك اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
اصحاب خبر النار مضاف اليه اصحاب هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ هم ضمير
بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد فيها في حرفيست از
حروف جاره ها ضمير بارز مجرور متّصل محلا مجرور بفي جار مجرور ظرف
لغو متعلق است بخالدون خَالِدُونَ اسميست نكره لفظا مرفوعست

تا خبر مبتدا باشد اين جمله حالست از اولئك يعني وانكسانيكه كافر
شدند وتكذيب كردند باينهاي ما حالكوني كه اين جماعت اصحاب
اتشند ايشان در ان اتش مخلد خواهند بود يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا
نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ
فَارْهَبُونِ يَا بَنِي يا حرف ندا بني اسميست معرفه باضافه تقديرا مبني
بر فتح است تا منادي باشد إِسْرَائِيلَ اسميست معرفه بعلم باضافه
لفظا مجرور است تا مضاف اليه بني باشد وأذكروا فعل امر حاضر
ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متّصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نِعْمَتِيَ اسميست معرفه باضافه تقديرا
منصوبست تا مفعول اذكروا باشد يا ضمير بارز مجرور متصل محلا
مجرور است تا مضاف اليه نعمت باشد الّتي اسم موصول محلا مجرور
است تا صفت نعمتي باشد أَنْعَمْتُ فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب
افعال موضوع از براي متكلم وحده تا ضمير بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد اين جمله صله الّتي عَلَيْكُمْ على حرفيست
از حروف جاره كم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلي جار مجرور

ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انعمت باشد وَأَوْفُوا
واو عاطفه اوفوا فعل امر حاضر ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع
از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد بِعَهْدِي با حرفیست از حروف جاره عهد اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه اوفوا باشد یا ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه عهد باشد أُوفِ فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب
افعال موضوع از برای متکلم وحده ضمیر در او مستتر است باستتار
واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِعَهْدِكُمْ با حرفیست از حروف
جاره عهد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور ظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اوف باشد کم ضمیر بارز مجرور
متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه عهد باشد وَإِيَّايَ ضمیر بارز
منصوب منفصل محلا منصوبست تا مفعول فعل مقدر باشد تقدیرش
چنین است که ارهبوا اِیّایَ فَارْهَبُونَ فا فاء عاطفه ارهبون فعل
امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز

مرفوع

مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نون نون وقایه یا یاء متکلم
محلا منصوبست تا مفعول ارهبوا باشد یعنی ای پسران حضرت یعقوب
یاد آورید شما نعمتی را که انعام کردم من بر شما و وفا کنید شما بعهد
من تا وفا کنم من بعهد شما پس بترسید شما از من وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ
مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي
ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ وَآمِنُوا وا و عاطفه امنوا فعل امر حاضر
ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد وَبِمَا با حرفیست
از حروف جاره ما ما موصوله محلا مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه امنوا باشد أَنْزَلْتُ فعل ماضی ثلاثی
مزید فیه از باب افعال موضوع از برای متکلم وحده تا ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ضمیر و عاید ما محذوفست
که انزلته بوده باشد مُصَدِّقًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا حال
باشد از ضمیر محذوف لِمَا لام حرفیست از حروف جاره ما ما موصوله
محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو متعلق است بمصدقا وصله ماء

مجرور وقت کرلما کان معکم است مع اسمیست معرفه باضافه لفظا
منصوبست بر ظرفیت کم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه مع باشد وَلَا تَكُونُوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تکونوا فعلیست
از افعال ناقصه موضوعست از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا اسمش باشد أَوَّلَ اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست تا خبر تکونوا باشد كَافِرٍ اسمیست نکره لفظا مجرورست
تا مضاف الیه اول باشد بِهِ باحرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور و بیا جار مجرور و ظرف لغو متعلق است بکافر
وَلَا تَشْتَرُوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تشتروا فعل مضارع ثلاثی
مزید فیه از باب افتعال موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِآيَاتِي باحرفیست
از حروف جاره ایات اسمیست معرفه باضافه تقدیرا مجرور و بیا جار
مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تشتروا باشد
یا ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه ایات باشد
ثَمَنًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول تشتروا باشد قَلِيلًا

اسمیست

اسمیست نکره لفظا منصوبست تا صفت ثمنا باشد وَإِيَّايَ واو
عاطفه إِيَّايَ ضمیر بارز منصوبست منفصل محلا منصوبست
تا مفعول فعل مقدر باشد که اتقوا و ایای فاتقون فَاتَّقُونِ
فا فاء عاطفه اتقون فعل امر حاضر ثلاثی مزید فیه از باب افتعال
موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نون نون وقایه یا یاء متکلم محلا
منصوبست تا مفعول اتقوا باشد یعنی و ایمان شما بانچه که فرو
فرستادم من حالکونی که اراستست ازانچه که با شما است و
میباشید اول کافر باو و مفروشید شما ایتهای مرا ببهای اندک
پس بپرهیزید شما از من وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَلَا واو عاطفه لا لاء ناهیه تَلْبِسُوا فعل
مضارع موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الْحَقَّ اسمیست معرفه بالف لام
لفظا منصوبست تا مفعول تلبسوا باشد بِالْبَاطِلِ باحرفیست از حروف
جاره الباطل اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور و بیا جار مجرور و ظرف

لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تلبسوا باشد وَتَكْتُمُوا واو
عاطفه تكتموا فعل مضارع موضوع از براي جمع مذكر مخاطب واو
ضمير بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الْحَقَّ اسميست
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول تكتموا باشد واين جمله و
تكتموا الحقّ مجزوم است تا عطف باشد بجمله ولا تلبسوا الحقّ واحتمال
دارد كه اين جمله بتاويل مصدر باشد تا صفت مصدر تلبسوا باشد
يعني ان مقدر باشد وَأَنْتُمْ واو حالي انتم ضمير بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد تَعْلَمُونَ فعل مضارع موضوع از براي جمع
مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واين جمله فعل وفاعل محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد يعني
وميپوشيد شما حق را بباطل وميپوشيد شما حق را وحال آنكه شما
ميدانيد وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ
وَأَقِيمُوا واو استيناف اقيموا فعل امر حاضر موضوع از براي جمع مذكر
مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
الصَّلَوٰةَ اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اقيموا باشد

واتوا

وَآتُوا واو عاطفه آتوا فعل امر حاضر موضوع از براي جمع مذكر حاضر
واو ضمير بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الزَّكَوٰةَ
اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعولش باشد وَارْكَعُوا
واو عاطفه اركعوا فعل امر حاضر موضوع از براي جمع مذكر مخاطب
واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مَعَ اسميست
معرفه باضافه لفظا منصوبست بر ظرفيت الرَّاكِعِينَ اسميست معرفه
بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اركعوا باشد يعني وبپاي داريد
شما نماز را وبدهيد شما زكوة را وركوع كنيد شما با ركوع كنندگان
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَتَأْمُرُونَ همزه همزه استفهاميّه تامرون فعل مضارع
موضوع از براي جمع مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد النَّاسَ اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا مفعولش باشد بِالْبِرِّ با حرفيست از حروف جاره البرّ اسميست معرفه
بالف لام لفظا مجرور وبيا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه تامرون باشد وَتَنْسَوْنَ واو عاطفه تنسون فعل مضارع

موضوع از براي جمع مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد انفسكم انفس اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعولش باشد كم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور واست تا مضاف
اليه انفس باشد وانتم واو حالي انتم ضمير بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد تتلون فعل مضارع موضوع از براي جمع
مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
واين جمله خبر مبتدا الكتاب اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا مفعولش باشد افلا تعقلون همزه همزه استفهاميه فا فاء عاطفه
لا لاء نافيه تعقلون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر
مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد يعني ايا امر ميكنيد شما مردمان را به نيكوئي وفراموش ميكنيد
شما نفسهاي خود را وحال انكه شما ميخوانيد توريه را ايا نيست عقل خود
را بكار نميبريد شما واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا
على الخاشعين واستعينوا واو عاطفه استعينوا فعل امر حاضر موضوع
از براي جمع مذكر مخاطب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست

تا فاعلش

تا فاعلش باشد بالصبر با حرفيست از حروف جاره الصبر اسميست
معرفه بالف لام لفظا مجرور بيا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه استعينوا باشد والصلوة واو عاطفه الصلوة
اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور واست تا عطف باشد به بالصبر
وانها واو عاطفه انها ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل ها ضمير
بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم ان باشد لكبيرة
لام لام ابتدا كبيرة اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبرش باشد الا
الا مفرغ على الخاشعين على حرفيست از حروف جاره الخاشعين
اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور بعلي جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا متعلق باشد به لكبيرة يعني استعانت جوئيد شما بروزه
ونماز وبدرستي كه ان روزه ونماز بزرگست مگر بر ترسايان
الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه راجعون الذين
اسم موصول محلا مجرور واست تا صفت الخاشعين باشد يا محلا منصوبست
تا مفعول فعل محذوف باشد يا محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد
يظنون فعل مضارع موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير

بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد انهم ان حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل هم ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست
تا اسم ان باشد ملاقوا مخفف باضافه لفظا مرفوعست تا خبر ان
باشد و ان با اسم و خبر بتاویل مفرد محلا منصوبست تا مفعول یظنون
باشد ربهم رب اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف
الیه ملاقوا باشد هم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه رب باشد و انهم واو عاطفه ان حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل هم ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم ان باشد
الیه الی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا
مجرور بالی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول راجعون
باشد راجعون اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر ان باشد و جمله
انهم الیه راجعون عطفست بر جمله الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم
یعنی آنکسانیکه گمان میکنند اینکه ایشان ملاقات کننده اند پروردگار
خودشان را و اینکه ایشان بسوی او میگردند یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین یا بنی اسرائیل

یا حرف

یا حرف ندا بنی اسمیست معرفه باضافه محلا مبنی بر فتح است تا منادی باشد
اسرائیل اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف الیه بنی باشد
اذکروا فعل امر حاضر موضوع جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نعمتی اسمیست
معرفه باضافه تقدیرا منصوبست تا مفعول اذکروا باشد یا ضمیر
بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه نعمت باشد
التی اسم موصول محلا مجرور است تا صفت نعمتی باشد انعمت
فعل ماضی موضوع از برای متکلم وحده تا ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد علیکم علی حرفیست از حروف
جاره کم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه انعمت باشد و انی واو عاطفه ان
حرفیست از حروف مشبهة بالفعل یا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
منصوبست تا اسم ان باشد فضلتکم فا فا عاطفه فضلت
فعل ماضی موضوع از برای متکلم وحده تا ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا خبر ان باشد کم ضمیر بارز منصوب متصل محلا

منصوبست تا مفعول فضلت باشد عَلَى الْعَالَمِينَ علی حرفیست از حروف
جاره العالمین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بعلی جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه فضلت باشد یعنی ای
پسران یعقوب یاد کنید شما انجنان نعمتی راکه انعام کردم من بر شما
وانکه من زیادتی داده ام شمارا بر عالمیان وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ وَاتَّقُوا فعل امر حاضر از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد يَوْمًا اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا مفعول واتقوا باشد لَا تَجْزِي لا نافیه تجزی فعل
مضارع موضوع از برای مفرد مذکر مخاطب نَفْسٌ اسمیست نکره
لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد عَنْ حرفیست از حروف جاره
نَفْسٍ اسمیست نکره لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه لا تجزی باشد شَيْئًا اسمیست نکره لفظا منصوبست
تا مفعول مطلق لا تجزی باشد وَلَا يُقْبَلُ واو عاطفه لا لا نافیه
يقبل فعل مضارع مجهول مِنْهَا من حرفیست از حروف جاره ها

ضمیر

ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه يقبل باشد شَفَاعَةٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا مفعول بجای فاعلش باشد وَلَا يُؤْخَذُ واو عاطفه لا لا نافیه
يُؤْخَذُ فعل مضارع مجهول مِنْهَا من حرفیست از حروف جاره ها
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه يُؤْخَذُ باشد عَدْلٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا مفعول بجای فاعلش باشد وَلَا هُمْ واو واو عاطفه لا لا مشبهه
بلیس هُمْ اسمش باشد يُنْصَرُونَ فعل مضارع موضوع از برای جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد این جمله فعل وفاعل محلا مرفوعست تا خبر لا باشد واین جمله
لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ عطفست بجمله لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا
وجمله وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ عطفست بجمله لا يقبل
مِنْهَا شَفَاعَةٌ یعنی پرهیز کنید شما روزیرا که جزا نمیدهد نفسی از
نفسی را جزی قبول کرده نمیشود از ان شفاعت وگرفته نشوند
از ان فدیه ونباشند ایشان یاری داده شدگان وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ

مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ
واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضي محلا منصوبست بظرفيت نجّينا
فعل ماضي موضوع از براي متكلّم مع الغير نا ضمير بارز مرفوع متّصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كم ضمير بارز منصوب متصل محلا
منصوبست تا مفعولش باشد مِنْ حرفيست از حروف جاره آلِ اسميست
معرفه واين جمله مضاف اليه اذ باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه نجّينا باشد فِرْعَوْنَ
اسميست معرفه باضافه لفظا مجرورست تا مضاف اليه آل باشد
يَسُومُونَ فعل مضارع موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كُمْ ضمير بارز منصوب
متصل محلا منصوبست تا مفعول يسومون باشد سُوءَ اسميست
معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول يسومونكم باشد الْعَذَابِ
اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرورست تا مضاف اليه سوء باشد
يُذَبِّحُونَ فعل مضارع موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير

بارز

بارز مرفوع محلا مرفوعست تا فاعلش باشد أَبْنَاءَكُمْ اسميست معرفه
باضافه لفظا منصوبست تا مفعول يُذَبِّحُونَ باشد كُمْ ضمير بارز مجرور
متّصل محلا مجرورست تا مضاف اليه ابنا باشد وَيَسْتَحْيُونَ واو
عاطفه يستحيون فعل مضارع ثلاثي مزيد فيه از باب استفعال موضوع
از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد نِسَاءَكُمْ نساء اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول يستحيون باشد كُمْ ضمير بارز مجرور متّصل محلا مجرورست
تا مضاف اليه نساء باشد وَفِي ذَلِكُمْ واو واو عاطفه ذلكم
اسم اشاره محلا مجرور بفي جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد
واين جار مجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد
بَلَاءٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ
حرفيست از حروف جاره رَبِّ اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور
بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور با عامل مقدر محلا

تا صفت بلاء باشد عَظِيمٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا صفت
دیگرش باشد یعنی نجات دادیم ما شمارا از آل فرعون وحال
آنکه عذاب میکردند شمارا به بدترین عذابها ذبح میکردند پسران
شمارا و زنده میگذاشتند ایشان زنان شمارا و در این نجات شما
است نعمتی از جانب پروردگار شما بزرگ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ
فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَإِذْ فَرَقْنَا
واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت
متعلق است باذکر فرقنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای
متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واین جمله مضاف الیه اذ بِكُمْ با حرفیست از حروف جاره
كُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بباء جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه فرقنا باشد الْبَحْرَ اسمیست معرفه
بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اول فرقنا باشد فَأَنْجَيْنَاكُمْ
فا فاء عاطفه أَنْجَيْنَاكُمْ فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال
موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست

تا فاعلش

تا فاعلش باشد كُمْ ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعولش
باشد وَأَغْرَقْنَا واو واو عاطفه اغرقنا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه
از باب افعال موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد آلِ اسمیست معرفه باضافه لفظا
منصوبست تا مفعول اغرقنا باشد فِرْعَوْنَ اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرور است تا مضاف الیه آل باشد وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ واو واو حالی
أَنْتُمْ ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تَنْظُرُونَ
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد یعنی و یاد کنید شما وقتی را که شکافتیم ما بشما
دریارا و غرق کردیم ما آل فرعون را وحال آنکه شما میدیدید وَإِذْ
وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ وَإِذْ واو عاطفه اذ ظرف زمان محلا منصوبست بر ظرفیت
وَاعَدْنَا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب مفاعله موضوع از برای
متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش

باشد واین جمله مضاف الیه اذ موسی اسمیست معرفه بعلم تقدیرا
منصوبست تا مفعول واعدنا باشد اربعین اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا مفعول دیگرش باشد لیلة اسمیست نکره لفظا منصوبست
تا تمیز اربعین باشد ثم اتخذتم ثم ثماء عاطفه اتخذتم فعل ماضی
ثلاثی مزید فیه از باب افتعال موضوع از برای جمع مذکر مخاطب تم
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد العجل اسمیست
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول اتخذتم باشد من حرفیست
از حروف جاره بعد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور
ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اتخذ باشد ها ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه بعد باشد وانتم واو واو
حالی انتم ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ظالمون
اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد واین جمله محلا منصوبست
تا حال باشد از ضمیر اتخذ یعنی و یاد کنید شما ای بنی اسرائیل ان وقتی را
که ما وعده کردیم حضرت موسی را چهل شب بعد از ان فرا گرفتید شما گوساله
را و حال انکه شما ظالم کننده گانید ثم عفونا عنکم من بعد ذلک

لعلکم

لعلکم تشکرون ثم عفونا ثم ثماء عاطفه عفونا فعل ماضی ثلاثی
مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد عنکم عن حرفیست از حروف جاره کم
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعن جار و مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه عفونا باشد من بعده من حرفیست
از حروف جاره بعد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار و مجرور
ظرف لغو متعلق است بعفونا ذلک اسم اشاره محلا مجرور است تا مضاف
الیه بعد باشد لعلکم لعل حرفیست از حروف مشبهة بالفعل کم
ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم لعل باشد تشکرون
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر وا و ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد این جمله خبر لعل
یعنی بعد از ان بخشیدیم ما از شما از بعد گوساله پرستی شاید که شما
شکر کنید واذ اتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون
واذ واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت
اتینا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای متکلم

مع الغير نا ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد

واین جمله مضاف الیه اذ مُوسىٰ اسمیست معرفه بعلم تقدیرا منصوبست

تا مفعول اٰتینا باشد الکِتابَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا

منصوبست تا مفعول دیگرش باشد وَالْفُرْقانَ واو واو عاطفه الفرقان

اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا عطف بالکتاب باشد

لَعَلَّکُم لعل حرفیست از حروف مشبهة بالفعل کُم ضمیر بارز

منصوب متّصل تَهتَدُونَ فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب

افتعال موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع

متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله خبر لعل یعنی

ویاد کنید شما ای بنی اسرائیل ان وقتی را که دادیم ما حضرت موسی

کتاب وفرقان شاید ایشان هدایت یابند وَاِذْ قالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ

یا قَوْمِ اِنَّکُم ظَلَمْتُمْ اَنفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ العِجْلَ فَتُوبُوا اِلىٰ بارِئِکُمْ

فَاقْتُلُوا اَنفُسَکُم ذٰلِکُم خَیْرٌ لَکُم عِندَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ

اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحیمُ وَاِذ واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی

محلا منصوبست بر ظرفیت قالَ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از

براي

براي مفرد مذکر غایب مُوسىٰ اسمیست معرفه بعلم تقدیرا مرفوعست

تا فاعلش باشد واین جمله مضاف الیه اذ لِقَوْمِهِ لام حرفیست از

حروف جاره قوم اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بلام جار

مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه قال باشد ها

ضمیر بارز مجرور متّصل محلا مجرورست تا مضاف الیه قوم باشد یا

قَوْمِ یا حرف ندا قوم اسمیست معرفه باضافه تقدیرا منصوبست تا

منادا باشد اِنَّکُم ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل کُم ضمیر

بارز منصوب متّصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد ظَلَمْتُم فعل

ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر مخاطب تم ضمیر بارز

مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله خبر انّ

اَنفُسَکُم انفس اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا

مفعول ظلمتم باشد کُم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرورست

تا مضاف الیه انفس باشد بِاتِّخاذِکُم با حرفیست از حروف

جاره اتخاذ اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار مجرور

ظرف لغو متعلق است بظلمتم کُم ضمیر بارز مجرور متّصل محلا مجرورست

تا مضاف الیه اتّخاذ باشد العِجْلَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا
منصوبست تا مفعول ظلمتم باشد فَتُوبُوا فا فاء عاطفه توبوا
فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو
ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اِلیٰ
حرفیست از حروف جاره بارِئِکُم بارء اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرور بالی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه توبوا
باشد کُم ضمیر بارز مجرور متّصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه بارء باشد فاقتلوا فا فاء عاطفه اقتلوا فعل امر حاضر ثلاثی
مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اَنفُسَکُم اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست تا مفعول اقتلوا باشد کُم ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور است تا مضاف الیه انفس باشد ذٰلِکُم اسم اشاره
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد خَیرٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد لَکُم لام حرفیست از حروف جاره کم ضمیر
بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو متعلق است

بجر

بخیر عِندَ بارِئِکُم عند اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
بر ظرفیت بارِء اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف
الیه عند باشد کُم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه بارء باشد و این جمله محلا منصوبست تا مفعول قال فَتَابَ
فا فاء عاطفه تابَ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد
مذکر غایب ضمیر درا و مستتر است باستناد جایزی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد عَلَیکُم علی حرفیست از حروف جاره کُم
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه تاب باشد اِنَّهُ اِنّ حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل ها ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست
تا اسم انّ باشد هُوَ ضمیر فصل التَّوّابُ اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد الرَّحِیمُ اسمیست معرفه بالف
لام لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد این خبر ان احتمال دارد که
هو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد التّواب
خبر این جمله خبر انّ الرحیم صفت یا بدل التّوابِ یعنی و یادکن آن

وقتی را که گفت حضرت موسی از برای قوم خود یا قوم بدرستی
که شما ظلم کردید نفسهای خود را بفرا گرفتن شما گوساله را پس توبه
کنید شما بسوی خالق تان پس بکشید شما نفسهای خود را اینست
بهتر برای شما نزد خالق تان پس توبه کردند ایشان بدرستی که او
قبول توبه کننده و رحیم است وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ
نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وَإِذْ
واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت
قُلْتُمْ فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر مخاطب تُمْ
ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و این جمله
مضاف الیه اذ یا مُوسَىٰ یا حرف ندا موسی اسمیست معرفه بعلم لفظا
تقدیرا مبنی بر فع است تا منادی باشد لَنْ نُؤْمِنَ لن لن ناصبه
نؤمن فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای
متکلم مع الغیر ضمیر در او مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد لَكَ لام حرفیست از حروف جاره کاف ضمیر بارز
مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست

تامفعول

تامفعول بواسطه نؤمن باشد حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ حتی حرفیست از حروف
جاره نری فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر
ضمیر در او مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
این جمله محلا مجرور بحتی متعلق است بنؤمن الله اسمیست معرفه بعلم
لفظا منصوبست تا مفعول نری باشد جَهْرَةً اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا مفعول نری باشد فَأَخَذَتْكُمْ فا فاء عاطفه اخذت
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مؤنث غایبه کم ضمیر
بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول اخذت باشد
الصَّاعِقَةُ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا فاعلش
باشد وَأَنْتُمْ واو واو حالی انتم ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد تَنْظُرُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و این جمله محلا مرفوعست تا خبر
مبتدا باشد ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
ثُمَّ ثم عاطفه بعثناکم فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای

متكلم مع الغير نا ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد كم ضمير بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول بعثنا
باشد مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ من حرفيست از حروف جاره بعد اسميت
معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بعثنا باشد موت اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور است
تا مضاف اليه بعد باشد كم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف اليه موت باشد لَعَلَّكُمْ لعل حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل كم ضمير بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا اسم لعل
باشد تَشْكُرُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي
جمع مذكر حاضر واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد واين جمله خبر لعل ترجمه ايه سابقه يعني وياد كن
آن وقتي را كه كفتند ايشان اي موسي هركز ايمان نمي آوريم بتو تا آنكه
نبينيم ما خدا را ظاهر پس كرفت ايشانرا صاعقه وحال آنكه نظر ميكردند
ايشان وترجمه ايه ثانيه اينست يعني بعد از آن برانكيختيم ما ايشانرا
بعد از مردن ايشان شايد كه ايشان شكر كويند وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ

الغمام

الْغَمَامَ وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَ
ظَلَّلْنَا واو واو عاطفه ظللنا فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب
تفعيل موضوع از براي متكلم مع الغير نا ضمير بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد عَلَيْكُمْ على حرفيست از حروف
جاره كم ضمير بارز مجرور متصل مجرور بعلى جار مجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه ظللنا باشد الْغَمَامَ اسميست معرفه
بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول ظللنا باشد وَاَنْزَلْنَا واو واو
عاطفه انزلنا فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از براي
متكلم مع الغير نا ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد عَلَيْكُمْ على حرفيست از حروف جاره كم ضمير بارز مجرور
متصل محلا مجرور بعلى جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه انزلنا باشد الْمَنَّ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول انزلنا باشد وَالسَّلْوٰى واو واو عاطفه السلوى اسميست
معرفه بالف لام تقديرا منصوبست تا عطف باشد بمن كُلُوا فعل امر

حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر و او ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مِن طَيِّبَاتِ من حرفیست از حروف
جاره طیبات اسمیست نکره لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه کلوا باشد مَا رَزَقْنَاكُمْ ما مار موصوله رزقنا
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوعست
تا فاعلش باشد کم ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعولش
باشد وَمَا ظَلَمُونَا واو عاطفه ظلموا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد نا ضمیر بارز منصوب منفصل محلا منصوبست تا مفعول
ظلموا باشد وَلَكِن واو عاطفه لکن عاطفه کانوا فعلیست
از افعال ناقصه واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسم
کان باشد أَنفُسَهُمْ انفس اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول یظلمون باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرورست
تا مضاف الیه انفس باشد يَظْلِمُونَ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست

تا فاعلش

تا فاعلش باشد و این جمله محلا منصوبست تا خبر کانوا باشد یعنی سایه
انداختیم ما بر ایشان ابر را و فرستادیم ما بر ایشان ترنجبین را و
سلوا را بخورید شما از نعمتهای پاکیزه آنچه که روزی دادیم ما شما را و ظلم
نکردید شما ما را ولیکن هستید شما که نفسهای خود را ظلم میکردید
وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا
وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ وَإِذْ قُلْنَا واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی
محلا منصوبست بر ظرفیت قلنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد و این مضاف الیه اذ است ادخلوا فعل امر حاضر
ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد هَٰذِهِ اسم اشاره
محلا منصوبست تا مفعول ادخلوا باشد الْقَرْيَةَ اسمیست
معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا عطف بیان یا بدل یا صفت
هذا باشد فَكُلُوا فا فا عاطفه کلوا فعل امر حاضر ثلاثی

مجرد موضوع از براي جمع مذکر وا وضمير بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد منها من حرفيست از حروف جاره ها ضمير
بارز مجرور متصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه کلوا باشد حيث ظرف مکان محلا منصوبست
بظرفيت مفعول کلوا شئتم فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي
جمع مذکر مخاطب تم ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واين جمله مضاف اليه حيث رغدا اسميست نکره لفظا منصوبست
تا حال باشد از ضمير کلوا احتمال دارد که صفت مصدر محذوف
باشد کلوا رغدا وادخلوا واو واو عاطفه ادخلوا فعل امر حاضر
ثلاثي مجرد وا وضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد الباب اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول
ادخلوا باشد سجدا اسميست نکره لفظا منصوبست تا حال باشد
از ضمير ادخلوا وقولوا واو واو عاطفه قولوا فعل امر حاضر ثلاثي
مجرد موضوع از براي جمع مذکر حاضر وا وضمير بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد حطة اسميست نکره لفظا مرفوعست

تاخبر

مرفوعست تا خبر مبتدا محذوف باشد باين تقدير که مسألتنا حطة نغفر
فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي متکلم مع الغير ضمير درا و
مستتراست باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لکم لام
حرفيست از حروف جاره کم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام
جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه نغفر باشد
خطايا کم اسميست معرفه باضافه بتقدير امنصوبست تا مفعول نغفر
باشد کم ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور واست تا مضاف اليه خطايا
باشد وسنزيد واو واو عاطفه سنزيد سين حرف استقبال
نزيد فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي متکلم مع الغير ضمير
درا و مستتراست باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
المحسنين اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول
نزيد باشد يعني وياد کنيد شما اى بني اسرائيل وقتي را که گفتيم
ما که داخل شويد شما اين قريه را پس بخوريد شما از آن هرجا که خواهيد
شما وحال آنکه وسيع است وبي تعبست وداخل شويد شما
در آن وحال آنکه سجده کننده باشيد وبگوييد حطة تا آنکه

بیامرزیم از برای خطاهای شما و زود باشد که زیاد کنیم مانیکوکارانرا
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَبَدَّلَ فا فاء عاطفه بدّل
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب تفعیل موضوع از برای مفرد مذکر
غایب الَّذِينَ اسم موصول محلا مرفوعست تا فاعل بدّل باشد ظلموا
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد قولاً اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول ظلموا باشد غَيْرَ اسمیست متمم باضافه
لفظا منصوبست تا صفت یا حال از قولا باشد الَّذِي اسم موصول
محلا مجرورست تا مضاف الیه غیر باشد قِيلَ فعل ماضی ثلاثی مجرد
موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر در او مستتر است باستناد
جایزی محلا مرفوعست تا مفعول بجای فاعلش باشد لَهُمْ لام
حرفیست از حروف جاره هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور
بلام جار مجرور ظرف لغو متعلقست بقیل فَأَنْزَلْنَا فا فاء عاطفه
انزلنا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع از برای

متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
عَلَى الَّذِينَ علی حرفیست از حروف جاره الَّذِينَ اسم موصول محلا مجرور
بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه انزلنا باشد
ظَلَمُوا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد رِجْزاً اسمیست نکره
لفظا منصوبست تا مفعول ظلموا باشد مِنَ السَّمَاءِ من حرفیست از حروف
جاره السّماء اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه ظلموا باشد بِمَا كَانُوا با حرفیست
از حروف جاره ما ماء موصوله محلا مجرور ببا جار مجرور ظرف لغو
محلا منصوبست تا مفعول یفسقون باشد كَانُوا فعلیست از افعال ناقصه
واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسم کان باشد يَفْسُقُونَ
فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و این جمله محلا منصوبست
تا خبر کانوا باشد یعنی پس بدل کردند آنجماعتی که ظلم کردند گفتاریرا
غیر آنچیزیکه گفته شد از برای ایشان پس فرو فرستادیم ما بر آنکسانیکه

ظلم کردند ایشان عذابیرا از اسمان بانچه که بودند ایشان فسق میکردند
وَاِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ
مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا
مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ وَاِذِ اِذ استسقی واو
واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت استسقی
فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب استفعال موضوع از برای مفرد
مذکر غایب مُوسَى اسمیست معرفه بعلم تقدیرا مرفوعست تا فاعل استسقی
باشد لِقَوْمِهِ لام حرفیست از حروف جاره قوم اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
استسقی باشد ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه قوم باشد فَقُلْنَا فا فاء عاطفه قلنا فعل ماضی ثلاثی مجرد
موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد اِضْرِبْ فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مذکر حاضر ضمیر در او مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد بِعَصَاكَ با حرفیست از حروف جاره عصا اسمیست

معرفه

معرفه باضافه تقدیرا مجرور بیا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه اضرب باشد کاف ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه عصا باشد الْحَجَرَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا مفعول اضرب باشد جزا یش محذوفست که فان ضربتم انفجرت فَانْفَجَرَتْ
فا فاء عاطفه انفجرت فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب انفعال موضوع
از برای مفرد مذکر غایب مِنْهُ من حرفیست از حروف جاره ها
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه انفجرت باشد اثْنَتَا عَشْرَةَ اثنتا اسمیست معرفه
باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل انفجرت باشد عَشْرَةَ اسمیست معرفه
باضافه محلا مجرور است تا مضاف الیه اثنتا باشد عَيْنًا اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا تمیزش باشد قَدْ عَلِمَ قد قد تحقیقی علم فعل
ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب كُلُّ اسمیست
مخصص باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل علم باشد اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ
اسمیست نکره لفظا مجرور است تا مضاف الیه کل باشد كُلُوا فعل
امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز

مرفوع متصل محلا مرفوع است تا فاعلش باشد وَاشْرَبُوا فعل امر حاضر
ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل
محلا مرفوع است تا فاعلش باشد مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ من حرفیست از حروف
جاره رزق اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو
محلا منصوب است تا مفعول بواسطه کلوا باشد الله اسمیست معرفه
بعلم لفظا مجرور است تا مضاف الیه رزق باشد وَلَا تَعْثَوْا واو
واو عاطفه لا لاء ناهیه تعثوا فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از
برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوع است
تا فاعلش باشد فِي الْأَرْضِ فی حرفیست از حروف جاره الارض اسمیست
معرفه بالف لام لفظا مجرور بفی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوب است
تا مفعول بواسطه تعثوا باشد مُفْسِدِينَ اسمیست نکره لفظا منصوب است
تا حال باشد از ضمیر تعثوا یعنی و یاد کنید شما ای بنی اسرائیل وقتی
را که آب داد حضرت ع مر قوم خود را پس فرمودیم ما که بزن بعصای
خود سنگ را پس جاری شد از آن سنگ دوازده چشمه بتحقیق
که دانستند مردمان بخورید و بیاشامید شما از رزق خدا عز و جل

وعصیان

وعصیان مکنید در زمین حالکونی که فساد کننده باشید وَإِذْ قُلْتُمْ
يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ
الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ
وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا
عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وَإِذْ قُلْتُمْ واو واو عاطفه اذ ظرف زمان
ماضی محلا منصوب است بر ظرفیت قلتم فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر غایب تم ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوع است تا فاعلش
باشد يَا مُوسَىٰ یا حرف ندا موسی اسمیست معرفه بعلم تقدیرا مبنی بر رفع
است تا منادا باشد لَنْ نَصْبِرَ لن لن ناصبه نصبر فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای متکلم مع الغیر ضمیر در او مستتر است باستتار واجب
محلا مرفوع است تا فاعلش باشد عَلَىٰ طَعَامٍ علی حرفیست از حروف جاره
طعام اسمیست نکره لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوب است
تا مفعول بواسطه خبر باشد وَاحِدٍ اسمیست نکره لفظا مجرور است تا صفت

طعام باشد فَادْعُ فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای
مفرد مذکر حاضر ضمیر درو مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد لَنَا لام حرفیست از حروف جاره نا ضمیر بارز مجرور
متصل محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه ادع باشد رَبَّكَ ربّ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول ادع باشد کاف ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف
الیه ربّ باشد یُخْرِجْ فعل مضارع ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد
مذکر غایب ضمیر درو مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد لَنَا لام حرفیست از حروف جاره نا ضمیر بارز مجرور
متصل محلا مجرور بلام جار و مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه یخرج باشد احتمال دارد که مفعولش محذوف باشد یخرج
لَنَا شَیْئًا مِمَّا من حرفیست از حروف جاره ما ما موصوفه تنبت صفتش
اگر ما ما موصوله باشد تنبت صله تُنْبِتُ فعل مضارع ثلاثی مجرد
موضوع از برای مفرد مذکر غایب الْأَرْضُ اسمیست معرفه بالف لام
لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد مِنْ بَقْلِهَا من حرفیست از حروف جاره

بقل

بقل اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق
بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد و
این جار و مجرور محلا منصوبست تا حال باشد از مفعول تنبت باین تقدیر
است تُنْبِتُهُ الْأَرْضُ وَقِثَّائِهَا واو واو عاطفه قثا اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور است تا عطف باشد ببقلها ها ضمیر بارز مجرور متصل
محلا مجرور است تا مضاف الیه قثا باشد وَفُومِهَا واو واو عاطفه
فوم اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا عطف باشد بر قثائها
وَعَدَسِهَا واو واو عاطفه عدس اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است
تا عطف باشد بر فومها وَبَصَلِهَا واو واو عاطفه بصل اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور است تا عطف باشد بعدسها قَالَ فعل ماضی
ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر درو مستتر است
باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد أَتَسْتَبْدِلُونَ
همزه همزه استفهام انکاری تستبدلون فعل مضارع ثلاثی مزید فیه
از باب استفعال موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز
مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الَّذِی اسم اشاره محلا

منصوبست تا مفعول نستبدلون باشد هُوَ اَدْنیٰ هو ضمیر بارز مرفوع
منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ادنیٰ اسمیست نکره تقدیرا مرفوع
تا خبرش باشد بِالَّذِي با حرفیست از حروف جاره الذي اسم اشاره
محلا مجرور بباجار ومجرور ظرف لغو متعلق است بر نستبدلون هُوَ ضمیر
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد خَيْرٌ اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا خبرش باشد اِهْبِطُوا فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع
از برای جمع مذکر حاضر وا وضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد مِصْرًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول اهبطوا
باشد فَاِنَّ فا فاء عاطفه انّ حرفیست از حروف مشبّهة بالفعل لَكُم
لام حرفیست از حروف جاره کم ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام
جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا
مرفوعست تا خبر انّ باشد مَا سَاَلْتُم ما ما موصوله محلا منصوبست
تا اسم انّ باشد سالتم فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع
مذکر مخاطب تُم ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش

باشد

باشد این جمله صله ما وعایدش محذوفست که سالتموه بوده است
وَضُرِبَتْ واو واو عاطفه ضربت فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای مفرد مذکر غایبه عَلَيْهِمُ علی حرفیست از حروف جاره هُم
ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلی جار ومجرور ظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه ضربت باشد الذِّلَّةُ اسمیست معرفه
بالف لام تا مفعول بجای فاعل ضربت باشد وَالمَسْكَنَةُ واو واو
عاطفه المسکنة اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا عطف
باشد بر الذّلة وَبَاؤُوا واو واو عاطفه باؤوا فعل ماضی ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد بِغَضَبٍ با حرفیست از حروف جاره
غَضَبٍ اسمیست نکره لفظا مجرور بباجار ومجرور ظرف مستقر متعلق
بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر
باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا حال
باشد از ضمیر وباؤوا مِنَ اللّٰهِ من حرفیست از حروف جاره الله
اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور بمن جار ومجرور ظرف مستقر

لفظا مرفوعست

متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدّر
باشد واین جار مجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا صفت مغضوب
باشد ذَلِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد بِأَنَّهُمْ با حرفیست
از حروف جاره أنّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل هُمْ ضمیر بارز
منصوب متصل محلا منصوبست تا اسمش باشد كَانُوا فعلیست
از افعال ناقصه واو ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا اسمش
باشد يَكْفُرُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارز مرفوع متّصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد واین جمله خبر کانوا وکانوا با اسم وخبر بتاویل مفرد محلا مجرور ببا
جار مجرور وظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا
مرفوعست تا خبر أنّ باشد بِآيَاتِ اللَّهِ با حرفیست از حروف جاره آیات
اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور ببا جار ومجرور وظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه يكفرون باشد الله اسمیست معرفه
بعلم لفظا مجرور واست تا مضاف الیه آیات باشد وَيَقْتُلُونَ واو

عاطفه

عاطفه يقتلون فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر
غایب واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد النَّبِيِّينَ
اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول يقتلون باشد
بِغَيْرِ با حرفیست از حروف جاره غیر اسمیست متمم باضافه لفظا مجرور ببا
جار مجرور وظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا منصوبست
تا حال باشد از فاعل يقتلون الْحَقِّ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور
است تا مضاف الیه غیر باشد ذَلِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد بِمَا با حرفیست از حروف جاره ما ما موصوله محلا مجرور ببا
جار ومجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عصوا
باشد عَصَوْا فعل وفاعل صله ما احتمال دارد که ما ما مصدري
باشد عصوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذکر غایب
واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله
بتاویل مصدر محلا مجرور ببا جار ومجرور وظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار

ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر ذلك باشد وَكَانُوا
واو واو عاطفه كانوا فعليست از افعال ناقصه واو ضمير بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا اسمش باشد يَعْتَدُونَ فعل مضارع ثلاثي
مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واين جمله خبر كانوا يعني وياد كنيد
ان وقتي راكه گفتند ايشان كه يا موسى هرگز صبر نكنيم بر يك طعام پس
بخوان پروردگار خود را از براي ما تا بيرون آورد از براي ما از آنچه
چيزيكه ميرويد از زمين از سبزيها وخيارها واز سير وعدس و
پياز فرمود حضرت موسى آيا تبديل ميكنيد شما چيزيرا كه او بدتر است
بالچيزيكه او بهتراست فرود آييد شما در مصر و بدرستي كه از براي
شما است آنچه كه سؤال كرديد شما وزياده شده است بر شما خواري
ومسكنت وبرگشتيد بغضب ازجانب خداي تعالى اين برگشتن
ايشان باينكه ايشان بودند وكافر ميشدند بآيتهاي خدا وميكشتند
پيغمبرانرا بغير حق اين كشتن بآنچه عصيان كردند وبودند ايشان
كه عصيان ميكردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى

والصابئين

وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ إِنَّ الَّذِينَ إنَّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الذين اسم موصول محلا منصوبست تا اسمش
باشد آمَنُوا فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از
براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد اين جمله صله الذين بِاللَّهِ با حرفيست از حروف جاره الله اسميست
معرفه بعلم لفظا مجرور بيا جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا
مفعول بواسطه آمنوا باشد وَالَّذِينَ واو واو عاطفه الذين اسم
موصول عطفست بالذين هَادُوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع
از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا
فاعلش باشد وَالنَّصَارَى واو واو عاطفه النصاري اسميست معرفه
بالف لام تقديرا منصوبست تا عطف باشد بالذين وَالصَّابِئِينَ واو
واو عاطفه الصابئين اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا عطف
باشد بالذين مَنْ آمَنَ من من شرطي محلا مرفوعست تا مبتدا باشد آمَنَ
فعل ماضي ثلاثي مزيد فيه از باب افعال موضوع از براي مفرد مذكر

غایب ضمیری دروست مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله فعل وفاعل محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد بِاللّٰهِ با حرفیست از حروف جاره الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور ببا جار ومجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه آمن باشد احتمال دارد که من موصوله باشد آمَنَ صله وعایدش محذوفست که مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ واو واو عاطفه الیوم اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است تا عطف باشد بالله الْآخِرِ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است وَعَمِلَ واو واو عاطفه عمل فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیری درو مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد صَالِحًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول اش باشد فَلَهُمْ فا فاء رابطه لَهُمْ لام حرفیست از حروف جاره هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد أَجْرُهُمْ اجر اسمیست معرفه

باضافه

باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه اجر باشد احتمال دارد که اجر فاعل فعل محذوف باشد که کان أَجْرُ عِنْدَ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست رَبِّهِمْ ربّ اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف الیه عند باشد هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه ربّ باشد وَلَا خَوْفٌ واو واو عاطفه لا لاء مشبهة بلیس خوف اسمیست نکره لفظا مبنی بر رفعست تا اسمش باشد عَلَيْهِمْ علی حرفیست از حروف جاره هُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلی جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا منصوبست تا خبر لا باشد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ واو واو عاطفه لا لاء مشبهة بلیس هم اسمش يَحْزَنُونَ فعل وفاعل این جمله خبر لا یعنی بدرستی که آنکسانیکه که ایمان آوردند ایشان بخدا وآن کسانیکه یهود شدند ونصاری و صابئین هم که ایمان آورد بخدا وبروز آخر وبکند عمل نیکو پس از برای ایشانست اجر ایشان در نزد پروردگار ایشان ترسی بر ایشان ونه

بارز منصوب ومتصل محلا منصوبست تا اسم لعلّ باشد تَتَّقُونَ فعل مضارع ثلاثی مزید فیه از باب افتعال موضوع از برای جمع مذکر مخاطب واو ضمیر بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد یعنی ویاد کنید آن وقتی را که گرفتیم ما میثاق شما را وبلند کردیم ما بالای را بکوه طور بگیرید آنچه را که دادیم ما شما را بقوة ویاد آورید شما آنچه که در اوست شاید که شما بپرهیزید شما ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ثُمَّ ثمّ عاطفه تَوَلَّيْتُمْ فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب تفعیل موضوع از برای جمع مذکر حاضر تُمْ ضمیر بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد مِنْ بَعْدِ من حرفیست از حروف جاره بعد اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف لغو متعلق بتولیتم ذٰلِكَ اسم اشاره محلا مجرور است تا مضاف الیه بعد باشد فَلَوْلَا فا فاء عاطفه لولا امتناعی فَضْلُ اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد احتمال دارد که فاعل فعل محذوف باشد که کان فضل الله واحتمال دیگر هم دارد که خبر

مبتدا

مبتدا محذوف باشد که فضل الله حاضر اللّٰهُ اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف الیه فضل باشد عَلَيْكُمْ علی حرفیست از حروف جاره کُمْ ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور بعلی جار ومجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه افضل باشد وَرَحْمَتُهُ واو واو عاطفه رحمت اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا عطف باشد بفضل ها ضمیر بارز مجرور متصل محلا مجرور است تا مضاف الیه رحمت باشد لَكُنْتُمْ لام لام ابتدا کنتم فعلیست از افعال ناقصه تُمْ ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا اسمش باشد مِنَ الْخَاسِرِينَ من حرفیست از حروف جاره الخاسرین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدّر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدّر محلا مرفوعست تا خبر کنتم باشد یعنی بعد از آن برگشت کردید شما بعد از آن پس اگر نمیبود فضل حضرت الله تعالی بر شما واگر نمیبود رحمت حضرت الله تعالی هر آینه بودید شما از جمله زیان کاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا

ایشان محزون میشوند وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ
خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْکُرُوا مَا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ
وَاِذْ اَخَذْنَا واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست
بظرفیت اخذنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر
نا ضمیر بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد میثاقکم
میثاق اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول فیه اخذنا
باشد کم ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور است تا مضاف الیه میثاق
باشد وَرَفَعْنَا واو واو عاطفه رفعنا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع
از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد فَوْقَکُمْ فوق اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا
مفعول فیه رفعنا باشد کم ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور است
تا مضاف الیه فوق باشد الطُّورَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا
منصوبست تا مفعول رفعنا باشد خُذُوا فعل امر حاضر ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد واحتمال دارد که فاعل فعل محذوف

باشد که قُلْنَا خُذُوا وَمَا آتَیْنَاکُمْ ما ماء موصوله محلا منصوبست
تا مفعول خذوا باشد آتینا فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای
متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد کم ضمیر بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول آتینا
باشد بِقُوَّةٍ با حرفیست از حروف جاره قوة اسمیست نکره لفظا
مجرور وبا جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر
محلا منصوبست تا صفت عامل مقدر باشد وعامل مقدر حالست
از فاعل خذوا باین تقدیر است که عَزْمُکُمْ ثَابِتٌ بِقُوَّةٍ وَاذْکُرُوا واو
واو عاطفه اذکر فعل امر حاضر ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر
حاضر واو ضمیر بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
مَا فِیهِ ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول اذکروا باشد
فِیهِ فی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور
بفی جار ومجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اذکروا
باشد لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ لعل حرفیست از حروف مشبهة بالفعل کم ضمیر

قِرَدَةً خَاسِئِینَ وَلَقَدْ واو واو عاطفه لام لام ابتدا قد قد تحقیقی عَلِمْتُمْ
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای جمع مذکر مخاطب تم ضمیر بارز مرفوع
ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد الَّذِینَ اسم موصول محلا منصوبست
تا مفعول علمتم باشد اَعْتَدَوا فعل امر حاضر واو فاعلش فِی السَّبْتِ مفعول
بواسطه فَقُلْنَا فا فاء عاطفه فقلنا فعل وفاعل لَهُمْ جار ومجرور ظرف
لغو تا مفعول بواسطه قلنا باشد کُونُوا فعل امر حاضر واو فاعلش قِرَدَةً
اسم نکره مفعول کونوا خَاسِئِینَ اسم نکره لفظا منصوبست تا حال باشد
از قردة یا حالست از فاعل کونوا یعنی وهر آینه بتحقیق که اعلام شد
آنکسانیرا که از حد گذشتند در روز شنبه پس فرمودیم ما از برای ایشان
باشید شما قردة وحال آنکه زیان کارید فَجَعَلْنَاهَا نَکَالًا لِمَا بَیْنَ
یَدَیْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ فجعلناها فا فاء عاطفه جعلنا
فعل ماضی ثلاثی مجرد موضوع از برای متکلم مع الغیر نا ضمیر بارز مرفوع
متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ها ضمیر بارز منصوب متصل
محلا منصوبست تا مفعولش باشد نکالا اسمیست نکره لفظا منصوبست
تا مفعول دیگرش باشد لِمَا بَیْنَ لام حرفیست از حروف جاره ما ماء

موصوله محلا مجرور وبلام جار ومجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه جعلنا باشد بَیْنَ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست بظرفیت
یَدَیْهَا اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف الیه بین باشد
ها ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور است تا مضاف الیه یدی باشد
واین جمله جمله ظرفیست صله وعایدش محذوفست که لِمَا کَانَ بَیْنَ
یَدَیْهَا وَمَا خَلْفَهَا واو واو عاطفه ما ماء موصوله محلا منصوبست
تا عطف باشد به لِمَا بَیْنَ خَلْفَهَا اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
بظرفیت ها ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور است تا مضاف الیه
خلف باشد وَمَوْعِظَةً واو واو عاطفه موعظة اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا بدل باشد از نکالا لِلْمُتَّقِینَ لام حرفیست از حروف جاره
متقین ظرف مستقر است صفت موعظة یعنی پس گردانیدیم ما اورا
عقوبتی از آنچه که پیش روی اینهاست وآنچه که پشت اینهاست وپند
از برای پرهیزکاران وَاِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ
اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ اَکُونَ
مِنَ الْجَاهِلِینَ وَاِذْ قَالَ واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا

منصوبست بظرفیت قَالَ فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع ازبراي مفرد
مذکر غایب ضمیر دراو مستتراست باستتار جایزي محلا مرفوعست تا
فاعلش باشد لِقَومِهِ لام حرفیست از حروف جاره قوم اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور بلام جار مجرور و ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول
بواسطه قال باشد ها ضمیر بارزه مجرور متصل محلا مجرور و راست تا مضاف
الیه قوم باشد اِنَّ اللّهَ اِنَّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمیست
معرفه بعلم لفظا منصوبست تا اسم انّ باشد يَأمُرُكُمْ فعل مضارع ثلاثي
مجرد موضوع ازبراي مفرد مذکر غایب ضمیر دراو مستتراست باستتار
جایزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله خبر انّ کُمْ ضمیر
بارزه منصوب ومتصل محلا منصوبست تا مفعول يأمر باشد اَنْ تَذبَحُوا
ان ان ناصبه تذبحوا فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع ازبراي جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارزه مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد بَقَرَةً اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعولش باشد بتقدیر
بِاَنْ تَذبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع ازبراي جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارزه مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد

اتتخذنا

اَتَتَّخِذُنَا همزه همزه استفهامیه تتخذنا فعل مضارع موضوع ازبراي
مفرد مذکر حاضر ضمیر دراو مستتراست باستتار واجبي محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد نا ضمیر بارزه منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعولش
باشد هُزُوًا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعول دیگرش باشد
قَالَ فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع ازبراي مفرد مذکر غایب ضمیر دراو
مستتراست باستتار جایزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اَعُوذُ
فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع ازبراي متکلم وحده ضمیر دراو مستتر
است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد بِاللّهِ با حرفیست
از حروف جاره الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور ببا جار مجرور وظرف
لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اعوذ باشد اَنْ اَکُونَ ان ان
ناصبه اکون فعلیست از افعال ناقصه ضمیر دراو مستتراست باستتار
واجبي محلا مرفوعست تا اسمش باشد مِنَ الجَاهِلِينَ من حرفیست از
حروف جاره الجاهلین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بمن جار
ومجرور وظرف مستقر محلا منصوبست تا خبر اکون باشد یعنی یاد کن
ان وقتی راکه گفت حضرت موسی ازبراي قوم بدرستی که حضرت الله

تعالی امر میکند شما را باینکه ذبح کنید شما گاوی را گفتند ایشان که آیا فرا
میگیري تو ما را بر ریشخند فرمود حضرت موسی پناه میبرم من بحضرت
الله تعالی از اینکه بوده باشم من از جاهلان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّنْ لَنَا
مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِکْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِکَ
فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ قَالُوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع ازبراي جمع
مذکر غایب واو ضمیر بارزه مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
اُدْعُ فعل امر حاضر ثلاثي مجرد موضوع مفرد مذکر حاضر ضمیر دراو مستتراست
باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لَنَا لام حرفیست از حروف
جاره نا ضمیر بارزه مجرور متصل محلا مجرور بلام جار مجرور وظرف لغو محلا
منصوبست تا مفعول بواسطه ادع باشد رَبَّکَ ربّ اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست تا مفعول ادع باشد کاف ضمیر بارزه مجرور متصل محلا
مجرور راست تا مضاف الیه رب باشد يُبَيِّنْ فعل مضارع ثلاثي مزید فیه
از باب تفعیل موضوع ازبراي مفرد مذکر غایب ضمیر دراو مستتراست
باستتار جایزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ما ما استفهامیه
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد هِيَ ضمیر بارزه مرفوع منفصل محلا مرفوعست

تا خبرش

تا خبرش باشد قَالَ فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع ازبراي مفرد مذکر
غایب ضمیر دراو مستتراست باستتار جایزي محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد اِنَّهُ انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل ها ضمیر بارزه منصوب
متصل محلا منصوبست تا اسم انّ باشد يَقُولُ فعل مضارع ثلاثي
مجرد موضوع ازبراي مفرد مذکر غایب ضمیر دراو مستتراست باستتار
جایزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واین جمله خبر انّ اِنَّهَا انّ
حرفیست از حروف مشبهة بالفعل ها ضمیر بارزه منصوب ومتصل
محلا منصوبست تا اسمش باشد بَقَرَةٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا خبر انّ باشد لَا فَارِضٌ لا لا ناهیه فارض اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا بقره باشد وَلَا بِکْرٌ واو واو عاطفه لا لا ناهیه
بکر اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا صفت بقره باشد عَوَانٌ اسمیست
نکره لفظا مرفوعست تا صفت بقره باشد بَيْنَ اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست بظرفیت ذَلِکَ اسم اشاره محلا مجرور راست تا مضاف
الیه بین باشد فَافْعَلُوا فا فا عاطفه افعلوا فعل امر حاضر ثلاثي
مجرد موضوع ازبراي جمع مذکر حاضر واو ضمیر بارزه مرفوع متصل محلا

مرفوعست تا فاعلش باشد مَا تُؤْمَرُونَ ماما، موصوله تؤمرون
فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر مخاطب واو ضمير
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد واين جمله صله ما
يعني گفتند ايشان كه بخوان از براي ما پروردگار خود را تا بيان كند از
براي ما چه چيست ان يعني صفت ان گاو را بيان كند از براي ما گفت
حضرت موسي بدرستي كه خداي تعالى ميفرمايد بدرستي كه آن
گاو گاويست نه بزرك ونه كوچك وسط باشد ميانه بزركي وكوچكي
پس بكنيد انچه را كه مامور شده ايد قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا
مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ
قالوا فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير
بارز مرفوع متصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ادْعُ فعل امر حاضر
ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است
باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لَنَا لام حرفيست
از حروف جاره نا ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور بلام جار ومجرور
ظرف لغو متعلق است با ادع رَبَّكَ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست

تا مفعول

تا مفعول ادع باشد كاف ضمير بارز مجرور متصل محلا مجرور است
تا مضاف اليه رب باشد يُبَيِّنْ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع
از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لَنَا لام حرف جر نا ضمير بارز مجرور متصل
محلا مجرور بلام جار مجرور ظرف لغو متعلق است بيبين مَا لَوْنُهَا ما
ما، استفهاميه محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد لون اسميست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد ها ضمير بارز مجرور
متصل محلا مجرور است تا مضاف اليه باشد قَالَ إِنَّهُ قال فعل ماضي
انه انّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل ها ضمير بارز منصوب متصل
محلا منصوبست تا اسم انّ باشد يَقُولُ فعل وفاعل خبر انّ إِنَّهَا انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل ها ضمير بارز منصوب ومتصل محلا منصوبست
تا اسم انّ باشد بَقَرَةٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر انّ باشد صَفْرَاءُ
اسميست نكره لفظا مرفوعست تا صفت بقرة فَاقِعٌ اسميست نكره لفظا
مرفوعست تا مبتدا باشد لَوْنُهَا لون اسميست معرفه باضافه لفظا
مرفوعست تا خبر مبتدا باشد احتمال دارد كه لونها مبتدا باشد وفاقع

خبر تَسُرُّ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي مفرد مذكر مخاطبه ضمير
در او مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد النَّاظِرِينَ
اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول تسر باشد يعني گفتند
ايشان كه بخوان از براي ما پروردگار خود را تا بيان فرمايد از براي ما
رنك ان گاو را فرمود حضرت موسي ع بدرستي كه حضرت الله تعالى
ميفرمايد كه بدرستي كه ان گاويست زرد خوش اينده است رنك آن
گاو خوشحال ميكند نظر كنند كان را قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا
هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قالوا فعل ماضي
ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر غايب واو ضمير بارز مرفوع ومتصل
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد ادْعُ فعل امر حاضر ثلاثي مجرد موضوع
از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار واجبي محلا
مرفوعست تا فاعلش باشد لنا جار مجرور است تا مفعول بواسطه ادع
باشد رَبَّكَ رب اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول
بواسطه ادع باشد كاف مضاف اليه رب يُبَيِّنْ فعل مضارع ضمير
در او مستتر است تا فاعلش باشد لنا جار مجرور است مَا هِيَ ما

ما

ما، استفهاميه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد هِيَ خبر إِنَّ الْبَقَرَ انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل البقر اسميست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا اسمش باشد تَشَابَهَ فعل ماضي از باب تفاعل ضمير در او مستتر است
تا فاعلش باشد عَلَيْنَا مفعول بواسطه وَإِنَّا واو عاطفه ان حرفيست
از حروف مشبهه بالفعل نا اسمش باشد إِنْ شَاءَ اللَّهُ ان ان شرطي
شاء فعل ماضي الله فاعلش لَمُهْتَدُونَ لام لام ابتدا مهتدون
اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر ان باشد يعني گفتند ايشان كه بخوان
از براي ما پروردگار خود را تا بيان كند كه چيست صفت ان بدرستي
كه گاو مشتبه شده است بر ما وبدرستي كه ما اگر خواهد خدا هر آينه
هدايت يافته شده كانيم قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ
الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ
فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ قَالَ فعل ماضي ثلاثي مجرد موضوع
از براي مفرد مذكر غايب ضمير در او مستتر است باستتار جايزي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد إِنَّهُ انّ حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل ها ضمير بارز منصوب ومتصل محلا منصوبست تا اسمش باشد

يَقُولُ فعل وفاعل خبر انّ اِنَّهَا انّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل
هَا اسمش بَقَرَةٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر انّ باشد لَا لاء
ناهيه ذَلُولٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا صفت بقره باشد
تُثِيرُ الْأَرْضَ فعل وفاعل ومفعول اين جمله صفت بقره وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ واو واو عاطفه لا لاء ناهيه تسقي الحرث فعل وفاعل ومفعول
اين جمله صفت بقره مُسَلَّمَةٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا صفت
بقره احتمال دارد كه فاعل فعل محذوف باشد لَا شِيَةَ فِيهَا لا لاء
نفي جنس شده اسميست نكره لفظا مبني بر فتح است تا اسم لا باشد فيها
ظرف مستقر است تا خبر لا باشد قَالُوا فعل وفاعل الْآنَ مفعول
جِئْتَ فعل وفاعل بِالْحَقِّ مفعول بواسطه جئت فَذَبَحُوهَا فافا
عاطفه ذبحوها فعل وفاعل هَا مفعول وَمَا كَادُوا واو واو عاطفه
ما ماء نافيه كادوا فعليست از افعال ناقصه واو اسمش يَفْعَلُونَ
فعل وفاعل خبر كادوا يعني گفت حضرت موسى بدرستي كه خداى
تعالى ميفرمايد بدرستي كه ان گاو نيست رام شده شخم نكرده باشد
زمين را ونداب كش زراعت باشد سلامت باشد از عيب نيست

شنبيد

شنبيد دران گاو يعني بغير رنگش رنگ ديگر نداشته باشد گفتند ايشان
حالا امدي بحق پس كشتيد شما ان گاو را ونزديك بودند ايشان كه نكنند
وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قَتَلْتُمْ
واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضي محلا منصوبست بر ظرفيت قتلتم فعل
ماضي ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر مخاطب تم ضمير بارز مرفوع
ومتصل محلا مرفوعست باشد نفسا اسميست نكره لفظا منصوبست
تا مفعول قتلتم باشد فادّارأتم فافاء عاطفه ادارأتم فعل ماضي ثلاثي
مزيد فيه از باب تفاعل موضوع از براي جمع مذكر مخاطب تم ضمير
بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد فيها جار ومجرور
بواسطه فادّارأتم وَاللَّهُ واو واو عاطفه الله اسميست معرفه بعلم
لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد مُخْرِجٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد مَا كُنْتُمْ ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول
مخرج باشد كنتم فعليست از افعال ناقصه تم اسمش تَكْتُمُونَ فعل مضارع
جمع مذكر مخاطب واو فاعلش واين جمله خبر كنتم فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

فَقُلْنَا فافاء عاطفه قلنا فعل ماضي تا فاعلش باشد اضْرِبُوهُ فعل امر
حاضر واو ضمير بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
هَا ضمير بارز منصوب ومتصل محلا منصوبست تا مفعولش باشد
بِبَعْضِهَا با حرف جر بعض اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور بباء جار
مجرور وظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه اضربوا باشد
هَا مضاف اليه كَذَلِكَ كاف حرف جر ذلك اسم اشاره محلا مجرور
بكاف جار مجرور وظرف لغو متعلق ببعضها احتمال دارد كه كاف حرف
باشد محلا منصوبست تا مفعول فعل محذوف باشد كه حيث كذلك
يُحْيِي فعل مضارع اللَّهُ فاعل الْمَوْتَى اسميست معرفه بالف لام تقديرا
منصوبست تا مفعول يحيي باشد وَيُرِيكُمْ واو عاطفه يريكم فعل مضارع
ضمير دراو مستتر است تا فاعلش باشد كُمْ مفعول آيَاتِهِ اسميست
معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول يريكم باشد هَا مضاف اليه
آيات لَعَلَّكُمْ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش تَعْقِلُونَ
فعل مضارع واو فاعلش واين جمله خبر لعلّ ومعني ايه سابقه يعني ياد
كنيدان وقتي را كه كشتيد شما نفسي را پس اختلاف كرديد شما دران

وخدا

وخدا بيرون اورنده است انچه را كه بوديد ومي پوشانيديد ومعني آيه
ثاني يعني پس فرموديم ما كه بزنيد شما انرا ببعضي ازان مثل اين زنده ميكند
مردها را وميمايد بشما نشانهاي خود را شايد كه شما عقل خود تا نرا
بكار بريد ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ
مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ثُمَّ ثم عاطفه قست فعل ماضي
مفرد مذكر غايبه قُلُوبُكُمْ اسميست معرفه باضافه لفظا مرفوعست
تا فاعلش باشد كم ضمير بارز مجرور ومتصل محلا مجرور واست تا مضاف
اليه قلوب باشد مِنْ بَعْدِ من حرف جر بعد اسميست معرفه باضافه
لفظا مجرور بمن جار مجرور وظرف لغو متعلق است بقست ذَلِكَ اسم
اشاره محلا مجرور واست تا مضاف اليه بعد باشد فَهِيَ فافاء عاطفه
هي ضمير بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كَالْحِجَارَةِ
اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور بكاف جار مجرور وظرف مستقر
است تا خبر مبتدا باشد احتمال دارد كه كاف اسم باشد محلا مرفوعست

تاخبر مبتدا باشد الحجارة مضاف اليه كاف باشد اَوْ اَشَدُّ واو عاطفه
اشدّ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر مبتداء محذوف باشد
احتمال دارد كه بدل باشد از الحجارة قَسْوَةً اسميست نكره لفظا منصوبست
تا تميز باشد وَاِنَّ واو عاطفه انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل
مِنَ الْحِجَارَةِ من حرفيست از حروف جاره الحجارة اسميست معرفه
بالف لام لفظا مجرور بمن جار مجرور ظرف مستقر محلا مرفوعست
تا خبر انّ باشد لَمَا لام لام ابتدا ما ماء موصوله محلا منصوبست
تا اسم انّ باشد يَتَفَجَّرُ فعل مضارع مِنْهُ من حرفيست از حروف
جاره ها ضمير بارز مجرور ومتصل محلا مجرور بمن جار ومجرور ظرف
لغو متعلق بيتفجر الاَنْهَارُ اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست
تا فاعل يتفجر باشد وَاِنَّ واو عاطفه ان حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل مِنْهَا من حرفيست از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور ومتصل
محلا مجرور بمن جار ومجرور ظرف مستقر محلا مرفوعست تا خبر انّ
باشد لَمَا لام لام ابتدا ما ماء موصوله محلا منصوبست تا اسم انّ
باشد يَشَّقَّقُ فعل مضارع فَيَخْرُجُ فا فاء عاطفه يخرج فعل مضارع

موضوع

موضوع از براي مفرد مذكر غايب مِنْهُ من حرفيست از حروف جاره
ها ضمير بارز مجرور ومتصل محلا مجرور بمن جار ومجرور ظرف لغو متعلق
بيخرج الْمَاءُ اسميست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا فاعل يخرج
باشد وبعضى كفته اند كه الماء فاعل يخرج است وفاعل يشّقق مستتر
است وبعضى كفته اند كه الماء فاعل يشقق است وفاعل يخرج مستتر
است وَاِنَّ واو واو عاطفه انّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل
مِنْهَا من حرفيست از حروف جاره ها ضمير بارز مجرور ومتصل محلا
مجرور بمن جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدّر محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار ومجرور با عامل مقدر
محلا مرفوعست تا خبر انّ باشد لَمَا لام لام ابتدا ما ماء موصوله
محلا منصوبست تا اسم انّ باشد يَهْبِطُ فعل مضارع موضوع از
براي مفرد مذكر غايب ضمير درا ومستتر است تا فاعلش باشد مِنْ
خَشْيَةِ اللهِ من حرفيست از حروف جاره خشية اسميست معرفه
باضافه لفظا مجرور بمن جار ومجرور ظرف لغو متعلق است به يهبط
الله اسميست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف اليه خشية

وَمَا اللهُ واو عاطفه ما ماء مشبهه بليس الله اسميست معرفه بعلم لفظا
مرفوعست تا اسم ما باشد بِغَافِلٍ با باء زائده غافل اسميست نكره لفظا مجرور
بيا معنًا منصوبست تا خبر ما باشد عَمَّا عن حرفيست از حروف جاره ما
ماء موصوله محلا مجرور بعن جار مجرور ظرف لغو متعلق است بغافل
تَعْمَلُونَ فعل مضارع ثلاثي مجرد موضوع از براي جمع مذكر مخاطب
واو ضمير بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا فاعلش باشد احتمال
دارد كه عمّا ماء مصدري باشد وجمله تعملون بتاويل مصدر محلا
مجرور است تا متعلق باشد بغافل يعنى بعد از ان سخت شد دلهاي
ايشان بعد از اين بس ان دلها مثل سنكست يا سختر است بحيثيت
سختى وبدرستي كه از سنك هر آينه جاري ميشود از ان سنك
اب وبدرستي كه از ان سنك هر آينه شكافته ميشود بس بيرون
مي ايد از ان اب وبدرستي كه از ان سنك هر اينه فرودمي ايد از ترس
خدا ونيست خدا غافل از انچه ميكنيد شما اَفَتَطْمَعُونَ اَنْ يُؤْمِنُوا
لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ اَفَتَطْمَعُونَ همزه همزه استفهاميه

فافاء

فا فاء عاطفه تَطْمَعُونَ فعل مضارع موضوع از براي جمع مذكر
مخاطب واو فاعلش اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ ان ان ناصبه يؤمنوا فعل مضارع
موضوع از براي جمع مذكر غايب واو فاعلش باين تقدير است كه
اَفَتَطْمَعُونَ فِيهِ اَنْ يُؤْمِنُوا واين جمله ان يؤمنوا بتاويل مصدر محلا
منصوبست تا مفعول افتطمعون باشد وَقَدْ كَانَ واو واو حالي قد قد
تحقيقي كان فعليست از افعال ناقصه فَرِيقٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست
تا اسم كان باشد مِنْهُمْ من حرفيست از حروف جاره هم ضمير بارز
مجرور ومتصل محلا مجرور بمن جار مجرور ظرف مستقر متعلق بعامل مقدّر
محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واين جار مجرور
با عامل مقدر محلا مرفوعست تا صفت فريق باشد يَسْمَعُونَ فعل مضارع
موضوع از براي جمع مذكر غايب واو فاعلش كَلَامَ اللهِ اسميست
معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول يسمعون باشد اين جمله خبر
كان الله اسميست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف اليه كلام
باشد ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ ثمّ ثمّ عاطفه يحرّفون فعل مضارع موضوع از
براي جمع مذكر غايب واو فاعلش ها مفعولش مِنْ بَعْدِ من حرفيست

از حروف جاره بعد اسمیست معرفه لفظا مجرور بمن جار ومجرور ظرف
لغو متعلق بیحرّفون ما عَقَلُوهُ ما ماء مصدریّه عقلوه فعل ماضی
جمع مذکر غایب واو فاعلش ها مفعولش واین جمله بتاویل مصدر
محلا مجرور است تا مضاف الیه بعد باشد واحتمال دارد که ما ماء
نکره موصوفه باشد عَقَلُوهُ صفت وَهُمْ یَعْلَمُونَ واو واو حالی
هُمْ ضمیر بارز مرفوع ومتصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد یعلمون
فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش واین جمله
خبر مبتدا باشد احتمال دیگر اینست که یعلمون این جمله فعل وفاعل
حالست از مبتدا یعنی ایا پس طمع میدارید شما اینکه ایمان می
اورند ایشان وحال انکه بتحقیق بود طایفه از ایشان که می شنیدند
ایشان کلام خدارا بعد از ان تحریف میشدند ایشان ان کلام را از بعد
انچیزیکه دانسته بودند اورا وحال انکه شما میدانید وَإِذَا لَقُوا
الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
وَإِذَا واو عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیت

لَقُوا فعل ماضی موضوع از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش الَّذِينَ
اسم موصول محلا منصوبست تا مفعولش باشد واین مضاف الیه
اذا آمَنُوا فعل ماضی موضوع از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش
واین جمله صله الذین واو عایدش واو است قَالُوا فعل ماضی موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش واین جمله مقول قول آمَنَّا فعل
ماضی موضوع از برای متکلم مع الغیر نا فاعلش وَإِذَا واو عاطفه اذ
ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیت خَلَا فعل ماضی موضوع
از برای مفرد مذکر غایب بَعْضُهُمْ اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست
تا فاعلش باشد هُمْ مضاف الیه إِلَىٰ بَعْضٍ الی حرف جر بعض اسمیست
نکره لفظا مجرور بالی جار ومجرور ظرف لغو متعلق بخلا قَالُوا فعل وفاعل
أَتُحَدِّثُونَهُمْ همزه همزه استفهامیه تحدثون فعل مضارع موضوع
از برای جمع مذکر مخاطب واو فاعلش هُمْ مفعولش بِمَا با حرف جر
ما ماء موصوله محلا مجرور ببا جار ومجرور ظرف لغو محلا منصوبست
تا مفعول بواسطه تحدثون باشد فَتَحَ اللَّهُ فعل است وفاعل عَلَيْكُمْ
علی حرف جر کُمْ ضمیر بارز مجرور ومتصل محلا مجرور بعلی جار ومجرور

ظرف لغو متعلق است بفتح لِيُحَاجُّوكُمْ لام لام کی یحاجو فعل مضارع موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش کُمْ مفعول بِهِ جار ومجرور مفعول
بواسطه عِنْدَ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست بر ظرفیت
رَبِّكُمْ اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور است تا مضاف الیه عند
باشد کُمْ مضاف الیه رب أَفَلَا تَعْقِلُونَ همزه استفهامیه فا فاء
عاطفه لا لاء نافیه تعقلون فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر
مخاطب واو فاعلش یعنی وهرگاه ملاقات کنند ایشان انکسانیرا که
ایمان اورده اند ایشان وگویند ایشان که ایمان اورده ایم ما وهرگاه
که خلوت کنند بعضی ایشان بسوی بعضی گویند ایا حدیث میکنند
شما ایشانرا بانچیزیکه گشوده است خدای تعالی بر شما تا اینکه حجت
میکیرند ایشان شمارا نزد پروردگارتان ایا پس عقل ندارید شما
أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ أَوَلَا يَعْلَمُونَ
همزه همزه استفهامیه واو واو عاطفه لا لاء نافیه یعلمون فعل مضارع
موضوع از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش أَنَّ اللَّهَ انّ حرفیست از
حروف مشبهة بالفعل الله اسمیست معرفه بعلم لفظا منصوبست تا اسم

انّ باشد يَعْلَمُ فعل مضارع موضوع از برای مفرد مذکر غایب ضمیر دراو
مستتر است تا فاعلش باشد واین جمله خبر انّ مَا ماء موصوله محلا
منصوبست تا مفعول یعلم باشد يُسِرُّونَ فعل وفاعل ومفعول
وَمَا يُعْلِنُونَ واو عاطفه ما ماء موصوله محلا منصوبست تا عطف
باشد بما ی پیش یعلنون فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر
واو فاعلش یعنی ایا نمیدانند ایشان اینکه خدای تعالی میداند انچیزرا
که پنهان میکنند ایشان وانچه راکه ظاهر میکنند ایشان وَمِنْهُمْ
أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
وَمِنْهُمْ واو عاطفه منهم من حرفیست از حروف جاره هُمْ ضمیر بارز
مجرور ومتصل محلا مجرور بمن جار ومجرور ظرف مستقر متعلق بعامل
مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه عامل مقدر باشد واین
جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد أُمِّيُّونَ
اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد واحتمال دارد که منهم
ظرف لغو باشد متعلق بعامل مقدر وامیون فاعل فعل مقدر باشد
لَا يَعْلَمُونَ لا لاء نافیه یعلمون فعل وفاعل الْكِتَابَ اسمیست معرفه

بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول یعلمون باشد اِلَّا اَمَانِیَّ الّا الّا
استثنی امانیّ اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مستثنی باشد وَلَا
یَعلَمُونَ الکِتَابَ مستثنی منه است امانیّ مستثنی واین مستثنی
منقطع است وَاِنْ هُم واو عاطفه ان ان نافیه هُم ضمیر بارز مرفوع
متّصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اِلّا یَظُنُّونَ الّا الّا استثنی
یظنون فعل وفاعل محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد یعنی بعضی
از ایشان بیسوادانند نمیدانند ایشان کتاب را مگر آرزو ونیستند
ایشان مگر گمان کنندکان فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یَکتُبُونَ الکِتَابَ بِاَیدِیهِم
ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِن عِندِ اللهِ لِیَشتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا فَوَیلٌ لَهُم
مِمَّا کَتَبَت اَیدِیهِم وَوَیلٌ لَهُم مِمَّا یَکسِبُونَ فَوَیلٌ فا فاء عاطفه
ویل اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد لِلَّذِینَ لام حرفیست
از حروف جاره الّذین اسم موصول محلا مجرور بلام جار ومجرور
ظرف مستقر متعلق بعامل مقدر محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
عامل مقدر باشد واین جار ومجرور با عامل مقدر محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد یَکتُبُونَ فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر

غایب واو فاعلش الکِتَابَ اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست
تا مفعول یکتبون باشد بِاَیدِیهِم با حرفیست از حروف جاره ایدی
اسمیست معرفه باضافه محلا مجرور ببا جار ومجرور ثُمَّ یَقُولُونَ ثم
ثم عاطفه یقولون فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر غایب واو
فاعلش هَذَا اسم اشاره محلا منصوبست تا مفعولش باشد مِن عِندِ
اللهِ من حرف جر عندا اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بمن جار و
مجرور ظرف لغو متعلق بیقولون الله مضاف الیه احتمال دارد که هذا
مبتدا باشد مِن عِندِ اللهِ ظرف مستقر خبر لِیَشتَرُوا الام لام کی یشتروا
فعل مضارع واو فاعلش بِهِ مفعول بواسطه ثَمَنًا اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا مفعول یشتروا باشد قَلِیلًا صفت ثمنا فَوَیلٌ فا فاء
عاطفه ویل اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد لَهُم ظرف
مستقر است تا خبرش باشد مِمَّا کَتَبَت من حرفیست از حروف جاره ما
ما مصدریه کتبت فعل ماضی ضمیر درا ومستتر است تا فاعلش
باشد واین جمله بتاویل مصدر متعلق بویل اَیدِیهِم ایدی اسمیست
معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول کتبت باشد هُم مضاف الیه
وَوَیلٌ واو عاطفه ویل مبتدا لَهُم ظرف مستقر است تا خبرش باشد

مِمَّا یَکسِبُونَ من حرف جر ما ما مصدریه یکسبون فعل وفاعل این جمله
بتاویل مصدر متعلق است بویل یعنی پس ویل از برای انکسانیکه مینویسند
کتابرا بدستهای خودشان بعد از ان میگویند ایشان که این کتاب از
جانب خداست تا اینکه خریدند ایشان بر بهای اندك پس ویل از
برای ایشانست از انچیزیکه نوشت دستهای ایشان و ویل از برای ایشانست
از ان چیزیکه کسب میکنند ایشان وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَیَّامًا
مَعدُودَةً قُل اَتَّخَذتُم عِندَ اللهِ عَهدًا فَلَن یُخلِفَ اللهُ عَهدَهُ اَم تَقُولُونَ
عَلَی اللهِ مَا لَا تَعلَمُونَ وَقَالُوا واو عاطفه قالوا فعل ماضی ثلاثی مجرد
موضوع از برای جمع مذکر واو فاعلش لَن تَمَسَّنَا لن لن ناصبه تمسّنا
فعل مضارع موضوع از برای مفرد مذکر مغایبه نا ضمیر بارز منصوب
ومتصل محلا منصوبست تا مفعولش باشد النَّارُ اسمیست معرفه بالف
لام لفظا مرفوعست تا فاعلش باشد اِلَّا اَیَّامًا الّا استثنی ایاما اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول تمسّنا باشد مَعدُودَةً اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا صفت ایّاما باشد قُل اَتَّخَذتُم قل فعل امر
حاضر موضوع از برای مفرد مذکر حاضر ضمیر درا ومستتر است باستتار
واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد اتخذتم فعل ماضی تم فاعلش

دراصل اَاتَّخَذتُم بوده است عِندَ اللهِ اسمیست معرفه باضافه لفظا
منصوبست تا مفعول اتّخذتم باشد الله مضاف الیه عَهدًا اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعول دیگرش باشد فَلَن فا فاء عاطفه
لن لن ناصبه یُخلِفَ فعل مضارع اللهُ فاعل عَهدَهُ اسمیست معرفه
باضافه لفظا تا مفعولش باشد ها مضاف الیه اَم یَقُولُونَ ام ام
عاطفه یقولون فعل وفاعل عَلَی اللهِ علی حرفیست از حروف جاره
الله اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور بعلی جار مجرور ظرف لغو متعلق
بیقولون مَا لَا تَعلَمُونَ ما ما موصوله محلا منصوبست تا مفعول
یقولون باشد لا لام نافیه تعلمون فعل وفاعل یعنی وگویند ایشان
که هرگز مس نخواهید کرد ما را آتش مگر چند روزی که شمرده شده
است بگوای محمد صلی الله علیه واله که آیا فرا گرفته اید نزد خدا عهد
را پس هرگز خلاف نمیکند خدا عهد خود را آیا میگویند شما بر خدا آنچه
را که نمیدانید بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَاَحَاطَت بِهِ خَطِیئَتُهُ فَاُولَئِكَ
اَصحَابُ النَّارِ هُم فِیهَا خَالِدُونَ بَلَی بلی ایجاب مَن کَسَبَ من من
موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد واحتمال دارد که من موصوفه

باشد کسب صفت کَسَبَ فعل ماضی ضمیر در او مستتر است تا فاعلش
باشد سَیِّئَةً اسمیست نکره لفظا منصوبست تا مفعولش باشد وَاَحَاطَتْ
واو عاطفه احاطت فعل ماضی بِهٖ مفعول بواسطه خَطِیْئَتُهُ اسمیست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل باشد ها مضاف الیه فَاُولٰئِكَ
فا فاء عاطفه اولئك اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اَصْحَابُ
اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا خبر اولئك باشد النَّارِ
مضاف الیه اصحاب واحتمال دارد که اولئك خبر من باشد اصحاب
بدل یا صفت یا عطف بیان اولئك باشد وجمله اولئك اصحاب
النّار جمله اسمیست که خبر من واقع شده است که من موصوله باشد
واگر من شرطی باشد این جمله مجزوم است تا جزا باشد هُمْ ضمیر بارز مرفوع
ومنفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد فِیْهَا فی حرف جر ها ضمیر بارز
مجرور ومتّصل محلا مجرور بفی جار ومجرور ظرف لغو متعلق بخالدون
خَالِدُوْنَ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد احتمال دارد
که حال باشد از مبتدا یعنی بلی کسی که کسب کرده است گناه را و فرا گرفته است
او را خطیئه وی پس این گروه اصحاب آتش اند حالکونی که ایشان دران

النّ

آتش مخلد اند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ وَالَّذِیْنَ واو عاطفه الذین اسم موصول محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد اٰمَنُوْا فعل ماضی ثلاثی مزید فیه از باب افعال موضوع
از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش این جمله صله الّذین وَعَمِلُوْا
واو عاطفه عملوا فعل ماضی موضوع از برای جمع مذکر غایب واو فاعلش
الصّٰلِحٰتِ اسمیست معرفه بالف لام لفظا منصوبست تا مفعول عملوا
باشد اُولٰئِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اَصْحٰبُ اسمیست
معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا خبر اولئك باشد واین مبتدا با خبر خبر
الّذین الْجَنَّةِ اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرورست تا مضاف الیه
اصحاب باشد هُمْ ضمیر بارز مرفوع ومنفصل محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد فِیْهَا فی حرفیست از حروف جاره ها ضمیر بارز مجرور ومتّصل
محلا مجرور بفی جار مجرور ظرف لغو محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
خالدون باشد خٰلِدُوْنَ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا
باشد واین جمله حالست از مبتدا یعنی وآنکسانیکه ایمان آوردند و
عمل شایسته کردند این گروه اصحاب بهشت اند وحال آنکه ایشان

دران بهشت همیشه خواهند بود وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ
لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا وَذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی
وَالْمَسٰکِیْنِ وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ
ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْکُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ وَاِذْ اَخَذْنَا واو
عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت که مفعول
اذکروا باشد اخذنا فعل ماضی موضوع از برای متکلم مع الغیر نا
فاعلش واین جمله مضاف الیه اذ مِیْثَاقَ اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست تا مفعول اخذنا باشد بَنِیْ اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرورست تا مضاف الیه میثاق باشد اِسْرَائِیْلَ اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرورست تا مضاف الیه بنی باشد لَا تَعْبُدُوْنَ
لا لاء نافیه است که بجای نهی است تَعْبُدُوْنَ فعل مضارع موضوع
از برای جمع مذکر مخاطب واو فاعلش واحتمال دارد که ان مقدر
باشد باین تقدیر علی اَنْ لَا تَعْبُدُوْا واحتمال دیگر دارد که مجزوم است
تا جواب فعل قسم باشد اِلَّا اللّٰهَ الّا الّا را استثنی الله اسمیست معرفه
بعلم لفظا منصوبست تا مفعول تعبدون باشد وَبِالْوَالِدَیْنِ واو عاطفه

بالوالدین

بِالْوَالِدَیْنِ با حرف جر والدین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور
ببا جار ومجرور ظرف لغو متعلق بتعبدون احتمال دارد که ظرف مستقر
باشد که مفعول بواسطه فعل مقدر باشد اِحْسَانًا اسمیست نکره
لفظا منصوبست تا مفعول مطلق فعل مقدر باشد که وَاَحْسِنُوْا
بِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا دیگر احتمال مفعول به بر فعل مقدر دارد که استوصوا
بالوالدین احسانا احتمال مفعول له فعل مقدر دارد که وَوَصَّیْنَا
هُمْ بِالْوَالِدَیْنِ لِاَجْلِ اِحْسَانٍ اِلَیْهِمْ وَذِی الْقُرْبٰی واو عاطفه ذی
اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرورست تا عطف باشد بوالدین
الْقُرْبٰی اسمیست معرفه بالف لام تقدیرا مجرورست تا مضاف الیه
ذی باشد وَالْیَتٰمٰی واو عاطفه الیتامی اسمیست معرفه بالف
لام تقدیرا مجرورست تا عطف باشد بر القربی وَالْمَسٰکِیْنِ واو
واو عاطفه المساکین اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرورست
تا عطف باشد بر یتامی وَقُوْلُوْا واو عاطفه قولوا فعل امر حاضر موضوع
از برای جمع مذکر حاضر واو فاعلش لِلنَّاسِ لام حرفیست از حروف
جاره الناس اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور بلام جار ومجرور

ظرف لغو متعلق است بقولوا حُسْنًا اسمیست نکره لفظا منصوبست
تا مفعول قولوا باشد وَأَقِيمُوا واو عاطفه اقیموا فعل امر حاضر موضوع
از براي جمع مذکر حاضر واو فاعلش الصَّلٰوةَ مفعول وَآتُوا الزَّكٰوةَ
واو عاطفه آتوا فعل امر حاضر واو فاعلش الزَّكٰوةَ مفعول ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
ثم ثم عاطفه تولیتم فعل ماضي از باب تفعل موضوع از براي جمع
مذکر مخاطب تم فاعلش إِلَّا قَلِيلًا الا الا استثنی قلیلا مستثنی
متصل مِنْكُمْ من حرفیست از حروف جاره کم ضمیر بارز مجرور و متصل
محلا مجرور بمن جار و مجرور ظرف لغو متعلق بقلیلا واحتمال دارد
که ظرف مستقر باشد تا صفت قلیلا وَأَنْتُمْ واو واو حالي انتم ضمیر
بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد مُعْرِضُونَ
اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد و این جمله حالست
از فاعل تولیتم یعني یاد کنید اي بني اسرائیل آن وقتی را که گرفتیم
ما عهد بني اسرائیل را اینکه عبادت مکنید شما مگر خدا را و نیکویی
کنید شما بپدر و مادر نیکویی کردنی و بصاحبان نزدیکان و یتیمان
و مساکین و بگویید از براي مردمان نیکویی را و بپا دارید شما

عمازرا

نماز را و بدهید شما زکوة را بعد از آن پشت کردید شما مگر اندکی جماعتی
از شما و حال آنکه شما اعراض کردید وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ
دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ
أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وَإِذْ أَخَذْنَا واو واو عاطفه اذ ظرف زماني محلا منصوبست
بظرفیت أَخَذْنَا فعل و فاعل این جمله مضاف الیه اذ میثاق مضاف
الیه میثاق لَا تَسْفِكُونَ لا لاء نافیه بدستور بیش تسفکون فعل و
فاعل بدستور لا تعبدون دِمَاءَكُمْ دماء مفعولش کم مضاف الیه
وَلَا تُخْرِجُونَ واو واو عاطفه لا لاء نافیه تخرجون فعل و فاعل انفس
مفعولش کم مضاف الیه مِنْ دِيَارِكُمْ من حرف جر دیارکم مفعول بواسطه
تخرجون کم مضاف الیه دیار ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ ثم عاطفه اقررتم فعل و فاعل
وَأَنْتُمْ واو واو حالي انتم ضمیر بارز مرفوع و منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد تَشْهَدُونَ فعل و فاعل و این جمله خبر مبتدا و این جمله مبتدا با خبر
حالست از فاعل اقررتم یعني و یاد کنید شما اي بني اسرائیل وقتی را که گرفتیم
ما عهد شما را که میریزید شما خونهاي خود را و بیرون میکنید شما نفسهاي
خودتان را از شهرهاي خودتان بعد از آن اقرار کردید شما و حال آنکه شهادت

مفعول لنفسکم

میدهید ثُمَّ أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارٰى
تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلٰى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ ثم عاطفه انتم ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد هٰؤُلَاءِ اسم اشاره بمعنی الذین که الذین
خبر انتم باشد محلا مرفوعست تا خبرش باشد احتمال دارد که هؤلاء
منادا باشد باین تقدیر است که یا هؤلاء یا مضافست باین روش که
انتم مثل هؤلاء پس در این صورت جمله تقتلون خبر انتم خواهد
بود تَقْتُلُونَ فعل و فاعل أَنْفُسَكُمْ مفعول کم مضاف الیه انفس وَ
تُخْرِجُونَ واو واو عاطفه تخرجون فعل و فاعل فَرِيقًا اسمیست
نکره لفظا منصوبست تا مفعولش باشد مِنْكُمْ مفعول بواسطه اش
مِنْ دِيَارِهِمْ مفعول بواسطه دیگر هم مضاف الیه دیار تَظَاهَرُونَ
فعل مضارع از باب تفاعل واو فاعلش عَلَيْهِمْ جار مجرور است تا مفعول

بواسطهاش

بواسطه اش باشد بِالْإِثْمِ جار و مجرور است تا مفعول دیگرش باشد وَ
الْعُدْوَانِ واو واو عاطفه العدوان اسمیست معرفه بالف لام لفظا مجرور است
تا عطف باشد بالاثم وَإِنْ يَأْتُوكُمْ واو عاطفه ان ان شرطي یاتوکم
فعل و فاعل و مفعول أُسَارٰى اسمیست نکره تقدیرا منصوبست تا مفعول
دیگرش باشد تُفَادُوهُمْ فعل و فاعل و مفعول از باب مفاعله وَهُوَ
مُحَرَّمٌ واو واو حالي هو ضمیر بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
مُحَرَّمٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبرش باشد عَلَيْكُمْ مفعول
بواسطه محرم إِخْرَاجُهُمْ اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل
محرم باشد هم مضاف الیه اخراج احتمال دارد که بدل از ضمیر هو باشد
احتمال دارد که اخراج مبتدا باشد و محرم خبر أَفَتُؤْمِنُونَ همزه همزه استفهام
فا فاء عاطفه تؤمنون فعل و فاعل بِبَعْضِ الْكِتَابِ مضاف الیه بعض
وَتَكْفُرُونَ واو واو عاطفه تکفرون فعل و فاعل بِبَعْضٍ مفعول بواسطه
فَمَا جَزَاءُ فا فاء عاطفه ما ماء نافیه جزاء اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست
تا مبتدا باشد مَنْ يَفْعَلُ من من موصوله محلا مجرور است تا مضاف الیه
جزا باشد ذٰلِكَ اسم اشاره محلا منصوبست تا مفعول یفعل باشد مِنْكُمْ

مفعول بواسطه الا خزيٌ الا الاء استثنى خزي اسميست نكره لفظا مرفوعست
تا خبر جزا باشد في الحيوة جار ومجرور ظرف مستقر صفت خزي الدنيا تقديرا
مرفوعست تا صفت خزى باشد ويوم واو عاطفه يوم اسميست معرفه باضافه
لفظا منصوبست بظرفيت القيمة مضاف اليه يوم اين جمله جزاء شرط
يردون فعل وفاعل الى اشد الى حرف جر اشد اسميست معرفه باضافه
جار ومجرور راست تا مفعول بواسطه يردون باشد العذاب مضاف
اليه وما الله واو واو عاطفه ما ماء مشبهه بليس الله اسمش بغافل
خبر عما تعملون عن حرف جر ما ماء موصوله محلا مجرور وربعن جار ومجرور
ظرف لغو متعلق بتعلون تعملون فعل وفاعل احتمال دارد كه ما ماء مصدريه
باشد يعني پس شما ايجماعت ميكشيد شما هم ديكر را و بيرون ميكنيد
فرقه از خودتانرا از شهرهاي خودتان مظاهره ميكنيد شما بر ايشان
بكناه ودشمني واكر بيايند شما را اسيران فديه ميدهيد وحال انكه
ان اخراج حرامست بر شما اخراج كردن ايشان ايا پس ايمان مي
اوريد شما ببعضي كتاب وكافر ميشويد شما ببعضي پس نيست جزاي
كسي كه ميكند اين را از شما مكر خاري در زندكاني دنيا و روز اخرت

ردكرده ميشوند بسختترين عذاب ونيست خدا غافل از انچه كه ميكنيد
شما اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم
العذاب ولا هم ينصرون اولئك اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد الذين اسم موصول محلا مرفوعست تا خبرش باشد اشتروا
فعل وفاعل صله الذين الحيوة مفعول الدنيا مفعول ديكر بالاخرة
مفعول بواسطه فلا يخفف فا فاء عاطفه لا لاء نافيه يخفف فعل
عنهم مفعول بواسطه العذاب مفعول بجاي فاعل ولا هم ينصرون
واو واو عاطفه لا لاء مشبهه بليس هم اسمش ينصرون جمله فعلى
خبر يعني انجماعتي كه فروختند زندكاني دنيا را باخرت پس تخفيف
كرده نميشود از ايشان عذاب ونه ايشان ياري داده ميشوند
ولقد اتينا موسى الكتاب وقفينا من بعده بالرسل واتينا
عيسى ابن مريم البينات وايدناه بروح القدس افكلما
جاءكم رسول بما لا تهوى انفسكم ففريقا كذبتم وفريقا
تقتلون ولقد واو عاطفه لام لام ابتدا احتمال دارد كه لام موطئه
قسم باشد قد قد تحقيقي اتينا فعل وفاعل از باب افعال موسى

اسميست معرفه بعلم تقديرا منصوبست تا مفعول اتينا باشد الكتاب
مفعول ديكر وقفينا واو عاطفه قفينا فعل وفاعل من بعده من حرف
جر بعده اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور وربمن جار ومجرور ظرف
لغو تا مفعول بواسطه قفينا باشد ها مضاف اليه بعد بالرسل
با حرفيست از حروف جاره الرسل اسميست معرفه بالف لام جار و
مجرور ظرف لغو تا مفعول ديكرش باشد واتينا واو واو عاطفه
اتينا فعل وفاعل عيسى تقديرا منصوبست تا مفعول اتينا باشد
ابن اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا صفت عيسى باشد
مريم اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور راست تا مضاف اليه ابن
باشد البينات اسميست معرفه بالف لام لفظا مجرور راست تا مضاف
اليه مريم باشد وايدناه فعل وفاعل ومفعول بروح با حرف
جر روح اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور وربا جار ومجرور
ظرف لغو متعلق بايدنا القدس مضاف اليه افكلما همزه همزه
استفهاميه فا فاء رابطه كلما ظرف زمان محلا منصوبست بظرفيت
جاءكم فعل وفاعل رسول اسميست نكره لفظا مرفوعست تا فاعل

جاء باشد بما با حرف جر ما ماء موصوله محلا مجرور وربا جار ومجرور
ظرف لغو متعلق بجاء لا تهوى لا لاء نافيه تهوى فعل مضارع
انفسكم اسميست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا فاعل تهوى
باشد كم مضاف اليه انفس استكبرتم فعل وفاعل ففريقا فا فاء
تفريع فريقا اسميست نكره لفظا منصوبست تا مفعول كذبتم باشد
كذبتم فعل وفاعل وفريقا واو واو عاطفه فريقا اسميست نكره لفظا
منصوبست تا مفعول تقتلون باشد تقتلون فعل وفاعل يعني
وهر اينه بتحقيق كه ما داديم حضرت موسى ع را كتاب وقفا داديم
ما بعد از او پيغمبران وداديم ما عيسى را كه اين صفت دارد كه پسر مريم
است بمعجزات ظاهر وقوت داديم ما او را بروح القدس كه جبرئيل
امين عليه السلام باشد ايا پس هر وقتي كه امد ايشان شما را رسولان
بانچه كه نميخواهد او را نفسهاي شما طلب بزركي كرديد شما پس
فريقي را تكذيب كرديد شما وفريقي را كشتيد شما وقالوا قلوبنا غلف
بل لعنهم الله بكفرهم فقليلا ما يؤمنون وقالوا واو عاطفه قالوا
فعل وفاعل قلوبنا اسميست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا

باشد تا مضاف اليه قلوب غُلفٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر نحن
باشد بَل بل عاطفه لَعَنَهُمُ الله لعن فعل هم مفعول الله فاعل بِكُفرِهِم
با حرف جر كفر اسميست معرفه باضافه لفظا مجرور و بسبب جار ومجرور
ظرف لغو متعلق بلعن هم مضاف اليه كفر فَقَلِيلاً فا فاء رابطه قليلا
اسميست نكره لفظا منصوبست تا مفعول يؤمنون باشد ما يُؤمِنُونَ
ما ماء زائد يؤمنون فعل وفاعل احتمال دارد كه قليلا صفت مصدر
محذوف باشد باين تقدير كه ايمانا قليلا يا صفت زمان محذوف
باشد باين تقدير كه زمانا قليلا يا چنين بوده است كه بقليل ما يؤمنون
يعنى وگفتند ايشان كه دلها غفلست بلكه لعنت كرده است ايشانرا خداى
تعالى بكفر خودشان پس كى ايمان مى آورند ايشان وَلَمَّا جَاءَهُم كِتَابٌ
مِن عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُم وَكَانُوا مِن قَبلُ يَستَفتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ
كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعنَةُ اللهِ عَلَى الكَافِرِينَ
وَلَمَّا واو عاطفه لما لماء شرطى جاء فعل هم مفعول كتابٌ فاعل مِن
عِند مفعول بواسطه الله مضاف اليه عند احتمال دارد كه صفت
كتاب باشد مُصَدِّقٌ صفت ديگر لِمَا جار ومجرور ظرف لغو است

متعلق

متعلق بمصدق مَعَهُم اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست برظرفيت
هم مضاف اليه وَكَانُوا واو عاطفه كانوا فعليست از افعال ناقصه
واو اسمش مِن قَبلُ من حرف جر قبل اسميست از اسماء مقطوعه عن
الاضافه واين جار ومجرور ظرف مستقر است تا خبر كانوا باشد يَستَفتِحُونَ
فعل وفاعل عَلَى الَّذِينَ مفعول بواسطه كَفَرُوا فعل وفاعل فَلَمَّا فا
فاء رابطه لما لماء شرطى جاء فعل هم مفعول مَا عَرَفُوا ماء ماء نافيه
عرفوا فعل وفاعل كَفَرُوا فعل وفاعل بِهِ مفعول بواسطه اين جمله
جواب لما اولست فَلَعنَةُ اللهِ فا فاء رابطه لعنت اسميست معرفه
لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد عَلَى الكَافِرِينَ ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد بِئسَمَا اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم أَن يَكفُرُوا بِمَا أَنزَلَ
اللهُ بَغيًا أَن يُنَزِّلَ اللهُ مِن فَضلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ فَبَاءُوا
بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ بِئسَ فعليست از
افعال ذم ما ماء نكره تامه محلا منصوبست تا تميز باشد احتمال دارد
كه ماء نكره موصوفه باشد اشتَرَوا صفت در اين دو صورت فاعلش
مستتر است اشتَرَوا بِهِ فعل وفاعل به مفعول بواسطه أَنفُسَهُم نفس

مفعول هم مضاف اليه بتاويل مصدر است تا خبر مبتدا باشد كه بِئسَمَا
كَفرُ اشتَرَوا بِهِ أَنفُسَهُم أَن يَكفُرُوا مخصوص بمدح باشد احتمال دارد
كه ان يكفروا اين جمله بتاويل مصدر است تا خبر مبتدا باشد و اشتروا
به مخصوص بمدح باشد بِمَا مفعول بواسطه أَنزَلَ فعل اللهُ فاعل بَغيًا
مفعول له أَن يُنَزِّلَ ان ان ناصبه ينزل فعل اللهُ فاعل مِن فَضلِهِ مفعول
بواسطه ها مضاف اليه عَلَى مَن يَشَاءُ على حرف جر من من نكره موصوفه
محلا مجرور بعلى جار ومجرور ظرف مستقر است تا صفت باشد يشاء
فعل وفاعل صفت من اگر من موصوله باشد يشاء صله عايدش
محذوفست من يشاؤه بوده است مِن عِبَادِهِ مفعول بواسطه ها
مضاف اليه فَبَاءُوا فا فاء رابطه باؤا فعل وفاعل بِغَضَبٍ ظرف مستقر
است تا صفت غضب باشد وَلِلكَافِرِينَ واو عاطفه للكافرين ظرف مستقر
است تا خبر مبتدا باشد يا ظرف لغو است تا مفعول بواسطه فعل محذوف
باشد عَذَابٌ مبتدا مُهِينٌ خبر احتمال دارد كه عذاب فاعل فعل محذوف
باشد مهين صفت ترجمه آيه سابقه وچون آمد ايشانرا كتاب از جانب
خداى تعالى راست از براى آنچه با ايشانست وبودند ايشان از

پيش

پيش كه طلب فتح ونصرت ميكردند بر آنكسانيكه كافر شدند پس كه چون
آمد ايشانرا آنچه شناختند وكافر شدند باو پس لعنت خدا باد بر كافران
وترجمه ثانيه اينست كه بد چيزيست كه فروختند ايشان باو نفسهاى
خود را اينكه كافر ميشوند بآنچه فرو فرستاد خداى تعالى از براى
باغى وطاغى بودن ايشان اينكه فرو ميفرستد خدا از فضل خود بر
كسى كه ميخواهد از بندگان خود پس برگشتند ايشان بغضب بر غضب
واز براى كافرانست عذاب مهيا كرده وَإِذَا قِيلَ لَهُم آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ
اللهُ قَالُوا نُؤمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَينَا وَيَكفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الحَقُّ
مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُم قُل فَلِمَ تَقتُلُونَ أَنبِيَاءَ اللهِ مِن قَبلُ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ
وَإِذَا واو عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست برظرفيت
قِيلَ فعل ماضى مجهول ضمير در او مستتر است تا مفعول بجاى فاعلش
باشد لَهُم مفعول بواسطه آمِنُوا فعل امر حاضر واو فاعلش بِمَا
حرف جر ما ماء موصوله مفعول بواسطه آمنوا باشد أَنزَلَ فعل
اللهُ فاعل اين جمله صله قَالُوا فعل وفاعل نُؤمِنُ فعل ضمير در او
مستتر است تا فاعلش باشد بِمَا مفعول بواسطه أُنزِلَ فعل مجهول

عَلَيْنَا مفعول بواسطه وَيَكْفُرُونَ واو عاطفه يكفرون فعل وفاعل
بِمَا مفعول بواسطه وَرَاءَهُ اسميست معرفه باضافه لفظا محلا منصوبست
بر ظرفيت ها مضاف اليه وَهُوَ واو واو حال هو مبتدا الْحَقُّ خبر مُصَدِّقًا
حالست از مبتدا لِمَا جار ومجرور مفعول بواسطه مَعَهُمْ اسميست
معرفه باضافه لفظا منصوبست بر ظرفيت هُمْ مضاف اليه قُلْ فعل
امر حاضر فَلِمَ فا فاء عاطفه لام حرف جر ما ما استفهاميه مفعول
بواسطه قل تَقْتُلُونَ فعل وفاعل أَنْبِيَاءَ اللَّهِ اسميست معرفه لفظا
منصوبست تا مفعول تقتلون باشد إِنْ كُنْتُمْ ان ان شرطي كنتم
فعليست از افعال ناقصه تم اسمش مُؤْمِنِينَ اسميست نكره لفظا
منصوبست تا خبر كنتم باشد يعني وهرگاه گفته شود از براي ايشان
كه ايمان بياوريد شما بانچيزيكه فرستاده است خداي تعالى
گويند ايشان ايمان بياديم بانچيزيكه فرستاده شده است بر ما و
كافر ميشوند بانچيزيكه پس اوست وحال انكه ان حق است وراست
از براي انچيزيكه با ايشانست بگواي محمد صلى الله عليه واله پس
چرا كشتيد شما پيغمبران خدا را از پيش اگر هستيد شما گروندگان

ولقد

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ وَلَقَدْ واو عاطفه لام موطئه قد قد تحقيق جاء فعل ماضي
كم مفعولش مُوسَى تقديرا مرفوعست تا فاعلش باشد بِالْبَيِّنَاتِ
مفعول بواسطه ثُمَّ ثم عاطفه اتَّخَذْتُمْ فعل وفاعل از باب افتعال
الْعِجْلَ مفعول مِنْ بَعْدِهِ مفعول بواسطه ها مضاف اليه وَأَنْتُمْ
واو حالي انتم مبتدا ظَالِمُونَ خبر يعني وهر اينه امد شما را موسى ع
بمعجزات ظاهره بعد از ان فرا گرفتيد شما گوساله را از بعد حضرت
موسى وحال انكه شما ظلم كننده كانيد وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ
وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا
يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِذْ أَخَذْنَا واو واو عاطفه
اذ ظرف زمان ماضي محلا منصوبست بر ظرفيت أَخَذْنَا فعل وفاعل
مِيثَاقَكُمْ مفعول كم مضاف اليه ميثاق وَرَفَعْنَا واو واو عاطفه
رَفَعْنَا فعل وفاعل فَوْقَكُمْ مفعول كم مضاف اليه فوق الطُّورَ مفعول
ديگرش خُذُوا فعل وفاعل احتمال مفعول فعل محذوف دارد كه

قُلْنَا خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ ما ما موصوله محلا منصوبست تا مفعول خذوا
باشد آتَيْنَا فعل وفاعل كم مفعول بِقُوَّةٍ ظرف مستقر است تا حال باشد
از فاعل خذوا وَاسْمَعُوا واو واو عاطفه اسمعوا فعل وفاعل قَالُوا فعل
وفاعل سَمِعْنَا فعل وفاعل وَعَصَيْنَا واو واو عاطفه عصينا فعل و
فاعل وَأُشْرِبُوا فعل وفاعل اين جمله محلا منصوبست تا مفعول قالوا
باشد فِي قُلُوبِهِمْ مفعول بواسطه هُمْ مضاف اليه الْعِجْلَ مفعول بِكُفْرِهِمْ
مفعول بواسطه ديگرش هم مضاف اليه قُلْ فعل امر حاضر بِئْسَمَا بئس
ذم ما ما نكره تامه محلا مرفوعست تا فاعل بئس باشد وجمله يَأْمُرُكُمْ
بِهِ إِيمَانُكُمْ مخصوص بذم است احتمال دارد كه ما ما موصوفه باشد
يامركم به ايمانكم فاعل كم مضاف اليه إِنْ كُنْتُمْ ان ان شرطي كنتم فعل
واسم مُؤْمِنِينَ نكره محلا منصوبست تا خبر كنتم باشد يعني وياد كنيد
اي بني اسرائيل وقتي را كه فرا گرفتيم ما ميثاق شما را وبلند كرديم ما بالاي
شما را كوه طور گفتيم ما كه فرا گيريد شما انچيز را كه داديم ما شما را بقوت
وبشنويد شما گفتند ايشان كه شنيديم ما وعصيان كرديم ما وآشامانيده
شد ندايشان در دلهاي خودشان گوساله را بسبب كفر ايشان بگواي

حضرت

حضرت محمد صلى الله عليه واله وسلم بد چيزيست كه امر ميكنيد شما بان چيز
ايمان شما يعني كفر اگر هستيد شما مومنان قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ
عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
قُلْ فعل امر حاضر إِنْ ان شرطي كَانَتْ فعليست از افعال ناقصه لَكُمْ ظرف
لغواست متعلق بكانت الدَّارُ اسمش الْآخِرَةُ صفت الدار احتمال دارد كه
لكم متعلق باشد بعند عِنْدَ اللَّهِ ظرف مستقر باشد خَالِصَةً حال باشد
از فاعل فعل محذوف واحتمال دارد كه صفت خالصة باشد وعند حال
باشد از فاعل فعل محذوف مِنْ دُونِ النَّاسِ من حرف جر دون اسميست
معرفه باضافه لفظا مجرور ومن جار ومجرور ظرف لغو متعلق بخالصة
النَّاسِ مضاف اليه فَتَمَنَّوُا فا فاء رابطه تمنوا فعل ماضي امر حاضر واو
فاعلش الْمَوْتَ مفعول إِنْ كُنْتُمْ ان ان شرطي كنتم فعليست از افعال
ناقصه تم اسمش صَادِقِينَ خبر يعني بگواي محمد صلى الله عليه واله اگر
هست از براي شما خانه اخرت نزد خداي تعالى كه خالص باشد از
غير مردمان پس ارزو كنيد شما مرگ را اگر هستيد شما راست گويان
وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَلَنْ واو

واو عاطفه لن لن ناصبه يَتَمَنَّوهُ فعل وفاعل ومفعول اَبَدًا مفعول دیگرش
بِمَا باحرفیت از حروف جاره ما ما موصوله مفعول بواسطه یتمنوه
قَدَّمَتْ فعل ماضی صله ما اگر ما موصوفه باشد قدمت صفت احتمال
ما مصدریه دارد جمله فعل وفاعل را بتاویل مصدر داید یهم تقدیر ابرعت
تا فاعل قدمت باشد هم مضاف الیه وَاللّٰهُ واو عاطفه الله مبتدا عَلِيمٌ
خبر بِالظَّالِمِينَ ظرف لغو متعلق بعلیم یعنی وازو بخواهید کرد شما او را هرگز
با نچه مقدم داشته است ایشان وخدا داناست بظالمان وَلَتَجِدَنَّهُمْ
أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ
وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و
لَتَجِدَنَّهُمْ واو عاطفه لام لام موطیٔ قسم تجدنّ فعل مضارع مؤکد
بنون ثقیله هم مفعولش احرص مفعول دیگر النّاس مضاف الیه
احرص عَلَى حَيٰوةٍ جار ومجرور ظرف لغو متعلق باحرص وَمِنَ الَّذِينَ
واو واو عاطفه من الّذین ظرف لغو متعلق باحرص عطف است بالنّاس
احتمال دارد که ظرف مستقر باشد تا مبتدا باشد اشرکوا صله یودّ خبر
باشد احتمال دارد که من مقدّر باشد که من یودّ اشرکوا فعل وفاعل یودّ

فعل

فعل اَحَدُهُمْ فاعل هُمْ مضاف الیه احدا این جمله حالست ان الّذین تا
ضمیر تجدنّهم لَوْ يُعَمَّرُ فعل الف مفعول سَنَةٍ اسمیست نکره لفظا مجرور تا
تا مضاف الیه باشد وَمَا هُوَ واو واو عاطفه ما ما موصوله هو ضمیر
بارز مرفوع ومنفصل محلا مرفوع است تا مبتدا باشد راجع است باحدهم
بِمُزَحْزِحِهِ با حرف جر مزحزحه ظرف مستقر است تا خبر هو باشد مِنَ
الْعَذَابِ مفعول بواسطه مزحزحه باشد اَنْ يُعَمَّرَ ان ان ناصبه یعمّر
فعل مضارع فاعل مزحزح وَاللّٰهُ واو عاطفه الله مبتدا بَصِيرٌ خبر
بِمَا با حرف جر ما ما موصوله مفعول بواسطه بصیر تَعْمَلُونَ فعل وفاعل
این جمله صله ما یعنی وهر اینه می بینی تو ای ایشان را حریص ترین مردمان
بر زندگانی وحریص کسانیکه شرک اورند ایشان دوست میدارد یکی از
ایشان اینکه عمر کرده شود هزار سال ونیست آن دور کننده خود
از عذاب اینکه عمر کرده شود وخدا بیناست بانچه میکنید شما
قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ فعل امر حاضر ضمیر درو
مستتر است تا فاعلش باشد مَنْ من شرطی کَانَ فعلیست انا فعال

ناقصه ضمیر در او مستتر است تا اسمش باشد عَدُوًّا اسمیست نکره لفظا
منصوبست تا خبرش باشد واین جمله جمله شرطیست جزاییش محذوفست
وباین تقدیر است که فالیمت غلظا لجبریل لام حرف جر جبریل اسمیست
معرفه بعلم لفظا مجرور بلام جار ومجرور ظرف لغو متعلق بعدوا فَاِنَّهُ
فا فاء رابطه انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل ها اسمش نَزَّلَهُ فعل
وفاعل ومفعول این جمله خبر انّ عَلَى قَلْبِكَ مفعول بواسطه کاف
مضاف الیه قلب بِاِذْنِ اللّٰهِ ظرف مستقر است تا حال باشد از فاعل
نزّل الله مضاف الیه اذن مُصَدِّقًا حالست از مفعول نزّل لِمَا ظرف
لغو متعلق بمصدقا بَيْنَ ظرفست تا صله ما باشد يَدَيْهِ اسمیست معرفه
باضافه لفظا مجرور است تا مضاف الیه بین باشد وَهُدًى واو عاطفه
هُدًى اسمیست نکره تقدیرا منصوبست تا عطف باشد بمصدقا لِلْمُؤْمِنِينَ
ظرف لغو متعلق ببشری یعنی بگوای محمد صلعم هر کسی که باشد از برای جبریل
بد رسنی که جبریل فرود آورده است قرآن را بر دل تو باذن خدای تعالی
حال کونی که آن قرآن حق است برای آنچه که میان دست اوست وحال
آنکه هدایت بشارتست از برای مؤمنان مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ

ورسله

وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ مَنْ من شرطی کان
فعلیست از افعال ناقصه ضمیر در او مستتر تا اسمش باشد عدوا خبرش
لِلّٰهِ ظرف لغو متعلق بکان وَمَلَائِكَتِهِ واو عاطفه ملائکة اسمیست
معرفه باضافه لفظا مجرور است تا عطف باشد ها مضاف الیه وَرُسُلِهِ
واو واو عاطفه رسله عطف است بالله وَجِبْرِيلَ واو عاطفه جبریل
اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا عطف باشد برسله وَمِيكَالَ
واو واو عاطفه میکال اسمیست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا عطف
باشد فَاِنَّ فا فاء رابطه انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الله
اسمش عَدُوٌّ خبر لِلْكَافِرِينَ ظرف لغو متعلق بعدوّ یعنی هر کسی که باشد
دشمن از برای خدا ودشمن ملائکه خدا ودشمن جبرئیل ومیکائیل
پس بدرستی که خدا دشمن است از برای کافران وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ
اٰيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا اِلَّا الْفَاسِقُونَ وَلَقَدْ واو واو عاطفه لام
لام موطئ قسم قد قد تحقیقی اَنْزَلْنَا فعل وفاعل اِلَيْكَ مفعول بواسطه
اٰيَاتٍ مفعول بَيِّنَاتٍ مفعول دیگر وَمَا يَكْفُرُ واو واو عاطفه ما ماء
نافیه يَكْفُرُ فعل مضارع بِهَا مفعول بواسطه اِلَّا الا استثنی الْفَاسِقُونَ

اسمیست معرفه بالف لام لفظا مرفوعست تا فاعل یکفر باشد یعنی وهر آینه
تحقیق که ما فرستادیم ما بسوی تو آیات واضحات را وکافر نمیشود با
آیات مگر فاسقان أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُ
هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَوَكُلَّمَا همزه همزه استفهامیه واو واو عاطفه كلما
ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیت عَاهَدُوا فعل وفاعل
عَهْدًا مفعول مطلق نَبَذَهُ فعل ومفعول فَرِيقٌ فاعل مِنْهُمْ مفعول بواسطه
بَلْ بل عاطفه أَكْثَرُهُمْ اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا عطف
باشد بر نَبَذَهُ هُمْ مضاف الیه لَا يُؤْمِنُونَ لا لاء نافیه یؤمنون فعل
وفاعل یعنی ایا هر وقتی که عهد کردند عهد را خلاف کردند آن عهد را
فرقه از ایشان بلکه بیشتر از این ایشان ایمان نمی آورند وَلَمَّا جَاءَهُمْ
رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَلَمَّا واو واو عاطفه
لما ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفیت جَاءَ فعل ماضی
هُمْ مفعول رَسُولٌ فاعل مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ظرف مستقر است تا صفت
رسول باشد مُصَدِّقٌ صفت دیگر لِمَا ظرف متعلق بمصدق معهم

منصوبست

منصوبست بر ظرفیت تا مفعول فعل محذوف باشد که لما کان
مَعَهُمْ نَبَذَ فعل فَرِيقٌ فاعل مِنَ الَّذِينَ مفعول بواسطه أُوتُوا
فعل ماضی مجهول واو مفعول بجای فاعل الْكِتَابَ مفعول كِتَابَ
اللَّهِ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول نبذ
باشد الله مضاف الیه وَرَاءَ منصوبست بر ظرفیت ظُهُورِ
مضاف الیه وراء هم مضاف الیه ظهور كَأَنَّهُمْ كان من حروفیست
از حروف مشبهه بالفعل هُمْ اسمش لَا يَعْلَمُونَ لا لاء نافیه یعلمون
فعل وفاعل این جمله خبر كان یعنی وچون که آمد ایشان را حضرت
رسول صم که این صفت دارد که از نزد خداست واین صفت دارد
که راستست آن چیزیکه با ایشانست انداختند فرقه از آنکسانیکه
داده شدند ایشان کتاب را کتاب خدا انداختند در پشتهای خود
گویا که نمیدانستند ایشان اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ اتَّبَعُوا
فعل وفاعل مَا ما موصوله مفعول تَتْلُوا فعل مضارع مفرد مذکر

مخاطب الشياطين فاعل على ملك مفعول بواسطه تتلوا سليمان
اسميست معرفه بعلم لفظا مجرور است تا مضاف اليه ملك باشد وما
كفر واو واو عاطفه ما ماء نافيه كفر فعل ماضي سليمان فاعلش ولكن
واو عاطفه لكن حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الشياطين كفروا
فعل وفاعل اين جمله خبر لكن يعلمون فعل وفاعل الناس مفعول السحر
اين جمله حالست از الشياطين يا بر لكن الشياطين وما انزل فعل على
الملكين مفعول بواسطه ببابل باء حرف جر بابل اسميست معرفه بعلم
ظرف لغو متعلق بملكين هاروت اسميست معرفه بعلم لفظا مجرور است
تا بدل باشد بملكين وماروت واو عاطفه لفظا مجرور است تا بدل باشد
از ملكين يعني وپيروي كردند ايشان انچيز راكه خواندند شياطين
در زمان پادشاهي حضرت سليمان وكافر نبود سليمان عليه السلام
وليكن شياطين كافر بودند وتعليم ميكردند مردم را سحر وانچه كه فرود
آمده شده بود دو ملك در زمين بابل كه آن دو ملك هاروت وماروت
بودند وما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفر
فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه وما هم بضارين

به من احد الا باذن الله وما يعلمان وما واو عاطفه ما ماء نافيه
يعلمان فعل وفاعل من احد مفعول بواسطه حتى يقولا حتى حرف ناصبه
يقولا فعل وفاعل واين جمله محلا مجرور بحتى تا متعلق باشد بيعلمان انما
انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل ما ماء كافه نحن مبتدا فتنة خبر
فلا تكفر فا فاء عاطفه لا لاء ناهيه تكفر فعل مضارع فيتعلمون فا فاء
عاطفه يتعلمون فعل وفاعل واين جمله فعل وفاعل محلا مرفوعست
تا عطف باشد يكفروا يا يتعلمون اوّل يا يعلمان منهما مفعول بواسطه
ما يفرقون ما ماء نافيه يفرقون فعل وفاعل به مفعول بواسطه بين
اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول يفرقون باشد المرء
مضاف اليه وزوجه واو واو عاطفه زوجه اسميست معرفه باضافه
لفظا مجرور است تا عطف باشد بمرء وما هم واو واو عاطفه ما ماء
مشبهة بليس هم اسمش بضارين اسميست نكره مجرور بباء معنى منصوبست
تا خبر باشد به ظرف لغو من احد نيز لغو متعلق بضارين الا الاء استثنى
باذن الله ظرف لغو متعلق باحد الله مضاف اليه يعني وتعليم نكردند
ايشان هيچكس را تا اينكه گفتند ايشان اينست وجز اين نيست كه ما

امتحانیم از جانب خدا پس کافر مشو تو پس تعلیم گرفتند ایشان از این
دو تا آنچنین که جدائی میاندازند ایشان بسبب آنچیز که در میان زن
و مردان و نبودند ایشان خالی بآن هیچکس مگر باذن خدای تعالی
وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
وَيَتَعَلَّمُونَ واو واو عاطفه یتعلمون فعل و فاعل ما ما موصوله
مفعول يَضُرُّهُمْ فعل و فاعل هم مفعول وَلَا يَنْفَعُهُمْ واو عاطفه لا
لا نافیه ینفعهم فعل و فاعل هم مفعول وَلَقَدْ واو عاطفه لام لام
ابتدا قد قد تحقیقی عَلِمُوا فعل و فاعل لَمَنِ لام لام ابتدا اشْتَرَاهُ فعل و
فاعل و مفعول مَا لَهُ ما ما مشبهه بلیس له ظرف مستقر است تا اسمش
باشد فِي الْآخِرَةِ ظرف لغو بخلاق مِنْ خَلَاقٍ من من زائده مؤکده متعلق
خلاق اسمیست نکره لفظا مجرور و بمعنی منصوب است تا خبر باشد
وَلَبِئْسَ واو واو عاطفه لام لام نافیه بئس فعل ذم ضمیر در او مستتر است
تا فاعلش باشد ما ما نکره تامه محلا منصوب است تا تمیز باشد شروا
بِهِ أَنْفُسَهُمْ مخصوص بذم باشد ما ما موصوله اشتروا به صله ما

موصوفه

موصوفه باشد در اینصورت مخصوص بذم محذوفست شروا فعل
و فاعل به مفعول بواسطه أَنْفُسَهُمْ مفعول هم مضاف الیه انفس
لَوْ كَانُوا لو لو شرطی کانوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش يَعْلَمُونَ
فعل و فاعل این جمله محلا منصوب است تا خبر کانوا باشد یعنی و تعلیم
میگیرند ایشان آنچه را که ضرر میکند ایشانرا و نفع نمیکند ایشانرا
و بتحقیق دانستند ایشان هر آینه کسی که بخرد آنرا نیست از برای او در
آخرت نصیبی و هر آینه بدچیزیست که فروختند بآن چیز نفسهای
خود را اگرچه هستند ایشان که میدانند وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ واو واو
عاطفه لو لو شرطی باین تقدیر که وَلَوْ وَقَعَ إِيمَانُهُ أَنَّ حرفیست از
حروف مشبهه بالفعل هم اسمش آمَنُوا فعل و فاعل وَاتَّقَوْا واو
عاطفه اتقوا فعل و فاعل لَمَثُوبَةٌ لام ابتدا مثوبه اسمیست نکره لفظا
مرفوعست تا مبتدا باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ من ظرف مستقر است تا صفت
لمثوبه باشد الله مضاف الیه عند خَيْرٌ اسمیست نکره لفظا مرفوعست
تا خبر باشد لَوْ لو شرطی کانوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش

يعلمون اين جمله فعل وفاعل خبر يعني واگر اينكه ايشان ايمان آوردندي وپرهيز
كردندي هر آينه ثواب يابند از جانب خداي تعالى بهتر است هر چند كه
هستند كه ميدانند يا ايها الذين امنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا
واسمعوا وللكافرين عذاب اليم يا حرف ندا اي اي موصول لفظا مرفوع
تا منادا باشد ها حرف تنبيه بعوض مضاف اليه الذين اسم موصول
محلا مرفوعست تا صفت اي باشد ايها كلمه توسط الذين منادا امنوا
فعل وفاعل صله لا تقولوا لا لاء ناهيه تقولوا فعل وفاعل راعنا فعل
امر حاضر نا مفعول وقولوا فعل وفاعل انظر فعل نا مفعول واسمعوا فعل
وفاعل وللكافرين واو واو استيناف للكافرين ظرف مستقر است تا خبر
مبتدا باشد عذاب مبتدا اليم صفت يعني اي جماعتي كه ايمان آورديد
شما مگوئيد شما راعنا ومراد از راعنا دشنام كرديت وبگوئيد كه نظر كن
تو ما را وبشنويد شما واز براي كافرانست عذاب دردناك ما يود
الذين كفروا من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزل عليكم
من خير من ربكم والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم
ما يود ما ماء نافيه يود فعل مضارع الذين اسم موصول محلا مرفوعست

تا فاعل

تا فاعل بوده باشد كفروا فعل وفاعل من اهل ظرف لغو متعلق
بكفروا الكتاب مضاف اليه اهل ولا المشركين واو عاطفه
لا ء نافيه مشركين عطف است بالكتاب ان ينزل ان ان ناصبه ينزل
فعل عليكم مفعول بواسطه من خير من من زائده مؤكده خير
اسميست نكره لفظا مجرور وبمعنا مرفوعست تا مفعول بجاي فاعل
ينزل باشد اين جمله محلا منصوبست تا مفعول يود باشد من ربكم
ظرف مستقر است تا حال باشد از محل خبر يا ظرف لغو متعلق بخير
والله واو واو عاطفه الله مبتدا يختص جمله فعل وفاعل محلا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد برحمته مفعول بواسطه ها مضاف اليه رحمت
من يشاء من من موصوله محلا منصوبست تا مفعول يختص باشد
يشاء فعل مضارع ضمير در او مستتر است تا فاعلش باشد والله
واو واو عاطفه الله مبتدا ذوا اسميست معرفه باضافه لفظا مرفوعست
تا خبر مبتدا باشد الفضل مضاف اليه ذوا العظيم صفت الفضل
يعني دوست نميدارند جماعتي كه كافر شدند از اهل كتاب ونه مشركان
اينكه فرو فرستاده شود بر شما چيزي از جانب پروردگار شما وخدا

مخصوص کردانیده برحمت خود هر کرا که میخواهد وخداست صاحب
فضل عظیم مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا نَنْسَخْ ما شرطی نَنْسَخْ فعل مضارع
آيَةٍ مفعول بواسطه أَوْ عاطفه نُنْسِهَا فعل مضارع ها مفعولش
نَأْتِ فعل مضارع جواب شرط بِخَيْرٍ مفعول بواسطه مِنْهَا متعلق است
بنات أَوْ مِثْلِهَا او واو عاطفه مثلها اسمیست معرفه باضافه لفظا
مجرور است تا عطف باشد بایة أَلَمْ تَعْلَمْ همزه همزه استفهامیه
لم لم جازمه تعلم فعل مضارع أَنَّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل
اللّٰه اسمش عَلَى كُلِّ ظرف لغو متعلق بقدیر شیء مضاف الیه کل قدیر
اسمیست نکره لفظا مرفوعست تا خبر انّ باشد یعنی نسخ نکردیم ما
ان آیه یا نسخ میکنیم ما از امید هیم ما بهتر از ان یا مثل ان ایدا یا نمیدانی
تو اینکه خدای تعالی بر همه چیز تواناست أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
أَلَمْ تَعْلَمْ همزه همزه استفهامیه لم لم جازمه تعلم فعل مضارع
أَنَّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل اللّٰه اسمش لَهُ ظرف مستقر است

تاخبر

تا خبر مبتدا باشد مُلْكُ اسمیست معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا مبتدا
باشد واین مبتدا خبر انّ باشد السَّمَاوَاتِ مضاف الیه ملك وَالْأَرْضِ
واو واو عاطفه الارض عطف است بسموات وَمَا لَكُمْ واو واو عاطفه
ما ما مشبهه بلیس لکم ظرف مستقر است تا حال باشد از ولی مِنْ
دُونِ اللَّهِ مضاف الیه دون باشد مِنْ وَلِيٍّ من زائده موکده ولی اسمیست
نکره لفظا مجرور بمعنا منصوبست تا اسم ما باشد وَلَا نَصِيرٍ واو واو عاطفه
لا لا زائده موکده نصیر اسمیست نکره لفظا مجرور است تا عطف باشد بولی
یعنی آیا نمیدانی اینکه خدا از برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین و نیست
از برای شما از غیر خدا صاحب وکیل اختیاری و نه یاری کننده أَمْ تُرِيدُونَ
أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ أَمْ ام عاطفه تُرِيدُونَ فعل وفاعل
أَنْ تَسْأَلُوا فعل وفاعل رَسُولَكُمْ رسول مفعول کم مضاف الیه رسول
كَمَا کاف حرف جر ما ماء موصوله مفعول بواسطه تسئلوا سُئِلَ فعل
مُوسَى فاعل مِنْ قَبْلُ من حرف جر ما ملو قبل ظرفیست از ظروف مقطوعة
عن الاضافه مفعول بواسطه سئل وَمَنْ واو واو عاطفه من من شرطی

محلاً مرفوعست تا مبتدا باشد یَتَبَدَّلِ فعل مضارع الکُفْرَ مفعولش
بِالْاِیْمٰانِ مفعول بواسطه یا ظرف مستقر است تا حال باشد از مفعول
فَقَدْ فا فاء رابطه قد قد تحقیقی ضَلَّ فعل سَوٰاءَ مفعول السَّبِیْلِ مضاف
الیه سواء این جمله محلاً مرفوعست تا خبر من باشد ایضا این جمله جزای
شرطست یعنی بل اراده میکنید شما اینکه سوٴال کنید رسول خودرا
مثل انچه که سوٴال کرده شد حضرت موسی از پیش و هر که بدل کند کفررا
با یمان پس بتحقیق که گمراه شده است در میان راه وَدَّ کَثِیْرٌ مِنْ اَهْلِ
الْکِتٰابِ لَوْ یَرُدُّوْنَکُمْ مِنْ بَعْدِ اِیْمٰانِکُمْ کُفّٰاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ
اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ
بِاَمْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَدَّ فعل کَثِیْرٌ فاعل مِنْ اَهْلِ جار است
از کثیر اَلْکِتٰابِ مضاف الیه اهل لَوْ لو بمعنی ان یَرُدُّوْنَکُمْ فعل مضارع
کُمْ مفعول مِنْ بَعْدِ ظرف لغو متعلق بیردّون اِیْمٰانِ مضاف الیه بعد
کُمْ مضاف الیه ایمان کُفّٰاراً مفعول یَرُدُّوْنَ حَسَداً مفعول له مِنْ عِنْدِ
ظرف لغو متعلق بیردّون اَنْفُسِهِمْ مضاف الیه عند هُمْ مضاف الیه
انفس مِنْ بَعْدِ ظرف لغو متعلق بیردّون مٰا تَبَیَّنَ ما ماء موصوله محلاً

مجرور است

مجرور است تا مضاف الیه بعد باشد یا ماء مصدریه تَبَیَّنَ فعل لَهُمْ مفعول
بواسطه الْحَقُّ فاعل فَاعْفُوا فا فاء رابطه اعفوا فعل و فاعل وَاصْفَحُوا
واو واو عاطفه اصفحوا فعل و فاعل حَتّٰی حتی ناصبه یَاْتِیَ فعل اللّٰهُ فاعل
این جمله بنا و یل مصدر محلاً مجرور بحتی جار و مجرور ظرف لغو متعلق
باصفحوا بِاَمْرِهِ مفعول بواسطه یاتی ها مضاف الیه اِنَّ حرفیست از
حروف مشبهة بالفعل اللّٰهَ اسمش عَلٰی حرف جر کُلِّ اسم مخصص باضافه
شَیْءٍ مضاف الیه قَدِیْرٌ اسم نکره خبر اِنَّ یعنی دوست داشتند بسیاری
از اهل کتاب اینکه برگردانند ایشان شمارا از بعد ایمان شما که کافر کنند
و حال اینکه حاسد اند از نزد نفسهای خودشان بعد از انچه که ظاهر
شده است از ایشان حق پس عفو کنید شما و سرزنش مکنید شما تا اینکه
بیارد خدا بامر خود بدرستی که خدا بر همه چیز قادر است وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ
وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ وَمٰا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ وَاَقِیْمُوا واو عاطفه اقیموا فعل و فاعل الصَّلٰوةَ
مفعول وَاٰتُوا فعل و فاعل الزَّکٰوةَ مفعول وَمٰا تُقَدِّمُوا واو واو عاطفه
ما ماء شرطی محلاً مرفوعست تا مبتدا تقدموا فعل و فاعل لِاَنْفُسِکُمْ

مفعول بواسطه کم مضاف الیه انفس مِنْ خَیْرٍ من زائده خیر اسم معنا
منصوبست تا حال باشد یا معنا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد اگر ما
موصوله باشد مبتدا است تَجِدُوهُ فعل و فاعل و مفعول عِنْدَ مفعول
دیگر الله مضاف الیه عند و جمله تقدّموا لانفسکم من خیر تجدوه
عند الله این جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد اِنَّ حرفیست از
حروف مشبهة بالفعل الله اسمش بِمَا با حرف جر ما ما موصوله ظرف
لغو متعلق بتعملون تَعْمَلُونَ فعل و فاعل بَصِیرٌ اسم نکره لفظا مرفوعست
تا خبر انّ باشد یعنی و بپا دارید شما نماز را و بدهید شما زکوة را و آنچه
که مقدم داشتید شما از برای نفسهای خود از خیر مییابید شما اثر آن نزد
پروردگار خود بدرستی که بآنچه میکنید شما بیناست وَقَالُوا لَنْ
یَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ کَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَى تِلْکَ اَمَانِیُّهُمْ قُلْ هَاتُوا
بُرْهَانَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ وَقَالُوا واو واو استیناف قالوا
فعل و فاعل لن لن ناصبه یدخل فعل مضارع الجنّة مفعول اِلَّا الا استثنا
مَنْ من موصوله محلا مرفوعست تا فاعل یدخل باشد کان فعلیست
از افعال ناقصه ضمیر در او مستتر است تا اسمش باشد هُودًا خبر اَوْ نصاری

عطف است

عطف است بهودا تِلْکَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اَمَانِیُّ
خبر هُمْ مضاف الیه قُلْ فعل هَاتُوا فعل و فاعل بُرْهَانَکُمْ مفعول کم مضاف
الیه اِنْ ان شرطی کُنْتُمْ فعلیست از افعال ناقصه تُمْ اسمش صَادِقِینَ خبر
جزایش محذوفست باین تقدیر ان کنتم صادقین هاتوا یعنی و گویند ایشان
که هرگز داخل بهشت نمیشود مگر کسی که بوده باشد یهودی یا نصاری
اینست آرزوی ایشان بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بیارید شما دلیلهای
خود را اگر هستید شما راست گویان بَلَى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ بَلَى کلمه ایجاب
مَنْ من شرطی محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اَسْلَمَ فعل مضارع موضوع
از برای متکلم وحده فاعلش مستتر است وَجْهَهُ مفعول ها مضاف الیه
لِلّٰهِ مفعول بواسطه وَهُوَ واو واو حالی هو مبتدا مُحْسِنٌ خبر فَلَهُ فا
فاء عاطفه له ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد اَجْرُهُ مبتدا ها مضاف
الیه این جمله خبر مَنْ عِنْدَ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست
بر ظرفیت رَبِّهِ مضاف الیه ها مضاف الیه رب وَلَا خَوْفٌ واو واو عاطفه
لا لا مشبهه بلیس خوف اسمش عَلَیْهِمْ جار و مجرور بمعنا منصوبست

تاخبر لا باشد وَلَا واو عاطفه لا لاء مشبهة بلیس هم اسمش یحزنون
فعل وفاعل این جمله خبر یعنی بل هر کسی که اسلام بیارد وبکرداند روی
خود را از براي خدا وحال آنکه او نیکوکار باشد پس از براي اوست ثواب
از نزد پرورد کار خود ونیست ترسی برایشان ونه ایشان محزون میشوند
وَقَالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النَّصَارٰی عَلٰی شَئٍ وَقَالَتِ النَّصَارٰی لَیسَتِ الیَهُودُ
عَلٰی شَئٍ وَهُم یَتلُونَ الکِتَابَ کَذٰلِکَ قَالَ الَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ مِثلَ
قَولِهِم فَاللهُ یَحکُمُ بَینَهُم یَومَ القِیٰمَةِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ وَقَالَتِ
واو عاطفه قالت فعل الیهودُ فاعل لیست فعلیست از افعال ناقصه
النَّصَارٰی تقدیرا مرفوعست تا اسمش باشد علی شئ ظرف مستقراست
تا خبر باشد وَ واو عاطفه قالت فعل النَّصَارٰی مرفوعست تا فاعلش
باشد لیستِ فعلیست از افعال ناقصه الیَهُودُ اسمش عَلٰی شَئٍ ظرف
مستقراست تا خبرش باشد وَهُم واو حالي هُم مبتدا یتلُونَ فعل
وفاعل این جمله خبر الکِتَابِ مفعول کَذٰلِکَ کاف حرف جر ذٰلِکَ جار
ومجرور متعلق بیتلون یا کاف اسم محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد
ذٰلک مضاف الیه کاف قَالَ فعل الَّذِینَ فاعل لا لاء نافیه یعلَمُونَ

فعل

فعل وفاعل مِثلَ اسمیست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا صفت
کذلك باشد قَولِهِم مضاف الیه مثل هُم مضاف الیه قول فَاللهُ
فا فاء عاطفه الله مبتدا یحکُمُ فعل ضمیري در او مستتراست تا فاعلش
باشد بَینَهُم مفعول هُم مضاف الیه بَینَ یَومَ اسمیست معرفه باضافه
لفظا منصوبست بر ظرفیت القِیٰمَةِ مضاف الیه یوم فِیمَا ظرف لغو
است متعلق بیحکم کَانُوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش فِیهِ
ظرف لغو است متعلق بیختلفون یَختَلِفُونَ فعل وفاعل این جمله خبر
کانوا یعنی وکفتند یهودان که نیستند نصاري بر دین حق وکویند
نصاری که نیستند یهودان بر دین حق وحال آنکه ایشان میخوانند
کتاب را مثل آنکه کفتند اینجماعتی که نمیدانند مثل قول ایشان پس خدای
تعالی حکم میکند میان ایشان در روز قیامت در آنچه که بودند
ایشان در آن اختلاف میکردند وَمَن أَظلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ
اللهِ أَن یُذکَرَ فِیهَا اسمُهُ وَسَعَی فِی خَرَابِهَا أُولٰئِكَ مَا کَانَ لَهُم
أَن یَدخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِینَ لَهُم فِی الدُّنیَا خِزیٌ وَلَهُم فِی الآخِرَةِ
عَذَابٌ عَظِیمٌ وَ واو عاطفه مَن من استفهامیه محلا مرفوعست

تا مبتدا باشد أَظْلَمُ اسم نكره لفظا مرفوعست تا خبرش باشد مِمَّنْ
من حرف جر من من موصوفه متعلق است بأَظْلَمُ مَنَعَ فعل ضمير در او
مستتر است تا فاعلش باشد این جمله صفت من اگر من موصوله باشد
این جمله صله مَسَاجِدَ مفعول الله مضاف الیه مساجد مضاف الیه
أَنْ ان ناصبه یذکر فعل این جمله حال از فاعل منع یا بدل از مساجد
یا این جمله بتاویل مصدر متعلق بمنع باین تقدیر است که من ان یذکر
فِيهَا ظرف لغو است متعلق بیذکر اسْمُهُ مفعول بجای فاعل ان یذکر
ها مضاف الیه اسم وَسَعَى واو عاطفه سعی فعل ماضی ضمیر در او
مستتر است تا فاعلش باشد فِي خَرَابِهَا مفعول بواسطه ها مضاف
الیه خراب أُولَئِكَ اسم اشاره محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ما ماء
نافیه کان فعلیست از افعال ناقصه لَهُمْ ظرف مستقر است تا خبرش
باشد أَنْ ان ناصبه يَدْخُلُوهَا فعل و فاعل این جمله بتاویل مصدر
تا خبر کان باشد کان با اسم و خبر محلا مرفوعست تا خبر اولئک
باشد إِلَّا الا ء استثنی خَائِفِينَ اسم نکره لفظا منصوبست تا حال
باشد از فاعل یا از مفعول یدخلوها لَهُمْ ظرف مستقر است تا خبر

مبتدا

مبتدا باشد فِي الدُّنْيَا ظرف لغو است متعلق بخزی خِزْيٌ اسم نکره
لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد وَ واو عاطفه لَهُمْ ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد فِي الْآخِرَةِ ظرف مستقر است تا حال باشد از
لهم یا از خبر مبتدا باشد یا مفعول بواسطه فعل محذوف باشد عَذَابٌ
اسم نکره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد عَظِيمٌ صفت عذاب یعنی
کیست که ظالم تر باشد از کسی که منع کند مسجدهای خدا را از برای
اینکه ذکر کرده میشود در ان مسجد اسم خدای تعالی و سعی کرده است
در خراب کردن ان مسجد بجماعت بنیت از برای ایشان اینکه داخل
شوند که حالکونی که ترسان باشند از برای ایشانست در دنیا خواری
و از برای ایشانست در اخرت عذابی بزرگ وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَلِلَّهِ واو عاطفه
لله ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد الْمَشْرِقُ مبتدا وَالْمَغْرِبُ
واو عاطفه المغرب عطف است بالمشرق فَأَيْنَمَا فا فاء عاطفه این کلمه
شرط ما ماء زائده تُوَلُّوا فعل و فاعل فَثَمَّ فا فاء رابطه ثَمَّ ظرف
مکان محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد وَجْهُ مبتدا اللَّهِ مضاف

اليه وجه إنّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش واسع خبر
عليم صفت واسع يعني واز براي خداست مشرق ومغرب پس هر كجا كه
باشيد شما پس آنجاست روي خدا بدرستي كه خدا وسيع كننده و
داناست وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ وَقَالُوا واو عاطفه قالوا فعل وفاعل اتخذ
فعل الله فاعل ولدا مفعول سبحانه مفعول فعل محذوف وضمير مضاف
اليه بتقدير سبحت سبحان بل كه بل عاطفه له ظرف مستقر است تا مبتدا
باشد ما ما موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد في السموات
ظرف مستقر است تا صله ما باشد والارض عطف است بر سموات
والارض واو عاطفه الارض عطف است كل مبتدا له ظرف لغو متعلق
بكل قانتون اسم نكره لفظا مرفوع است تا خبر باشد يعني وگفتند يهود
كه فرا گرفته است فرزندي را منزه است خدا بلكه مر او راست آنچه در آسمانها
است وآنچه در زمين است همه مر خدا راست انقياد كننده كان بَدِيعُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
بديع اسم معرفه باضافه لفظا مرفوعست تا خبر مبتداء محذوف باشد

السموات

السَّمَوَاتِ مضاف اليه والارض عطف است بسموات واو واو عاطفه
إذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت قضى فعل ماضي
امرا مفعول فانما فا فاء رابطه انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل
ما ماء كافه يقول فعل مضارع له مفعول بواسطه كن فعل امر حاضر
فيكون فا فاء رابطه يكون فعل مضارع يعني بديد كننده آسمانهاست
وزمين وهر گاه اراده كند امري را پس اينست وجز اين نيست كه ميفرمايد
مر آن چيز را كه بشو پس ميشود وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا
اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ
تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وقال واو عاطفه
قال فعل ماضي الذين اسم موصول فاعل لا يعلمون لا لاء نافيه
يعلمون فعل وفاعل اين جمله صله لولا تحقيقي يكلمنا فعل و
ومفعول الله فاعل او تأتينا او عاطفه تأتينا فعل ومفعول
آية فاعل كذلك ظرف لغو متعلق بتأتينا يا كاف اسمست تا خبر
مبتدا باشد ذلك مضاف اليه قال فعل الذين فاعل من قبلهم
مفعول بواسطه هم مضاف اليه قبل مثل مفعول قال قولهم مضاف

اليه مثل هم مضاف اليه قول تشابهت فعل قلوبهم فاعل هم مضاف
اليه قلوب قد بيّنا قد قد تحقيقى بيّنا فعل و فاعل الايات مفعول
لقوم مفعول بواسطه يوقنون فعل و فاعل يعنى و گفتند جماعتى
كه نميدانند چرا سخن نميگويد مارا خدا يا بدهد مارا نشانه مثل اين
كه گفتند جماعتى كه بودند پيش از ايشان مثل گفتار ايشان است كه شبيه
است با هم دلهاى ايشان بتحقيق كه ما بيان كرديم نشانهاى چند براى
قومى كه يقين ميكنند ايشان انّا ارسلناك بالحقّ بشيرا و نذيرا و لا
تسئل عن اصحاب الجحيم انّا حرفيست از حروف مشبّهة بالفعل
نا اسمش ارسلنا فعل و فاعل خبر انّ كاف مفعول ارسلنا بالحقّ مفعول
بواسطه بشيرا حالست از فاعل يا از مفعول ارسلنا و نذيرا واو عاطفه
نذيرا عطف است بر بشيرا و لا واو عاطفه لا لا و نافيه تسئل فعل مجهول
عن اصحاب مفعول بواسطه الجحيم مضاف اليه اصحاب يعنى بدرستى
كه فرو فرستاديم ترا با حق حالگونى كه بيم كننده بودى و سال كرده
نميشوى تو از اصحاب جهنم و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى
حتّى تتّبع ملّتهم قل انّ هدى الله هو الهدى و لئن اتّبعت اهواءهم

بعد

بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولىّ و لا نصير و لن
ترضى واو واو عاطفه لن لن ناصبه ترضى فعل مضارع عنك مفعول
بواسطه اليهود فاعل ترضى و لا النصارى واو واو عاطفه لا لا زائده
موكده النصارى تقديرا مرفوعست تا عطف باشد بيهود حتّى تتّبع
حتى ناصبه تتّبع فعل مضارع ضمير درو مستتر است باستتار وجبى
تا فاعلش باشد اين جمله محلا مجرور بحتى جار و مجرور ظرف لغو متعلق
بترضى ملّتهم مفعول هم مضاف اليه ملّت قل فعل امر حاضر انّ
حرفيست از حروف مشبهة بالفعل هدى تقديرا منصوبست تا اسم
انّ باشد الله مضاف اليه هدى هو ضمير منفصل الهدى تقديرا
مرفوعست تا خبر انّ باشد يا هو مبتدا الهدى خبر اين جمله خبر انّ
و لئن واو واو عاطفه لام لام ابتدا ان ان شرطى اتّبعت فعل و فاعل
اهواء مفعول هم مضاف اليه اهواء بعد اسميست معرب باضافه
لفظا منصوبست بر ظرفيت الذى مضاف اليه بعد جاءك فعل
و فاعل و مفعول من العلم مفعول بواسطه ما ما مشبهة بليس
لك ظرف مستقر است تا خبر ما باشد من الله ظرف مستقر است تا

حال باشد از ولیٍّ مِنْ وَلِیٍّ من مِن زائده مؤکده ولیٍّ اسم نکره معنا
منصوبست تا اسم ما باشد وَلَا نَصِیرٍ واو واو عاطفه لا لاء زائده
مؤکده نَصِیرٍ اسمیست نکره لفظا مجرور واست تا عطف باشد بولیٍّ
یعنی و هرگز راضی نمیشوند از تو یهودان و نصاری تا اینکه متابعت
کنی تو خواهش ایشانرا بگوای محمد صم بدرستی که هدایت خدای
تعالی راست هدایت و هر اینه اگر متابعت کنی تو خواهشهای
ایشانرا بعد از اینکه آمده باشد ترا از علم نیست از برای تو از جانب
خدا دوستی و نه یاری کننده اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ
حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِکَ
هُمُ الْخَاسِرُونَ اَلَّذِینَ اسم موصول محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد آتینا فعل و فاعل جمله صله الذین هُمْ مفعول یَتْلُونَهُ فعل الکتاب مفعول
و فاعل و مفعول حَقَّ مفعول دیگر تِلَاوَتِهِ مضاف الیه حق ها
مضاف الیه تلاوت و این جمله یتلونه حق تلاوته جمله اسمیست
محلا مرفوعست تا خبر الذین باشد یا محلا منصوبست تا حال
باشد از فاعل یا مفعول آتینا تا مفعول فعل محذوف باشد

باین

باین تقدیر که یحقون حقّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِکَ مبتدا اگر جمله یتلونه
حق تلاوته حال باشد اولئک خبر الذین یُؤْمِنُونَ فعل و فاعل این جمله
خبر اولئک بِهِ مفعول بواسطه وَمَنْ واو عاطفه مَن مَن شرطی
یَکْفُرْ فعل بِهِ جار مجرور فَأُولَٰئِکَ فا فاء رابطه اولئک مبتدا هُمْ
ضمیر فصل الْخَاسِرُونَ خبر مبتدا یا هُمْ مبتدا الخاسرون خبر این جمله
خبر اولئک یعنی آنجماعتی که دادیم ما ایشانرا کتاب میخوانند آنرا حق
خواندن آن این جماعت ایمان می آورند بآن و کسیکه کافر میشود
بآن پس آنجماعت ایشانند زیانکاران یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ
الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَى الْعَالَمِینَ یَا حرف ندا بَنِی
لفظا منصوبست تا منادی باشد إِسْرَائِیلَ مضاف الیه بنی اذْکُرُوا
فعل و فاعل نِعْمَتِیَ مفعول یا مضاف الیه الَّتِی صفت نعمتی أَنْعَمْتُ
فعل و فاعل عَلَیْکُمْ مفعول بواسطه وَأَنِّی واو واو عاطفه أَنَّ
حرفیست از حروف مشبهة بالفعل یا ضمیر بارز منصوب و متصل محلا
منصوبست تا اسم انّ باشد فَضَّلْتُکُمْ فعل و فاعل خبر انّ کُمْ مفعول
عَلَى الْعَالَمِینَ مفعول بواسطه یعنی ای پسران حضرت یعقوب یاد

کنید شما نعمتی راکه انعام کردم من بر شما واینکه من تفضیل کردم شمارا
بر عالمیان وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ
مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ وَاتَّقُوا واو واو
عاطفه اتّقوا فعل و فاعل یَوْمًا مفعول لَا لاء نافیه تَجْزِی فعل نَفْسٌ
فاعلش عَنْ نَفْسٍ مفعول بواسطه شَیْئًا مفعول مطلقش وَلَا واو واو
عاطفه لاء نافیه یُقْبَلُ فعل مِنْهَا مفعول بواسطه عَدْلٌ مفعول بجای
فاعلش واو واو عاطفه لا لاء نافیه تَنْفَعُهَا فعل و مفعول شَفَاعَةٌ
فاعلش واو واو عاطفه لا لاء مشبهة بلیس هُمْ اسمش یُنْصَرُونَ
فعل واو مفعول بجای فاعلش این جمله خبر یعنی و بپرهیزید شما
روزی راکه جزا نمیدهد نفسی از نفسی چیزی را و قبول کرده نمیشود از او
فدایی و نفع نمیدهد شفاعت و نه ایشان یاری کرده میشوند وَإِذِ
ابْتَلَى إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ واو واو
عاطفه إِذْ ظرف زمان ماضی محلا منصوب است بر ظرفیت ابْتَلَى فعل
إِبْرَاهِیمَ مفعول رَبُّهُ فاعل ها مضاف الیه رب بِكَلِمَاتٍ مفعول

بواسطه

بواسطه فَأَتَمَّهُنَّ فا فاء عاطفه اتمّ فعل ضمیر در او مستتر است تا فاعلش
باشد هُنَّ فعل قَالَ فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
إِنِّی حرفیست از حروف مشبهة بالفعل یا اسمش جَاعِلُكَ خبر کاف
مضاف الیه ایضا کاف مفعول جاعل است لِلنَّاسِ مفعول بواسطه
احتمال دارد که حال باشد از اماما إِمَامًا مفعول جاعلك اگر دو
مفعولی است قَالَ فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
وَمِنْ ذُرِّیَّتِی واو واو عاطفه من حرف جر ذرّیتی مفعول بواسطه
قال یا مضاف الیه ذرّیت یا عطف است بجاعل یا مفعول بواسطه
فعل محذوف باشد باین تقدیر است که اجعل قوما من ذرّیتی
قَالَ فعل لَا یَنَالُ لا لاء نافیه ینال فعل عَهْدِی تقدیر او هو عهدی
تا فاعل ینال باشد یا مضاف الیه عهدی الظَّالِمِینَ مفعول
ینال یعنی و یاد کن وقتی راکه ازمایش کرد ابراهیم را پروردگار
او کلمات چند را پس تمام کرد حضرت ابراهیم ان کلمات را یعنی
تا چهارده معصوم خواند فرمود حضرت الله تعالی بدرستی
که من کردانندهٔ ام ترا ان برای مردم امام عرض کرد حضرت ابراهیم

علیه السّلم بکرداں از فرزنداں من امام الله تعالی فرمود نمیرسد
عهد من بستمکاران یعنی امامت وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ
وَاَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی وَعَهِدْنَا اِلَی اِبْرَاهِیمَ
وَاِسْمٰعِیلَ اَنْ طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاكِفِینَ وَالرُّكَّعِ
السُّجُودِ وَاِذْ جَعَلْنَا واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا
منصوبست بر ظرفیت جعلنا فعل و فاعل البیت مفعول اگر جعل
بمعنی صیر باشد دو مفعولیست مَثَابَةً مفعولش واگر بمعنی جعل
باشد یک مفعولیست مثابة حال خواهد بود لِلنَّاسِ مفعول
بواسطه وَاَمْنًا عطف ست بر مثابة وَاتَّخِذُوا واو واو عاطفه
اتّخذوا فعل و فاعل مِنْ مَقَامِ مفعول بواسطه یا من تبعیضی است
یا من بمعنی فی است یا من زائده است اِبْرَاهِیمَ مضاف الیه مقام
مُصَلًّی مفعول اتّخذوا وَعَهِدْنَا واو عاطفه عهدنا فعل و فاعل
اِلَی حرف جر اِبْرَاهِیمَ مفعول بواسطه وَاِسْمٰعِیلَ عطف است
با براهیم اَنْ ان ناصبه طَهِّرَا فعل امر حاضر یا ان مصدریّه است
که این جمله را بتاویل مصدر برده تا مفعول یک فعل محذوف باشد

یاان

یاان قولی است بَیْتِیَ مفعول یا مضاف الیه بیت لِلطَّائِفِینَ مفعول
بواسطه وَالْعَاكِفِینَ عطف است بر للطّائفین وَالرُّكَّعِ عطف است
بالعاكفین السُّجُودِ صفت الرّکّع یعنی و یاد کن وقتی را که گردانیدیم خانه
را مرجع از برای مردمان و فرا گیرید شما از مقام یاد د مقام یا مقام ابراهیم
نمازگاه و عهد گرفتیم ما بسوی ابراهیم و اسمعیل را اینکه پاک گردانند
شما خانه مرا از طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان
که این صفت دارند که سجده کنندگانند وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ
هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا وَارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَاُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ اَضْطَرُّهُ اِلٰی عَذَابِ النَّارِ
وَبِئْسَ الْمَصِیرُ وَاِذْ قَالَ واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضی محلا
منصوبست بر ظرفیت قال فعل اِبْرَاهِیمُ فاعل رَبِّ اسم معرفه
باضافه تقدیرا منصوبست تا منادی باشد باین تقدیر است
که یا ربّی اِجْعَلْ فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد هٰذَا
مفعول بَلَدًا مفعول دیگرش اٰمِنًا صفت بلدا وَارْزُقْ واو عاطفه
ارزق فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد

اَهْلَهُ مفعول ها مضاف اليه اهل مِنَ الثَّمَرَاتِ مفعول بواسطه
مَنْ اٰمَنَ من موصوله امن فعل وفاعل بو جمله بدلدر اهله دن وَ
الْيَوْمِ عطفدر بالله الاٰخِرِ صفت اليوم قَالَ فعل ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد وَمَنْ واو واو عاطفه من موصوله محلا
منصوبست تا مفعول فعل محذوف باشد كَفَرَ صله يا آنكه من شرطيت
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كفر شرط فَاُمَتِّعُهُ جزائيش يا آنكه من موصوفه
است كفر صفت فَاُمَتِّعُهُ فا فا عاطفه كه عطف است بفعل محذوف يا
فا تفريعي يا فا رابطه ها مفعولش قَلِيلًا صفت مصدر محذوف كه متاعا
قليلا يا صفت ظرف زماني باشد باين تقدير است كه زمانا قليلا ثُمَّ
ثم عاطفه اضطره فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
ها مفعول اِلٰى عَذَابِ مفعول بواسطه النَّارِ مضاف اليه عذاب وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ واو واو عاطفه بئس فعل ذم المصير فاعلش مخصوص بذمش
محذوفست كه بئس المصير النار يعني وياد كن آن وقتي كه گفت ابراهيم
اي پروردگار من بگردان اين خانه را شهري ايمن وروزي ده اهل آن
بلد را از ميوه‌ها كسي كه ايمان بيارد از ايشان بخدا وبروز آخرت گفت

حضرت

حضرت الله تعالى وكسي كه كافر شود پس بهره ميدهم او را اندكي
بعد از آن مضطر ميسازم او را بسوي عذاب جهنم وبد جاي بازگشتي است
وَاِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ
اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَاِذْ يَرْفَعُ واو واو عاطفه اذ ظرف زمان ماضي محلا
منصوبست بر ظرفيت يَرْفَعُ فعل اِبْرَاهِيمُ فاعل الْقَوَاعِدَ مفعول مِنَ الْبَيْتِ
مفعول بواسطه وَاِسْمٰعِيلُ واو واو عاطفه اسمعيل عطفدر ابراهيم
رَبَّنَا اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول فعل محذوف باشد
نا مضاف اليه تَقَبَّلْ فعل مِنَّا مفعول بواسطه اِنَّكَ انّ حرفيست از حروف
مشبهه بالفعل كاف اسم اَنْتَ ضمير فصل السَّمِيعُ مبتدا الْعَلِيمُ خبر يا انت
مبتدا السميع خبر العليم خبر بعد از خبر يعني وياد كن آن وقتي را كه بلند
كرد ابراهيم قواعد خانه كعبه را واسمعيل گفتند اي پروردگار ما قبول
كن از ما بدرستي كه توئي شنوا ودانا رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ
وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَاَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا
اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول فعل محذوف باشد نا مضاف اليه واو واو عاطفه اجعلنا
فعل وفاعل ومفعول مُسْلِمَيْنِ مفعول ثاني اجعلنا لَكَ مفعول بواسطه

واو واو عاطفه مِنْ ذُرِّيَّتِنَا ظرف لغو عطف است بمسلمين متعلق است
باجعلنا تا ظرف مستقر است تا صفت امّة باشد أُمَّةً مفعول اجعلنا
مُسْلِمَةً مفعول ديكر تا صفت امّة باشد اكر ذرّيّتنا مفعول باشد لك
متعلق است بمسلمة واو واو عاطفه أَرِنَا فعل وفاعل ومفعول مَنَاسِكَنَا
مفعول ديكر اكر بمعنى جعل اكر بمعنى بصر باشد يك مفعوليست مناسكنا
حال خواهد بود نا مضاف اليه واو واو عاطفه تُبْ فعل وفاعل عَلَيْنَا
مفعول بواسطه إِنَّكَ انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كاف اسمش
أَنْتَ ضمير فصل التَّوَّابُ مبتدا الرَّحِيمُ خبر اين جمله خبر انّ يا انت مبتدا التواب
خبر الرحيم خبر بعد از خبر يعنى كفتيم ماكاى پروردكار ما بكردان مارا منقادين
ومخلصين از براى خود واز ذرّيّة ما جماعتى مسلمان از براى خود وبنما مارا
افعال ما وقبول توبه كن برما بدرستى كه توئى قبول كننده توبه ورحيم
رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
رَبَّنَا مفعول فعل محذوف نا مضاف واو واو عاطفه ابعث فعل وفاعل
فِيهِمْ مفعول بواسطه رَسُولًا مِنْهُمْ ظرف لغو متعلق بابعث يا ظرف مستقر مفعول
است تا حال باشد از رسولا يتلوا فعل وفاعل عليهم مفعول آياتك مفعول

كاف

كاف مضاف اليه وَيُعَلِّمُهُمُ واو عاطفه يعلّمهم فعل وفاعل ومفعول الْكِتَابَ
مفعول وَالْحِكْمَةَ واو عاطفه الحكمة مفعول ديكر وَيُزَكِّيهِمْ واو واو عاطفه
يزكّيهم فعل وفاعل ومفعول واين جمله عطف است بر يتلوا إِنَّكَ انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل كاف اسمش أَنْتَ ضمير فصل الْعَزِيزُ خبر انّ الْحَكِيمُ
خبر بعد از خبر يا انت مبتدا باشد العزيز خبر الحكيم صفت يا بدل العزيز باشد
يعنى كفتند اى پروردكار ما برانكيز در ايشان رسولى را از ايشان كه بخواند
بر ايشان آيات ترا وتعليم دهد بايشان كتاب را وحكمت را وپاك كرداند ايشانرا
بدرستى كه توئى عزيز وحكيم وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ
سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
وَمَنْ واو عاطفه من من استفهاميّه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد يَرْغَبُ
فعل وفاعل محلا مرفوعست تا خبرش باشد عَنْ مِلَّةِ مفعول بواسطه
إِبْرَاهِيمَ مضاف اليه ملّة إِلَّا مَنْ سَفِهَ الّا الّا استثنى من من موصوله
محلا منصوبست تا مستثنى باشد سفه فعل وفاعل نَفْسَهُ مفعول سفه
مرفوعست تا بدل باشد از ضمير يرغب يا منصوبست بر تميز وَلَقَدْ واو عاطفه
لام لام موطئ قسم قد قد تحقيق اصْطَفَيْنَاهُ فعل وفاعل ها مفعول

فِي الدُّنْيَا مفعول بواسطه وَاِنَّهُ واو عاطفه انّ حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل ها اسمش فِي الْآخِرَةِ ظرف لغو متعلق بصالحين لام لام ابتدا مِنَ
الصَّالِحِينَ ظرف مستقر است تا خبر انّ باشد يعني وكيست كه رغبت كند
از دين ابراهيم مگر كسي كه سفيه باشد نفس او وهر اينه بتحقيق كه بركزيديم
ما او را در دنيا وبدرستي كه او در آخرت هر اينه از جمله صالحانست
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اِذْ ظرف زمان ماضي
محلا منصوبست بر ظرفيّت يا متعلق است باصطفيناه يا بدل است از في
الدّنيا قَالَ فعل ماضي لَهُ مفعول بواسطه رَبُّهُ فاعل قال ها مضاف
اليه ربّ باشد اَسْلِمْ فعل امر حاضر قَالَ فعل ماضي اَسْلَمْتُ فعل وفاعل
لِرَبِّ مفعول بواسطه الْعَالَمِينَ لفظا مجرور است تا مضاف اليه
ربّ باشد يعني ياد كن آن وقتي را كه گفت مر ابراهيم را پروردگار او منقاد
شو گفت حضرت ابراهيم انقياد كردم از براي پروردگار عالميان وَوَصَّى
بِهَا اِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا
تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَوَصَّى واو عاطفه وصّى فعل ماضي
بِهَا مفعول اِبْرَاهِيمُ فاعل بَنِيهِ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست

يامفعول

يا مفعول وصّى باشد وَيَعْقُوبُ واو عاطفه يعقوب اسميست معرفه
بعلم لفظا مرفوعست تا عطف باشد بابراهيم يَا بَنِيَّ يا حرف ندا بني اسميست
معرفه باضافه تقديرا مرفوعست تا منادى باشد يا مضاف اليه
اِنَّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل اللّٰهَ اسمش فعل وفاعل لَكُمُ
مفعول بواسطه الدِّينَ اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست
تا مفعول اصطفى باشد جمله خبر انّ فَلَا تَمُوتُنَّ فا فا عاطفه لا لا ناهيه
تموتنّ فعل وفاعل اِلَّا اِلّا استثنى واو واو حالي اَنْتُمْ مبتدا مُسْلِمُونَ
خبر مبتدا اين جمله حالست از ضمير تموتنّ يعني ووصيت كرد بان ملت
پسران خود را حضرت وحضرت كه اي پسران من بدرستي كه حضرت
اللّٰه تعالى اختيار كرد از براي شما دين را پس ميريد شما البته وحال
آنكه شما مسلمان باشيد اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَائِكَ
اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ اَمْ ام
عاطفه كُنْتُمْ فعليست از افعال ناقصه تُمْ اسمش شُهَدَاءَ خبر اِذْ ظرف
زمان ماضي محلا منصوبست بر ظرفيت حَضَرَ فعل يَعْقُوبَ مفعول

الموتُ فاعل اِذْ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفیت
قالَ فعل ماضی لِبَنِیه لام حرف جر بنیه اسمیست معرفه باضافه
لفظا مجرور بلام جار ومجرور ظرف لغو متعلق بقال ها مضاف الیه
ما ما استفهامیه محلا منصوبست تا مفعول تعبدون باشد تَعبُدُونَ
فعل وفاعل مِنْ بَعْدِی مفعول بواسطه یا مضاف الیه بعد قالوا
فعل وفاعل نَعْبُدُ فعل وفاعل اِلٰهَکَ مفعول کاف مضاف الیه
وَاِلٰهَ عطف است بالهک آبائِکَ مضاف الیه کاف اِبْراهیم بدلست
وَاِسْمٰعِیلَ واو واو عاطفه اسمعیل عطف است بر ابراهیم وَاِسْحٰقَ
واو عاطفه اسحق عطف است بر ابراهیم اِلٰهًا بدلست از الهک واحدًا
صفت الها واو واو حالی نَحْنُ مبتدا لَهُ ظرف لغو متعلق بمسلمون
مُسْلِمُونَ خبر مبتدا یعنی آیا بودید شما حاضر یا ام متصل است یا ام
مقطعه بمعنی بل است آن وقتی که حاضر شد حضرت یعقوب را مرگ
یاد کن آن وقتی را که گفت حضرت از برای پسران خود چه چیز را عبادت
میکنید از بعد من گفتند ایشان عبادت میکنیم ماخدای وخدای
پدران ترا ابراهیم واسمعیل واسحق عبادت میکنیم ما خدائی راکه یکی
صفت

صفت دارد که یکی است وحال آنکه ما او را انقیاد کنند کانیم تِلْکَ اُمَّةٌ
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَلَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ
تِلْکَ مبتدا اُمَّةٌ خبر قَدْ قد تحقیقی خَلَتْ فعل ضمیر فاعلش این جمله صفت
امّة لَهَا ظرف مستقر خبر مبتدا ما ما موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد کَسَبَتْ فعل ضمیر فاعلش واو واو عاطفه لَکُمْ ظرف مستقر یا خبر
مبتدا باشد مَا کَسَبْتُمْ فعل وفاعل این جمله صله ما واو واو عاطفه لا
لا نافیه تُسْئَلُونَ فعل واو مفعول بجای فاعل عَمَّا مفعول بواسطه
کَانُوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش یَعْمَلُونَ فعل وفاعل این جمله
خبر کانوا یعنی این جماعت است که بتحقیق که گذشت مر این جماعت راست
آنچه که کسب کرده اند ومر شما راست آنچه که کسب کرده اید وسؤال
کرده نمیشوید شما از آنچه که بودند که میکردند وَقَالُوا کُونُوا هُودًا اَوْ
نَصَارٰی تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ
وَقَالُوا واو عاطفه قالوا فعل وفاعل کُونُوا فعل وفاعل هُودًا مفعول
اَوْ او عاطفه نَصَارٰی تقدیرا منصوبست تا عطف باشد بهودا تَهْتَدُوا
فعل وفاعل قُلْ فعل وفاعل بَلْ بل عاطفه مِلَّةَ اسمیست معرفه باضافه

لفظا منصوبست تا مفعول فعل محذوف باشد ای اتّبعت ملّة ابراهیم
ابراهیم مضاف الیه ملّة حَنِیفًا حالست از ملّة واو واو عاطفه مَا ما
نافیه کَانَ فعلیست از افعال ناقصه ضمیر اسمش مِنَ الْمُشْرِكِينَ ظرف
مستقر است تا خبرش باشد یعنی وگفتند ایشان باشید شما یهود
یا نصاری تا هدایت یابید بگوای محمد صلی الله علیه واله که بلی متابعت
میکند ملّة ابراهیم حالکونی ان ملت حنیفاست ونبود حضرت
ابراهیم از مشرکان قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى
وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ قُولُوا فعل وفاعل آمَنَّا فعل وفاعل بِاللَّهِ مفعول بواسطه
واو واو عاطفه مَا ما موصوله محلا منصوبست تا عطف باشد
أُنْزِلَ فعل ضمیر در او مستتر است تا مفعول بجای فاعلش باشد
إِلَيْنَا مفعول بواسطه واو واو عاطفه مَا ما موصوله محلا منصوبست
تا عطف باشد بالله أُنْزِلَ فعل مثل مذکور إِلَى حرف جر إِبْرَاهِيمَ مفعول
بواسطه وَإِسْمَاعِيلَ عطف است بابراهیم وَإِسْحَاقَ عطف است بابراهیم

ویعقوب

وَيَعْقُوبَ عطف است بابراهیم وَالْأَسْبَاطِ عطف است بابراهیم
واو واو عاطفه مَا ما موصوله محلا منصوبست تا عطف باشد بابراهیم
أُوتِيَ فعل مجهول مُوسَى تقدیرا مرفوعست تا فاعلش باشد این جمله
صله وَعِيسَى عطف است بموسی وَمَا واو واو عاطفه مَا ما موصوله
محلا منصوبست تا عطف باشد بموسی أُوتِيَ فعل مجهول النَّبِيُّونَ
مفعول بجای فاعلش این جمله صله ما مِنْ رَبِّهِمْ مفعول بواسطه
هِمْ مضاف الیه رب لَا نُفَرِّقُ لا لا نافیه نفرق فعل وفاعل بَيْنَ
مفعول أَحَدٍ مضاف الیه بین مِنْهُمْ ظرف لغو متعلق باحد واو واو حالی
نَحْنُ مبتدا لَهُ ظرف لغو متعلق بمسلمون مُسْلِمُونَ خبر مبتدا یعنی بگوئید
شما که ایمان آوردیم ما بخدا وانچه فرو فرستاده شده است بسوی
ما وانچه که فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم واسمعیل واسحق
ویعقوب وسبطانش وانچه داده شده است بموسی وعیسی ع وانچه
که داده شده است بپیغمبرانش از جانب پروردگار ایشانست تفرقه نمیکنیم
میان هیچیک از ایشان وحال انکه ما از برای خدا انقیاد کنندگانیم
فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي

شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ فا فاء عاطفه إِنْ ان
شرطي آمَنُوا فعل وفاعل بِمِثْلِ با باء زائده مثل ظرف مستقر تا صفت
مصدر محذوف باشد باين تقدير است كه ايمانا مِثْلَ مَا آمَنْتُمْ بعضي
كفته اند كه مثل نيز زايدا ست چنين خوانده ميشود كه فَإِنْ آمَنُوا بِمَا
آمَنْتُمْ ما ما مصدريه آمَنْتُمْ فعل وفاعل اين جمله بتاويل مصدر كه
ايمانا باشد بِهِ مفعول بواسطه فا فاء رابطه قَدْ قد تحقيقي اِهْتَدَوْا
فعل وفاعل وا و واو عاطفه اِنْ ان شرطي تَوَلَّوْا فعل وفاعل فا فاء
رابطه اِنَّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل مَا ماء كافه هُمْ مبتدا
فِي شِقَاقٍ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد فَسَيَكْفِيكَهُمُ فا فاء عاطفه
سين سين استقبال يكفي فعل مضارع كاف مفعول هُمْ مفعول ديكر
اللّٰهُ فاعل يكفي وا و واو عاطفه هُوَ مبتدا السَّمِيعُ خبر العَلِيمُ خبر بعد
از خبر يا صفت يا بدل السميع باشد يعني پس اكر ايمان بياورند ايشان
مثل آنچه كه ايمان آورديد شما باو پس بتحقيق هدايت يافتند ايشان
واكر پشت كنند ايشان پس ايشت وجز اين نيست كه ايشان در كفرند
پس زود باشد كه كافي كند ايشانرا خدا وخدا شنوا ودانا ست

صبغة

صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ صِبْغَةَ
اسميست معرفه باضافه لفظا منصوبست تا مفعول فعل محذوف
باشد صِبْغَتَنَا صِبْغَةَ اللّٰهِ اللّٰهِ مضاف اليه وا و واو عاطفه مَنْ
من استفهاميه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد أَحْسَنُ خبر مِنَ اللّٰهِ
ظرف لغو متعلق باحسن صِبْغَةً مفعول احسن وا و واو حالي نَحْنُ مبتدا
لَهُ ظرف لغو متعلق بعابدون عَابِدُونَ خبر مبتدا يعني رنك ريزي
كرده است خداي تعالى وكيست كه نيكوتر باشد از خداي تعالى بحيثيت
رنك ريزي وحال آنكه ما مر خداى را عبادت كننده كانيم قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا
فِي اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
قُلْ فعل امر حاضر أَتُحَاجُّونَنَا همزه همزه استفهاميه تحاجوننا فعل وفاعل
ومفعول فِي اللّٰهِ مفعول بواسطه تحاجون وا و واو حالي هُوَ مبتدا رَبُّنَا
خبر نا مضاف اليه رب اين جمله حالست از فاعل تحاجوننا وا و واو عاطفه
رَبُّكُمْ ظرف لغو متعلق بربنا وَلَنَا ظرف مستقر خبر مبتدا أَعْمَالُنَا مبتدا نا مضاف
اليه اعمال اين جمله حالست از فاعل تحاجوننا وَلَكُمْ وا و واو عاطفه لكم ظرف
مستقر است تا خبر أَعْمَالُكُمْ مبتدا كم مضاف اليه اعمال وَنَحْنُ وا و واو حالي

نحن مبتدا لَهُ ظرف لغو متعلق بمخلصون مُخْلِصُونَ خبر مبتدا
این جمله حالست از فاعل تحاجّوننا یعنی بگوای محمد ایا محاجه میکنید
شما با ما در باب خدا وحال انکه خدا پروردکار ما و پروردکار
شما واز برای ماست عملهای ما واز برای شماست عملهای شما وحال
انکه ما از برای خدا موحدانیم اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْرَاهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ
وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا اَوْ نَصَارٰى قُلْ
ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ
اللّٰهِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ اَمْ تَقُولُونَ ام ام عاطفه تقولون
فعل وفاعل اِنَّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل اِبْرَاهِيمَ اسمیست
معرفه بعلم لفظا منصوبست تا اسم انّ باشد وَاِسْمٰعِيلَ واو واو
عاطفه اسمعیل اسمیست معرفه بعلم لفظا منصوبست تا عطف باشد
با براهیم وَاِسْحٰقَ واو واو عاطفه اسحق اسم معرفه بعلم لفظا منصوبست
تا عطف باشد با براهیم وَيَعْقُوبَ واو واو عاطفه یعقوب اسم
معرفه بعلم لفظا منصوبست تا عطف باشد با براهیم وَالْاَسْبَاطَ
واو واو عاطفه اسباط اسم معرفه بعلم لفظا منصوبست تا عطف

باشد

باشد با براهیم كَانُوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش هُودًا اسم
نکره لفظا منصوبست تا خبر کانوا باشد اَوْ نَصَارٰى او واو عاطفه
نصاری اسم نکره تقدیرا منصوبست تا عطف باشد بر هودا قُلْ
فعل امر حاضر ضمیر در او مستتر است تا فاعلش باشد ءَاَنْتُمْ همزه
استفهامیه انتم ضمیر فصل مبتدا اَعْلَمُ خبر اَمِ اللّٰهِ ام ام عاطفه
الله اسم معرفه بعلم لفظا مرفوعست تا عطف باشد با علم وَمَنْ
اَظْلَمُ واو واو عاطفه من من استفهامیه محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد اظلم خبر مِمَّنْ من حرف جر من من موصوله محلا مجرور ویمن جار
ومجرور ظرف لغو متعلق با ظلم كَتَمَ فعل ضمیر در او مستتر است تا
فاعلش باشد شَهَادَةً مفعول عِنْدَهُ ظرف مستقر است تا صفت شهادة
باشد ها مضاف الیه عند مِنَ اللّٰهِ ظرف شهادة باشد یا مفعول بواسطه
فعل محذوف عِنْدَهُ صفتست شهادة وَمَا اللّٰهُ واو واو عاطفه
ما ما مشبهه بلیس الله اسمش بِغَافِلٍ خبر عَمَّا تَعْمَلُونَ عما ظرف لغو
متعلق بتعملون تَعْمَلُونَ فعل وفاعل یعنی ایا میگوئید شما بدرستی
که ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب واسباط بودند ایشان یهودی

یا نصرانی بگوای حضرت محمد صم ایا هستید شما داناتر یا حضرت الله تعالی
وکیست که ظالم تر از کسی که بپوشاند شهادت را نزد او از خدای تعالی
و نیست حضرت الله تعالی غافل از انچیزی که میکنید شما تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ
خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
تِلْكَ مبتدا أُمَّةٌ خبر قَدْ قد تحقیقی خَلَتْ فعل ضمیر در او مستتر است تا
فاعلش باشد لَهَا ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد مَا ما موصوله
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كَسَبَتْ فعل ضمیر در او مستتر است تا
فاعلش باشد این جمله صله ما وَلَكُم واو واو عاطفه لکم خبر مبتدا
مَا كَسَبْتُمْ ما ما موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد کسبتم
فعل و فاعل این جمله وَلَا تُسْأَلُونَ واو واو عاطفه لا لا نافیه تسئلون
فعل و او مفعول بجای فاعلش عَمَّا ظرف لغو بتسئلون كَانُوا فعلیست متعلق
از افعال ناقصه واو اسمش يَعْمَلُونَ فعل و فاعل این جمله خبر کانوا یعنی
این امت است که بتحقیق که گذشته است از آن امت انچه که کسب کرده اند
و از برای شماست انچه که کسب کرده اید شما و سؤال کرده نمیشوید
شما از انچیزی که بودند ایشان میکردند سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ

ما ولهم

مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي
مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ سَيَقُولُ سین حرف استقبال یقول فعل
مضارع السُّفَهَاءُ فاعلش مِنَ النَّاسِ ظرف مستقر است تا حال باشد از
هیئت مَا وَلَّاهُمْ ما ما استفهامیه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ولی
فعل ماضی ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد هُمْ مفعولش این جمله محلا مرفوعست تا خبر ما باشد و این جمله
مبتدا و خبر محلا منصوبست تا مفعول سیقول باشد یا حال است از
هیئت فاعل عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي مفعول بواسطه ولی هم مضاف الیه التی
صفت قبلت كَانُوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش عَلَيْهَا ظرف مستقر
است تا خبرش باشد قُلْ فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است باستتار
واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد لِلَّهِ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد الْمَشْرِقُ مبتدا وَالْمَغْرِبُ عطف است بمشرق يَهْدِي فعل مضارع
ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست تا فاعلش
باشد مَن يَشَاءُ من من موصوله محلا منصوبست تا مفعول یهدی باشد
یشاء فعل مضارع ضمیر در او مستتر است باستتار جایزی محلا مرفوعست

تا فاعلش باشد اِلَى صِرَاطٍ مفعول بواسطه بيناء مُسْتَقِيمٍ صفت
صراط باشد يعنى زود باشد كه بگويند سفيهان از مردمان
چه چيز بر گردانيد ايشان را از قبله كه بودند ايشان بران بگواي
محمد ص از براي خداست مشرق و مغرب هدايت ميكند كسي را
كه ميخواهد بسوي راه راست وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
وَكَذٰلِكَ واو واو عاطفه كاف حرف جر ذلك اسم اشاره
ظرف مستقر است تا صفت مصدر محذوف باشد كه هدايتنا
مثل هدايتكم جَعَلْنَا كُمْ فعل و فاعل كُمْ مفعولش اُمَّةً مفعول
ديگرش وَسَطًا صفت اُمَّةً لِتَكُونُوا لام لام كي تكونوا فعليست
از افعال ناقصه واو اسمش شُهَدَاءَ خبر عَلَى النَّاسِ ظرف لغو است
متعلق بتكونوا وَيَكُونَ واو واو عاطفه يا واو ناصبه است
يَكُونَ فعليست از افعال ناقصه الرَّسُولُ اسمش عَلَيْكُمْ ظرف
لغو متعلق است بيكون شَهِيدًا خبر يكون است يعنى و همچنين
گردانيديم ما شما را امّت وسط تا آنكه بوده باشيد شما گواهان

برمردم

برمردم و ميباشد حضرت رسول ص بر شما گواه وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ
الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى
عَقِبَيْهِ وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ وَمَا كَانَ
اللّٰهُ لِيُضِيعَ اِيمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ وَمَا جَعَلْنَا
واو واو عاطفه مَا ما نافيه جعلنا فعل و فاعل الْقِبْلَةَ مفعول
جعلنا الَّتِي صفت قبلة كُنْتَ فعليست از افعال ناقصه تا اسمش
باشد عَلَيْهَا ظرف مستقر است تا خبرش باشد اِلَّا لِنَعْلَمَ اِلَّا اِلَّاء
مفرغ لنعلم لام لام كي نعلم فعل مضارع ضمير در او مستتر است باستتار
واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد و اين جمله بتاويل مصدر
محلا منصوبست تا مفعول جعلنا باشد مَنْ يَتَّبِعُ من من موصوله
محلا منصوبست تا مفعول نعلم باشد يتّبع فعل مضارع ضمير در او
مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
الرَّسُولَ مفعول يتّبع مِمَّنْ يَنْقَلِبُ من حرف جر من من موصوله
محلا مجرور بمن جار و مجرور ظرف لغو متعلق است بنعلم ينقلب
فعل مضارع ضمير در او مستتر است باستتار جايزي محلا مرفوعست

تا فاعلش باشد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ مفعول بواسطه ینقلب است ها مضاف
الیه عقبی وَاِنْ كَانَتْ واو واو عاطفه ان ان مخففه از مثقله كانت
فعلیست از افعال ناقصه ضمیر درا و مستتر است تا اسمش باشد لَكَبِيرَةً
لام لام ابتدا كبيرة اسم نكره لفظا منصوبست تا خبر كانت باشد اِلَّا عَلَى
الَّذِينَ ظرف لغو متعلق بكبيرة هَدَى اللّٰهُ هدي فعل الله فاعل وَمَا كَانَ
اللّٰهُ واو واو عاطفه ما ما نافيه كان فعليست از افعال ناقصه الله اسمش
لِيُضِيعَ لام لام جحود تضيع فعل ضميري درا و مستتر است تا فاعلش باشد
این جمله بتاویل مصدر محلا منصوبست تا خبر كان باشد اِيمَانَكُمْ ايمان
مفعول يضيع كم مضاف اليه اِنَّ اللّٰهَ انّ حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش بِالنَّاسِ ظرف لغو لغو متعلق برؤوف لَرَؤُفٌ لام
لام ابتدا رؤف اسم نكره لفظا مرفوعست تا خبر انّ باشد رَحِيمٌ صفت
رؤوف يعني ونكردانيديم قبله را كه بودي تو بران مكر براي دانستن
ما كسي را كه پيروي ميكند حضرت رسول را صلعم از كسانيكه برميكردند
بر عقبهاي خود وهرچند كه هست هرآينه بزرك برجماعتي كه هدايت
كرده است الله تعالى ونبود حضرت الله تعالى براي ضايع كردن ايمان

شما

شما بدرستي كه حضرت الله تعالى بمردم هرآينه مهربان ورحيم است
قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَاِنَّ
الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ قَدْ نَرَىٰ قد قد تحقيقي نري فعل مضارع ضميري درا و مستتر
است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد تَقَلُّبَ مفعول
نري وَجْهِكَ مضاف اليه تقلب كاف مضاف اليه وجه فِي السَّمَاءِ ظرف
لغو متعلق بتقلب يا ظرف مستقر است تا حال باشد از وجهك فَلَنُوَلِّيَنَّكَ
فا فا عاطفه لام لام ابتدا نولّينّ فعل مضارع ضميري درا و مستتر است
باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كاف مفعول قِبْلَةً مفعول
ثانيش تَرْضَاهَا ترضى فعل مضارع ضميري درا و مستتر است باستتار واجبي
محلا مرفوعست تا فاعلش باشد فَوَلِّ فا فا عاطفه ولّ فعل وَجْهَكَ
مفعول كاف مضاف اليه وجه شَطْرَ مفعول ثانيش الْمَسْجِدِ مضاف اليه
شطر الْحَرَامِ صفت المسجد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ واو واو عاطفه حيث ظرف
مكان محلا منصوبست بر ظرفيت ما ما كافه كنتم فعليست از افعال

ناقصه تو اسمش فَوَلُّوا فعل وفاعل واين جمله خبر كنتم وُجُوهَكُمْ
مفعول فولّوا كاف مضاف اليه وجوه شَطْرَهُ مفعول ثانيش ها مضاف
اليه شطر وَاِنَّ الَّذِينَ واو واو عاطفه انّ حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل الّذين اسم موصول محلا منصوبست تا اسم ان باشد اُوتُوا
فعل مجهول واو مفعول بجاي فاعلش اين جمله صله الّذين الكِتابَ
مفعول اوتوا لَيَعْلَمُونَ لام لام ابتدا يعلمون فعل مضارع واو فاعلش
اين جمله محلا مرفوعست تا خبر انّ باشد اِنَّهُ انّ حرفيست از حروف
مشبهة بالفعل ها اسمش الحَقُّ خبر مِنْ رَبِّهِمْ ظرف مستقر است
تا حال باشد از خبر انّ هِم مضاف اليه ربّ وَمَا اللهُ واو واو
عاطفه ما ما مشبهة بليس الله اسمش بِغافِلٍ با باء زائده مؤكده
غافل اسميست نكره لفظا مجرور ربا معنا منصوبست تا خبر ما باشد
عَمّا ظرف لغو متعلق بيعلمون يَعْمَلُونَ فعل مضارع واو فاعلش اين
جمله صله ما يعني بتحقيق كه ديديم گرديدن روي ترا در طرف آسمان
پس هر اينه برميگردانيم ما ترا البته البته قبله كه دوست ميداري
تو آنرا كه پس برگردان تو روي خود را بطرف مسجد الحرام وهر جا

باشيد

باشيد شما پس بگردانيد شما روهاي خود را بطرف حرم وبدرستي
انجماعتي كه داده شده اند كتاب را هر اينه ميدانند ايشان اينكه آن
حقست حالكوني كه از جانب پروردگار ايشانست ونيست حضرت
الله تعالى غافل از انچيزيكه ميكنند ايشان وَلَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِينَ اُوتُوا
الْكِتابَ بِكُلِّ آيَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَما اَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ
ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما
جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ وَلَئِنْ وا وعاطفه لام
لام ابتدا ان ان شرطي اَتَيْتَ فعل وفاعل الَّذِينَ مفعولش اُوتُوا فعل ماضي
واو مفعول بجاي فاعل اين جمله صله الّذين الكِتابَ مفعول بِكُلِّ
ظرف لغو متعلق باتيت آيَةٍ مضاف اليه كل ما تَبِعُوا ما ما نافيه
تبعوا فعل وفاعل قِبْلَتَكَ مفعول تبعوا كاف مضاف اليه قبلة وَما
اَنْتَ واو واو عاطفه ما ما نافيه انت مبتدا بِتابِعٍ خبر يا ما مشبهة
بليس است انت بتابع خبر قِبْلَتَهُمْ مفعول بتابع هم مضاف اليه قبلت
فاعل تابع محذوفست تابع بَعْضُهُمْ اين جمله مجزومست تا جزا باشد
وَما بَعْضُهُمْ واو واو عاطفه ما ما مشبهة بليس بعضهم اسمش هم

مضاف الیه بعض بتابع خبر قبلتهم مفعول تابع بعض مضاف الیه قبله
فاعل تابع محذوفست ولئن اتبعت واو عاطفه لام لام ابتدا ان ان
شرطی اتبعت فعل وفاعل اهوآءهم مفعول اتبعت هم مضاف الیه
اهواء من بعد مفعول بواسطه اتبعت ما جاءک ما ماء مصدریه
جاءک فعل وفاعل ومفعول این جمله بتاویل مصدر بمحلا مجرورست
تا مضاف الیه بعد باشد واحتمال دارد که ماء موصوله باشد محلا
مجرورست تا مضاف الیه بعد باشد من العلم مفعول بواسطه جاء
این جمله جمله شرطیت انک ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل
کاف اسمش اذا اذا ناصبه لمن الظالمین لام لام ابتدا من الظالمین
ظرف مستقراست تا خبر ان باشد یعنی وهر اینه اگر ایشان کنی تو انچه عینی
را که داده شده اند ایشان کتاب را بهر ایتی پیروی نخواهند کرد ایشان
قبله ترا و نیستی تو متابعت کننده قبله ایشان و نیست بعضی
از ایشان متابعت کننده قبله بعضی را وهر اینه اگر پیروی کنی تو خواهش
ایشانرا بعد از انچه امده است ترا از علم بدرستی که در این صورت
هر اینه از جمله ظالمانی الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما

یعرفون آبناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون
الذین اسم موصول محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اتیناهم فعل وفاعل
هم مفعول الکتاب مفعول دیگرش یعرفونه فعل وفاعل بها مفعول
این جمله خبر الذین کما کاف حرف جر ما ماء مصدریه این جمله بتاویل
مصدر ظرف مستقراست تا صفت مصدر محذوف باشد تقدیرش عرفانا
یعرفونان آبناءهم یعرفون فعل وفاعل آبناءهم مفعول هم مضاف الیه
ابناء وان فریقا واو واو عاطفه ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل
فریقا اسمش منهم ظرف لغو متعلق بفریقا یا ظرف مستقراست تا صفت
فریقا باشد لیکتمون لام لام ابتدا یکتمون فعل وفاعل الحق مفعول این
جمله خبر ان وهم یعلمون واو واو حالی هم مبتدا یعلمون فعل وفاعل
این جمله حالست از فاعل یکتمون یعنی انجماعتی که دادیم ما ایشانرا کتاب
بشناختند حضرت رسول صرا همچنانکه میشناختند ایشان فرزندان
خود را وبدرستی که فرقه از ایشان میپوشانند حق را وحال انکه ایشان
میدانند الحق من ربک فلا تکونن من الممترین الحق مبتدا من ربک
ظرف مستقراست تا خبرش باشد احتمال دارد که خبر مبتدا محذوف باشد

مِنْ رَبِّكَ صفت الحق تقدیرش ما عرفوه ما کتموه فَلَا تَكُونَنَّ
فا فاء عاطفه لا لاء ناهیه تکونن فعلیست از افعال ناقصه مؤکد است
بنون تاکید ثقیله ضمیری دراو مستتر است باستتار واجبی
محلا مرفوعست تا اسمش باشد مِنَ الْمُمْتَرِينَ ظرف مستقر است
تا خبر تکونن باشد یعنی حق از جانب پروردگار تست پس مباش
البته البته از شک کننده کان وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ وَلِكُلٍّ واو واو عاطفه لکل ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد یا مضاف است که مضاف الیه اش محذوفست که لکل قوم قبلة
وِجْهَةٌ مبتدا هُوَ مُوَلِّيهَا هو مبتدا مولیها خبرها مضاف الیه مولی
یا مفعول مولی است باین تقدیر مولیها ایاهم فاعلش محذوفست
که الله باشد یا هو راجع است بکل یا راجع است بالله فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ فا فاء عاطفه استبقوا فعل و فاعل الخیرات مفعولش
أَيْنَمَا تَكُونُوا اینما کلمه شرط محلا منصوبست تا مفعول تکونوا باشد
تکونوا فعل و فاعل يَأْتِ فعل بکم مفعول بواسطه یات الله فاعل

یات

یات جَمِيعًا حالست از مفعول یات إِنَّ اللَّهَ ان حرفیست از حروف مشبهه
بالفعل الله اسمش عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ظرف لغو متعلق است بقدیر شیء
مضاف الیه کل قدیر خبر ان یعنی از برای هر قوم قبله و ملتی است و حضرت
الله تعالی کردانند است از این پس سبقت کیرید شما به نیکویها یعنی اطاعت
کنید و مراد از خیرات ولایت حضرت امیر المؤمنین ع است هر کجا که باشید
شما میدهد حضرت الله تعالی شما در حالتی که باشید بدرستی که حضرت
الله تعالی بر همه چیز قادر است وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ
واو واو عاطفه من حیث ظرف لغو متعلق است بفول خرجت فعل و فاعل
فَوَلِّ فا فاء عاطفه ول فعل ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد
وَجْهَكَ مفعول ول کاف مضاف الیه وجه شطر مفعول دیگرش
الْمَسْجِدِ مضاف الیه شطر الْحَرَامِ صفت مسجد وَإِنَّهُ واو عاطفه ان
حرفیست از حروف مشبهه بالفعل ها اسمش لَلْحَقُّ لام لام ابتدا الحق
خبر مِنْ رَبِّكَ ظرف مستقر است تا صفت الحق باشد کاف مضاف الیه
رب وَمَا اللَّهُ واو عاطفه ما ماء مشبهه بلیس الله اسمش بِغَافِلٍ عَمَّا

واو واو عاطفه لام لام کی اتم فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است باستتار
واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد نِعْمَتِي مفعول اتم این جمله نیز
بتاویل مفرد محلا منصوبست تا مفعول بواسطه ول باشد عَلَيْكُمْ
مفعول بواسطه اتم وَلَعَلَّكُمْ واو عاطفه لعل حرفیست از حروف مشبهه
بالفعل کم اسمش تَهْتَدُونَ فعل و فاعل این جمله خبر لعل یعنی از هر جا که
بیرون روی تو پس بکردان روی خود را بطرف مسجد الحرام و هر جا
که باشید شما پس بکردانید شما روهای خود را بطرف مسجد الحرام
از برای اینکه نبوده باشد از برای مردمان بر شما حجتی و نه بر انجماعتی
که ظلم کردند از ایشان اگر الا بمعنی لا باشد و اگر بمعنی الا باشد معنیش چنین
است مگر انکسانیکه ظلم کردند از ایشان پس مترسید شما از ایشان
و بترسید شما از من و از برای اینکه تمام کنم من نعمت خود را بر شما
و شاید که شما هدایت یابید كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو
عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ
مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ كَمَا أَرْسَلْنَا ظرف مستقر است تا صفت مصدر
فعل محذوف باشد که تهتدون هدایة کما ارسلنا یا ظرف مستقر است

تامفعول

تا مفعول فعل محذوف باشد که اذکرونی کما ارسلنا یا صفت ولاتم است
ارسلنا فعل و فاعل فِيكُمْ مفعول بواسطه رَسُولًا مفعول ارسلنا مِنْكُمْ
ظرف مستقر است تا صفت رسولا باشد يَتْلُو فعل مضارع ضمیری دراو
مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْكُمْ مفعول بواسطه یتلوا آيَاتِنَا مفعول
یتلوا نا مضاف الیه آیات این جمله محلا منصوبست تا صفت رسولا باشد
وَيُزَكِّيكُمْ واو عاطفه یزکی فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا
فاعلش باشد کم مفعولش این جمله عطف است بیتلوا وَيُعَلِّمُكُمْ واو عاطفه
یعلمکم فعل و فاعل و مفعول الْكِتَابَ مفعول دیکر این جمله نیز عطف
است بیتلوا وَالْحِكْمَةَ واو واو عاطفه الحکمة عطف است بالکتاب وَيُعَلِّمُكُمْ
واو عاطفه یعلمکم فعل و فاعل و مفعول این جمله نیز عطف است بیتلوا
مَا لَمْ تَكُونُوا ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول یعلمکم باشد لم
لم جازمه تکونوا فعلیست از افعال ناقصه واو اسمش تَعْلَمُونَ فعل و فاعل
این جمله خبر و تکونوا با اسم و خبر صله ما یعنی هدایت یافتید همچنانکه
فرستادیم ما در میان شما رسول را از شما که میخواند بر شما آیات مرا و
پاک میکند شما را و تعلیم میکند شما را کتاب و حکمت را و تعلیم میکند

تعملون ظرف لغو متعلق است بتعملون تعملون فعل وفاعل یعنی وازهرجا
که بیرون روی تو پس بگردان روی خود را بطرف مسجد الحرام بدرستی
که روی کردن بسوی کعبه معظمه هر اینه حق است از جانب پروردگار
تست ونیست حضرت الله تعالی غافل از انچیز که میکنید شما ومن حیث
خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا
وجوهکم شطره لئلا یکون للناس علیکم حجة الا الذین
ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونی ولاتم نعمتی علیکم ولعلکم
تهتدون ومن حیث واو واو عاطفه من حیث ظرف لغو متعلق
بقول خرجت فعل وفاعل فول فا فاء عاطفه ول فعل امر حاضر ضمیری
در او مستتر است باستتار واجبی محلا مرفوعست تا فاعلش باشد
وجهك مفعول اول کاف مضاف الیه وجه شطر مفعول دیگر ول
المسجد مضاف الیه شطر الحرام صفت مسجد وحیث کلمه شرط ما
کنتم ما ماء زائده موکده کنتم فعلیست از افعال ناقصه تم اسمش این
جمله مجزوم است تا شرط باشد فولوا فا فاء رابطه ولوا فعل وفاعل
وجوهکم مفعول ولوا کم مضاف الیه وجوه شطره مفعول دیگر ش

ها مضاف الیه شطر این جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد اگر حیث
ظرف باشد پس درین صورت ما ماء کافه خواهد بود محلا منصوبست
تا مفعول ولوا باشد کنتم فعل ناقصه تم اسمش فولوا فعل وفاعل
خبر کنتم لئلا یکون لام لام کی ان ان ناصبه لا لاء نافیه یکون
فعلیست از افعال ناقصه للناس علیکم هر دو ظرف مستقراست
تا صفت حجة باشد از برای اینکه هر گاه که صفت پیش از موصوف
واقع شود مقدم میدارند و را بر موصوف حجة اسم یکون
لئلا یکون للناس علیکم این جمله بتاویل مفرد محلا مجرور بلام
جار ومجرور ظرف لغو متعلق بول الا الذین الا الاء استثنا
الذین اسم موصول محلا منصوبست تا خبر یکون وعلی بن ابراهیم
روایت کرده است که الا اینجا بمعنی لا است نه بمعنی استثنی یعنی
ولا الذین ظلموا ظلموا فعل وفاعل منهم مفعول بواسطه ظلموا
فلا تخشوهم فا فاء عاطفه لا لاء ناهیه تخشوهم فعل وفاعل
ومفعول واخشونی واو واو عاطفه اخشو فعل وفاعل نون نون
وقایه یا یاء متکلم محلا منصوبست تا مفعول اخشوا باشد ولاتم

ابجه كه بنود يد شما كه بدانيد فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُم وَاشْكُرُو لي
وَلَاتَكْفُرُونَ فا فاء تعريفي اُذْكُرُونِي فعل امر حاضر واو فاعلش
نون نون وقايه يا ياء متكلم محلا منصوبست تا مفعول اذكروا باشد
اَذْكُرْكُم فعل مضارع ضمير در او مستتر است تا فاعلش باشد
كُم مفعولش وَاشْكُرُولِي واو عاطفه اشكرولي فعل امر حاضر
واو فاعلش لي جار ومجرور ظرف لغو است تا متعلق باشد باشكروا
وَلَاتَكْفُرُونِ واو عاطفه لا لاء ناهيه تكفرون فعل وفاعل
نون نون وقايه يا ياء متكلم محلا منصوبست تا مفعول بواسطه
تكفرون باشد يعني پس ياد كنيد مرا تا ياد كنم شمارا وشكر كنيد
از براي من وكافر مشويد بمن يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اسْتَعِينُوا بِا
لصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ يَا اَيُّهَا يا حرف ندا اي
اسم موصول لفظا مرفوعست تا منادى باشد ها حرف تنبيه
بعوض مضاف اليه الَّذِينَ اسم موصول محلا مرفوعست تا صفت
اي باشد اٰمَنُوا فعل وفاعل اين جمله صلة الَّذِين يا يا حرف ندا ايها
كلمه توسل الذين منادي تا الَّذِين خبر مبتداء محذوفست تقدير

جنين

جنين است كه يا من هُم الَّذِينَ اٰمَنُوا يا حرف ندا من منادى هم مبتدا
واين جمله مبتدا وخبر در محل رفعست تا صفت من باشد وَاسْتَعِينُوا
واو عاطفه استعينوا فعل وفاعل بِالصَّبْرِ مفعول بواسطه اش وَالصَّلٰوةَ
واو عاطفه الصّلوة عطف است بيا الصّبر اِنَّ اللّٰهَ اَنَّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش مَعَ اسميست معرفه باضافه لفظا
منصوبست بر ظرفيت الصَّابِرِينَ خبر انّ يعني اي ان كسانيكه ايمان
اورده ايد وياري جوييد بصبر ونماز بدرستي كه حضرت الله تعالى
با صابرانست وَلَاتَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ
وَلٰكِن لَايَشْعُرُونَ وَلَاتَقُولُوا واو عاطفه لا لاء ناهيه تقولوا
فعل وفاعل لِمَنْ لام حرف جر من من موصوله در محل جر است تا مفعول
بواسطه تقولوا باشد يُقْتَلُ فعل مضارع فِي سَبِيلِ اللّٰهِ مفعول بواسطه
يقتل الله مضاف اليه سبيل اَمْوَاتٌ خبر مبتداء محذوف كه هم اموات
بَلْ اَحْيَاءٌ خبر مبتداء محذوف كه هُم اَحْيَاءٌ وَلٰكِن واو عاطفه لكن
لكن عاطفه لَايَشْعُرُونَ فعل وفاعل لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتٌ
بَلْ اَحْيَاءٌ اين جمله مقول قول است يعني مفعول قال است يعني ومگوييد

شما از براي كسي كه كشته ميشود در راه حضرت الله تعالى مردكانند
بلكه زندكانند وليكن شعور نداريد شما وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ
وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
واو واو عاطفه لَنَبْلُوَنَّكُمْ لام لام ابتدا نبلونّ فعل مضارع ضميري در
او مستتر است باستتار واجبي محلا مرفوعست تا فاعلش باشد كُمْ
مفعول نبلونّ بِشَيْءٍ مفعول بواسطه نبلونّ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ داخ
هر دو ظرف مستقر است تا صفت شيء باشد يا الجوع عطفاست
بالخوف وَنَقْصٍ واو واو عاطفه نقص عطفاست بالجوع مِنَ الْأَمْوَالِ
ظرف مستقر است تا صفت نقص باشد يا من زائده است وَالْأَنْفُسِ
واو واو عاطفه انفس عطفاست بالاموال وَالثَّمَرَاتِ عطفاست بالا
نفس وَبَشِّرِ واو واو عاطفه بشّر فعل امر حاضر ضميري در او مستتر
است تا فاعل باشد الصَّابِرِينَ مفعول بشّر يعني وهر اينه امتحان ميكنيم
شما را بچيزي از ترس وكرسنكي وكم شدن مالها ونفسها وميوها و
بشارت دهاي محمد صبر كننده كانرا الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الَّذِينَ اسم موصول محلا مرفوعست

تامبتدا

تامبتدا باشد يا محلا منصوبست تا صفت الصّابرين باشد يا منصوبست
باضمار اعني إِذَا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست برظرفيت أَصَابَتْهُمْ
فعل ومفعول مُصِيبَةٌ فاعلش قَالُوا فعل وفاعل إِنَّا حرفيست از حروف
مشبهة بالفعل نا اسمش باشد لِلَّهِ ظرف مستقر است تا خبر انّ باشد
وَإِنَّا واو عاطفه انّا حرفيست از حروف مشبهة بالفعل نا اسمش باشد
إِلَيْهِ ظرف لغو متعلق براجعون رَاجِعُونَ خبر انّ يعني انجماعتي كه هركاه
برسد ايشانرا مصيبتي كويند بدرستي ما از براي خدائيم يعني ما ملك
خدائيم وبدرستي كه ما بسوي الله تعالى بركردانيده ميشويم أُولَٰئِكَ
عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ
أُولَٰئِكَ مبتدا عليهم خبر يا اولئك خبر الّذين است عليهم ظرف
مستقر است تا خبر مبتدا باشد صَلَوَاتٌ مبتدا يا فاعل فعل محذوفست
عليهم مفعول بواسطه فعل محذوف مِنْ رَبِّهِمْ ظرف مستقر است
تا صفت صلوات باشد هِمْ مضاف اليه ربّ وَرَحْمَةٌ واو عاطفه
رحمة عطفاست بصلوات وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ واو واو عاطفه
اولئك هم ضمير فصل المهتدون خبر يا هم مبتدا است المهتدون

خبرهم واین جمله مبتدا وخبر خبر اولئك یعنی این جماعت برایشانست
رحمتهایی که از جانب الله تعالی رحمتست واین جماعت ایشانند هدایت
یافتگان إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
إِنَّ الصَّفَا ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الصفا اسمش وَالْمَرْوَةَ
واو واو عاطفه المروة عطف است بالصفا مِن شَعَائِرِ اللَّهِ ظرف مستقر است
تا خبر ان باشد الله مضاف الیه شعائر فَمَنْ فا فا عاطفه من من شرطی
حَجَّ فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد البیت مفعول أَوِ اعْتَمَرَ
واو عاطفه اعتمر فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله
جمله شرطیست فَلَا جُنَاحَ فا فا رابطه لام لا مشبهة بلیس جناح اسمش
عَلَيْهِ ظرف مستقر است تا خبر لا باشد أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا ان ان ناصبه
یطوف فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بِهِمَا مفعول
بواسطه یطوف این جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد بعضی وقف
را در فلا جناح کرده اند در اینصورت خبر لا محذوف خواهد بود که
فلا جناح عَلَيْهِ علیه أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا واین جمله ان یطوف بهما بتاویل

مفرد

مفرد محلا مرفوعست تا مبتدا باشد عَلَيْهِ خبر وَمَن تَطَوَّعَ واو واو
عاطفه من من شرطی محلا مرفوعست تا عطف باشد بر فمن تطوع
فعل ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد خَيْرًا مفعول این جمله
جمله شرطیست فَإِنَّ اللَّهَ فا فا رابطه ان حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش شَاكِرٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت یا بدل از
شاکر باشد یعنی بدرستی که صفا ومروه از علامات حضرت الله
تعالی است پس هر کس که حج کند خانه کعبه را یا حج عمره پس نیست باکی
بر وی اینکه طواف کند بصفا ومروه وهر کسی که بکند خیر را پس بدرستی
که حضرت الله تعالی شکر کننده است ودانا یعنی جزای شکر کننده میدهد
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا
بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
إِنَّ الَّذِينَ ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الذین اسمش
يَكْتُمُونَ فعل وفاعل این جمله صله الذین مَا أَنزَلْنَا ما ما موصوله
محلا منصوبست تا مفعول یکتمون باشد انزلنا فعل وفاعل این
جمله صله ما مِنَ الْبَيِّنَاتِ ظرف مستقر است تا حال باشد از ما

وَالْهُدَى واو واو عاطفه الهدى تقدير امجرور است تا عطف باشد
بمن البينات مِنْ بَعْدِ ظرف لغو متعلق بيكتمون مَا بَيَّنَّاهُ ما ما موصوله
محلا مجرور است تا مضاف اليه بعد باشد بيّنّاه فعل و فاعل و مفعول
لِلنَّاسِ ظرف لغو متعلق است به بيّنّاه فِي الْكِتَابِ ظرف مستقر حالست
از مفعول بيّناه أُولَئِكَ مبتدا يَلْعَنُهُمُ فعل و مفعول الله فاعل اين جمله
خبر وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ واو واو عاطفه يلعنهم فعل و مفعول اللاعنون
فاعل اين جمله عطف است با ولئك ويلعنهم الله يعنى بدرستى كه جماعت
ميپوشانيدند ايشان آنچيز را كه فرو فرستاديم ما از آيات مشابهات
و راه بعد از آنچيز كه ظاهر كرديم ما آنرا از براى مردمان در كتاب اينجماعت
كه لعنت ميكند ايشانرا حضرت الله تعالى و لعنت ميكنند ايشانرا لعنت
كنندكان و ثقلين حتى خود شان لعنت بر خود ميكنند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ إِلَّا الا استثنا
الَّذِينَ مستثنى و مستثنا منه اش الذين اولست يا ضمير يلعنهم تابوا فعل
و فاعل وَأَصْلَحُوا واو واو عاطفه اصلحوا فعل و فاعل وَبَيَّنُوا واو عاطفه
بيّنوا فعل و فاعل فَأُولَئِكَ فا فاء عاطفه اولئك مبتدا أَتُوبُ فعل ضميرى

دراو

دراو مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْهِمْ مفعول بواسطه اتوب اين جمله خبر
اولئك وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ واو واو حالى انا مبتدا التَّوَّابُ خبر الرَّحِيمُ خبر
بعد از خبر يا صفت يا بدل است از التوّاب و اين جمله حالست از فاعل اتوب
يعنى مگر آنكسانيكه توبه كردند و اصلاح كردند خود را و ظاهر كردند
خود را پس اين گروه قبول توبه ميكند حضرت الله تعالى بر ايشان و من
قبول توبه كننده ام و رحيم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ إِنَّ الَّذِينَ انّ حرف نصبست
از حروف مشبهة بالفعل الذين اسمش كفروا فعل و فاعل اين جمله صله
الذين وَمَاتُوا واو واو عاطفه ماتوا فعل و فاعل اين جمله عطف است
بكفروا وَهُمْ كُفَّارٌ واو واو حالى هم مبتدا كفار خبر اين جمله حالست
از فاعل ماتوا أُولَئِكَ مبتدا عَلَيْهِمْ ظرف مستقر است تا خبر لعنة باشد
لَعْنَةُ اللَّهِ لعنة مبتدا اين جمله مبتدا و خبر در محل رفعست تا خبر اولئك
باشد الله مضاف اليه لعنة وَالْمَلَائِكَةِ عطف است با الله وَالنَّاسِ ايضا
أَجْمَعِينَ تاكيد است از الناس يعنى بدرستى كه آن كسانيكه كه كافر
شدند و مردند در حالتى كه كافر بودند اين جماعت بر ايشانست

لعنت حضرت الله تعالى ولعنت ملائكه ومردمان همه خالدين فيها لا يخفف
عنهم العذاب ولاهم ينظرون خالدين اسميست نكره لفظا منصوبست
تا حال باشد از عليهم فيها ظرف متعلق است بخالدين لا يخفف لا لاء
نافيه يخفف فعل عنهم مفعول بواسطه العذاب مفعول بجاي فاعل
يخفف اين جمله حالست از خالدين ولاهم ينظرون واو واو عاطفه
لا لاء مشبهة بليس هم اسمش ينظرون واو واو عاطفه فعل وفاعل اين
جمله خبر لا يعني مخلد اند ايشان در ان لعن تخفيف كرده نميشود از ايشان
عذاب او ونيستند ايشان كه مهلت داده شوند والهكم اله واحد لا
اله الا هو الرحمن الرحيم والهكم واو عاطفه اله مبتدا كم مضاف اليه
اله خبر واحد صفت لا اله لا لاء نفي جنس اله اسمش الا هو الا الا
استثنا هو ضمير منفصل محلا مرفوعست تا بدل باشد از محل اله الرحمن مبتدا
الرحيم خبر يعني ومعبود شما معبوديست يكانه نيست معبودي كه مستحق
عبادت باشد مگر او كه رحمن ورحيم است ان في خلق السموات والا
رض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر بما ينفع النا
س وما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها وبث

فيها

فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والار
ض لايات لقوم يعقلون ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل في
خلق ظرف مستقر است تا خبر ان باشد السموات مضاف اليه والارض
واو عاطفه الارض عطف است بر خلق واو عاطفه اختلاف عطف است
بر خلق الليل مضاف اليه اختلاف واو عاطفه النهار عطف است
بر الليل واو عاطفه الفلك عطف است التي صفت فلك تجري فعل
وفاعل في البحر ظرف لغو متعلق است بتجري بما ظرف لغو است متعلق
است بتجري واگر ما ماء مصدري باشد ينفع بتاويل مصدر محلا منصو
بست تا مفعول بواسطه تجري باشد ينفع فعل وفاعل الناس مفعول ينفع
وما واو عاطفه ما ماء موصوله محلا مجرور است تا عطف باشد
بر خلق انزل فعل الله فاعل من السماء ظرف لغو متعلق است بانزل
من ماء هم بدستور من السماء فاحيا فاء عاطفه احيا فعل وفاعل
به مفعول بواسطه احيا الارض مفعول احيا بعد هم بدستور
موت مضاف اليه بعد ها مضاف اليه موت است وبث واو عاطفه
بث فعل وفاعل فيها ظرف لغو متعلق است ببث من كل بدستور

دابّةٍ مضاف الیه کلّ است واو عاطفه تصریف عطف است بر خلق
الرّیاح مضاف الیه تصریف واو عاطفه السّحاب عطف است بر خلق
المسخّر صفت سحاب است بین عطف است بالمسخّر السّماء مضاف الیه
بین واو عاطفه الارض عطف است بر السّماء لآیاتٍ لام لام ابتدا
آیاتٍ اسمیست نکره لفظا منصوبست تا اسم انّ باشد لقومٍ ظرف
لغو است متعلق بیعقلون یعقلون فعل و فاعل یعنی بدرستی که
در خلق اسمان و زمین و اختلاف شدن شب و روز و کشتی که
جاری میشود در دریای بانچه که نفع میرساند مردمانرا وانچه
که فرو فرستاده است الله تعالی از اسمان اب پس زنده میکند بان
اب زمین را بعد از مردن ان زمین و پهن کرده است در ان زمین
از هر جنبنده و کردانیدن بادرا نافع و مسخّر کرد ابر را میان اسمان و زمین
هر اینه دلیلیست از برای قومی که عقل خود را بکار میفرمایند ومن
النّاس من یتّخذ من دون الله اندادًا یحبّونهم کحبّ الله والّذین امنوا
اشدّ حبًّا لله ولو یری الّذین ظلموا اذ یرون العذاب انّ القوّة لله
جمیعًا وانّ الله شدید العذاب ومن النّاس واو عاطفه من حرفیست

ازحروف

ازحروف جاره النّاس اسمیست معرفه با الف لام لفظا مجرور بمن جار
و مجرور ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد من یتّخذ من موصوله
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تخذ فعل و فاعل این جمله یتّخذ
من دون الله اندادًا صله من احتمال دارد که من من نکره موصوفه
باشد که این جمله یتّخذ من دون الله اندادا محلا مرفوعست تا صفت
من باشد من دون ظرف لغو است متعلق است بر یتّخذ الله مضاف
الیه اندادًا مفعول یحبّون فعل و فاعل هم مفعولش کحبّ کاف
حرف جر حبّ اسمیست معرفه باضافه لفظا مجرور بکاف جار
و مجرور ظرف مستقر محلا منصوبست تا صفت مصدر محذوف
باشد و احتمال دارد که این جمله صفت باشد از اندادا یا حالست
از فاعل تخذ بتقدیر یحبّونهم حبًّا کحبّ الله بوده است والّذین
واو عاطفه الّذین اسم موصول محلا مرفوعست تا مبتدا باشد امنوا
فعل و فاعل این جمله صله اشدّ خبر حبًّا تمیز است از اشدّ لله
ظرف لغو متعلق است بحبًّا ولو واو عاطفه لو لو شرطی یری الّذین
یری فعل الّذین اسم موصول محلا مرفوعست تا فاعل یری باشد

ظلموا فعل و فاعل این جمله صله الذین اذ یرون اذ ظرف زمان ماضی
محلا منصوبست بر ظرفیت یرون فعل و فاعل العذاب مفعول انّ
القوة انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل القوّة اسمش لله ظرف
مستقر است خبر انش محذوفست ای لندموا اشد الندم یا خبر انّ
باشد جمیعا اسمیست نکره لفظا منصوبست تا حال باشد از ضمیر کان
یا تمیز باشد از قوة و انّ الله واو عاطفه ان حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش شدید خبر العذاب مضاف الیه شدید یعنی
واز مردمان کسی که فرا گیرد از غیر خدا مانندی دوست میدارند
ایشانرا مثل دوست داشتن خدا وآنکسانی که ایمان آوردند
سختست دوستی از برای خدا و هر چند که می بینند جماعت
ظلم ایشان وقتی که می بینند عذابرا بدرستی که قوة از برای خداست
همه و بدرستی که حضرت الله تعالی شدید العذابست اذ تبرّأ
الذین اتّبعوا من الذین اتّبعوا ورأوا العذاب وتقطّعت بهم الاسباب
اذ ظرف زمان ماضی تبرّء فعل الذین فاعل اتّبعوا فعل واو مفعول
بجای فاعلش من الذین مفعول بواسطه اتّبعوا فعل و فاعل ورأوا

العذاب

العذاب ورأوا فعل و فاعل العذاب مفعولش این جمله با اذ تبرّء صله
الذین وتقطّعت واو عاطفه تقطعت فعل بهم مفعول بواسطه الاسباب
فاعل تقطّعت یعنی یاد کن آن وقتی را که بیزاری جویند جماعتی که متابعت
کرده شدند و دیدند عذابرا وقطع شد بسبب این عذاب اسباب
ایشان وقال الذین اتّبعوا لو انّ لنا کرّة فنتبرّأ منهم کما تبرّؤا
منّا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین
من النّار وقال واو عاطفه قال فعل الذین فاعلش اتّبعوا فعل و فاعل
این جمله الذین لو انّ لنا کرّة لو لو تمنی انّ حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل لنا خبرش کرّة اسمش این جمله بتاویل مفرد تا مفعول فعل محذوف
باشد باین تقدیر که لو کان لنا کرة یا لو ثبت لنا کرة فنتبرّأ فا فا رابطه
نتبرّأ فعل و فاعل منهم مفعول بواسطه کما تبرّؤا منّا کاف حرف جر
ما ما مصدریه تبرّؤا فعل و فاعل منّا مفعول بواسطه این جمله بتاویل
مصدر تا مفعول فنتبرّأ باشد کذلک ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
محذوف باشد یا مفعول فعل محذوف باشد باین تقدیر است که الامر
کذلک یا یحشر کذلک یریهم الله فعل و مفعول الله فاعل اعمالهم مفعول

دیکرهم مضاف الیه اعمال حسرات حالست ازمفعول یریهم علیهم
ظرف لغو متعلق بحسرات اکر یری بمعنی ابصر باشد دو مفعولیست پس
دراینصورت حال خواهد بود ازمفعول واکر بمعنی علم باشد حسرات حسرات
دراینصورت مفعول خواهد بود وما هم بخارجین واو عاطفه
ما ماء مشبهة بلیس هم اسمش بخارجین خبر من النار ظرف لغو
متعلق است بخارجین یعنی وکویند انجماعتی که متابعت کردند که
کاشکی اینکه میبود ازبرای ما بازکشتی پس بیزاری میجستیم از
ایشان همچنانکه بیزاری جستند ازما همچنین مینماید ایشانرا
حضرت الله تعالی اعمال ایشان در حالتی که حسرتی بر ایشان و
نیستند ایشان بیرون ایندکان از اتش یا ایها الناس کلوا
مما فی الارض حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه
لکم عدو مبین یا ایها الناس یا حرف ندا ای منادی
ها حرف تنبیه بعوض مضاف الیه الناس صفت ای کلوا فعل وفاعل
مما مفعول بواسطه فی الارض ظرف مستقر است تا حال باشد از حلالا
حلالا مفعول کلوا اکر فی الارض متعلق بکلوا باشد حلالا حالست

ازما

ازما طیبا صفت ولا تتبعوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تتبعوا فعل و
فاعل خطوات مفعول الشیطان مضاف الیه خطوات انه ان حرفیست
از حروف مشبهه بالفعل ها اسمش لکم ظرف مستقر است تا خبر
مبتدا باشد عدو مبتدا مبین صفت یعنی ای جماعتی مردمان بخورید
شما از انچیزیکه در زمین است حلال و پاک وپیروی مکنید شما
کامهای شیطان را بدرستی که شیطان ازبرای شما دشمنی است
ظاهر انما یامرکم بالسوء والفحشاء وان تقولوا علی الله ما لا
تعلمون انما کلمه حصر یامرکم فعل وفاعلش مستتر است کم مفعولش
بالسوء مفعول بواسطه والفحشاء عطف است بالسوء وان تقولوا
واو عاطفه ان ناصبه تقولوا فعل وفاعل این جمله بتاویل مفرد تا عطف
باشد بفحشاء علی الله مفعول بواسطه ما ماء موصوله محلا منصوبست
تا مفعول تقولوا باشد لا تعلمون لا لاء نافیه تعلمون فعل وفاعل
یعنی اینست وجز این نیست که امر میکند شیطان شما را ببدی وفحش
واینکه بکوئید شما بر حضرت الله تعالی انچه را که میدانید شما واذا
قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا

اَوَلَوْكَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ وَاِذَا واو
عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست برظرفيت قِيلَ
فعل مجهول لَهُمْ مفعول بواسطه اين جمله مضاف اليه اذا اتَّبِعُوا فعل
وفاعل مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مَا ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول اتبعوا
باشد انزل فعل الله فاعل اين جمله صله ما قَالُوا فعل وفاعل بَلْ نَتَّبِعُ
بل بل اضرابي نتبع فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول نتبع باشد
الفينا فعل وفاعل اكر متعدي باشد دو مفعوليست كه اٰبَاءَ نا مفعول
اولش باشد واكر فعل لازم باشد يك مفعوليست عَلَيْهِ متعلق بالفينا
اٰبَاءَ نا مفعولش نا مضاف اليه اباء اَوَلَوْكَانَ همزه همزه استفهاميه
واو واو عاطفه لو لو شرطي كان فعليست از افعال ناقصه اٰبَاؤُهُمْ
اسمش هم مضاف اليه اباء لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا لا لاء نافيه يعقلون
فعل وفاعل شيئا مفعولش اين جمله خبر وَلَا يَهْتَدُونَ واو واو عاطفه
لا لاء نافيه يهتدون فعل وفاعل جزاي لو محذوفست يعني وهركاه
كفته شود از براي انكه متابعت كنيد شما انچه راكه فرو فرستاده است

حضرت

حضرت الله تعالى كويند ايشان بلكه متابعت ميكنيم ما انچه را كه يافتيم
ما بران پدران خود را ابا واكر بودند پدران ايشان كه نميدانستند
چيزيرا و هدايت نداشتند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ
بِمَا لَا يَسْمَعُ اِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
وَمَثَلُ واو عاطفه مثل مبتدا اَلَّذِينَ مضاف اليه كَفَرُوا فعل وفاعل
اين جمله صله الذين كَمَثَلِ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد
اَلَّذِي مضاف اليه احتمال دارد كه مضاف اليه مثل محذوف باشد
باين تقديركه وَمَثَلُ دَاعِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْبَهَائِمِ الَّذِي يَنْعِقُ
فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بِمَا لَا يَسْمَعُ
بما ظرف لغو متعلق بر ينعق لا لاء نافيه يسمع فعل فاعلش مستتر
اِلَّا دُعَاءً اِلَّا الاء استثنى دعاء مفعول يسمع وَنِدَاءً واو واو عاطفه
نداء عطفست بدعاء اين جمله صله ما صُمٌّ خبر مبتداء محذوف
كه هُمْ صم بُكْمٌ خبر مبتداء محذوف كه هم بكم عُمْيٌ خبر مبتداء محذوف
كه هم عمي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ فا فاء عاطفه هم مبتدا لا لاء نافيه يعقلون
فعل وفاعل اين جمله خبر مبتدا يعني ومثل خواننده جماعتي كه كافر

شدند مثل مثل چهارپایست که اواز میکند بانچه که نمیشنود مکر
خواندن وفریاد زدن ایشانند کران وایشان اند کنکان وایشانند
کوران پس ایشان عقلهای خود را بکار نمیبرند یا ایها الذین امنوا
کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه
تعبدون یا ایها الذین یا حرف ندا ای اسم موصول محلا مرفوعست
تا منادی باشد ها حرف تنبیه بعوض مضاف الیه الذین صفت ای
امنوا فعل وفاعل این جمله صله الذین کلوا فعل وفاعل من طیبات
من حرف جر طیبات ظرف لغو متعلق بکلوا احتمال دارد که من زائده
باشد طیبات مفعول کلوا ما رزقناکم ما ما موصوله محلا مجرورست
تا مضاف الیه طیبات باشد رزقناکم فعل وفاعل ومفعول این جمله
صله ما یا مفعول کلوا محذوفست که کلوا رزقکم واشکروا لله واو
واو عاطفه اشکروا فعل وفاعل لله مفعول بواسطه اشکروا ان
کنتم ان ان شرطی کنتم فعلیست از افعال ناقصه تم اسمش ایاه
مفعول تعبدون تعبدون فعل وفاعل این جمله خبر کنتم
یعنی ای جماعتی که ایمان اورده اید بخورید شما از طیبات یعنی

حلال

حلال انچه روزی دادیم ما شمارا وشکر کنید از برای حضرت
الله تعالی اکر هستید شما که اورا عبادت میکنید انما حرم علیکم
المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر
غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم انما کلمه حصر
حرم فعل ضمیری دراو مستترست تا فاعلش باشد علیکم مفعول
بواسطه المیتة مفعولش والدم عطفست بالمیتة ولحم عطفست
بالدم الخنزیر مضاف الیه لحم وما اهل به واو واو عاطفه ما ما موصوله
محلا منصوبست تا عطف باشد بالمیتة اهل فعل بر مفعول بواسطه
لغیر الله ظرف لغو متعلقست باهل الله مضاف الیه فمن فا فا تفریع
من من شرطی اضطر فعل مجهول مفعول بجای فاعلش مستترست
غیر حالست از مفعول باغ مضاف الیه غیر ولا عاد واو عاطفه لا لا
نافیه عاد عطفست بباغ فلا اثم فا فا رابطه لا لا نفی اسم جنس
اثم اسمش علیه ظرف مستقرست تا خبر لا باشد ان الله ان حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش غفور خبر ان رحیم خبر بعد از
خبر یا صفت غفور اکر صفت از صفت باشد یعنی نیست وجز این نیست

که حرام کرده است حضرت الله تعالی بر شما مردار را وخون وکوشت خوك را
وانچه که صدا بلند کرده شود با واز برای غیر حضرت الله تعالی پس هر کسی
که مضطر شود وحال انکه غیر باغی وعادی باشد ومراد از باغی کسی است
که خروج کند بر امام زمان ومراد از عادی قطاع الطریقند یعنی دزدان
پس نیست کناهی بر انکسی که مضطر باشد در سفر بشروع خوردن
میته وخون وکوشت خوك واکر نخورد چنین مردانها را پس بمیرد کافر
مرده است بدرستی که حضرت الله تعالی امرزنده ورحیم است إِنَّ الَّذِينَ
يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ
مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ انّ حرف نیست از حروف
مشبهة بالفعل الذین اسمش یکتمون فعل وفاعل این جمله صله الذین
ما أنزل الله ما ما موصوله محلا منصوب است تا مفعول یکتمون باشد
انزل الله فعل وفاعل من الکتاب ظرف مستقر است تا حال باشد از
مفعول فعل محذوف باین تقدیر است که کان کائنا من الکتاب و
یشترون به واو واو عاطفه یشترون فعل وفاعل بر مفعول بواسطه

ثمن

ثَمَنًا قَلِيلًا ثمنا مفعول یشترون قلیلا صفت ثمنا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ
أُولَئِكَ مبتدا ما ما نافیه یاکلون فعل وفاعل فِي بُطُونِهِمْ مفعول
بواسطه يَأْكُلُونَ هم مضاف الیه بطون إِلَّا النَّارَ الا الا استثنا
النار مفعول یاکلون این جمله خبر اولئك واین جمله مبتدا وخبر خبر
انّ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ واو واو عاطفه لا لا نا یکلمهم فعل وفاعل مفعول الله
يَوْمَ الْقِيَامَةِ یوم مفعول یکلم القیمة مضاف الیه یوم وَلَا يُزَكِّيهِمْ واو
عاطفه لا لا نافیه یزکیهم فعل وفاعلش مستتر است هم مفعولش و
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ واو واو عاطفه لهم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد
عَذَابٌ مبتدا أَلِيمٌ صفت عذاب یا لهم ظرف لغو است تا مفعول بواسطه
فعل محذوف باشد عذاب فاعل فعل محذوف که وکان لهم عذاب
الیم یعنی بدرستی که ان جماعتی که میپوشانند انچه را که فرو فرستاده
است حضرت الله تعالی در حالتی ان در کتابست ومیخورند بان بهای
اندك این کروه نمیخورند ایشان در شکمهای خودشان مکر اتش را
وسخن نمیکوید با ایشان حضرت الله تعالی در روز قیامت وپاك
نمیکند ایشانرا واز برای ایشانست عذاب درد ناك أُولَئِكَ الَّذِينَ

اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ
عَلَى النَّارِ أُولَئِكَ مبتدا الَّذِينَ خبر اشْتَرَوا فعل وفاعل اين جمله
صله الذين الضَّلَالَةَ مفعول اشتروا بِالْهُدَى ظرف لغو متعلق ست
باشتروا وَالْعَذَابَ واو عاطفه العذاب عطف ست باشتروا بِا
لْمَغْفِرَةِ ظرف لغو متعلق است بالضلالة فَمَا أَصْبَرَهُمْ فا فاء عاطفه
ما ماء نكره تامه يا ماء استفهاميه است تا مبتدا باشد أَصْبَرَهُمْ
اين جمله خبر يا ماء تعجب باشد بنحو ايضا يا ماء موصوله محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد اصبرهم فعل فاعلش مستتر است هُمْ
مفعولش اين جمله خبر مبتدا عَلَى النَّارِ مفعول بواسطه اصبرهم
يعني اين كروه جماعتي اندكه فروختند ضلالت را بهدايت وفروختند
عذاب را بمغفرة پس چه بسيار صبر كردند ايشان بر آتش ذَلِكَ
بِأَنَّ اللهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ
لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ذَلِكَ مبتدا بِأَنَّ با حرف جر انّ حرفيست ان
حروف مشبهة بالفعل الله اسمش نَزَّلَ فعل فاعلش مستتر است
الْكِتَابَ مفعول بِالْحَقِّ مفعول بواسطه اين جمله خبر انّ با اسم و

جز

خبر بتاويل مصدر تا خبر انّ باشد وَإِنَّ واو عاطفه ان حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الَّذِينَ اسمش اخْتَلَفُوا فعل وفاعل فِي الْكِتَابِ
ظرف لغو متعلق باختلفوا لَفِي شِقَاقٍ لام لام ابتدا فِي شقاق ظرف مستقر
است تا خبر انّ باشد بَعِيدٍ صفت شقاق باشد يعني اين عذاب بانكه
حضرت الله تعالى فرو فرستاده است كتاب را بحق وبدرستي كه انجماعتي
كه خلاف كردند در كتاب بعضي گفتند كه سحر است وبعضي گفتند كه كهانتست
وبعضي گفتند كه شعر است هر اينه انجماعت در ظرف بعيد اند از حق يعني
دورند لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ
الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ
وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَوةَ وَآتَى الزَّكَوةَ وَالْمُو
فُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ
الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لَيْسَ فعليست
از افعال ناقصه الْبِرَّ خبر أَنْ تُوَلُّوا ان ان ناصبه تولوا فعل وفاعل وُجُو
هَكُمْ مفعول تولوا كُمْ مضاف اليه وجوه اين جمله بتاويل مصدر است

تا اسم لیس باشد احتمال دارد که البرّ بضمّ را باشد اسم لیس قِبَلَ ظرفیست تا مفعول فیه تولّوا باشد المَشرِقِ مضاف الیه وَالمَغرِبِ عطف است بمشرق وَلٰكِنَّ واو عاطفه لکن حرفیست از حروف مشبهة بالفعل البِرَّ اسم لکن مَن اٰمَنَ من موصوله محلاً مرفوعست اٰمَنَ فعل ماضی ضمیر در او مستتر است تا فاعلش باشد بِاللّٰهِ مفعول بواسطه اٰمن وَالیَومِ واو عاطفه الیوم عطف است بالله الاٰخِرِ صفت یوم این جمله صله من موصول باصله در محل رفعست تا خبر لکن باشد وَالمَلٰئِكَةِ عطف است بالله وَالكِتابِ وَالنَّبِيّينَ ایضا وَاٰتَى واو عاطفه اتی فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد المالَ مفعول عَلٰى حُبِّهِ ظرف مستقر است تا حال باشد از مال ها مضاف الیه حب ذَوِي القُربٰى ذوا جمعست از اسماء اشاره مضافست بالقربی القربی مضاف الیه وَالیَتامٰى عطف است بمال وَالمَساكينَ عطف است بمال وَابنَ السَّبيلِ عطف است بمال السّبیل مضاف الیه ابن وَالسّائِلينَ عطف است بمال وَفِي الرِّقابِ واو عاطفه فی الرّقاب ظرف لغو متعلق است باتی وَاَقامَ واو عاطفه اقام فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الصَّلوٰةِ مفعول

اقام

اقام وَاٰتَى الزَّكوٰةِ واو عاطفه اتی فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الزّکوة مفعول اتی وَالمُوفُونَ واو عاطفه الموفون لفظاً مرفوعست تا خبر مبتداء محذوف باشد که هم الموفون احتمال دارد که عطف باشد بجمله من اٰمن بالله والیوم الاخر احتمال که دارد که عطف باشد بضمیر اٰمن بِعَهدِهِم ظرف لغو متعلق است بموفون هم مضاف الیه عهد اِذا عاهَدُوا اذا ظرف زمان مستقبل محلاً منصوبست بر ظرفیّت عاهد و افعل و فاعل وَالصّابِرينَ واو استیناف الصابرین منصوبست بر مدح اعنی الصّابرین فِي البَاْساءِ متعلق است بصابرین وَالضَّرّاءِ عطف است بصابرین وَحينَ البَاْسِ واو عاطفه حین ظرف متعلق است بصابرین البأس مضاف الیه اُولٰئِكَ الَّذينَ مبتدا و خبر صدقوا فعل و فاعل جمله صله وَاُولٰئِكَ هُمُ المُتَّقُونَ واو واو عاطفه اولئك مبتدا هم ضمیر المتقون خبر مبتدا یا هم مبتدا المتقون خبر این مبتدا و خبر خبر اُولٰئِكَ یعنی نیست نیکی اینکه بگردانید شما روهای خود را بطرف مشرق و مغرب ولیکن نیکی کسی است بعضی گفته‌اند نیکی کسی نیست صاحب

نیکی کسی است ای لکن البرّ برّ من ای لکن ذی البرّ من یعنی لیکن صاحب
نیکی کسی است که ایمان آورد بخدا و بروز آخرت و ملائکه و کتاب و
پیغمبران و بدهد مال را بر دوستی خدا اگرچه را جع بخدا باشد
واگر به مال یعنی چون مال را دوست میدارد از دل کنده براه خدا
دهد بصاحب نزدیکان و یتیمان و مساکین و ابن راه و سؤال
کنندگان و در کردن آزاد کردن و بپا داشته است نماز را و داده
است زکوة و ایشانند وفا کننده بعهد خویش و صبر کننده گان اند
در جنگها و ضررها و در وقت جنگ کردن این گروه جماعتی اند که راست
گفتند یعنی گفتهای ایشان با کردهای ایشان یکی است و این گروه
ایشانند پرهیزکاران یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی
له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان
ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله
عذاب الیم یا ایها الذین یا حرف ندا ایها کلمه توسل الذین
منادی امنوا فعل و فاعل این جمله صله کتب فعل مجهول علیکم مفعول

بواسطه

بواسطه القصاص مفعول بجای فاعل کتب فی القتلی ظرف لغو متعلق
است بکتب الحر مبتدا بالحر ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد
والعبد واو واو عاطفه العبد مبتدا بالعبد ظرف مستقر است تا
خبر مبتدا باشد والانثی مبتدا بالانثی خبر فمن عفی فا فاء عاطفه
من من موصوله محلا مرفوع است تا مبتدا باشد احتمال من شرطی
هم دارد عفی فعل مجهول له من اخیه هر دو ظرف لغو اند متعلق
بعفی شیء مفعول بجای فاعلش فاتباع فاء عاطفه اتباع خبر
مبتداء محذوف است یا خودش مبتدا خبرش محذوف است این جمله
خبر من بالمعروف ظرف لغو متعلق باتباع واداء واو عاطفه اداء
مبتدا الیه خبر باحسان متعلق باداء ذلک مبتدا تخفیف خبر
من ربکم ظرف مستقر است تا صفت تخفیف باشد و رحمة
عطف است فمن فا فاء عاطفه من من شرطی محلا مرفوع است
تا مبتدا باشد اعتدی فعل ضمیر در او مستتر است تا فاعلش
باشد بعد مفعولش ذلک مضاف الیه بعد فله فا فاء رابطه
له ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد عذاب مبتدا الیم خبر بعد

ازجر يا صفت عذاب باشد اين جمله خبر من يعني اي انجماعتي كه ايمان
اوردهايد واجب شده است بر شما قصاص در كشته شدن ازاد
با ازاد بنده به بنده زن بزن پس كسي كه بخشيده شود از براي او از
برادرا و جيزي پس متابعت نيكو نيست و ادا كردن بسوي او بنيكوي
اينست ازجانب پروردكار شما و رحمت پروردكار شما پس هر كسي
كه دركذرد بعد از اين پس از براي اوست عذاب دردناك وَلَكُمْ
فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَلَكُمْ
واو عاطفه لكم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد فِي الْقِصَاصِ
ظرف لغو متعلق است بحيوة حَيٰوةٌ مبتدا يَا اُولِي الْاَلْبَابِ يا حرف
ندا اولي لفظا منصوبست تا منادى باشد الالباب مضاف اليه
اولي لَعَلَّكُمْ لعل حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش
تَتَّقُونَ فعل و فاعل اين جمله خبر يعني و از براي شماست در قصاص
زندكي اي صاحبان مغز عقل شايد كه شما بپرهيزيد كُتِبَ عَلَيْكُمْ
اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَ
قْرَبِيْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ كُتِبَ فعل عليكم مفعول

بواسطه

بواسطه اِذَا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت حَضَرَ
فعل اَحَدَكُمْ مفعول كم مضاف اليه احد الْمَوْتُ فاعل حضر اِنْ
تَرَكَ ان ان شرطي ترك فعل ضمير در او مستتر است تا فاعلش باشد
خَيْرًا مفعول ترك الْوَصِيَّةُ مبتدا لِلْوَالِدَيْنِ ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد وَالْاَقْرَبِيْنَ عطف ست بللوالدين بِالْمَعْرُوفِ
ظرف مستقر است تا حال باشد از فاعل ترك يا از فاعل الوصيّة
حَقًّا مفعول فعل محذوفست كه بحقه حقا عَلَى الْمُتَّقِيْنَ ظرف لغو
متعلق بحقا يعني نوشته شده است بر شما هر كاه حاضر شود يكي
از شما را موت اكر بكذارد جيزيرا يعني مالي را وصيتي است از براي
مادر و پدر و نزديكان بنيكي ثابت بودني بر پرهيزكاران فَمَنْ بَدَّلَهُ
بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَاِنَّمَا اِثْمُهُ عَلَى الَّذِيْنَ يُبَدِّلُوْنَهُ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ
فَمَنْ بَدَّلَهُ فا فاء عاطفه من من شرطي محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
بدّل فعل ضمير در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول بَعْدَ
مفعول ديكر ما ما موصوله محلا مجرور است تا مضاف اليه
باشد يا ما مصدري سَمِعَهُ فعل ضمير در او مستتر است تا فاعلش
باشد ها مفعول اين جمله مضاف اليه بعد فَاِنَّمَا فا فاء رابطه انما

كلمه حصر اثمُهُ مبتدا ها مضاف اليه اثم عَلَى الَّذِينَ ظرف مستقر
است تا خبر مبتدا باشد يُبَدِّلُونَهُ فعل و فاعل و مفعول اِنَّ اللّٰهَ
انّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل اللّٰه اسمش سَمِيعٌ خبر انّ عليم
خبر بعد از خبر يا صفت يعنى پس هر كسي كه تبديل كند ان وصيت را
بعد از انچه كه شنيده است او را پس اينست وجز اين نيست كه گناه او
بر جماعتى است كه تبديل ميكنند وصيت را بدرستى كه حضرت
الله تعالى شنوا و بينا است فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا اَوْ اِثْمًا فَاَصْلَحَ
بَيْنَهُمْ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَمَنْ خَافَ فا فاء عاطفه
من من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد خاف فعل ضميري در
او مستتر است تا فاعلش باشد مِنْ مُوصٍ مفعول بواسطه خاف
جَنَفًا مفعول خاف اَوْ اِثْمًا او او عاطفه اثما عطف است بجنفا فَاَصْلَحَ
فا فاء رابطه اصلح فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
بَيْنَهُمْ مفعول اصلح هم مضاف اليه اين جمله خبر فَلَا اِثْمَ فا فاء عاطفه
لا لاء نفى جنس اثم اسمش عَلَيْهِ خبر اِنَّ اللّٰهَ ان حرفيست از حروف
مشبهه بالفعل الله اسمش غَفُورٌ خبر رَحِيمٌ خبر بعد از خبر يا صفت

يعنى

يعنى پس كسي كه بترسد از وصيت كننده نيست گناهي بر او بدرستى كه
حضرت الله تعالي غفور است و رحيم يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ
عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ يا حرف ندا ايها كلمه توسل الذين منادا آمنوا
فعل و فاعل اين جمله صله كُتِبَ فعل عَلَيْكُمْ مفعول بواسطه الصِّيَامُ
مفعول بجاي فاعلش كَمَا احتمال دارد كه ماء مصدري باشد كه جمله
كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ بتاويل مصدر محذوف باشد بتقدير الصيام صوما
كما كتب يا ماء موصوله است نيز چنين است احتمال دارد يا ماء كافه
است كتب فعل مجهول ضميري در او مستتر است تا مفعول بجاى فاعلش
باشد عَلَى الَّذِينَ مفعول بواسطه مِنْ قَبْلِكُمْ ظرف مستقر است تا صله
الذين باشد لَعَلَّكُمْ لعل حرفيست از حروف مشبهه بالفعل كم اسمش
تَتَّقُونَ فعل و فاعل اين جمله خبر يعنى اي جماعتى كه پيش از شما بودند
شايد كه شما بپرهيزيد اَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا
اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ
مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَاَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ

او رهديد نوشته شده است
بر شما روزها همچنانكه نوشته
شده است بر انجماعتى م

كُنتُم تَعلَمُونَ أَيَّامًا اسميست نكره لفظا منصوبست تا مفعول كتب
باشد باين تقدير اي صوموا اياما مَعدُودَاتٍ معدودات صفت
اياما فَمَن كَانَ فا فاء عاطفه من من شرطي محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد كان فعليست از افعال ناقصه ضمير در او مستتر است تا اسمش
باشد مِنكُم ظرف لغو متعلق است بكان مَرِيضًا خبر كان او او عاطفه
عَلَى سَفَرٍ ظرف مستقر است تا صفت مريضا باشد فَعِدَّةٌ فا فاء عاطفه
عدّة اسميست نكره لفظا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد مِن أَيَّامٍ ظرف
مستقر است تا صفت عدة باشد احتمال دارد كه عدة خبر مبتدا محذوف
باشد مبتداش فعليه عدة باشد درا يضو رت من ايام صفت عدة خواهد
بود أُخَرَ اسميست نكره لفظا مجرور است تا صفت ايام باشد وَعَلَى
الَّذِينَ واو عاطفه على حرف جر الذين اسم موصول محلا مجرور
بعلى جار و مجرور ظرف لغو متعلق است باخر يُطِيقُونَهُ فعل و فاعل
فِديَةٌ اسميست نكره لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد طَعَامُ خبر
مِسكِينٍ مضاف اليه طعام فَمَن تَطَوَّعَ فا فاء عاطفه من من شرطي
خَيرًا مفعول تطوع محلا مرفوعست تا مبتدا باشد فَهُوَ فا فاء رابطه

هو

هُوَ مبتدا خَيرٌ خبر لَهُ متعلق است بخير وَأَن تَصُومُوا واو عاطفه
ان ان ناصبه تصوموا فعل و فاعل بتاويل مصدر محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد خَيرٌ خبر لَكُم متعلق است بخير إِن كُنتُم ان ان شرطي
كنتم فعليست از افعال ناقصه تم اسمش تَعلَمُونَ فعل و فاعل
اين جمله خبر كنتم يعني روزه كيريد شما از روزي كه شمرده شده است
از روزهاي ديكر و بران كسانيكه طاقت دارند ايشان از ايبن
فديه دهند طعام بر مسكينان پس هر كسي تطوع كند چيزي پس
او است چيزي از براي او و اينكه روزه كيرد بهتر است از براي شما
دانا يان شَهرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ القُرآنُ هُدًى لِلنَّاسِ
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الهُدَى وَالفُرقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَليَصُمهُ
وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَو عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِن أَيَّامٍ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ
اليُسرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ العُسرَ وَلِتُكمِلُوا العِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ
عَلَى مَا هَدَاكُم وَلَعَلَّكُم تَشكُرُونَ شَهرُ مبتدا رَمَضَانَ
مضاف اليه الَّذِي فِيهِ القُرآنُ اين جمله خبر با شهر خبر مبتدا محذوف است
باين تقدير كه ذلك شهر رمضان الذي انزل فيه القران درا يضورت

صفت شهر خواهد بود الّذي اسم موصول محلا مجرور است تا مضاف
اليه رمضان باشد أُنزِلَ فعل مجهول فيه مفعول بواسطه القُرآنُ
مفعول بجاي فاعلش هُدًى حالست از شهر لِلنّاسِ ظرف لغو متعلق
بهدى وَبَيِّناتٍ عطف است بر للنّاس مِنَ الهُدى ظرف لغو متعلق
است بر بيّنات وَالفُرقانِ عطف است بر بيّنات فَمَن فا اگر فاء زائده
باشد شَهِدَ خبر مبتدا خواهد بود مِنكُمُ مفعول بواسطه الشَّهرَ
مفعول فَلْيَصُمْهُ فا فاء عاطفه ليصم فعل وفاعل ومفعول وَمَن واو واو
عاطفه من موصول محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كانَ فعليست
از افعال ناقصه ضميري در او مستتر است تا اسمش باشد مَرِيضًا
خبر كان أَو عَلَى سَفَرٍ ظرف مستقر است تا صفت عدّة عطف باشد
بر مريضا فَعِدَّةٌ خبر مبتدا محذوف اي فعليه عدّة مِن أَيّامٍ ظرف مستقر
است تا صفت عدة باشد أُخَرَ صفت ايام احتمال دارد كه عدة مبتدا
باشد من ايام خبر اخر صفت ايام يُرِيدُ اللهُ فعل وفاعل بِكُمُ مفعول
بواسطه اليُسرَ مفعول وَلا يُرِيدُ واو عاطفه لا لاء نافيه يريد فعل
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بِكُمُ مفعول بواسطه العُسرَ

مفعول

مفعول وَلِتُكمِلُوا العِدَّةَ واو واو عاطفه لام لام كي تكملوا العدّة فعل و
فاعل ومفعول وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ واو عاطفه لام لام كي تكبروا الله فعل و
فاعل ومفعول عَلَى ما هَدَيكُمْ مفعول بواسطه هدى كم فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول وَلَعَلَّكُمْ واو عاطفه لعل
حرفيست از حروف مشبهه بالفعل كم اسمش تَشكُرُونَ فعل وفاعل
اين خبر لعل يعني اينست ماه رمضاني كه فرو فرستاده شده است دران
قران مجيد هدايتست از براي مردمان وظاهر كننده از هدايت وفرق
كننده پس كسي كه حاضر شود از شما ماه را يعني سفري نباشد پس بايد
كه روزه بگيرد وكسي كه بوده باشد بيمار يا بوده باشد در سفر پس
بروست چند روزي شمرده شده از روز ديگر اراده ميكند حضرت
الله تعالى بشما اسانيرا واراده ندارد بشما سختي را وبايد كه كامل كرده شند
شما عدة را وبايد كه تكبير گوييد خدا را بر انچه كه هدايت كرده است شما
را شايد كه شما شكر كنيد وَإِذا سَأَلَكَ عِبادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعوَةَ الدّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَستَجِيبُوا لِي وَلْيُؤمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرشُدُونَ
وَإِذا واو عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت

سَأَلَكَ فعل ومفعول عِبَادِي فاعلش عَنِّي مفعول بواسطه فَإِنِّي
قَرِيبٌ فا فاء عاطفه انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل يا اسمش
قَرِيبٌ خبر أُجِيبُ فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
دَعْوَةَ مفعول الدَّاعِ مضاف اليه دعوة إِذَا ظرف زمان مستقبل
محلا منصوبست بر ظرفيت دَعَانِ فعل وفاعل ومفعول فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
فعل وفاعل لي مفعول بواسطه وَلْيُؤْمِنُوا بِي فعل وفاعل بي مفعول
بواسطه لَعَلَّهُمْ لعل حرفيست از حروف مشبهة بالفعل هُمْ اسمش
يَرْشُدُونَ فعل وفاعل اين جمله خبر لعلّ يعني وهركاه سؤال ترا
بنده
بندهٔ من از پس بدرستي كه من نزديكم اجابت ميكنم دعوت خوا
را وهركاه بخوانند پس بايد كه طلب اجابت كنند از من وبايد كه ايمان
بياورند بمن شايد كه ايشان رشد يابند أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ
كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ
بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا

الصيام

الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أُحِلَّ فعل مجهول لكم ظرف لغو متعلق باحلّ لَيْلَةَ مفعولش
الصِّيَامِ مضاف اليه الرَّفَثُ مفعول بجاي فاعل احلّ احتمال دارد
كه ليلة ظرف باشد از رفث باين تقدير كه احلّ لكم الرّفث ليلة
الصّيام الرّفث إِلَى نِسَائِكُمْ ظرف لغو متعلق برفث كم مضاف
اليه نساء هُنَّ مبتدا لِبَاسٌ خبر لكم ظرف لغو متعلق بلباس وَأَنْتُمْ واو
عاطفه انتم مبتدا لِبَاسٌ خبر لَهُنَّ ظرف لغو متعلق بلباس عَلِمَ اللَّهُ
فعل وفاعل أَنَّكُمْ انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش
كُنْتُمْ فعليست از افعال ناقصه تم اسمش تَخْتَانُونَ فعل وفاعل
أَنْفُسَكُمْ مفعول كم مضاف اليه اين جمله خبر انّ فَتَابَ فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْكُمْ مفعول بواسطه وَعَفَا
واو عاطفه عفى فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد عَنْكُمْ
مفعول بواسطه فَالْآنَ فا فاء عاطفه الان مفعول عفى بَاشِرُوهُنَّ
فعل وفاعل ومفعول وَابْتَغُوا واو عاطفه ابتغوا فعل وفاعل مَا كَتَبَ

اللهُ ما اما موصوله محلا منصوب ست تا مفعول ابتغوا باشد كَتَبَ اللّهُ
فعل وفاعل لَكُمْ مفعول بواسطه اين جمله صله ما وَكُلُوا فعل وفاعل
وَاشْرَبُوا فعل وفاعل حَتَّى يَتَبَيَّنَ حتى حرف ناصبه يتبين فعل لَكُمُ مفعول
بواسطه الْخَيْطُ فاعل يتبين الْأَبْيَضُ صفت الخيط مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
ظرف مستقر است تا بدل باشد از حتى يتبين الاسود صفت الخيط
مِنَ الْفَجْرِ ظرف مستقر است تا حال باشد از الابيض ثُمَّ أَتِمُّوا ثم حرف عاطفه
اتموا فعل وفاعل الصِّيَامَ مفعول إِلَى اللَّيْلِ مفعول بواسطه وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ
واو واو عاطفه لا لاء ناهيه تباشروهن فعل وفاعل ومفعول
وَأَنْتُمْ واو حالي انتم ما مبتدا عَاكِفُونَ خبر مبتدا فِي الْمَسَاجِدِ
ظرف لغو متعلق بعاكفون تِلْكَ مبتدا حُدُودُ اللَّهِ خبر اللهِ مضاف
اليه حدود فَلَا تَقْرَبُوهَا فا فاء عاطفه لا لاء ناهيه تقربوها فعل
وفاعل ومفعول كَذَلِكَ ظرف مستقر است تا صفت مصدر محذوف
باشد اي بيان كذلك يُبَيِّنُ اللَّهُ فعل وفاعل آيَاتِهِ مفعول ها مضاف
اليه ايات لِلنَّاسِ ظرف لغو متعلق بيبين لَعَلَّهُمْ لعل حرف فيست از
حروف مشبهة بالفعل هم ضمير يَتَّقُونَ فعل وفاعل اين جمله خبر لعل

يعني

يعني حلال كردانيده شد براي شما در شب روزه مجامعت كردن
با زنان خود زنان پوشش اند شما را و شما نيز پوشش ايد مر ايشانرا
دانست انكه خداي تعالى اينكه شما هستيد كه خيانت ميكنيد
بانفسهاي خود و ستم ميكنيد بر خود پس رجوع كرد حق تعالى برحمة
واسعه خود بر شما و رخصت اكل و شرب و مباشرت نمودن تا بصبح
وعفو كرد از شما ان خيانت را ومحو نمود پس اين هنكام كه از كناه شما
دركذشت وحكم انرا منسوخ كردانيد مباشرت كنيد با زنان در
شبهاي روزه وطلب كنيد نوشته است خداي تعالى و بخوريد
وبياشاميد در شبهاي روزه تا وقتى كه روشن شود شما را
رشته سفيد از رشته سياه اين اشارتست بتاريكى شب از صبح
پس تمام كردانيد روزه را تا بشب يعني از اول صبح صادق تا بوقت
دخول شب روزه دارند ومباشرت مكنيد با زنان وحال انكه
شما اعتكاف كيرنده باشيد در مسجدها اينست انچه مذكور شد
حدهاي خداست پس نزديك مشويد ان منهيات را همچنانكه
روشن كردانيد احكام را روشن كرداند خداي نشانهاي

خود را براي مردمان شايد كه بپرهيزيد وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ
بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ
بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَلَا تَأْكُلُوا واو عاطفه لا لاء ناهيه تاكلوا
فعل وفاعل أَمْوَالَكُمْ مفعول كم مضاف اليه اموال بَيْنَكُمْ ظرف لغو متعلق
بتاكلوا كم مضاف اليه بين بِالْبَاطِلِ ظرف مستقر است تا حال باشد
از اموال وَأَنْتُمْ واو حالي انتم مبتدا تَعْلَمُونَ فعل وفاعل اين جمله خبر
يعني ومخوريد اموال خود را كه واقعست ميان شما يعني ومخوريد
مال يكديگر را بباطل وفرو مكذاريد والقا مكنيد بدان مالها يعني
حكومت ان را بسوي حكم كنندكان ستمكار تا بخوريد بمرافعه
يا بحمايت ايشان پاره از مالهاي مردمان بظلم وستم كه موجب كناه
است وحال انكه شما ميدانيد يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ
مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ يَسْأَلُونَكَ فعل وفاعل ومفعول عَنِ الْأَهِلَّةِ مفعول
بواسطه قُلْ فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد هِيَ

مبتدا

مبتدا مَوَاقِيتُ خبر لِلنَّاسِ ظرف لغو متعلق بمواقيت وَالْحَجِّ عطف است
بر للناس وَلَيْسَ فعليست از افعال ناقصه الْبِرَّ اسمش بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
اين جمله فعل وفاعل ومفعول معنا منصوبست تا خبر ليس باشد مِنْ
ظُهُورِهَا مفعول بواسطه ها مضاف اليه ظهور وَلَكِنَّ واو عاطفه
لكن حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الْبِرَّ اسمش مَنِ اتَّقَى من موصوله
محلا منصوبست تا مفعول اتقى باشد اتقى فعل ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد احتمال دارد كه خبر من مبتداء محذوف باشد
باين تقدير كه لكن البر بر من اتقى يا البر مضاف اليه اسم محذوفست
كه لكن ذي البر وَأْتُوا الْبُيُوتَ فعل وفاعل ومفعول مِنْ أَبْوَابِهَا مفعول
بواسطه ها مضاف اليه ابواب وَاتَّقُوا اللَّهَ فعل وفاعل ومفعول
لَعَلَّكُمْ لعل حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش تُفْلِحُونَ فعل
وفاعل اين جمله خبر لعل يعني سئوال ميكنند ترا اي محمد صم از ماههاي
نو بكو اي محمد صم كه اين هلالها نشانهاي وقتهاست براي مردمان
وحج علامات اوقات است براي حج كه موسم از ابدانند ونيست نيكوئي
بانكه درآييد بخانها از پشتهاي ان يعني ببام خانه برآمده باندرون

روید ولیکن نیکوئی کسی است که بترسد از محارم و شهوات غیر مشروعه
و در آیند در خانها در حال احرام و غیر آن از درهای ان و بپرهیزید
شما خدا را شاید که شما رستکار شوید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ
يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَقَاتِلُوا واو
عاطفه قاتلوا فعل و فاعل فِي سَبِيلِ اللّٰهِ مفعول بواسطه الله مضاف
الیه الَّذِينَ مفعول قاتلوا يُقَاتِلُونَكُمْ فعل و فاعل و مفعول وَلَا
تَعْتَدُوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تعتدوا فعل و فاعل إِنَّ اللّٰهَ انّ حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ لا لاء نافیه یحب
فعل فاعلش ضمیریست که در او مستتر است المعتدین مفعول یحبّ یعنی
و مقاتله کنید شما در راه حضرت الله تعالی بجماعتی را که مقاتله میکنید
با شما و از حد بدر مروید شما بدرستی که حضرت الله تعالی دوست
نمیدارد از حد بدر روند کانرا وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُو
هُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

واتلوهم

وَاقْتُلُوهُمْ واو عاطفه اقتلوا فعل و فاعل هم مفعول حَيْثُ ظرف
مکان محلا منصوبست بر ظرفیت ثَقِفْتُمُوهُمْ فعل و فاعل و مفعول وَأَخْرِجُوهُمْ
واو عاطفه اخرجوا فعل و فاعل هم مفعول مِنْ حَيْثُ ظرف لغو متعلق
است باخرجوهم أَخْرَجُوكُمْ فعل و فاعل و مفعول وَالْفِتْنَةُ مبتدا
أَشَدُّ خبر مِنَ الْقَتْلِ ظرف لغو متعلق باشدّ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ واو عاطفه
لا لاء ناهیه تقاتلوهم فعل و فاعل و مفعول عِنْدَ ظرفست تا مفعول
تقاتلوا باشد الْمَسْجِدِ مضاف الیه عند الْحَرَامِ صفت المسجد حَتَّى
يُقَاتِلُوكُمْ حتی حتّی ناصبه یقاتلوکم فعل و فاعل و مفعول فِيهِ
مفعول بواسطه این جمله مجرور بحتی تا متعلق باشد بر یقاتلوهم
فَإِنْ فا فاء عاطفه ان ان شرطی قاتلوکم فعل و فاعل و مفعول فَاقْتُلُوهُمْ
قاتلوکم ص
اقتلوهم فعل و فاعل و مفعول كَذَلِكَ کاف اسمیست معرفه باضافه
لفظا مرفوعست تا مبتدا باشد ذلك مضاف الیه کاف جَزَاءُ خبر مبتدا
الْكَافِرِينَ مضاف الیه جزاء فَإِنِ انْتَهَوْا فا فاء عاطفه ان ان شرطی
انتهوا فعل و فاعل فَإِنَّ اللّٰهَ فا فاء رابطه انّ حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش خبرش محذوفست باین تقدیر که انّ الله لهم غَفُورٌ

مبتدا رحيم خبر اين جمله احتمال دارد که خبر انّ باشد يعني وبکشيد شما
ايشانرا هر جا که بيابيد وبيرون کنيد شما ايشانرا از هر جائی که بيرون کردند
ايشان شما را وفتنه سختتر است از کشتن ومکشيد شما ايشانرا نزد کعبه
معظمه با اينکه مقاتله کنند ايشان با شما در ان پس اگر مقاتله کنند
ايشان با شما پس مکشيد شما ايشانرا همچنين جزاي کافران پس اگر
منتهي شوند از قتال وشرك پس بدرستی که حضرت الله تعالی از براي
ايشان امرزنده ورحيم است وَقَاتِلُوهُمْ حَتّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الدِّينُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ وَقَاتِلُوهُمْ
واو عاطفه قاتلوهم فعل وفاعل ومفعول حَتّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ حتّی
حتی ناصبه تکون فعليست از افعال ناقصه فتنه اسمش اين جمله
متعلق است بقاتلوهم اگر تکون تامه باشد خبر نخواهد بتقدير حتّی
ان لا تکون يا حتّی الی ان لا تکون وَيَكُونَ واو عاطفه تکون فعليست
از افعال ناقصه الدِّينُ اسمش لِلّٰهِ خبر واگر تکون تامه باشد لله ظرف
مستقر خواهد بود تا صفت الدين باشد فَإِنِ انْتَهَوْا فا فاء عاطفه ان
ان شرطي انتهوا فعل وفاعل فَلَا عُدْوَانَ فا فاء رابطه لا لاء نفي جنس

عدوان اسمش إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ الّا الاء مفرغ عَلَى الظَّالِمِينَ خبر لا يعني
وبکشيد شما ايشانرا تا اينکه نبوده باشد فتنه ونبوده باشد دين از
براي خدا پس اگر منتهي شوند از شرك پس نيست دشمني مگر بر ظالمان
الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ
عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ
اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ الشَّهْرُ مبتدا الْحَرَامُ صفت الشّهر بِالشَّهْرِ
خبر الْحَرَامِ صفت بالشّهر وَالْحُرُمَاتُ واو استينافی الحرمات مبتدا قِصَاصٌ
خبر فَمَنِ اعْتَدَىٰ فا فاء عاطفه من من موصوله ايست که متضمن معني
شرطست که صله اورده شده بجمله فعلی ودر خبرش فا داخل کرده اند
اعتدی فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله صله
من عَلَيْكُمْ مفعول بواسطه فَاعْتَدُوا فا فاء عاطفه اعتدوا فعل وفاعل
عَلَيْهِ مفعول بواسطه بِمِثْلِ با باء جاره مثل مضافست بما اعتدی
مَا اعْتَدَىٰ ما ماء موصوله محلا مجرور است تا مضاف اليه مثل باشد
اعتدی فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْكُمْ
مفعول بواسطه احتمال دارد که ما اعتدی عليکم ماء مصدري

باشد که این جمله را بتاویل مصدر برده تا مضاف الیه مثل باشد که فاعتدوا
علیه بمثل ما اعتدی علیکم این جمله خبر من واتقوا الله فعل وفاعل
ومفعول واعلموا فعل وفاعل إنّ الله انّ حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش مع المتقین مع ظرفست که خبرش باشد المتقین
مضاف الیه مع یعنی ماه حرام مأخوذ است بماه حرام وهر چیز که واجبست
اینکه محافظت کرده شود بر او جاریست در و قصاص پس کسی که اعتدی
کند بر شما پس اعتدی کنید شما بر او مثل آنچه اعتدی کرده است بر
شما و بپرهیزید از خدا وبدانید که حضرت الله تعالی با پرهیزکارانست
وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة واحسنوا
إنّ الله یحبّ المحسنین وانفقوا واو عاطفه انفقوا فعل وفاعل
فی سبیل الله مفعول بواسطه الله مضاف الیه سبیل ولا تلقوا واو
عاطفه لا لاء ناهیه تلقوا فعل وفاعل بأیدیکم مفعول بواسطه تلقوا
کم مضاف الیه ایدی الی التهلکة ظرف لغو است متعلق به تلقوا
واحسنوا واو عاطفه احسنوا فعل وفاعل إنّ الله انّ حرفیست از
حروف مشبهة بالفعل الله اسمش یحبّ فعل ضمیری در او مستتراست

تا فاعلش

تا فاعلش باشد المحسنین مفعول یحبّ این جمله خبر انّ یعنی وانفاق کنید
در راه حضرت الله تعالی ومرسید بدستهای خود بسوی هلاکت
ونیکویی کنید شما بدرستی که حضرت الله تعالی دوست میدارد
نیکوکارانرا واتمّوا الحجّ والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر
من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتّی یبلغ الهدی محلّه
فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة
من صیام او صدقة او نسک واتمّوا الحجّ واو عاطفه اتمّوا الحجّ
فعل وفاعل ومفعول والعمرة عطفست بالحجّ لله ظرف
لغو متعلق است باتمّوا فان فا فاء عاطفه ان ان شرطی احصرتم
فعل وفاعل فما استیسر فا فاء رابطه ما ماء موصوله محلاً
منصوبست تا مفعول احصرتم باشد احتمال دارد که ما مبتدا باشد
خبرش محذوفست که علیکم ما استیسر استیسر فعل ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد من الهدی مفعول بواسطه ولا
تحلقوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تحلقوا فعل وفاعل رؤسکم
مفعول کم مضاف الیه حتّی یبلغ حتّی حتّی ناصبه یبلغ فعل الهدی

فاعل محلاً مفعول ها مضاف اليه فمن فا فاء عاطفه من من شرطي
كان فعليست از افعال ناقصه ضميري در او مستتر است تا اسمش
باشد منكم خبر مريضاً حال او بدا اذى اين عطفست بكان من
رأسه صفت اذى ففدية مبتدا خبرش محذوفست فعليه فدية
من صيام صفت فدية او صدقة او نسك هر دو عطف اند بصيام
يعني و تمام كنيد شما حج را و عمره را پس ممنوع شويد شما پس بر شماست
انچه كه ميسر شود از هدي و متراشيد شما سرهاي خود را تا اينكه
برسيد هدي در جاي خود پس هر كسي كه بوده باشد از شما بيمار يا
بوده باشد آزار دار از سر پس بر اوست فديه از روزه يا صدقه يا افعال
نسك فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن
لم يجد فصيام ثلاثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة
كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام واتقوا
الله واعلموا ان الله شديد العقاب فاذا فا فاء عاطفه اذا ظرف
زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت امنتم فعل و فاعل فمن
فا فاء عاطفه من من شرطي تمتع فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش

باشد

باشد بالعمرة مفعول بواسطه الى الحج متعلق به تمتع فما استيسر
فا فاء رابطه ما ماء موصوله محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد استيسر
فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد من الهدى مفعول بواسطه
اين جمله صله احتمال دارد كه ما مبتدا باشد و خبرش محذوف باشد
باين تقدير فعليكم ما استيسر فمن فا فاء عاطفه من من موصوله محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد لم يجد فعل ضميري در او مستتر است تا
فاعلش باشد فصيام خبر من ثلاثة مضاف اليه ايام مضاف اليه
ثلاثة في الحج متعلق است بصيام وسبعة عطفست بثلاثة اذا ظرف
زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت رجعتم فعل و فاعل تلك
مبتدا عشرة خبر كاملة صفت عشرة ذلك مبتدا لمن ظرف
مستقر است تا خبر مبتدا باشد لم يكن فعل اهله فاعل حاضري مفعول
اين جمله صله من المسجد مضاف اليه حاضري الحرام صفت المسجد
واتقوا الله فعل و فاعل و مفعول واعلموا فعل و فاعل ان الله ان
حرفيست از حروف مشبهه بالفعل الله اسمش شديد خبر ان العقاب
مضاف اليه الحج اشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث

وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللهُ وَتَزَوَّدُوا
فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ الْحَجُّ مبتدا اَشْهُرٌ
خبر مَعْلُومَاتٌ صفت اشهر فَمَنْ فا فاء عاطفه من من موصوله محلا
مرفوعست تا مبتدا باشد فَرَضَ فعل ضميري درو مستتر است تا فاعلش
باشد فِيهِنَّ مفعول بواسطه الْحَجَّ مفعول این جمله صله فَلَا رَفَثَ
فا فاء رابطه لا لاء نفی جنس رفث اسمش خبرش محذ وفست که فلا رفث
فيه وَلَا فُسُوقَ فيه وَلَا جِدَالَ فيه اینها همه مبتدا میتوانند بود فيه
خبرشان وهر یکی عطفست بدیگری فِي الْحَجِّ متعلق است بجدال
وَمَا تَفْعَلُوا واو عاطفه ما ماء شرطي تفعلوا فعل وفاعل مِنْ خَيْرٍ ظرف
لغو متعلق است بر تفعلوا يَعْلَمْهُ اللهُ فعل ها مفعولش الله فاعل وَتَزَوَّدُوا
فعل وفاعل فَاِنَّ فاء رابطه انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل خَيْرَ
اسمش الزَّادِ مضاف اليه خبر التَّقْوٰى خبر انّ وَاتَّقُونِ فعل وفاعل
ومفعول يَا اُولِي یا حرف ندا اولی منادا الْاَلْبَابِ مضاف اليه اولي
یعنی حج ماهای مشهور است ومعلوم پس کسی که واجب شود در
این ماها حج پس نیست جماع کردن با زنان ونه فسق بجدال یعنی لا والله

بلی والله در حج وهر انچه میکنید شما از خیر میداند انرا حضرت الله تعالی
ونوشه بردارید شما پس بدرستی که بهترین توشها پرهیزکاریست از
محرمات خدا وبپرهیزید از من ای صاحبان مغز عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللهَ عِنْدَ
الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدٰيكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ
لَيْسَ فعلیست از افعال ناقصه عَلَيْكُمْ خبر جُنَاحٌ اسمش اَنْ تَبْتَغُوا
ان ان ناصبه تبتغوا فعل وفاعل فَضْلًا مفعول مِنْ رَبِّكُمْ مفعول بواسطه
كم مضاف اليه رب این جمله بتاویل مصدر تا متعلق باشد بجناح بتقدیر
جناح فی ان تبتغوا فَاِذَا فا فاء عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا
منصوبست بر ظرفیت اَفَضْتُمْ فعل وفاعل مِنْ عَرَفَاتٍ مفعول بواسطه
فَاذْكُرُوا اللهَ فعل وفاعل ومفعول عِنْدَ ظرف الْمَشْعَرِ مضاف اليه
عند الْحَرَامِ صفت المشعر وَاذْكُرُوهُ فعل وفاعل ومفعول كَمَا هَدٰيكُمْ
كاف حرف جر ما مارکافه هدیکم فعل ضمیری درو مستتر است تا فاعلش
باشد كم مفعول وَاِنْ كُنْتُمْ واو عاطفه ان ان مخففه از مثقله كنتم
فعلیست از افعال ناقصه تم اسمش مِنْ قَبْلِهِ ظرف لغو متعلق بكنتم

هامضاف اليه قبل لمن الضالين لام لام ابتدا من الضالين ظرف مستقر
است تا خبر كنتم باشد يعني نيست بر شما باكي درا واينكه طلب كنيد شما
فضلي را از صاحب كل اختيار خودتان بس هرگاه كوج كنيد شما از
عرفه بس ذكر كنيد شما بدرستي كه بوديد شما از بيش هر اينه از جملهٔ گمراهان
ثم افيضوا من حيث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور
رحيم ثم ثم عاطفه افيضوا فعل وفاعل من حيث مفعول بواسطه
افاض الناس فعل وفاعل واستغفروا الله واو عاطفه استغفروا
فعل ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد الله مفعول ان الله
ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش غفور خبر رحيم
صفت يا خبر بعد از خبر يعني بس كوج كنيد شما از جائي كه مردمان كوج كرده اند
وطلب امرزش كنيد شما از حضرت الله تعالى كه امرزنده ورحيم است
فاذا قضيتم مناسككم فاذكروا الله كذكركم اباءكم او اشد
ذكرا فمن الناس من يقول ربنا اتنا في الدنيا وما له في الاخرة
من خلاق فاذا فاء عاطفه اذا ظرف زمان مستقبل محلا منصوبست
بظرفيت قضيتم فعل وفاعل مناسككم مفعول كم مضاف اليه

مناسك

مناسك فاذكروا الله فا فاء عاطفه اذكروا الله فعل وفاعل ومفعول
كذكركم مفعول بواسطه كم مضاف اليه ذكر اباءكم مفعول فاذكروا
كم مضاف اليه اباء او اشد عطف است بكاف كذكركم ذكرا تميز
فمن الناس ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد من يقول من مبتدا
يقول فعل ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد ربنا منصوبست
تا منادى باشد نا مضاف اليه اتنا فعل ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد نا مفعولش في الدنيا مفعول بواسطه وما له واو
عاطفه ما ما مشبهة بليس له خبرش في الاخرة ظرف لغو متعلق بخلاق
من خلاق من من زائده خلاق معنا مرفوعست تا اسم ما باشد يعني
بس هرگاه بجا اوريد شما افعالهاي تان را بس ياد كنيد شما حضرت الله
تعالى را بسيار همچون ياد كردن شما بدران تان را يا سختتر بحيثيت ذكر كرده
بس از مردمان است كسي كه ميگويد اي بروردگار ما بده ما را در دنيا
ونيست از براي او در اخرت نصيبي ومنهم من يقول ربنا اتنا في الدنيا
حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار اولئك لهم نصيب
مما كسبوا والله سريع الحساب ومنهم ظرف مستقر است تا خبر

مبتدا باشد مَنْ يَقُولُ من مبتدا يقول صله من رَبَّنَا منصوب بست تا
منادی باشد نا مضاف اليه اٰتِنَا فعل ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد نا مفعول فِي الدُّنْيَا مفعول بواسطه حَسَنَةً مفعول
وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً عطف است بحسنه اوّل وَقِنَا فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول عَذَابَ مفعول ديگر النَّارِ
مضاف اليه عذاب اُولٰئِكَ مبتدا لَهُمْ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد نَصِيبٌ مبتدا اين جمله خبر اولئك مِمَّا كَسَبُوا فعل و فاعل اين
جمله صله ما وَاللّٰهُ مبتدا سَرِيعُ خبر الْحِسَابِ مضاف اليه يعني و ان
ايشانست كسي كه ميگويد كه اي صاحب كل اختيارات ما بده ما را در
دنيا نيكوئي و در اخرت نيكوئي و نگاه دار ما را از اتش جهنم اين گروه
از براي ايشانست نصيبی از انچيزي كه كسب كرده ايد و حضرت الله
تعالی زود حساب كننده است وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي اَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ
فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَاَخَّرَ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقٰى
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فعل و
فاعل و مفعول فِي اَيَّامٍ مفعول بواسطه مَعْدُودَاتٍ صفت ايام

فمن

فَمَنْ فا فاء عاطفه مَن من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تَعَجَّلَ
فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد فِي يَوْمَيْنِ مفعول
بواسطه فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ فا فاء عاطفه لا لاء نفي جنس اثم اسمش
عليه خبرش اين جمله خبر من وَمَنْ تَاَخَّرَ واو عاطفه من مبتدا تاخر
فعل فاعلش مستتر است اين جمله صله من فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اين جمله صله
من لِمَنِ اتَّقٰى ظرف مستقر است تا خبر مبتداء محذوف باشد بتقدير
هذا لمن اتقى يا و ذلك لمن اتقى وَاتَّقُوا اللّٰهَ فعل و فاعل و مفعول وَاعْلَمُوا
فعل و فاعل اَنَّكُمْ اَنَّ حرفيست از حروف مشبهه بالفعل كُمْ اسمش
اِلَيْهِ ظرف لغو متعلق است بتحشرون تُحْشَرُونَ فعل و فاعل اين
جمله خبر يعني و ياد كنيد شما الله تعالی را در روزهای شمرده پس
كسی كه تعجيل كند در دو روز پس نيست گناهي بر او و كسي كه تاخير
كند پس نيست گناهي بر او اين از براي كسيست كه بپرهيزد و بپرهيزيد
شما از الله تعالی و بدانيد شما اينكه شما بسوي او محشور ميشويد
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي
قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وَمِنَ النَّاسِ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا

باشد من مبتدا يعجبك فعل كاف مفعول قوله فاعل يعجب ها مضاف
اليه قول في الحيوة ظرف لغو متعلق بيعجب الدنيا صفت حيوة ويشهد
فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد الله مفعول على حرف
جر ما ما موصوله ظرف لغو متعلق بيشهد في قلبه ظرف مستقر است
تا صله ما باشد ها مضاف اليه قلب وهو مبتدا الد خبر الخصام
مضاف اليه الد يعني وبعضي از مردمان كسي كه خوش مي ايد ترا گفتار
او در زندگاني دنيا وشاهد ميگيرد خدا را بر انچه كه در دل اوست
واو سخت رسمي است واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك
الحرث والنسل والله لا يحب الفساد واذا واو عاطفه اذا ظرف
زمان مستقبل محلا منصوبست بر ظرفيت تولى فعل فاعلش مستتر
است سعى ايضا في الارض مفعول بواسطه ليفسد فعل فاعلش
مستتر است فيها مفعول بواسطه ويهلك فعل فاعلش مستتر است
الحرث مفعول والنسل عطف است بالحرث والله مبتدا لا يحب
فعل فاعلش مستتر است الفساد مفعول يعني وهرگاه كه برگشت كند
سعي كند در زمين تا اينكه فساد ميكند در ان وهلاك ميكند زراعت

راونسل

را ونسل مردم را والله تعالى دوست نميدارد فساد را واذا له اتق الله قيل
اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد واو عاطفه اذا ظرف
قيل فعل له ظرف مستقر است تا مفعول بجاي فاعلش باشد اتق فعل فاعلش
مستتر است الله مفعول اخذته فعل ومفعول العزة فاعل بالاثم مفعول
بواسطه فحسبه فا فا عاطفه حسبه مبتدا ها مضاف اليه جهنم خبر
ولبئس واو عاطفه لام لام ابتدا بئس فعليست از افعال ذم المهاد فاعل
مخصوص بذمش محذوفست بئس المهاد النار يعني وهرگاه كه گفته شود
از براي كه بپرهيز يا الله را فرا گرفته است او را بعزت بگناه كردن پس بس است
او را جهنم وهر اينه بد فراشي است جهنم ومن الناس من يشتري نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد ومن الناس ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد من من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
يشتري فعل فاعلش مستتر است نفسه مفعول ها مضاف اليه
نفس ابتغاء مفعول مرضات مضاف اليه ابتغاء الله مضاف اليه
مرضات والله مبتدا رؤف خبر بالعباد ظرف لغو متعلق برؤف
يعني وبعضي از مردمان كسي است كه ميفروشد نفس خود را از براي

رضاي خدا والله تعالى مهربانست بربندكان يا أيها الذين آمنوا ادخلوا
في السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان إنه لكم عدو مبين
يا حرف ندا ايها كلمه توسط الذين منادا آمنوا فعل وفاعل اين جمله
صله الذين ادخلوا فعل وفاعل في السلم مفعول بواسطه كافة
مفعول ولا تتبعوا واو عاطفه لا لاء ناهيه تتبعوا فعل وفاعل
خطوات مفعول الشيطان مضاف اليه خطوات إنه ان حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل ها اسمش لكم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد عدو مبتدا مبين صفت عدو يعني اي كروه انكسانيكه ايمان
آورده ايد داخل شويد شما در اسلام يعني در طاعت همه وپيروي
مكنيد كامهاي شيطانرا بدرستي كه شيطان از براي شما دشمني
استظاهر فإن زللتم من بعد ما جاءتكم البينات فاعلموا
أن الله عزيز حكيم فإن فا فاء عاطفه ان ان شرطي زللتم فعل
وفاعل من بعد مفعول بواسطه ما ماء موصوله محلا مجرور است
تا مضاف اليه بعد باشد يا ماء مصدريست جاءتكم فعل ومفعول
البينات فاعل اين جمله بتاويل مصدر است تا مضاف اليه بعد باشد

فاعلموا

فاعلموا فا فاء رابطه اعلموا فعل وفاعل إن الله ان حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش عزيز خبر حكيم خبر بعد از خبر يا صفت عزيز يعني پس اكر
بلغزيد شما بعد از آنچه كه آمده است شمارا آيات ظاهره پس بدانيد شما
اينكه الله تعالى عزيز است يعني بي نيك وحكيم است يعني درست كفتار
ودرست كردار هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام
والملائكة وقضي الأمر وإلى الله ترجع الأمور هل ينظرون
هل هل استفهاميه ينظرون فعل وفاعل إلا الا ء استثنى أن يأتيهم
ان ان ناصبه يأتيهم فعل ومفعول الله فاعل اين جمله بتاويل مصدر محلا
منصوبست تا مستثنى باشد في ظلل مفعول بواسطه من الغمام ظرف
مستقر است تا صفت ظلل باشد والملائكة عطف نسبت بر الله وقضي
واو عاطفه قضي فعل الأمر مفعول بجاي فاعلش وإلى الله متعلق است
بترجع ترجع فعل الأمور مفعول بجاي فاعلش يعني ايا مهلت ميدهند
ايشان مكر اينكه ميدهد ايشانرا الله تعالى در تاريكي ابرها وملائكه
وقضا كرده شده است امر وبسوي الله تعالى برميكردد امرها سل بني
إسرائيل كم آتيناهم من آية بينة ومن يبدل نعمة الله من بعد

ما جاءته فان الله شديد العقاب سل فعل ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد بني مفعولش اسرائيل مضاف اليه بني كم كم
استفهاميه يا كم خبريه اتيناهم فعل وفاعل ومفعول من اية تميز
كم بينة صفت من اية ومن يبدل ومن مبتدا يبدل فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد نعمة مفعولش الله مضاف اليه
نعمة من بعد مفعول بواسطه يبدل ما ما موصوله محلا مجرور است
تا مضاف اليه بعد باشد يا ما مصدريه است جاءته فعل وفاعل
ومفعول اين جمله بتاويل مصدر محلا مجرور است تا مضاف اليه بعد باشد
فان الله فا فا عاطفه ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش
شديد خبر العقاب مضاف اليه شديد يعني سؤال كن تو بني اسرائيل
را كه چه قدر داديم ما ايشانرا از نشانهاء ظاهر وكسي كه تبديل كند نعمت
الله تعالى را از بعد انكه امده است او را پس بدرستي كه الله تعالى
شديد العقاب است زين للذين كفروا الحيوة الدنيا ويسخرون
من الذين امنوا والذين اتقوا فوقهم يوم القيمة والله يرزق من
يشاء بغير حساب زين فعل مجهول للذين مفعول بواسطه كفروا

فعل

فعل وفاعل الحيوة مفعول بجاي فاعل زين الدنيا صفت الحيوة
ويسخرون فعل وفاعل من الذين مفعول بواسطه امنوا فعل وفاعل
اين جمله صله والذين مبتدا اتقوا فعل وفاعل اين جمله صله فوقهم
ظرف مستقر است تا خبرش باشد هم مضاف اليه فوق يوم ظرف است
از براي فوق القيمة مضاف اليه يوم والله مبتدا يرزق فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد من مفعولش يشاء فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد بغير مفعول بواسطه حساب
مضاف اليه غير يعني زينت داده شده است از براي انجماعتي كه
كافر شدند زندگاني دنيا واستهزا ميكنند انجماعتي را كه ايمان
اورده وانكساني كه پرهيز كردند در بالاي ايشان خواهند بود در
روز قيامت والله تعالى روزي ميدهد هر كسي را كه ميخواهد
بغير حساب احتمال من شرطي دارد كان الناس امة واحدة
فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب
بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا
الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى

اللهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ كَانَ فعليست از افعال ناقصه النَّاسُ
اسمش اُمَّةً خبرش واحِدَةً صفتش فَبَعَثَ اللّٰهُ فعل وفاعل النَّبِيِّينَ
مفعول مُبَشِّرِينَ حالست از مفعول وَمُنْذِرِينَ عطفست بمبشرين وَ
اَنْزَلَ واو عاطفه انزل فعل ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
مَعَهُمُ ظرف مستقر است تا مفعولش باشد الْكِتَابَ مفعول بِالْحَقِّ
مفعول بواسطه لِيَحْكُمَ لام لام كي يحكم فعل ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد بَيْنَ مفعول النَّاسِ مضاف اليه بين فِيمَا مفعول
بواسطه يحكم اخْتَلَفُوا فعل وفاعل فِيهِ مفعول بواسطه اختلفوا
وَمَا اخْتَلَفَ واو واو عاطفه ما ما نافيه اختلف فعل ضميري در
او مستتر است تا فاعلش باشد فِيهِ مفعول اِلَّا الَّذِينَ اِلَّا الا استثني
الذين مفعول اختلف اُوتُوهُ فعل وفاعل ومفعول مِنْ بَعْدِ مفعول
بواسطه مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ ما ما موصوله محلا مجرور است تا مضاف
اليه بعد باشد جاءتهم البينات فعل ومفعول وفاعل بَغْيًا مفعول له
بَيْنَهُمْ صفت بغيا هم مضاف اليه بين فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ فعل وفاعل

ومفعول

ومفعول اٰمَنُوا فعل وفاعل لِمَا مفعول بواسطه امنوا اخْتَلَفُوا فعل وفاعل
فِيهِ مفعول بواسطه مِنَ الْحَقِّ ظرف مستقر است تا حال باشد از مفعول بِاِذْنِهِ
نيز حالست از الحق ها مضاف اليه اذن وَاللّٰهُ مبتدا يَهْدِي فعل ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد مَنْ يَشَاءُ من من موصوله محلا منصوبست
تا مفعولش باشد اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مفعول بواسطه مستقيم صفت صراط
يعني بودند مردمان يك امت پس برانگيخت حضرت الله تعالى پيغمبرانرا
بشارت دهندگان وبيم كنندگان وفرو فرستاد الله تعالى با ايشان
كتابرا بحق تا اينكه حكم كنند درميان مردمان در انچه كه خلاف كردند
ايشان دران واختلاف نكردند دران مگر انكساني كه داده شدند
ان كتابرا بعد از انچه امده است ايشانرا از بينات براي حسدي كه
داشتند درميان خودشان پس هدايت كرد الله تعالى انكسانيرا
كه ايمان اورده اند از انچه كه ايمان اختلاف كردند دران از حق باذن
الله تعالى والله تعالى هدايت ميكند كسي را كه ميخواهد بسوي راه راست
اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَاْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ أَمْ ام عاطفه
حَسِبْتُمْ فعل وفاعل أَنْ تَدْخُلُوا ان ان ناصبه تدخلوا فعل وفاعل
الْجَنَّةَ مفعولش این جمله بتاویل مصدر است تا مفعول حسبتم باشد
وَلَمَّا يَأْتِكُمْ واو عاطفه لما لما جازم یأت مفعولش مَثَلُ فاعل
یأت الَّذِينَ اسم صله موصول خَلَوْا فعل وفاعل مِنْ قَبْلِكُمْ مفعول بواسطه
کم مضاف الیه قبل این جمله صله الذین با صله در محل نصبست
تا مفعول یأت باشد مَسَّتْهُمُ فعل ومفعول الْبَأْسَاءُ فاعل مست وَالضَّرَّاءُ
عطف است بالبأساء وَزُلْزِلُوا واو عاطفه زلزلوا فعل وفاعل حَتَّى
يَقُولَ الرَّسُولُ حتی جاره یقول فعل الرسول فاعل یقول وَالَّذِينَ واو
عاطفه الذین اسم موصول آمَنُوا فعل وفاعل مَعَهُ مفعول ها مضاف
الیه مع این جمله عطف است بیقول وصله با موصول در محل نصبست
تا مفعول یقول باشد واین جمله حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه
مجرور بحتی است تا مفعول بواسطه زلزلوا باشد مَتَى نَصْرُ اللَّهِ متی
استفهامیه تقدیرا مرفوعست تا مبتدا باشد نصر خبر الله مضاف الیه
نصر أَلَا ألا تنبیهی إِنَّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل نَصْرَ اللَّهِ

اسمش

اسمش الله مضاف الیه نصر قَرِيبٌ خبرش یعنی آیا گمان کرده اید شما اینکه
داخل خواهید شد بهشت را وهنوز نیامده است شما را مثل آنکسانیکه
گذاشته اند از پیش شما مس کرده است ایشانرا باسها وضررها وزلزلها
تا اینکه گفت پیغمبر وآنکسانی که ایمان آوردند باو که کجاست یاری الله
تعالی آگاه باش بدرستی که یاری الله تعالی نزدیکست يَسْأَلُونَكَ
مَاذَا يُنْفِقُونَ يسألونك فعل مضارع موضوع از برای جمع مذکر
غایب واو فاعلش کاف مفعول ماذا ما ما استفهامیه محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد ذا اسم اشاره محلا مرفوعست تا خبر ما باشد احتمال
دارد که ماذا یک کلمه باشد محلا منصوبست تا مفعول ینفقون
يُنْفِقُونَ فعل مضارع واو فاعلش یعنی سؤال میکنند ترا که
چه چیز نفقه میکنند ایشان قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ قل فعل امر حاضر ضمیر
در او مستتر است تا فاعلش باشد ما ما موصوله محلا منصوبست
تا مفعول قل باشد انفقتم انفق فعل ماضی تم فاعلش مِنْ خَيْرٍ

مفعول بواسطه انفقتم باشد فَلِلْوالِدَیْنِ ظرفست تا عطف باشد بر
خیر وَالْاَقْرَبِیْنَ عطف است بالوالدین وَالْیَتامی عطف است بر والا
قربین وَالْمَساکِیْنَ عطف است بر والیتامی وَابْنِ عطف است بر والمساکین
السَّبِیْلِ مضاف الیه وابن وَما تَفْعَلُوا واو عاطفه ما ما موصوله
محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تفعلوا فعل مضارع واو فاعلش
مِنْ خَیْرٍ ظرف لغو است تا مفعول بواسطه تفعلوا باشد فَاِنَّ فا فا
عاطفه انّ حرفیست از حروف مشبهه بالفعل اللّهَ اسمش بِهِ متعلق
بعلیم عَلِیْمٌ خبر انّ این جمله خبر ما یعنی بگوای حضرت محمد صم که
انچه را نفقه کردید شما از نیکویی پس از برای پدر و مادر و نزدیکان
و یتیمان و مساکین و پسر راه وانچه که نفقه میکنید شما از نیکویی
پس بدرستی که حضرت الله تعالی باو داناست کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ
وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَعَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسی
اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لا تَعْلَمُوْنَ
کُتِبَ فعل ماضی مجهول عَلَیْکُمْ ظرف لغو متعلق بکتب الْقِتالُ
مفعول بجای فاعل کتب باشد وَهُوَ کُرْهٌ واو حالی هو مبتدا کره

خبرش

خبرش لَکُمْ ظرف لغو متعلق بکره این جمله حالست از قتال وَعَسی
اَنْ تَکْرَهُوا واو عاطفه عسی فعلیست از افعال ناقصه ضمیری در او
مستتر است تا اسمش باشد ان تکرهوا ان ان ناصبه تکرهوا فعل
مضارع واو فاعلش شَیْئًا مفعول تکرهوا این جمله خبر وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ
واو حالی هو مبتدا خیر خبرش لکم ظرف لغو متعلق بخیر وَعَسی اَنْ تُحِبُّوا
شَیْئًا واو عاطفه عسی فعلیست از افعال ناقصه ضمیری در او مستتر است
تا اسمش باشد اَنْ ان ناصبه تحبوا فعل مضارع واو فاعلش شَیْئًا
مفعول این جمله خبر عسی وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ واو حالی هو مبتدا شرّ
خبرش لکم ظرف لغو متعلق بشر این جمله حالست از مفعول تحبوا وَاللّهُ
واو عاطفه الله مبتدا یَعْلَمُ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد این جمله خبر مبتدا وَاَنْتُمْ واو حالی انتم مبتدا لا تَعْلَمُوْنَ
لا لا نافیه تعلمون فعل مضارع واو فاعلش این جمله خبر مبتدا یعنی
نوشته شده است بر شما قتال و حال انکه او ناخوش است از برای شما
و نزدیکست اینکه ناخوش دارید شما چیزی را و حال انکه ان چیز بهتر است
از برای شما و نزدیکست اینکه دوست دارید و حال انکه ان بدتر است

از براي شما وحضرت الله تعالى ميداند وحال انكه شما نميدانيد يسئلونك
عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير وصد عن سبيل
الله وكفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اكبر عند
الله والفتنة اكبر من القتل ولا يزالون يقاتلونكم حتى
يردوكم عن دينكم ان استطاعوا ومن يرتدد منكم عن
دينه فيمت وهو كافر فاولئك حبطت اعمالهم في الدنيا
والاخرة واولئك اصحاب النار هم فيها خالدون يسئلونك
فعل مضارع واو فاعلش كاف مفعول عن الشهر الحرام مفعول بواسطه
الحرام صفت الشهر قتال صفت الحرام فيه ظرف لغو متعلق بقتال
قل قتال فيه كبير قل فعل امر حاضر قتال مبتدا فيه ظرف لغو متعلق
بقتال كبير خبر مبتدا وصد عن سبيل الله واو عاطفه صد مبتدا
عن سبيل الله ظرف لغو متعلق بصد الله مضاف اليه سبيل وكفر
كفر به واو عاطفه كفر خبر صد به ظرف لغو متعلق بكفر والمسجد
الحرام عطف است بصد عن سبيل الله وكفر به الحرام صفت المسجد
واخراج واو عاطفه اخراج مبتدا اهله مضاف اليه اخراج هاء

مضاف

مضاف اليه منه ظرف لغو متعلق باخراج اكبر خبر اخراج عند الله ظرف
لغو متعلق باكبر الله مضاف اليه عند والفتنة اكبر واو عاطفه الفتنه
مبتدا اكبر خبر او من القتل ظرف لغو متعلق باكبر ولا يزالون واو عاطفه
لا لا نافيه يزالون فعل واو فاعل يقاتلونكم يقاتلون فعل مضارع واو
فاعل كم مفعول حتى يردوكم حتى ناصبه يردو فعل مضارع واو
فاعل كم مفعول عن دينكم مفعول بواسطه كم مضاف اليه متعلق به
يردوكم اين جمله محلا مجرور بحتى جار ومجرور ظرف لغو متعلق بيقاتلونكم
ان استطاعوا ان ان شرطي استطاعوا فعل ماضي واو فاعلش ومن
يرتدد واو عاطفه من من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
يرتدد فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد منكم
ظرف لغو متعلق بيرتدد عن دينه بشرح ايضا فيمت فا فا عاطفه يمت
فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد وهو كافر واو
حالي هو مبتدا كافر خبر اين جمله حالست از ضمير يمت اين يمت وهو كافر
خبر من ومن يرتدد منكم عن دينه فيمت وهو كافر اين در محل جزم است
تا جزاي شرط باشد فاولئك فا فا عاطفه اولئك مبتدا حبطت

فعل ماضی اَعْمالُهُمْ فاعلش هُمْ مضاف الیه اعمال فِی الدُّنْیا ظرف لغو
متعلق بحبطت وَالْاٰخِرَةِ عطف است بفی الدنیا این جمله خبر مبتدا وَاُولٰٓئِكَ
اَصْحابُ النّارِ واو عاطفه اولئك مبتدا اصحاب خبر النّار مضاف الیه
اصحاب هُمْ فِيها خالِدُونَ هم مبتدا فیها ظرف لغو متعلق بخالدون
خالِدُونَ خبر مبتدا این جمله حالست از اصحاب یعنی سؤال میکنند
ترا از ماه حرام جنك کردن دران و بکوای حضرت محمد صلی جنك کردن
دراو بزرکست و منع کردن از راه حضرت الله تعالی و کافر شدن نیست
باو و منع کردن از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل او از مسجد بزرکتر است
نزد الله تعالی و فتنه کردن بزرکتر است از جنك کردن و همیشه ایشان
خواهند بود که مقاتله کنند با شما تا اینکه بدرکنند شما را از دین شما
اکر توانند ایشان و کسی که بر کردد از شما از دین خود پس بمیرد و حال آنکه
او کافر مرده باشد پس این کروه برطرف شده است عملهای ایشان در دنیا
و آخرت و این کروه اصحاب آتشند و حال آنکه ایشان دران آتش همیشه
خواهند بود اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ
اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اِنَّ الَّذِينَ ان حرفیست

ازحروف

ازحروف مشبهة بالفعل الذین اسمش اٰمَنُوا فعل ماضی واو فاعلش
این جمله صله وَالَّذِينَ عطف است بالذین اول هاجَرُوا فعل ماضی
واو فاعلش وَجاهَدُوا فعل ماضی واو فاعلش فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ظرف
لغو متعلق بجاهدوا الله مضاف الیه سبیل این جمله صله الذین اُولٰٓئِكَ
مبتدا يَرْجُونَ فعل مضارع واو فاعلش رَحْمَةَ مفعول اللّٰهِ مضاف الیه
رحمة این جمله خبر اولئك واین مبتدا و خبر در محل رفعست تا خبر انّ
باشد وَاللّٰهُ مبتدا غَفُورٌ خبر رَحِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت غفور یعنی
بدرستی که آن جماعتی که ایمان آورده اند و آن جماعتی که مهاجرت کردند و
جهاد کردند در راه حضرت الله تعالی این کروه امید وارند رحمت
حضرت الله تعالی را و حضرت الله تعالی آمرزنده و رحم کننده است
يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما اِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ وَ
اِثْمُهُما اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما وَيَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ يسئلونك
فعل مضارع واو فاعلش کاف مفعول عَنِ الْخَمْرِ مفعول بواسطه وَالْمَيْسِرِ
عطف است بالخمر قُلْ فعل امر حاضر فِيهِما ظرف لغو متعلق بقل هما مضاف
الیه اِثْمٌ مبتدا كَبِيرٌ خبر وَمَنافِعُ مبتدا لِلنّاسِ ظرف مستقر است خبرش

باشد وَاِثْمُهُمَا مبتدا هما مضاف الیه اَكْبَرُ خبر مِنْ نَفْعِهِمَا ظرف لغو متعلق
باكبر هما مضاف الیه وَيَسْئَلُونَكَ فعل مضارع واو فاعلش کاف مفعول
مَاذَا ما ما استفهامیه محلا مرفوعست تا مبتدا باشد ذا اسم اشاره
محلا مرفوعست تا خبرش باشد احتمال داد که ماذا یك کلمه بمعنی ای شیء
محلا منصوبست تا مفعول ینفقون باشد يُنْفِقُونَ فعل مضارع واو
فاعلش یعنی سؤال میکنند ایشان ترا از خمر و قمار بگوای محمد در این
هر دو گناه بزرگست و منفعتی است از برای مردم و گناه این هر دو بزرگتر
است از نفع این هر دو و سؤال میکنند ایشان ترا که چه چیز است که نفقه
میکنند یا کدام چیز را نفقه میکنند قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ
لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ قُلْ فعل امر حاضر ضمیری دراو مستتر
است تا فاعلش باشد العفو مفعول كَذَلِكَ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
محذوف باشد کذلك مثل ما بین يُبَيِّنُ اللّٰهُ فعل مضارع الله فاعلش
لَكُمْ ظرف لغو متعلق به یبین اَلْاٰيَاتِ مفعول یبین لَعَلَّكُمْ حرفیست از
حروف مشبهة بالفعل کم اسمش تَتَفَكَّرُونَ فعل مضارع واو فاعلش
این جمله خبر یعنی بگوای محمد که مثل این نیست که ظاهر میکند حضرت الله

تعالی

تعالی از برای شما ایات خود را شاید که تفکر کنید فِی الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
فی الدنیا ظرف لغو متعلق به تتفکرون والاخرة عطفاست بفی الدنیا
یعنی شاید که شما فکر میکرده باشد در امور دنیا و اخرت وَيَسْئَلُونَكَ
عَنِ الْيَتَامٰى قُلْ اِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَاِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ
وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَعْنَتَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَيَسْئَلُونَكَ واو عاطفه یسئلون فعل مضارع واو
فاعلش کاف مفعول عَنِ الْيَتَامٰى مفعول بواسطه قُلْ فعل امر حاضر
ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد اِصْلَاحٌ مبتدا لَهُمْ ظرف
لغو متعلق باصلاح خَيْرٌ خبر مبتدا وَاِنْ تُخَالِطُوهُمْ واو عاطفه ان
ان شرطی تخالطوهم فعل مضارع واو فاعلش هم مفعول فَاِخْوَانُكُمْ
فا فاء عاطفه اخوان مبتدا کم مضاف الیه خبرش محذوفست بتقدیر
فاخوانکم فی الدین وَاللّٰهُ مبتدا يَعْلَمُ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر
است تا فاعلش باشد الْمُفْسِدَ مفعول مِنَ الْمُصْلِحِ ظرف لغو متعلق بیعلم
این جمله خبر مبتدا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واو عاطفه لو لو شرطی شاء فعل ماضی
الله فاعل لَاَعْنَتَكُمْ مفعول کم مضاف الیه اِنَّ اللّٰهَ انّ حرفیست از حروف

مشبهه بالفعل الله اسمش عزیز خبر حکیم خبر بعد از خبر است یا صفت این
جمله در محل جزم است تا جزای شرط باشد یعنی و سؤال میکنند ایشان
ترا از یتیمان بگوای حضرت محمد صلعم اصلاح از برای ایشان بهتر است و
اگر معاشرت کنید شما با ایشان و شریک شوید شما با ایشان پس ایشان
برادران شما اند در دین و حضرت الله تعالی هر اینه اعانت کند شمارا
بدرستی که الله تعالی غلبه کننده است بر انچه که میخواهد میکند انچه
مقتضی حکمت باشد وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ
خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى
النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَلَا تَنكِحُوا واو عاطفه لا لا نافیه تنکحوا
فعل مضارع واو فاعلش المشرکات مفعول حتی حتی ناصبه یؤمن
فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله بتاویل
مصدر بمحل مجرور بحتی جار و مجرور ظرف لغو متعلق بر تنکحوا ولامة
واو عاطفه لام لام ابتدا امة مبتدا مؤمنة صفتش خیر خبر من مشرکة

ظرف

ظرف لغو متعلق بخیر و لو اعجبتکم واو عاطفه لو لو شرطی اعجبت فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد کم مفعول ولا تنکحوا واو عاطفه
لا لا ناهیه تنکحوا فعل مضارع واو فاعلش المشرکین مفعول حتی
یؤمنوا حتی حتی ناصبه یؤمنوا فعل مضارع واو فاعلش این جمله فعل
و فاعل بتاویل مصدر بمحل مجرور بحتی جار و مجرور ظرف لغو متعلق به
تنکحوا ولعبد واو عاطفه لام لام ابتدا عبد مبتدا مؤمن صفتش خیر
خبر عبد من مشرک ظرف لغو متعلق بخیر ولو اعجبکم واو عاطفه
لو لو شرطی اعجب فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
کم مفعول اولئک مبتدا یدعون فعل مضارع واو فاعلش الی النار
مفعول بواسطه این جمله خبر اولئک مبتدا با خبر در محل جزم است
تا جزای شرط باشد والله مبتدا یدعوا فعل مضارع ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد الی الجنة مفعول بواسطه والمغفرة
عطف است بالجنة باذنه ظرف لغو متعلق بالمغفرة این جمله خبر
مبتدا و یبین فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
آیاته مفعول ها مضاف الیه آیات للناس مفعول بواسطه لعلهم

لعل حرفيست از حروف مشبهة بالفعل هُم اسمش يَتَذَكَّرُونَ فعل
مضارع واو فاعلش يعني نكاح مكنيد شما زنان مشركه را تا اينكه ايمان
آورند وهر اينه كنيز مؤمنه بهتر است از كنيز مشركه هر چند بعجب
آورد شما را ونكاح مكنيد شما كافرانرا تا اينكه ايمان بياورند وهر اينه
بنده مؤمن بهتر است از بنده كافر وهر چند بعجب آورد اين گروه مي
خوانند بسوي آتش وحضرت الله تعالى ميخواند بسوي بهشت
ومغفرت بامر خود وتوفيق خود وظاهر ميكند امرهاي خود را ونواهي
خود را از براي مردمان شايد كه ايشان متذكر ميشده باشند
وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَيَسْئَلُونَكَ فعل
مضارع واو فاعلش كاف مفعول عَنِ الْمَحِيضِ مفعول بواسطه قُلْ فعل
امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد هُوَ مبتدا أَذًى
تقدير امر نوعست تا خبرش باشد فَاعْتَزِلُوا فعل مضارع واو فاعلش
النِّسَاءَ مفعول فِي الْمَحِيضِ مفعول بواسطه وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ فعل مضارع

داو

واو فاعلش هُنَّ مفعول حَتَّى يَطْهُرْنَ حتى حرف ناصبه يطهرن فعل مضارع
نون فاعلش اين جمله محلا مجرور بحتى جار ومجرور ظرف لغو متعلق بتقربوهن
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فا فاء عاطفه اذا ظرف زمان محلا منصوبست بوظرفيت
تطهرن فعل مضارع نون فاعلش اين جمله مضاف اليه اذا فَأْتُوهُنَّ فا رعاطفه
ائتوهن فعل امر حاضر واو فاعلش هُنَّ مفعول مِنْ حَيْثُ مفعول بواسطه
اين جمله در محل جزم است تا جزاي اذا باشد أَمَرَكُمُ امر فعل ماضي
كُمُ مفعول اللَّهُ فاعل اين جمله مضاف اليه حيث إِنَّ اللَّهَ انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش يُحِبُّ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد التَّوَّابِينَ مفعول وَيُحِبُّ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد الْمُتَطَهِّرِينَ مفعول يعني وسؤال
ميكنند ايشان ترا از زن حايض بگواي محمد صا او ازاريست پس معزول كنيد
زنانرا در حيض ونزديك مشويد شما زنانرا تا اينكه پاك شود از ايشان
خون يا غسل كنند پس هر گاه غسل كنند ايشان پس اتيان كنيد شما
ايشانرا يعني طلب فرزند كنيد از جهتيني كه الله تعالى امر كرده است بدرستي
كه الله تعالى دوست ميدارد توبه كنندگانرا ودوست ميدارد پاك

كننده كانرا نساؤكم حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم وقدموا
لانفسكم واتقوا الله واعلموا انكم ملاقوه وبشر المؤمنين
نساؤكم مبتدا كم مضاف اليه حرث خبر لكم ظرف لغو متعلق بحرث
فأتوا فعل امر حاضر واو فاعلش حرثكم مفعول كم مضاف اليه انى
ظرف مكان محلا منصوبست بر ظرفيت شئتم فعل ماضى تم فاعلش
اين جمله مضاف اليه انى وقدموا فعل ماضى واو فاعلش لانفسكم
مفعول بواسطه كم مضاف اليه انفس واتقوا الله فعل امر حاضر واو
فاعلش الله مفعول واعلموا فعل امر حاضر واو فاعلش انكم ان حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش ملاقوه اسميست مخفف باضافه
لفظا مرفوعست تا خبر ان باشد ها مضاف اليه ملاقوا وبشر فعل امر
حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد المؤمنين مفعول
يعنى زنان شما جاي كشت زاريست از براي شما پس اتيان كنيد شما
كشت زار خود را هر جا كه خواهيد شما وپيش فرستيد شما از براي نفسهاي
خودتان از اعمال الصالحه وبعضى كفته اند كه او طلب فرزندست وبعضى
كفته اند كه نام بردن خداست در حالت جماع وبپرهيزيد از خداي تعالى

وحرات

وحرات مكنيد بر مناهي خدا وبدانيد شما اينكه ملاقات كننده ايد خدا را
وبشارت ده اي محمد صم مؤمنانرا ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم
ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بين الناس والله سميع عليم ولا تجعلوا
فعل ناهيه واو فاعلش الله مفعول عرضة مفعول ديكر لايمانكم ظرف
مستقراست تا خبر مبتدا باشد كم مضاف اليه ان تبروا ان ناصبه تبروا
فعل مضارع واو فاعلش اين جمله بتاويل مفرد محلا مرفوعست تا مبتدا
باشد وتتقوا فعل مضارع واو فاعلش وتصلحوا فعل مضارع واو
فاعلش بين ظرفست تا مفعول تصلحوا باشد الناس مضاف اليه بين
والله مبتدا سميع خبر عليم خبر بعد از خبر يا صفت سميع يعنى ومكردانيد
شما حضرت الله تعالى را عرضه از براي قسمهاي خود اينكه نيكوكاري
جوييد وبپرهيزيد وباصلاح آريد ميان مردمان وحضرت الله تعالى
شنوا ودانا است لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم ولكن
يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم والله غفور حليم لا يؤاخذكم
لا لاء نافيه يؤاخذ فعل مضارع كم مفعول الله فاعل باللغو مفعول بواسطه
في ايمانكم متعلق بر يؤاخذ ولكن واو عاطفه لكن عاطفه يؤاخذكم

فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول بما
كسبت با حرف جر ما ما مصدريه كسبت فعل ماضي قلوبكم فاعلش
كم مضاف اليه قلوب اين جمله بتاويل محلا مجرور بيا جار ومجرور ظرف
لغو متعلق بيؤاخذ والله مبتدا غفور خبر حليم خبر بعد از خبر يا صفت
يعني مؤاخذه نميكند شما را حضرت الله تعالى امرزنده وحليم است للذين
يؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءوا فان الله غفور رحيم
للذين ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد يؤلون فعل مضارع واو
فاعلش من نسائهم مفعول بواسطه هم مضاف اليه تربص مبتدا
اربعة مفعول تربص اشهر مضاف اليه فان فاء عاطفه ان ان شرطي
فاءوا فعل ماضي واو فاعلش فان فاء عاطفه ان حرفيت از حروف
مشبهة بالفعل الله اسمش غفور خبر رحيم خبر بعد از خبر يا صفت
اين جمله جزاي شرط يعني از براي انجماعتي كه قسم ميخورند اينكه جماع
كنند با زنان خود شان انتظار كشيدن زنان چهار ماه را پس اگر بر گردند
مردان بسوي ايشان پس بدرستي كه حضرت الله تعالى امرزنده ورحيم
است وان عزموا الطلاق فان الله سميع عليم وان عزموا

واو عاطفه ان ان شرطي عزموا فعل ماضي واو فاعلش الطلاق
مفعول فان الله فاء عاطفه ان حرفيت از حروف مشبهة بالفعل
الله اسمش سميع خبر عليم خبر بعد از خبر يا صفت يعني واگر عزم كنند
طلاق را پس بدرستي كه حضرت الله تعالى شنوا ودانا است والمطلقات
يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق
الله في ارحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم الاخر وبعولتهن احق
بردهن في ذلك ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذي عليهن
بالمعروف وللرجال عليهن درجة والله عزيز حكيم والمطلقات
مبتدا يتربصن فعل مضارع نون فاعلش بانفسهن مفعول بواسطه
هن مضاف اليه انفس ثلثة خبر مطلقات قروء مضاف اليه ثلثه
ولا يحل واو عاطفه يحل فعل مضارع ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد لهن ظرف لغو متعلق بيحل ان يكتمن ان ناصبه يكتمن
فعل مضارع نون فاعلش ما ما موصوله محلا منصوب تا مفعول
يكتمن باشد اين جمله بتاويل مصدر تا مفعول يحل باشد خلق الله
خلق فعل ماضي الله فاعلش في ارحامهن ظرف لغو متعلق بخلق هن

مضاف الیه ارحام این جمله صله ما إن کنّ ان ان شرطی کنّ فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد یؤمنّ فعل مضارع ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد بِاللهِ مفعول بواسطه وَالیومِ عطف است
بالله الآخرِ صفت الیوم این جمله جمله شرطیست وَبُعُولَتُهُنَّ مبتدا هنّ
مضاف الیه بعولت أحقّ خبر بردّهنّ ظرف لغو متعلق باحقّ هنّ مضاف
الیه بردّ فِی ذلِکَ ایضا إنْ أرادُوا ان ان شرطی ارادوا فعل ماضی واو
فاعلش إصلاحًا مفعول وَلَهُنَّ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد
مِثلُ مبتدا الَّذِی مضاف الیه مثل علیهنّ ظرف مستقر است تا صله الذی
باشد بِالمعروفِ با حرف جر المعروف مجرور ربا جار ومجرور وَلِلرّجالِ
عطف است بالمعروف علیهنّ ظرف مستقر تا خبر مبتدا باشد دَرَجَةٌ
مبتدا وَاللهُ مبتدا عزیزٌ خبر حکیمٌ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی وزنان
طلاق داده شده انتظار میکشند بنفسهای خود تا سه طهار وحلال
نیست از برای زنان اینکه بپوشانند بچه را که حضرت الله تعالی آفریده است
در رحمهای ایشان از فرزند اگر بوده باشند که ایمان آورده باشند بخدا
وبروز آخرت وزنان ایشان سزاوارترانند برد کردن ایشان بسوی

نکاح

نکاح ورجعة در زمان تربص اگر اراده کنید شما برجعة واصلاح کردن
میان ایشان واز برای ایشانست مثل الخیر یکه بر ایشانست از حقوق
واجبه بوجهی که انکار نکند واز برای مردانست بر زنان درجه در زیادتی
حقوق وحضرت الله تعالی عزیز است وحکیم الطَّلاقُ مرّتانِ فَإمساکٌ
بِمَعرُوفٍ أوْ تَسریحٌ بِإحسانٍ وَلا یَحِلُّ لَکُم أنْ تَأخُذُوا مِمّا آتَیتُمُوهُنَّ
شَیئًا إلّا أنْ یَخافا ألّا یُقِیما حُدُودَ اللهِ فَإنْ خِفتُم ألّا یُقِیما حُدُودَ
اللهِ فَلا جُناحَ عَلَیهِما فِیما افتَدَتْ بِهِ تِلکَ حُدُودُ اللهِ فَلا تَعتَدُوها
وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ الطَّلاقُ مبتدا مرّتانِ
خبر فَإمساکٌ مبتدا بِمَعرُوفٍ ظرف مستقر است تا خبرش باشد أو تسریحٌ
مبتدا بِإحسانٍ ظرف مستقر است تا خبرش باشد وَلا یَحِلُّ لَکُم
واو عاطفه لا لا نافیه یحلّ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد لکم مفعول بواسطه أنْ تأخُذُوا ان ان ناصبه تاخذوا
فعل مضارع واو فاعلش ممّا ظرف لغو متعلق بتاخذوا این جمله فعل
وفاعل ومفعول بتاویل مصدر است تا مفعولش آتیتموهنّ فعل ماضی
تم فاعلش هنّ مفعول شیئا نیز مفعولش این جمله صله ما إلّا أن یخافا

الّا الّا استثنا ان اَن ناصبه بجا فا فعل مضارع الف فاعلش اَلّا یُقِیمَا ان
ان ناصبه لا لا؛ ناهیه یقیما فعل مضارع الف فاعلش حُدُودَ اللّٰهِ مفعول
الله مضاف الیه حدود و این جمله بتاویل مصدر است تا مفعول یخافا باشد
فَاِنْ خِفْتُمْ فا فا؛ عاطفه ان ان شرطی خفتم فعل ماضی تم فاعلش اَلَّا
یُقِیمَا ان ان ناصبه لا لا؛ ناهیه یقیما فعل مضارع الف فاعلش
حُدُودَ اللّٰهِ مفعول الله مضاف الیه حدود و این جمله بتاویل مصدر است
تا مفعول خفتم باشد این جمله جمله شرطیست فَلَا جُنَاحَ فا فا؛ عاطفه لا
لا؛ نفی جنس جناح اسمش عَلَیْهِمَا ظرف مستقر است تا خبر لا باشد فِیمَا
ظرف لغو متعلق بجناح اِفْتَدَتْ فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد بِهِ مفعول بواسطه تِلْکَ مبتدا حُدُودُ اللّٰهِ خبر
الله مضاف الیه فَلَا تَعْتَدُوهَا فا فا؛ عاطفه لا لا؛ ناهیه تعتدوها
فعل مضارع واو فاعلش ها مفعول وَمَنْ یَتَعَدَّ واو عاطفه من من
موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد یتعدّ فعل مضارع ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد حُدُودَ اللّٰهِ مفعول الله مضاف
الیه حدود و این جمله صله فَاُولٰئِکَ مبتدا هُمْ مبتدا؛ ثانی الظَّالِمُونَ

جز

خبر این جمله خبر اولئک اولئک با خبر خبر من یعنی طلاق دو مرتبه است پس
امساک بمعروف یا تسریح کردن بنیکو نیست و حلال نیست از برای
شما اینکه فرا گیرید شما از آنچیزیکه داده شما ایشانرا چیزی مگر اینکه بترسند
از اینکه بپا ندارند حدهای خدا را پس اگر بترسید شما از اینکه بپا ندارند
حدهای خدا را پس نیست باکی برای ایشان در آنچه فدا کرده است باو این است
حدهای خدای تعالی پس درمگذرید از حدهای خدا او کسی که میگذرد
از حدهای خدا پس این گروه ایشانند ظالمان فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ
بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا اَنْ یَتَرَاجَعَا
اِنْ ظَنَّا اَنْ یُقِیمَا حُدُودَ اللّٰهِ وَتِلْکَ حُدُودُ اللّٰهِ یُبَیِّنُهَا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ
فَاِنْ طَلَّقَهَا فا فا؛ عاطفه ان ان شرطی طلقها فعل ماضی ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول فَلَا تَحِلُّ فا فا؛ عاطفه لا لا؛
نافیه تحل فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد له ظرف
لغو متعلق بتحل مِنْ بَعْدُ ظرف لغو متعلق بتحل حَتّٰی تَنْکِحَ حتی حتی ناصبه
تنکح فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد زَوْجًا مفعول
غَیْرَهُ صفت زوجا ها مضاف الیه فَاِنْ طَلَّقَهَا فا فا؛ عاطفه ان ان شرطی

طلقها فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد فلا جناح
فا فاء عاطفه لا لاء نفی جنس جناح اسمش علیهما ظرف مستقر است تا
خبرش باشد ان یتراجعا ان ان ناصبه یتراجعا فعل مضارع الف فاعلش
این جمله بتاویل مصدر تا مفعول جناح باشد ان ظنا ان ان شرطی
ظنا فعل ماضی الف فاعلش ان یقیما ان ان ناصبه یقیما فعل مضارع
الف فاعلش حدود الله مفعول الله مضاف الیه حدود این جمله بتاویل
مصدر است تا مفعول ظنا باشد وتلک واو عاطفه تلک مبتدا حدود
الله خبر الله مضاف الیه حدود یبینها فعل مضارع ضمیری در
او مستتر است تا فاعلش باشد لقوم مفعول بواسطه یعلمون
فعل مضارع واو فاعلش یعنی پس اگر طلاق دهد زن را پس حلال
نیست از برای او بعد از اینکه نکاح کرده باشد زن دیگر غیر از پس
اگر طلاق دهد آن زن را پس نیست باکی بر این دو زن از اینکه برگردند اگر
گمان داشته باشد اینکه این هر دو بپا دارند حدهای الله تعالی
را و اینست حدهای حضرت الله تعالی بیان میفرماید انرا از برای
قومی که عقل خود را بکار میبرند واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن

فامسکوهن

اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسکوهن
ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات
الله هزوا واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب
والحکمة یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شیء علیم
واذا واو عاطفه اذا طلقتم فعل ماضی تم فاعلش النساء مفعول فبلغن
فعل ماضی نون فاعلش اجلهن مفعول هن مضاف الیه اجل فامسکوهن
فعل امر حاضر واو فاعلش هن مفعول بمعروف مفعول بواسطه او سرحوهن
واو عاطفه سرحوا فعل امر حاضر واو فاعلش هن مفعول بمعروف
مفعول بواسطه ولا تمسکوهن واو عاطفه لا لاء ناهیه تمسکوا فعل
مضارع واو فاعلش هن مفعول ضرارا مفعول لتعتدوا لام لام کی تعتدوا
فعل مضارع واو فاعلش ومن واو عاطفه من من شرطی محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد یفعل فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد ذلک اسم اشاره فقد فا فاء عاطفه قد قد تحقیقی ظلم فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد نفسه مفعول ها مضاف
الیه این جمله خبر مبتدا ولا تتخذوا واو عاطفه لا لاء ناهیه تتخذوا

فعل مضارع واو فاعلش ايات مفعول الله مضاف اليه هزوا مفعول
ديكر واذكروا فعل امر حاضر واو فاعلش نعمة مفعول الله مضاف اليه
عليكم مفعول بواسطه وما انزل واو عاطفه ما ما موصول محلا
منصوبست تا عطف باشد به واذكروا نعمة الله عليكم انزل فعل ماضي ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد عليكم مفعول بواسطه من الكتاب
متعلق است بانزل والحكمة بالكتاب يعظكم فعل مضارع ضميري در
او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول به مفعول بواسطه واتقوا
الله فعل امر حاضر واو فاعلش الله مفعول واعلموا فعل امر حاضر واو
فاعلش ان حرف الله اسمش بكل ظرف لغو متعلق بعليم شيء مضاف
اليه عليم خبر ان يعني وهر كاه كه طلاق كفتيد شما زنان را پس برسند
بوقت موعد خود پس نكاه داريد شما ايشانرا به نيكوئي يا خالي شويد
شما از ايشان به نيكوئي ونكاه داريد شما ايشانرا از روي ضرر براي
اينكه دركذريد شما وهر كسي كه بكند اين را پس بتحقيق كه ظلم كرده است
نفس خود را وميكيريد شما ايات الله تعالى را ريشخند وبياد اوريد
نعمت الله تعالى را وبدانيد شما اينكه الله تعالى بهمه چيز دانا است

واذا

وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ اَنْ يَنْكِحْنَ
اَزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ
كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكُمْ اَزْكٰى لَكُمْ وَ
اَطْهَرُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَاِذَا واو عاطفه اذا ظرف
زمان طلقتم فعل ماضي تم فاعلش النساء مفعول اين جمله مضاف
اليه اذا فبلغن فعل ماضي نون فاعلش اجلهن مفعول هن مضاف
اليه فلا تعضلوهن فا فاء عاطفه لا لاء ناهيه تعضلوا فعل مضارع
واو فاعلش هن مفعول ان ينكحن ان ان ناصبه ينكحن فعل مضارع
نون فاعلش ازواجهن مفعول هن مضاف اليه اين جمله بتاويل
مصدر است تا مفعول تعضلوا باشد اذا تراضوا اذا ظرف زمان
تراضوا فعل مضارع واو فاعلش بينهم مفعول هم مضاف
اليه اين جمله مضاف اليه اذا بالمعروف ظرف لغو متعلق بتراضوا
ذلك مبتدا يوعظ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد به مفعول بواسطه اين جمله خبر مبتدا من كان مبتدا كان
فعليست از افعال ناقصه ضميري در او مستتر است تا اسمش باشد

مِنكُم ظرف مستقر است تا خبرش باشد كان با اسم وخبر در محل رفعست
تا خبر مبتدا باشد يُؤمِنُ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد بِاللهِ مفعول بواسطه وَاليَومِ عطف است بالله الآخِرِ صفت
اليوم ذَلِكُم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد أزكى مبتدا لَكُم
ظرف لغو متعلق بازكى وَاللهُ مبتدا يَعلَمُ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله خبر مبتدا وَأنتُم واو حالي
انتم مبتدا لاتَعلَمُونَ فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر واين
مبتدا وخبر حالست از فاعل يعلم يعني وهر گاه كه طلاق دهيد شما
زنان را پس برسند بوقت موجود پس اضلال مكنيد شما ايشان را از
اينكه نكاه نكنيد ايشان را شوهرهاي ايشان هر گاه راضي شويد شما
ميان خودتان بر نيكوئي اين وعظ كرده شده است باو كسي كه بوده
باشد از شما كه ايمان اورده باشد بخدا وبروز اخر تا اين بهتر است
از براي شما وپاكيزه تر است والله تعالى ميداند وحال آنكه شما
نميدانيد وَالوَالِدَاتُ يُرضِعنَ أولَادَهُنَّ حَولَينِ كَامِلَينِ لِمَن
أرَادَ أن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى المَولُودِ لَهُ رِزقُهُنَّ وَكِسوَتُهُنَّ

بالمعروف

بِالمَعرُوفِ لاتُكَلَّفُ نَفسٌ إلَّا وُسعَهَا لاتُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَولُودٌ
لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الوَارِثِ مِثلُ ذَلِكَ فَإن أرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِنهُمَا وَتَشَاوُرٍ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيهِمَا وَإن أرَدتُم أن تَستَرضِعُوا أولَادَكُم فَلَا جُنَاحَ
عَلَيكُم إذَا سَلَّمتُم مَا آتَيتُم بِالمَعرُوفِ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعلَمُوا أنَّ
اللهَ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِيرٌ وَالوَالِدَاتُ مبتدا يُرضِعنَ فعل مضارع نون
فاعلش أولَادِ مفعول هُنَّ مضاف اليه اولاد حَولَينِ مفعول ديگر
كَامِلَينِ صفت حولين اين جمله خبر مبتدا لِمَن ظرف لغو متعلق بكاملين
أرَادَ فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد أن يُتِمَّ
ان ان ناصبه يتم فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
الرَّضَاعَةَ مفعول اين جمله بتاويل مصدر رتا مفعول ان يتم باشد وَ
عَلَى المَولُودِ عطف است بالرضاعة لَهُ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد رِزقُهُنَّ مبتدا هن مضاف اليه رزق وَكِسوَتُهُنَّ عطف است
برزقهن بِالمَعرُوفِ ظرف لغو متعلق بكسوتهن لاتُكَلَّفُ لا لاء نافيه
تكلف فعل مضارع نَفسٌ مفعول بجاي فاعلش إلَّا وُسعَهَا الا الاء
استثنا وسعها مفعول تكلف لاتُضَارَّ لا لاء نافيه تضار فعل مضارع

والدة فاعل بولدها مفعول بواسطه ولا مولود له واو عاطفه لا لاء
نافیه مولود مبتدا له ظرف مستقر است تا خبرش باشد بولده ظرف لغو
متعلق بولا مولود وعلی الوارث ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد
مثل مبتدا ذلك مضاف الیه فان ارادا فا فاء عاطفه ان ان شرطی اراد
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد فصالا مفعول
عن تراض مفعول بواسطه منهما متعلق است بتراض وتشاور عطف است
بتراض این جمله جمله شرطیست فلا جناح فا فاء عاطفه لا لاء نفی جنس
جناح اسمش علیهما خبر این جمله جزاء شرط وان اردتم واو عاطفه
ان ان شرطی اردتم فعل ماضی تم فاعل ان تسترضعوا ان ان ناصبه تسترضعوا
فعل مضارع واو فاعلش اولادکم مفعول کم مضاف الیه این جمله
جزای شرط فلا جناح فا فاء عاطفه لا لاء نفی جنس جناح اسمش
علیکم خبر اذا ظرف زمان سلمتم فعل ماضی تم فاعل ما آتیتم
ما ماء موصوله در محل نصبست تا مفعول باشد آتیتم فعل ماضی
تم فاعل این جمله جزای شرط واتقوا الله فعل امر حاضر واو فاعل الله
مفعول واعلموا فعل امر حاضر واو فاعل ان الله انّ حرفیست از حروف

بالمعروف مفعول بواسطه

جمکم

مشبهة بالفعل الله اسمش بما ظرف لغو متعلق بتعملون تعملون
فعل مضارع واو فاعل این جمله صله ما بصیر خبر انّ یعنی و باید و مادر
شیر میدهند ایشان اولاد خودشان را دو سال کامل از برای کسی که
اراده داشته باشد اینکه تمام کند شیر دادن را و بر بدر است رزق
ان فرزند و پوشاك ایشان بنیکوئی تکلیف کرده نمیشود هیچ نفسی
مگر کمتر از وسعت ان ضرر رسانیده نمیشود مادر بسبب فرزندش
و نه بدر بسبب فرزندش و بر وارث است مثل این پس اگر اراده کنند
فصل را از راضی بودن از این هردو و شریك بودن پس نیست باکی بر این
هردو و اگر اراده کنید شما اینکه شیر دهید شما فرزندان خود را
پس نیست باکی بر شما هرگاه تسلیم کنید شما انچه اگر داده اید بنیکوئی و
بپرهیزید از حضرت الله تعالی و بدانید شما اینکه حضرت الله تعالی
بانچه که میکنید شما بیناست والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن
فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف والله بما تعملون
خبیر والذین مبتدا یتوفون فعل مضارع واو مفعول بجای فاعلش

وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما
تعملون بصیر وان طلقتموهن واو عاطفه ان ان شرطی طلقتمو
فعل ماضی واو فاعلش هنّ مفعول من قبل متعلق بطلقتموهنّ ان
تمسوهن ان ناصبه تمسّوا فعل مضارع واو فاعلش هنّ مفعول
این جمله جمله شرطیست وقد فرضتم واو عاطفه قد قد متوقعه
فرضتم فعل ماضی تم فاعلش لهن مفعول بواسطه فریضة مفعول
مطلقش فنصف مبتدا ما ما ماء موصوله خبر نصف فرضتم فعل
ماضی تم فاعلش این جمله صله ما الا ان یعفون الّا الّا استثنا ان
ان مخففه از مثقله یعفون فعل مضارع واو فاعلش او یعفو فعل
مضارع واو فاعلش الذی مفعول بیده خبر مبتدا ها مضاف الیه
بید عقدة مبتدا النکاح مضاف الیه وان تعفوا ان ناصبه
تعفو فعل مضارع واو فاعلش این جمله بتاویل مصدر است تا مفعول
عقده اقرب مبتدا للتقوی خبر ولا تنسوا واو عاطفه لا لاء ناهیه
تنسوا فعل مضارع واو فاعلش الفضل مفعول بینکم منصوبست
بظرفیت کم مضاف الیه ان الله انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل

الله

الله اسمش بما ظرف لغو متعلق بتعملون تعملون فعل مضارع واو فاعلش
این جمله صله ما بصیر خبر انّ یعنی و اگر طلاق دهید شما زنان را
پیش از اینکه مس کنید ایشان را و بتحقیق که واجب گردانیده اید شما از
برای ایشان واجبی را پس نصف انچیزیکه واجب گردیده اید شما بدهید
مگر اینکه عفو کنند یا اینکه عفو کند ان کسی که بدست اوست بستن نکاح
و اینکه کردن شما نزدیکتر است از برای تقوی و فراموش مکنید شما فضل
را میان خودتان بدرستی که حضرت الله تعالی بانچه که میکنید شما
بیناست حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین
حافظوا فعل امر حاضر واو فاعلش علی الصلوة مفعول بواسطه والصلوة
عطف است بالصلوات الوسطی صفت الصلوة وقوموا فعل امر حاضر
واو فاعلش لله مفعول بواسطه قانتین حالست از هیئة فاعل
قوموا یعنی محافظت کنید شما بر نمازها و محافظت بر نماز میانین
نماز وسطی مراد از نماز عصر است بعضی نماز جمعه را گفته اند و بپا
دارید شما از برای الله تعالی در حالتی که قنوت کنندگان باشید
فان خفتم فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم

منكم مفعول بواسطه این جمله خبر مبتدا ویذرون فعل مضارع واو
فاعلش ازواجا مفعول یتربصن فعل مضارع نون فاعلش بانفسهن
مفعول بواسطه هن مضاف الیه انفس اربعة مفعول یتربصن
اشهر مضاف الیه اربعة وعشرا عطف ست باربعة فاذا بلغن فا فاء
عاطفه اذا ظرف زمان بلغن فعل ماضی نون فاعلش اجلهن مفعول
هن مضاف الیه فلاجناح فاء عاطفه لا لاء نفی جنس جناح اسمش
علیکم خبر فیما ظرف لغو متعلق بجناح فعلن فعل ماضی نون
فاعلش فی انفسهن فی حرف جر انفس مفعول بواسطه هن مضاف
الیه بالمعروف متعلق است بفعلن والله مبتدا بما ظرف لغو متعلق
بتعملون تعملون فعل مضارع واو فاعلش این جمله صله ما خبیر خبر
مبتدا یعنی واجماعتی که وفات فرموده شده شما زنان انتظار میند
خودشان چهار ماه وده روز پس هرگاه برسند بموعد خودشان
پس باکی بر شما نیست در آنچه که بکنند در نفسهای خود بر نیکویی
والله تعالی بآنچه که میکنید شما آگاه هست ولاجناح علیکم
فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله

انکم

انکم ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا
معروفا ولاجناح واو عاطفه لا لاء نفی جنس جناح اسمش علیکم
ظرف مستقر است تا خبر لا باشد فیما ظرف لغو متعلق بجناح عرضتم
فعل ماضی تم فاعلش به مفعول بواسطه من خطبة متعلق است بعرضتم
النساء مضاف الیه خطبه او اکننتم او واو عاطفه اکننتم فعل ماضی
تم فاعلش فی انفسکم مفعول بواسطه کم مضاف الیه انفس علم الله
علم فعل ماضی الله فاعلش انکم ان حرفیست از حروف مشبهة بالفعل
کم اسمش ستذکرونهن سین حرف استقبال ستذکرونهن
فعل مضارع واو فاعلش هن مفعول ولکن واو عاطفه لکن عاطفه
لا تواعدوهن واو عاطفه لا لاء نافیه تواعدوا فعل مضارع واو فاعلش
هن مفعول سرا مفعول الا ان تقولوا الا الاء استثنا ان ان ناصبه تقولوا
فعل مضارع واو فاعلش قولا مفعول معروفا صفت یعنی و نیست باکی
بر شما در آنچه متعرض شده اید شما با و از خطبه زنان یا کینه کشید در
نفسهای خود که بداند الله تعالی اینکه زود متذکر میشوید ایشانرا و
لیکن وعده شما ایشانرا پنهان مگر اینکه بگوئید شما قول نیکوئی

مالم تکونوا تعلمون فان خفتم فاء عاطفه ان ان شرطی خفتم فعل
ماضی تم فاعلش فرجالا مفعول او رکبانا عطفست برجالا
این جمله شرطیست فاذا امنتم فاء عاطفه اذا ظرف امنتم فعل ماضی
تم فاعلش فاذکروا الله فاء عاطفه اذکروا فعل امر حاضر واو فاعلش
الله مفعول کما کاف جاره ما ماء مصدریه احتمال دارد که ماء کافه
باشد علمکم فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
مالم تکونوا ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول باشد لم لم
جازمه تکونوا فعل مضارع واو فاعلش تعلمون فعل مضارع واو
فاعلش یعنی پس اگر بترسید شما پس چیدمه پیاده را یا سواره پس
هرگاه ایمن شوید پس ذکر کنید الله تعالی را همچنانکه تعلیم کرده است
شما را آنچه که نبوده اید شما که بدانید والذین یتوفون ویذرون
ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج فان
خرجن فلاجناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف والله
عزیز حکیم والذین مبتدا یتوفون فعل مضارع مجهول واو
فاعلش منکم متعلق باو ویذرون واو عاطفه یذرون فعل مضارع

واو

واو فاعلش ازواجا مفعول وصیة مفعول دیگر لازواجهم
متعلق بازواج هم مضاف الیه ازواج متاعا حالست از هیئه
فاعل مفعوله متعلق بمتاعا غیر صفت الی الحول اخراج مضاف
الیه غیر این جمله صله الذین فان فاء فاء عاطفه ان ان شرطی
خرجن فعل ماضی نون فاعلش این جمله جمله شرطیست فلاجناح
فاء عاطفه لا لاء نفی جنس جناح اسمش علیکم خبر این جمله
جزای شرطست و این شرط و جزا در محل رفعست تا خبر الذین باشد
فیما فعلن فیما متعلق بجناح فعلن فعل ماضی نون فاعلش فی
انفسهن متعلق باو و من معروف بشرح ایضا این جمله صله ما
والله مبتدا عزیز خبر حکیم صفت یا خبر بعد از خبر یعنی و جماعتی
که وفات فرموده شدند از شما وصیت از برای زنهای
خودشان حال آنکه متاعیست تا سالی که غیر اخراج است پس
اگر بیرون کنند زنان پس نیست باکی بر ایشان در آنچه کرده اند ایشان
در نفسهای خود از نیکوئی والله تعالی عزیز و حکیم است وللمطلقات
متاع بالمعروف حقا علی المحسنین وللمطلقات خبر مبتدا متاع

الی الحول

المتقین

مبتدا بالمعروف متعلق بمتاع حقا حالست از مفعول على المتقين
مفعول بواسطه حقا يعني واز براي زنان طلاق داده شده متاعي
است بر نيكويي حالكوني كه ان نيكوي بر متقيان است كذلك
يبين الله لكم اياته لعلكم تعقلون كذلك خبر مبتداء
محذوف بتقدير كذلك هذا الله يبين فعل مضارع الله فاعلش
لكم متعلق باو اياته مفعول يبين ها مضاف اليه ايات لعلكم لعل
حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش يعقلون فعل مضارع
واو فاعلش اين جمله خبر لعل يعني همچنين است هدايت كردن
الله تعالى كه ظاهر ميكند الله تعالى ايات خود را شايد كه شما عقل
خود را بكار بريد الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف
حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ان الله لذو
فضل على الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون الم
تر همزه استفهاميه لم لم جازمه تر فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد الى الذين متعلق بتر خرجوا فعل ماضي
واو فاعلش من ديارهم متعلق بخرجوا اين جمله صله الذين

وهم

وهم واو حاليه هم مبتدا الوف خبر حذر مفعول له خرجوا الموت
مضاف اليه حذر فقال فعل ماضي لهم مفعول بواسطه الله فاعل
قال موتوا فعل امر حاضر واو فاعلش ثم عاطفه احيا فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد هم مفعول ان حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش لذو لام ابتدا ذو اسميست از
اسماء سته خبر ان باشد فضل مضاف اليه ذو على الناس متعلق
بفضل ولكن واو عاطفه لكن حرفيست از حروف مشبهة بالفعل
اكثر اسمش الناس مضاف اليه اكثر لا يشكرون لا لا نافيه يشكرون
فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر لكن يعني ايا نديدي تو اي محمد صلعم
بسوي انجماعتي كه بيرون رفتند از شهرهاي خود شان وحال انكه
ايشان هزار كس بودند وبيرون ايشان از جهت حذر كردن موت بود
پس فرمود از براي الله تعالى كه بميريد بعد از ان زنده كردانيد ايشان را
بدرستي كه الله تعالى هر اينه صاحب فضل وبخشش است بر مردمان
وليكن بيشتر مردمان شكر نميكنند وقاتلوا في سبيل الله واعلموا
ان الله سميع عليم وقاتلوا واو عاطفه قاتلوا فعل امر حاضر واو

واو فاعلش في سبيل الله متعلق باو الله مضاف اليه واعلموا فعل
امر حاضر واو فاعلش ان الله ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل
الله اسمش سميع خبر عليم خبر بعد از خبر يا صفت سميع يعني ومقاتله
كنيد شما در راه الله تعالى وبدانيد شما اينكه الله تعالى شنوا وبينا ست
من ذا الذي يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرا
والله يقبض ويبسط واليه ترجعون من من استفهاميه است
تا مبتدا باشد ذا اسم اشاره محلا مرفوعست تا خبر من باشد الذي
اسم اشاره يقرض فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد الله مفعول قرضا مفعول حسنا صفت قرضا اين جمله صله
الذي واين جمله با موصول با صله در محل رفعست تا صفت يا بدل
يا عطف بيان ذا باشد فيضاعفه فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد ها مفعول له متعلق باو اضعافا مفعول ديگر
كثيرا تاكيد اضعافا والله مبتدا يقبض فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله خبر مبتدا ويبسط واو عاطفه
يبسط فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد واليه

واو

واو عاطفه اليه متعلق باو ترجعون فعل مضارع واو فاعلش يعني
كيست ان كسي كه قرض دهد بحضرت الله تعالى قرض حسنه پس دو
چندان ان قرض را از براي او دو چندان بسيار والله تعالى ميكيرد وبسط
ميكند وبسوي او باز كردانيده ميشوند الم تر الى الملإ من بني اسرائيل
من بعد موسى اذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله قال
هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما
لنا الا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما
كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم والله عليم بالظالمين
الم تر همزه همزه استفهاميه لم لم جازمه تر فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد الى الملإ متعلق باو ومن بني متعلق
باو با مضاف اليه اسرائيل مضاف اليه من بعد ظرف متعلق باو موسى
مضاف اليه اذ قالوا اذ ظرف زمان ماضي واو فاعلش لنبي متعلق باو قالوا فعل م
لهم متعلق باو ابعث فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد لنا مفعول نقاتل فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد في سبيل الله متعلق باو الله مضاف اليه قال فعل ماضي ضميري در

اومستتراست تا فاعلش باشد هَل هل استفهاميه عَسَيتُم فعلي است
از افعال ناقصه تم اسمش اِن كُتِبَ ان شرطي كتب فعل ماضي مجهول
عَلَيكُم متعلق باو القِتَالُ مفعول بجاي فاعل كتب اَلّا ان ناصبه لا
ناهيه تقاتلوا فعل مضارع واو فاعلش اين جمله بتاويل مفرد است تا خبر
عسى باشد قَالُوا فعل ماضي واو فاعلش وَمَا لَنَا واو عاطفه ما ما نافيه
لنا متكلم مع الغير نقاتل فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد فِي سَبِيلِ اللهِ متعلق باو الله مضاف اليه وَقَد اُخرِجنَا واو حالي
قد قد توقعه اخرجنا فعل ماضي مجهول نا مفعول بجاي فاعلش مِن
دِيَارِنَا من ديار متعلق باو نا مضاف اليه وَاَبنَائِنَا عطف است بديارنا
مضاف اليه ابنا فَلَمَّا فا عاطفه لمّا ظرفي محلا منصوب است برظرفيت
كُتِبَ فعل ماضي مجهول عَلَيهِم متعلق باو القِتَالُ مفعول بجاي فاعل
كتب تَوَلَّوا فعل ماضي واو فاعلش اِلّا الّا استثنا قَلِيلًا مستثنى
مِنهُم متعلق بقليلا وَاللهُ مبتدا عَلِيمٌ خبر بِالظَّالِمِينَ متعلق بعليم
يعني ايا ندمي بيني تو سوي كروه از بني اسرائيل بعد از حضرت موسى ع
ياد كن ان وقتي را كه كفتند از براي بيغمبري كه بود از براي ايشان كه بر انكيزيد

ازبراي

از براي ما بادشاهي را كه مقاتله كنيم در راه الله تعالى كفت بيغمبر ايا اميد
اين هست كه نزديك باشيد اكر نوشته شود بر شما قتال اينكه مقاتله
نكنيد كفتند و نيست از براي ما اينكه مقاتله نكنيم در راه خداي تعالى
وحال اينكه بتحقيق كه بيرون كرده شديم ما از شهرهاي خود و فرزندان
ما بس جون نوشته شد بر ايشان قتال كردن بشت كردن مكر قليلي
از ايشان كه بشت نكردند والله تعالى داناست بظالمان وَقَالَ لَهُم
نَبِيُّهُم اِنَّ اللهَ قَد بَعَثَ لَكُم طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا اَنّى يَكُونُ لَهُ المُلكُ
عَلَينَا وَنَحنُ اَحَقُّ بِالمُلكِ مِنهُ وَلَم يُؤتَ سَعَةً مِنَ المَالِ قَالَ اِنَّ
اللهَ اصطَفَاهُ عَلَيكُم وَزَادَهُ بَسطَةً فِي العِلمِ وَالجِسمِ وَاللهُ يُؤتِي
مُلكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَقَالَ واو عاطفه قال فعل
ماضي لَهُم متعلق باو نَبِيُّهُم فاعل قال هم مضاف اليه اِنَّ اللهَ انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش قَد قد تحقيقي بَعَثَ فعل ماضي ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد لَكُم متعلق باو طالوت مفعول
مَلِكًا مفعول ديكر قَالُوا فعل ماضي واو فاعلش اَنّى ظرف يَكُونُ
فعل ناقصه لَهُ خبر المُلكُ اسم عَلَينَا متعلق باو وَنَحنُ واو حالي نحن

مبتدا اَحَقُّ خبر بِالمُلكِ متعلق باحق مِنهُ متعلق باو وَلَم يُؤتَ واو
عاطفه لم لم جازمه يؤت فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا مفعول
بجاي فاعلش باشد سَعَةً مفعول مِنَ المَالِ متعلق باو قَالَ فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اِنَّ حرفيست از حروف
مشبهة بالفعل اللهَ اسمش اصطَفَاهُ فعل ماضي ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد ها مفعول عَلَيكُم متعلق باو وَزَادَهُ واو
عاطفه زاده فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
ها مفعول بَسطَةً مفعول فِي العِلمِ متعلق باو وَالجِسمِ عطف باو
وَاللهُ مبتدا يُؤتِي فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد مُلكَهُ مفعول ها مضاف اليه اين جمله خبر مَن يَشَاءُ من
موصوله مفعول ديكر يشاء فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا
فاعلش باشد وَاللهُ مبتدا وَاسِعٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد از خبر يا صفت
يعني وكفت از براي بيغمبر ايشان بدرستي كه الله تعالى بتحقيق كه بر انكيخت
از براي شما طالوت را كفتند كجا او ميباشد از براي بادشاهي بر ما
وحال انكه ما سزاوارتريم بپادشاهي از او وداده نشد سعتي از مال

كفت

كفت بيغمبر بدرستي كه الله تعالى بركزيد او را بر شما و زياد كرده است او را
فراخي در علم و در جسم والله تعالى ميدهد ملك خود را بكسي كه ميخواهد
والله تعالى واسع و عليم است وَقَالَ نَبِيُّهُم اِنَّ اٰيَةَ مُلكِهِ اَن يَاتِيَكُمُ
التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِن رَبِّكُم وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ اٰلُ مُوسىٰ
وَاٰلُ هٰرُونَ تَحمِلُهُ المَلَائِكَةُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لَكُم اِن كُنتُم
مُؤمِنِينَ وَقَالَ واو عاطفه قال فعل لَهُم متعلق باو نَبِيُّهُم فاعل
هُم مضاف اليه اِنَّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل اٰيَةَ اسمش
مُلكِهِ مضاف ها مضاف اليه ملك اَن يَاتِيَكُم اَن ان ناصبه
يَاتِي فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول
اين جمله بتاويل مفرد است تا خبر انّ باشد التَّابُوتُ مبتدا فِيهِ متعلق
باو سَكِينَةٌ خبر مبتدا مِن رَبِّكُم متعلق بسكينة وَبَقِيَّةٌ عطف
است بالتابوت مِمَّا متعلق باو تَرَكَ فعل ماضي اٰلُ فاعل مُوسىٰ
مضاف اليه وَاٰلُ عطف است بترك هٰرُونَ مضاف اليه تَحمِلُهُ فعل
مضارع ها مفعول المَلَائِكَةُ فاعل اِنَّ حرفيست از حروف
مشبهة بالفعل فِي ذٰلِكَ خبر اٰيَةً اسمش لَكُم متعلق بايه اِن كُنتُم

ان ان شرطي كنتم فعل ناقصه تم اسمش مؤمنين خبر يعني وكفت ازبراي
ايشان پيغمبر ايشان بدرستي كه علامت پادشاهي او اينست كه بدهد
او اينست بشما تابوت كه در وسكينه است از جانب پروردكار شما
وباقي مانده است از انچه كذاشته است ال موسي وال هرون برميدارند
او را ملائكه بدرستي كه درين تابوت هست ايتي از براي شما اكر
هستيد شما مؤمنان فلما فصل طالوت بالجنود ان الله مبتليكم
بنهر فمن شرب منه فليس مني ومن لم يطعمه فانه مني الا من اغترف
غرفة بيده فشربوا منه الا قليلا منهم فلما جاوزه هو والذين
امنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الذين
يظنون انهم ملاقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة
باذن الله والله مع الصابرين فلما ظرف فصل فعل ماضي طالوت
فاعل بالجنود متعلق باو قال فعل ماضي ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد ان الله ان حرفيست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش
مبتليكم خبر كم مضاف اليه بنهر متعلق باو فمن فا عاطفه من موصوله
متضمن معني شرطست تا مبتدا باشد شرب فعل ماضي ضميري دراو

مستتر

مستتر است تا فاعلش باشد منه متعلق باو اين جمله صله من فليس
فا عاطفه ليس فعليست از افعال ناقصه ضميري دراو مستتر است تا اسمش
باشد مني خبر اين جمله خبر مبتدا ومن واو عاطفه من موصوله مبتدا
لم لم جازمه يطعمه فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
اين جمله صله من فانه فا عاطفه ان حرفيست از حروف مشبهه بالفعل
ها اسمش مني خبر اين جمله خبر مبتدا الا من اغترف الا الا استثني من من
موصوله متضمن معني شرطست تا مبتدا باشد اغترف فعل ماضي ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد غرفة مفعول مطلق بيده متعلق باو
ها مضاف اليه اين جمله صله من فشربوا فا عاطفه شربوا فعل ماضي واو
فاعلش منه متعلق باو اين جمله خبر مبتدا الا استثنا قليلا مفعول فشربوا
منهم متعلق بقليلا فلما ظرف جاوزه فعل ماضي ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد ها مفعول هو بدل است از فاعل جاوز والذين عطف
است بجاوزه امنوا فعل ماضي واو فاعلش معه مفعول ها مضاف اليه
قالوا فعل ماضي واو فاعلش لا نفي جنس طاقة اسمش لنا خبر اليوم مفعول
لا طاقة بجالوت متعلق باو وجنوده عطف است بجالوت ها مضاف

اليه قال فعل ماضي الذين فاعلش يظنون فعل مضارع واو فاعلش
اين جمله صله انهم ان حرفيست از حروف مشبهه بالفعل هم اسمش
ملاقوا اسم مخفف باضافه الله مضاف اليه اين جمله خبر ان كم كم
خبريه من فئة تميز او قليلة صفت غلبت فعل ماضي ضميري در
او مستتر است تا فاعلش باشد فئة مفعول كثيرة صفت فئة باذن
الله باذن متعلق باو الله مضاف اليه والله مبتدا مع ظرف الصابرين
خبر يعني پس چون كه جدا شد طالوت بالشكر كفت پيغمبر بدرستي كه
الله تعالى امتحان كننده است شما را بنهري پس هر كسي كه بياشامد ازان
نهر پس نيست از من وهر كسي كه نخورد او را پس بدرستي كه او از منست
مكر كسي كه بردارد يك برداشتني بدست خود پس بياشامدند ازان نهر مكر
كمي از ايشان پس چون كه كذشت ان نهر را ان پيغمبر وانجماعتي كه ايمان
اوردند باو وكفتند كه نيست طاقة از براي ما امروز بجالوت ولشكر او
كفتند انجماعتي كه كمان ميبرند انكه ملاقات خواهند كرد الله تعالى را
چندي از اين كروه اندك كه غالب شوند كروهي بسيار را باذن الله تعالى
والله تعالى با صابرانست ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا

افرغ

افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين
ولما واو عاطفه لما ظرف برزوا فعل ماضي واو فاعلش لجالوت
مفعول وجنوده عطف قالوا فعل ماضي واو فاعلش ربنا
منادي محذوف نا مضاف اليه افرغ فعل امر حاضر ضميري در
او مستتر است تا فاعلش باشد علينا متعلق باو وصبرا مفعول
وثبت فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
اقدامنا مفعول نا مضاف اليه وانصرنا فعل امر حاضر ضميري دراو
مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول على القوم متعلق باو الكافرين
صفت القوم يعني كفتند ايشان كه اي پروردكار ما بريز بر ما صبر را و
ثابت دار قدمهاي ما را وياري كن ما را بر قوم كافران فهزموهم
باذن الله وقتل داود جالوت واتيه الله الملك والحكمة
وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت
الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين فهزموهم فا عاطفه
هزم فعل ماضي واو فاعلش هم مفعول باذن الله متعلق باو الله مضاف
اليه وقتل فعل ماضي داود فاعلش جالوت مفعول واتيه فعل

ماضی هاء مفعول الله فاعلش الملك مفعول والحكمة عطف وعلّمه
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد هاء مفعول مما متعلق
باو یشاء فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله
صله ما ولولا امتناعی دفع الله مبتدا خبرش محذوف است باین تقدیر
ولولا دفع الله حاضر الله مضاف الیه الناس مفعول دفع بعضهم
حال هم مضاف الیه ببعض متعلق بدفع لفسدت لام لام ابتدا فسدت
فعل ماضی الارض فاعلش ولکن الله واو عاطفه لکن حرفیست
از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش ذو مبتدا فضل مضاف الیه
علی العالمین متعلق بفضل این خبر ذو مبتدا و خبر خبر لکن یعنی
پس بهزیمت شدند ایشان باذن الله تعالی وکشت حضرت داود
جالوت را وداد حضرت الله تعالی بحضرت داود پادشاهی و حکمت
را وتعلیم فرمود باو از انچه میخواست واگر نمیبود دفع کردن الله تعالی
مردم را بعضی را ببعضی هر اینه فساد میشد زمین ولیکن الله تعالی
صاحب فضل است بر عالمیان تلك آیات الله نتلوها علیك بالحق
وانك لمن المرسلین تلك مبتدا آیات خبر الله مضاف الیه نتلوها

فعل

فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول علیك
متعلق باو بالحق حال وانك واو عاطفه انّ حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل کاف اسمش لمن المرسلین لام لام ابتدا من المرسلین خبر انّ یعنی
اینست آیات الله تعالی که میخوانیم ما انرا بر تو حال آنکه حق است بدرستی
که تو هر آینه از فرستاده شدکانی تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
منهم من کلّم الله ورفع بعضهم درجات وآتینا عیسی بن مریم
البیّنات وایّدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من
بعدهم من بعد ما جاءتهم البیّنات ولکن اختلفوا فمنهم من
آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکنّ الله یفعل
ما یرید تلك مبتدا الرسل خبر فضّلنا فعل ماضی نا فاعل بعضهم مفعول
هم مضاف الیه علی بعض متعلق باو ومنهم خبر مبتدا من موصوله مبتدا
کلّم الله فعل ماضی الله فاعل این صله ما ورفع فعل ماضی ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد بعضهم مفعول هم مضاف الیه
درجات مفعول وآتینا فعل ماضی نا فاعل عیسی مفعول ابن صفت حرم
عیسی مریم مضاف الیه ابن البیّنات مضاف الیه مریم وایّدناه فعل ماضی

نا فاعل ها مفعول بروح متعلق باو القدس مضاف الیه ولو شاء واو عاطفه
لو لو شرطی شاء الله شاء فعل ماضی الله فاعلش ما ما نافیه اقتتلوا فعل
ماضی واو فاعلش ولکنّ واو عاطفه لکن حرفیست از حروف
مشبهة بالفعل الله اسمش یفعل فعل مضارع ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد ما موصوله مفعول یرید فعل مضارع ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله صله ما یعنی اینست رسولان
تفضیل دادیم ما بعضی ایشانرا بر بعضی بعضی از ایشان کسیست که تکلم کرده
است الله تعالی وبلند کرده است بعضی را در جهاد ودادیم ما عیسی
بن مریم را علامات ودست قوت دادیم ما او را بروح القدس یعنی
جبرئیل ع واگر میخواست الله تعالی نمیکشتند انجماعتی که بیش از ایشان
بوده اند بعد از انچه آمده بود ایشانرا از بیّنات ولیکن اختلاف کردند
پس بعضی از ایشان کسیست که ایمان آورده است وبعضی از ایشان کسی
است که کافر شده است واگر میخواست الله تعالی نمیکشتند ولیکن الله
تعالی میکند انچه را که اراده کند یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقنا
کم من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلّة ولا شفاعة

والکافرون

والکافرون هم الظالمون یا حرف ندا ایها کلمه توسط الذین
منادی آمنوا فعل ماضی واو فاعلش این جمله صله انفقوا فعل امر حاضر
واو فاعلش مما متعلق باو رزقنا فعل ماضی نا فاعلش کم مفعول من قبل
متعلق باو ان یأتی ان ان ناصبه یأتی فعل مضارع یوم فاعل لا بیع لا لاء
مشبهة بلیس بیع اسمش فیه خبر ولا خلّة عطف ولا شفاعة عطف
والکافرون عطف هم مبتدا الظالمون خبر یعنی ای جماعتی که ایمان
آورده اید شما انفاق کنید شما از انچه روزی داده ایم ما شما را از پیش
اینکه بیاید روزی که خرید وفروختی نیست در آن روز و نه خالی شدن
و نه شفاعتی وکافران ایشانند ظالمان الله لا اله الا هو الحیّ القیّوم
لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا
الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیّه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما وهو العلیّ العظیم الله مبتدا لا لاء نفی جنس اله
اسمش الّا استثنا هو مرفوعست تا بدل باشد از محل اله الحیّ صفت هو
القیّوم صفت دیگر لا لاء ناهیه تأخذه فعل مضارع ها مفعول سنة

فاعلش ولا نوم عطف له خبر مبتدا ما، موصوله مبتدا في السموات
صله ما وما في الارض عطف من استفهاميه ذا خبر الذي صفت يا مبتدا
بدل يا عطف بيان ذا يشفع فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد عنده مفعول ها مضاف اليه اين صله الذي الا استثنا باذنه
مستثني ها مضاف اليه يعلم فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا
فاعلش باشد ما ما، موصوله مفعول بين ظرف ايديهم مضاف اليه
بين هم مضاف اليه ايدي اين جمله صله ما وما خلفهم عطف هم مضاف
اليه خلف ولا واو عاطفه لا لا، نافيه يحيطون فعل مضارع واو فاعلش
بشيء فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله صله ما
وسع فعل ماضي كرسيه كرسي فاعلش ها مضاف اليه السموات مفعول
والارض عطف ولا واو عاطفه لا، نافيه يؤده فعل مضارع ها مفعول
حفظهما فاعلش هما مضاف اليه حفظ وهو واو عاطفه هو مبتدا العلي
خبر يا صفت العليم العظيم يا خبر بعد از خبر يعني الخداني كه نيست معبودي
مستحق عبادت مگر او زنده است هرگز نميرد و قايم است بكارهاي
بندگان فرا ميگيرد او را بيكي جز جاي خواب او راست و نه الجبر كرد در

متعلق باو من عليه متعلق باو الا استثنا بما مستثني منه

اسمانها

وانچه در زمينهاست كيست انكسي كه شفاعت كند نزد او مگر برخصت او
ميداند انچه كه پيش روي ايشان شده است از سيات وحسنات وانچه كه
پس از ايشان خواهد شد از سيات وحسنات واحاطه نميكنند بچيزي
از علم او مگر بانچه خواسته است وفرا گرفته است كرسي او اسمانها وزمين را
وما نده نميكند او را نگاه داشتن زمين واسمان واوست پس بلند مرتبه
وعظيم لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر
بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام
لها والله سميع عليم لا، نفي جنس اكراه اسمش في الدين خبر قد تبين
قد قد حالي تبين فعل مضارع الرشد فاعل من الغي متعلق باو فمن شرطي
يكفر فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بالطاغوت
متعلق باو ويؤمن واو عاطفه يؤمن فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد بالله متعلق باو فقد فا، عاطفه قد قد تحقيقي
استمسك فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بالعروة
متعلق باو الوثقى صفت لا انفصام لا، نفي جنس انفصام اسمش لها خبر
والله مبتدا سميع خبر عليم خبر بعد از خبر يعني نيست اكراهي در دين

تحقيق ظاهر شده است رشد از غي يعني گمراهي پس هر كسي كه كافر شود بطاغوت
وايمان بيارد بخدا پس بتحقيق كه دست زده است بدست محكم كه نيست
بر طرف شدني از براي ان والله تعالى شنوا و داناست الله ولي الذين
امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت
يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
الله مبتدا ولي خبر الذين مضاف اليه امنوا فعل ماضي واو فاعلش
اين جمله صله يخرجهم فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد هم مفعول من الظلمات متعلق باو الى النور ايضا والذين مبتدا
كفروا فعل واو فاعلش اين جمله صله اولياؤهم مبتدا، ثاني هم مضاف
اليه اولياء الطاغوت خبر اولياء اين جمله خبر الذين احتمال دارد كه هم
مبتدا باشد الطاغوت خبرش اين جمله خبر اولياء واولياء با خبرش خبر
الذين يخرجونهم يخرجون فعل مضارع واو فاعلش هم مفعول
من النور متعلق باو الى الظلمات ايضا اولئك مبتدا اصحاب خبر
النار مضاف اليه هم مبتدا فيها متعلق بخالدون خالدون خبر مبتدا
اين جمله حالست از مبتداء اول يعني الله تعالى دوست كسانيست كه ايمان

آورد

ايمان اورده باشند بيرون ميكند ايشان را از تاريكيها بسوي نور وآن
كسانيكه كافر شدند دوستان ايشان شيطانند كه بيرون ميكنند
ايشان را از نور بسوي تاريكي اين گروه اصحاب اتشند وحال انكه ايشان
دران خواهند بود هميشه الم تر الى الذي حاج ابراهيم في ربه
ان اتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربي الذي يحيي ويميت قال
انا احيي واميت قال ابراهيم فان الله ياتي بالشمس من المشرق فات
بها من المغرب فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين
الم همزه استفهاميه لم لم جازمه تر فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد الى الذي متعلق باو وحاج فعل ماضي ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد ابراهيم مفعول في ربه متعلق
باو ها مضاف اليه ان اتاه ان ان ناصبه اتاه فعل ماضي ها
مفعول الله فاعل الملك مفعول اذ ظرف قال فعل ماضي ابراهيم
فاعل ربي مبتدا يا مضاف اليه الذي خبر يحيي فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله صله ويميت واو عاطفه
يميت فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد قال

فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد أَنَا مبتدا أُحْيِي
فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد اين جمله خبر
وَأُمِيتُ فعل مضارع ايضا قَالَ فعل ماضي إِبْرَاهِيمُ فاعل فَإِنَّ اللَّهَ فانّ
حرفيست ازحروف مشبهة بالفعل الله اسمش يَأْتِي فعل مضارع ضميري
دراو مستتراست تا فاعلش باشد بِالشَّمْسِ متعلق باو احتمال داردكه باء
زائد موكده دارد مِنَ الْمَشْرِقِ متعلق باو اين جمله خبر انّ فَأْتِ فعل امر
حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد بها متعلق باو مِنَ الْمَغْرِبِ
ايضا فَبُهِتَ فعل ماضي مجهول الَّذِي مفعول بجاي فاعلش كَفَرَ
فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد وَاللَّهُ مبتدا لَا يَهْدِي
فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد الْقَوْمَ مفعول
الظَّالِمِينَ صفت يعني يا نبي بيني تو بسوي انكسي كه حجت كرفت ابراهيم ع
را درباب برورد كارخود اينكه داد الله تعالى باو بادشاهي را ياد كن
ان وقتي راكه كفت حضرت ابراهيم ع كه برورد كار من كسي است كه زنده
ميكند وميميراند كفت بادشاه كه منهم زنده ميكنم وميميرانم كفت
حضرت ابراهيم م پس بدرستي كه حضرت الله تعالى برمي اورد افتاب را

از مشرق پس بيار تو افتاب را از مغرب پس حيران شد انكسي كه كافر شد
والله تعالى هدايت نميكند كروه ظالمان را أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ
وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ
اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ
انْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ
نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَوْ او عاطفه كَالَّذِي خبر مبتداء محذوف كه هُوَ
كَالَّذِي مَرَّ فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد عَلَىٰ
قَرْيَةٍ متعلق باو وَهِيَ مبتدا خَاوِيَةٌ خبر عَلَىٰ عُرُوشِهَا متعلق باو ها
مضاف اليه قَالَ فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد
أَنَّىٰ ظرف مكان يُحْيِي فعل مضارع هَٰذِهِ مفعول ها مضاف اليه اللَّهُ فاعل
بَعْدَ ظرف مَوْتِهَا موت مضاف اليه بعد ها مضاف اليه موت فَأَمَاتَهُ
فعل ماضي ها مفعول اللَّهُ فاعل مِائَةَ مفعول عَامٍ مضاف اليه ثُمَّ عاطفه
بَعَثَهُ فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد ها مفعول

قَالَ فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد كَمْ لَبِثْتَ خبريه
مفعول لبثت فعل ماضي ضميري تا فاعلش قَالَ فعل ماضي ضميري دراو
مستتراست تا فاعلش باشد لَبِثْتُ فعل ماضي تا فاعلش يَوْمًا مفعول أَوْ
بَعْضَ عطف بيوم يَوْمٍ مضاف اليه قَالَ فعل ماضي ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد بَلْ عاطفه لَبِثْتَ فعل ماضي تا فاعلش مِائَةَ مفعول
عَامٍ مضاف اليه فَانْظُرْ فعل امر حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد إِلَىٰ طَعَامِكَ متعلق باو كاف مضاف اليه وَشَرَابِكَ عطف بطعامك
لَمْ يَتَسَنَّهْ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد وَانْظُرْ
فعل امر حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد إِلَىٰ حِمَارِكَ
متعلق باو كاف مضاف اليه وَلِنَجْعَلَكَ فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد كاف مفعول آيَةً مفعول لِلنَّاسِ متعلق او وَانْظُرْ
فعل امر حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد إِلَى الْعِظَامِ متعلق
باو كَيْفَ ظرف نُنْشِزُهَا فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد ها مفعول ثُمَّ عاطفه نَكْسُوهَا فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش ها مفعول لَحْمًا مفعول فَلَمَّا ظرف تَبَيَّنَ فعل ماضي ضميري

دراو مستتراست تا فاعلش باشد لَهُ متعلق باو قَالَ فعل ماضي ضميري در
او مستتراست تا فاعلش باشد أَعْلَمُ فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد أَنَّ اللَّهَ انّ حرفيست ازحروف مشبهة بالفعل الله
اسمش عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ متعلق بقدير قَدِيرٌ خبر انّ يعني يا مثل كسي كه كذشت
برقريه وان قريه خراب شده بود برعرشهاي خود كفت ان پيغمبر كه كجا زنده
ميكند الله تعالى اين را بعد ازمردن ان پس ميميراند الله تعالى ان پيغمبر را صد
سال بعد ازان برانكيخت اورا فرمود الله تعالى چند درنك كردي عرض پيغمبر
كه يكروز يا بعضي از روز يعني ازصبح تا پيشين فرمود الله تعالى كه بلكه درنك
كردي صد سال پس نظر كن پس بسوي طعام خودت ومشروبه خودت
كه متغير نشده است ونظر كن بسوي خرخودت وتا اينكه بكردانيم ترا علامتي
ازبراي مردم ونظر كن بسوي استخوانها كه چكونه بلند ميكنيم انرا بعد ازان
بدهيم انرا كوشت پس چون كه ظاهر شد براي ان پيغمبر كفت ميدانم اينكه
الله تعالى برهمه چيز تواناست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي
الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً
مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ

ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَاِذْ ظرف قَالَ
فعل ماضي اِبْرَاهِيمُ فاعل رَبِّ منادای محذوف اَرِنِي فعل امر حاضر ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد يا مفعول كَيْفَ ظرف استفهام تُحْيِي
فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد الْمَوْتٰى مفعول
قَالَ فعل ماضي اَوَلَمْ تُؤْمِنْ همزه همزه استفهاميه واو عاطفه لم لم
جازمه تؤمن فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
قَالَ فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد بَلٰى حرف ايجاب
وَلٰكِنْ واو عاطفه لكن عاطفه لِيَطْمَئِنَّ فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد قَلْبِي مفعول يا مضاف اليه قَالَ فعل ماضي ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد فَخُذْ فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد اَرْبَعَةً مفعول مِنَ الطَّيْرِ متعلق باو فَصُرْهُنَّ فعل
امر حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد هنّ مفعول اِلَيْكَ متعلق
باو ثُمَّ عاطفه اجْعَلْ فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد عَلٰى كُلِّ متعلق باو جَبَلٍ مضاف اليه مِنْهُنَّ متعلق بجبل جُزْءًا
مفعول اجعل ثُمَّ عاطفه ادْعُهُنَّ فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر

است

است تا فاعلش باشد هنّ مفعول يَأْتِينَكَ فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد كاف مفعول سَعْيًا حال وَاعْلَمْ فعل امر حاضر ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد اَنَّ اللّٰهَ انّ حرفيست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش عَزِيزٌ خبر حَكِيمٌ خبر بعد از خبر يا صفت يعني وياد انوقتي
راكه كفت ابراهيم كه اي پروردكار من بنما بمن كه چكونه زنده ميكني مرده ها
فرمود الله تعالى كه آيا ايمان نياورده تو عرض كرد حضرت كه بلكه ايمان
آورده ام وليكن تا اينكه آرام كيرد دلم فرمود الله تعالى كه پس بكير چهار تا
مرغ انپس پاره پاره كن ومخلوط كن بسوي خودت بعد از ان بكردان
برهر كوهي از ايشان جزئي را بعد از ان بخوان ايشانرا تا اينكه بيايند نزاد در
حالتي كه سعي كنندكان باشند وبدان اينكه الله تعالى عزيز است يعني بي نك
وحكيم است يعني درست كردار وراست كفتار مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ
سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
مَثَلُ مبتدا الَّذِينَ خبر يُنْفِقُونَ فعل مضارع واو فاعلش اَمْوَالَهُمْ
مفعول هُمْ مضاف اليه فِي سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق باو الله مضاف اليه كَمَثَلِ

خبر مبتداء محذوف بتقدير كمثل باذر حَبَّةٍ مضاف اليه أَنْبَتَتْ فعل
ماضى ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد سَبْعَ مفعول سَنَابِلَ
مفعول ديكر فِي كُلِّ خبر مبتدا سُنْبُلَةٍ مضاف اليه مِائَةُ مبتدا حَبَّةٍ مضاف
اليه وَاللَّهُ مبتدا يُضَاعِفُ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد لِمَنْ متعلق باو جمله خبر يَشَاءُ فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد جمله صله من وَاللَّهُ مبتدا وَاسِعٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد
از خبر يا صفت يعنى مثل الجماعتى كه انفاق ميكنند مالهاي خود را در راه
الله تعالى مثل دانه ايست كه بروياند هفت خوشه در هر خوشه صد دانه
والله تعالى دو برابر ميكرداند از براي كسي كه ميخواهد والله تعالى وسعت
كننده است يعنى تنك نميكند بر وانجه تفضّل كرده است باو از زيادة
وكم و دانا است به نيت ان نفقه كننده و قدر انفاق كردن وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ
مبتدا يُنْفِقُونَ فعل مضارع واو فاعلش أَمْوَالَهُمْ مفعول هُمْ مضاف
اليه فِي سَبِيلِ اللَّهِ متعلق باو والله مضاف اليه اين جمله صله الَّذِينَ

ثم

ثُمَّ عاطفه لَا يُتْبِعُونَ فعل مضارع مَا أَنْفَقُوا ما موصوله مفعول
يتبعون انفقوا فعل ماضى واو فاعلش مَنًّا مفعول وَلَا أَذًى
عطف است بمنّا لَهُمْ خبر مبتدا أَجْرُهُمْ مبتدا هم مضاف اليه اين جمله
خبر الذين عِنْدَ ظرف رَبِّهِمْ مضاف اليه عند هم مضاف اليه ربّ
وَلَا مشبهة بليس خَوْفٌ اسمش عَلَيْهِمْ خبر وَلَا مشبهة بليس
هُمْ اسمش يَحْزَنُونَ فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر يعنى و آن
جماعتي كه انفاق ميكنند مالهاي خود را در راه الله تعالى بعد از ان
متابعت نميكنند ايشان انچه را كه نفقه كردند منّتى و نه ازاري براي
ايشانست مزد ايشان نزد پروردكار ايشان و نيست ترسي بر ايشان
و نه ايشان محزون ميشوند قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ
يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ قَوْلٌ مبتدا معروف خبر وَمَغْفِرَةٌ عطف
خَيْرٌ مبتدا مِنْ صَدَقَةٍ خبر يَتْبَعُهَا فعل مضارع ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد ها مفعول أَذًى مفعول وَاللَّهُ مبتدا غَنِيٌّ خبر حَلِيمٌ خبر
بعد از خبر يا صفت يعنى كفتار نيكو و آمرزش بهتر است از صدقه دادن
بر وي ميكند ان صدقه را ازار والله تعالى غنى است يعنى محتاج بغير خود

بنيست وحليم است يعنى صاحب بردباراست يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذٰى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ
بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ
فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلٰى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ يَا اَيُّهَا منادا ها مضاف اليه الَّذِينَ صفت اٰمَنُوا
فعل ماضى واو فاعلش اين جمله صله لَا تُبْطِلُوا فعل مضارع واو فاعلش
صَدَقَاتِكُمْ مفعول كم مضاف اليه بِالْمَنِّ متعلق باو وَالْاَذٰى عطف
كَالَّذِي متعلق بر ينفق يُنْفِقُ فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد مَالَهُ مفعول ها مضاف اليه رِئَاءَ النَّاسِ
مضاف اليه وَلَا يُؤْمِنُ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا
فاعلش باشد بِاللّٰهِ متعلق باو وَالْيَوْمِ عطف الْاٰخِرِ صفت اليوم
فَمَثَلُهُ مبتدا ها مضاف اليه كَمَثَلِ خبر صَفْوَانٍ مضاف اليه عَلَيْهِ خبر
مبتدا تُرَابٌ مبتدا فَاَصَابَهُ فعل ماضى ها مفعول وَابِلٌ فاعل فَتَرَكَهُ
فعل ماضى ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول صَلْدًا
حال لَا يَقْدِرُونَ فعل مضارع واو فاعلش عَلٰى شَيْءٍ متعلق باو

مِمَّا متعلق بكسبوا كَسَبُوا فعل ماضي واو فاعلش اين جمله صله ما وَاللّٰهُ
مبتدا لَا يَهْدِي فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
الْقَوْمَ مفعول الْكَافِرِينَ صفت يعنى اين جماعتي كه ايمان او نهده ايد باطل
مكنيد خيرات خود را بمنت كذاشتن وآزار كردن مثل كسي كه انفاق
ميكند مال خود را در نهايت مردم وايمان نياورد بخدا وبروز آخرت
پس مثل مثل سنك صافيست كه برو باشد خاك پس برسد آن سنك
را باران درشت قطره درشت پس پاك كند ازاحا الكوني كه بان قادر نباشند
برجزي از انچه بكير كسب كردند والله تعالى هدايت نميكند قوم كافران را
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ
كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ اَصَابَهَا وَابِلٌ فَاٰتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَاِنْ لَمْ يُصِبْهَا
وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَمَثَلُ مبتدا الَّذِينَ خبر يُنْفِقُونَ
فعل مضارع واو فاعلش اَمْوَالَهُمْ مفعول هم مضاف اليه ابْتِغَاءَ مفعول
له مَرْضَاتِ مضاف اليه اللّٰهِ مضاف اليه وَتَثْبِيتًا عطف است با ابتغاء مِنْ
اَنْفُسِهِمْ متعلق بر تثبيتا اين جمله صله الَّذِين كَمَثَلِ خبر مبتداء محذوف تقدير
كمثل نفقتهم جَنَّةٍ مضاف اليه بِرَبْوَةٍ متعلق بجنة اَصَابَهَا فعل ماضى ها

مفعول وَابِلٌ فاعلش فَآتَتْ فعل ماضي اُكُلَهَا فاعلش هَا مضاف اليه
ضِعْفَيْنِ مفعول فَإِنْ شرطي لَمْ لم جازمه يُصِبْهَا فعل مضارع هَا مفعول
وَابِلٌ فاعلش فَطَلٌّ عطف است بوابل وَاللّٰهُ مبتدا بِمَا تَعْمَلُونَ بما متعلق
بتعملون تعملون فعل مضارع واو فاعلش بَصِيرٌ خبر مبتدا يعني مثل جماعتي
كه انفاق ميكنند مالهاي خود را ازجهت متابعت وخشنودي الله تعالى
واز تثبيت از نفسهاي خود مثل مثل دانه كه در موضع بلند واقع شود برسد
ان را باران درشت قطره پس بيارد ميوه خود را دو برابر پس اگر نرسد بان باران
درشت قطره پس باران كوچك قطره مثل شبنم والله تعالى بانچه كه ميكنيد
بيناست اَيَوَدُّ اَحَدُكُمْ اَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَاَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ
ضُعَفَاءُ فَاَصَابَهَا اِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ
الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ اَيَوَدُّ همزه همزه استفهاميه انكاري يود
فعل مضارع اَحَدُكُمْ احد فاعلش كم مضاف اليه اَنْ ناصبه تَكُونَ فعل
ناقصه لَهُ خبر جَنَّةٌ اسمش مِنْ نَخِيلٍ متعلق باو وَاَعْنَابٍ عطف است
بنخيل تَجْرِي فعل مضارع مِنْ تَحْتِهَا متعلق باو هَا مضاف اليه الْاَنْهَارُ فاعلش

ر

لَهُ متعلق باو فِيهَا متعلق باو مِنْ كُلِّ ايضا الثَّمَرَاتِ مضاف اليه وَاَصَابَهُ فعل
ماضي هَا مفعول الْكِبَرُ فاعلش وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ وله خبر ذريه مبتدا ضُعَفَاءُ
صفتش فَاَصَابَهَا فعل ماضي هَا مفعول اِعْصَارٌ فاعل فِيهِ خبر مبتدا نَارٌ
مبتدا فَاحْتَرَقَتْ فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد كَذٰلِكَ
متعلق باو يُبَيِّنُ اللّٰهُ فعل مضارع الله فاعلش لَكُمْ متعلق باو الْاٰيَاتِ مفعول
لَعَلَّكُمْ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كم اسمش تَتَفَكَّرُونَ فعل مضارع
واو فاعلش يعني ايا دوست ميدارد يكي از شما اينكه باشد از براي او باغي
از خرما وانگور كه جاري شود از زيران نهرها براي ان دران باشد از همه اقسام
ميوها وبرسدان مرد را پيري واز براي او باشد فرزندان ضعيف يعني
كوچك كه قادر نباشند بر كسبي پس برسد ان باغ را بادي كه دران باد
باشد اتشي پس بسوزاند ان اتش باغ را همچنين بيان ميفرمايد حضرت
الله تعالى از براي شما ايات را شايد كه شما فكر ميكرده باشيد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
اٰمَنُوا اَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا اَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ
وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِاٰخِذِيهِ اِلَّا اَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ
وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ يَا حرف ندا اَيُّهَا كلمه توسط الَّذِينَ منادا اٰمَنُوا

وهر كسي كه داده شود حكمت پس بتحقيق كه داده شده است خيري بسيار
ومتذكر نميشوند مگر صاحبان مغز عقل وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ اَوْ نَذَرْتُمْ
مِنْ نَذْرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ وَمَا مبتدا اَنْفَقْتُمْ
فعل ماضي تم فاعل مِنْ نَفَقَةٍ متعلق باو اَوْ نَذَرْتُمْ فعل ماضي تم فاعل
مِنْ نَذْرٍ متعلق باو جمله عطف بر سبق است فَاِنَّ اللّٰهَ فان حرفيست از
حروف مشبهة بالفعل الله اسمش يَعْلَمُهُ فعل مضارع ضميري دراو
مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول جمله خبر ان وان با اسم وخبر خبر
مبتدا وَمَا واو عاطفه ما ماء مشبهة بليس لِلظَّالِمِينَ خبر مِنْ اَنْصَارٍ
معنا مرفوعست تا اسمش باشد يعني وانچه نفقه كرديد شما از نفقه
كردن يا انچه كه نذر كرديد شما از نذر كردن پس الله تعالى ميداند ان را
ونيست از براي ظالمان ياري كننده اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ
وَاِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ اِنْ تُبْدُوا ان شرطي
تبدوا فعل مضارع واو فاعلش الصَّدَقَاتِ مفعول فَنِعِمَّا هِيَ فا عاطفه
نعم فعل مدح ما ماء معرفه تامه محلا مرفوعست تا فاعل نعم باشد

هي

هِيَ ضمير بارز مرفوع منفصل محلا مرفوعست تا مخصوص بمدح باشد وَاِنْ
شرطي تُخْفُوهَا فعل مضارع واو فاعلش هَا مفعول وَتُؤْتُوهَا فعل مضارع واو
فاعلش هَا مفعول الْفُقَرَاءَ مفعول هُوَ مبتدا خَيْرٌ خبر لَكُمْ متعلق باو
وَيُكَفِّرُ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد عَنْكُمْ
متعلق باو مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ متعلق باو وَاللّٰهُ مبتدا بِمَا مفعول بواسطه تعملون
تَعْمَلُونَ فعل مضارع واو فاعل خَبِيرٌ خبر يعني اگر ظاهر كنيد شما صدقات را
پس خوبست ان واگر پنهان كنيد شما ان را وميدهيد شما ان را بفقرا پس او
بهتر است از براي شما وكافر ميكند شما را گناهان شما والله تعالى بانچه كه ميكنيد
شما مخبر است لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ
مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ وَ
مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ لَيْسَ فعل ناقصه
عَلَيْكَ خبر هُدَاهُمْ اسمش هم مضاف اليه وَلٰكِنَّ واو عاطفه لكن حرف
مشبهة بالفعل اللّٰهَ اسمش يَهْدِي فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد مَنْ من موصوله مفعول يهدي يَشَاءُ فعل مضارع ضميري دراو
مستتر است تا فاعلش باشد وَمَا ما شرطي تُنْفِقُوا فعل مضارع واو فاعلش

منادا آمَنُوا فعل ماضی واو فاعل جمله صله أَنْفِقُوا فعل امر حاضر واو فاعلش
مِنْ طَيِّبَاتِ متعلق باو وَمَا كَسَبْتُمْ ما مفعول انفقوا كسبتم فعل ماضی تم فاعلش
جمله صله ما وَمِمَّا عطف است بما، بیش أَخْرَجْنَا فعل ماضی نا فاعل لَكُمْ
متعلق باو مِنَ الْأَرْضِ متعلق باو جمله صله ما وَلَا تَيَمَّمُوا فعل جحد واو فاعل
الْخَبِيثَ مفعول مِنْهُ متعلق باو تُنْفِقُونَ فعل مضارع واو فاعلش وَلَسْتُمْ
فعل ماضی تم فاعل بِآخِذِيهِ متعلق باو ها مضاف الیه إِلَّا استثنا أَنْ ناصبه
تُغْمِضُوا فعل مضارع واو فاعل فِيهِ متعلق باو وَاعْلَمُوا فعل امر حاضر واو
فاعل أَنَّ اللَّهَ انّ حرفیست از حروف مشبهة بالفعل الله اسمش غَنِيٌّ خبر
حَمِيدٌ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی ای انجماعتی که ایمان اورده اید انفاق
کنید از طیبات شما خبث را از و نفقه میکنید و نیستید شما بفرا گرفتن آن
مکر اینکه غمض کنید شما در ان و بدانید که الله تعالی غنی است یعنی محتاج نیست
وحمید است الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ
وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
الشَّيْطَانُ مبتدا يَعِدُ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد كُمْ مفعول الْفَقْرَ مفعول جمله خبر مبتدا وَيَأْمُرُكُمْ فعل

مضارع

مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد كُمْ مفعول بِالْفَحْشَاءِ
متعلق باو وَاللَّهُ مبتدا يَعِدُ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد كُمْ مفعول مَغْفِرَةً مفعول ایضا مِنْهُ متعلق باو وَفَضْلًا عطف
بمغفرة جمله خبر مبتدا وَاللَّهُ مبتدا وَاسِعٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت
یعنی شیطان وعده میدهد شما فقر را و امر میکند شما بفحش والله تعالی
وعده میدهد شما امرزش را از ان فقر و فضیلت والله تعالی واسع و علیم است
يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ
مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ يُؤْتِي فعل مضارع ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد الْحِكْمَةَ مفعول مَنْ يَشَاءُ من موصوله
یشاء فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد جمله صله
من وَمَنْ واو عاطفه من شرطی يُؤْتَ فعل مضارع مجهول ضمیری در
او مستتر است تا فاعلش باشد الْحِكْمَةَ مفعول فَقَدْ أُوتِيَ فاء عاطفه — مفعول بجاي
قد تحقیقی اوتی فعل و فاعل خَيْرًا مفعول كَثِيرًا ایضا جمله خبر مبتدا وَمَا
يَذَّكَّرُ واو عاطفه ما ما نافیه یذکر فعل مضارع إِلَّا استثنا أُولُو فاعل
يذكر الْأَلْبَابِ مضاف الیه اولوا یعنی میدهد حکمت را بکسی که میخواهد

مِنْ خَيْرٍ متعلق باو فَلِأَنْفُسِكُمْ عطف بخیر وَمَا موصوله تُنْفِقُوا فعل مضارع
واو فاعل إِلَّا ابْتِغَاءَ مفعول له تنفقون وَجْهِ مضاف الیه ابتغاء اللَّهِ مضاف
الیه وجه وَمَا واو عاطفه ما ما نافیه تُنْفِقُوا فعل مضارع واو فاعلش
مِنْ خَيْرٍ متعلق باو يُوَفَّ فعل مضارع مجهول ضمیری در او مستتر است تا
مفعول بجاي فاعلش باشد إِلَيْكُمْ متعلق باو وَأَنْتُمْ واو حالی انتم مبتدا
لَا تُظْلَمُونَ لا ناهیه تظلمون فعل مضارع مجهول واو مفعول بجای فاعلش
باشد یعنی نیست بر تو هدایت ایشان ولیکن الله تعالی هدایت میکند کسی را
که میخواهد و نفقه نمیکنید شما از خیر پس از برای نفس شما ست بجهه نفقه
میکنید شما مگر از جهة روی خدا و نفقه نمیکنید شما از خیر که وفا کرده
میشود بسوی شما و حال انکه شما ظلم کرده نمیشوید لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ
أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ لِلْفُقَرَاءِ خبر مبتدا الَّذِينَ مبتدا أُحْصِرُوا
فعل ماضی مجهول واو فاعلش فِي سَبِيلِ اللَّهِ متعلق باو الله مضاف الیه
جمله صله الذین لَا يَسْتَطِيعُونَ فعل مضارع واو فاعل ضَرْبًا مفعول فِي

الارض

الْأَرْضِ متعلق باو يَحْسَبُهُمُ فعل مضارع هم مفعول الْجَاهِلُ فاعل أَغْنِيَاءَ
مفعول مِنَ التَّعَفُّفِ متعلق باو تَعْرِفُهُمْ فعل مضارع ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد هم مفعول بِسِيمَاهُمْ متعلق باو هم مضاف الیه
لَا يَسْأَلُونَ لا نافیه یسئلون فعل مضارع واو فاعل النَّاسَ مفعول
إِلْحَافًا مفعول دیکر وَمَا واو عاطفه ما ما شرطی تُنْفِقُوا فعل مضارع واو
فاعل مِنْ خَيْرٍ متعلق باو فَإِنَّ اللَّهَ فاء عاطفه انّ حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش بِهِ متعلق بعلیم عَلِيمٌ خبر انّ یعنی از برای فقرا انکسانی
که منع کرده شدند در راه الله تعالی نمیتوانند که قدم زنند در زمین می
پندارند ایشانرا جاهلان اغنیا از تعفف میشناسند ایشانرا بسیمای ایشان
که سؤال نمیکنند ایشان مردم را و اکر نفقه کنید شما از خیر پس بدرستی
که الله تعالی باو داناست الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
الَّذِينَ مبتدا يُنْفِقُونَ فعل مضارع واو فاعلش أَمْوَالَهُمْ مفعول هم مضاف
الیه بِاللَّيْلِ متعلق باو وَالنَّهَارِ عطف بلیل سِرًّا حالست از فاعل ینفقون
وَعَلَانِيَةً عطف بسرّا این جمله صله الذین فَلَهُمْ خبر مبتدا أَجْرُهُمْ

مضاف الیه عند ظرف ربّهم مضاف الیه عند هم مضاف الیه ربّ این جمله
خبر الذین ولا واو عاطفه لا مشبهة بلیس خوف اسمش علیهم خبر ولا
واو عاطفه لا مشبهة بلیس هم اسمش یحزنون فعل مضارع واو فاعل این
جمله خبر لا یعنی انجماعتی که انفاق میکنند مالهای خود را بشب و روز در حالت
پنهان و علانیه پس از برای ایشانست اجر نزد پروردگار ایشان و نیست
خوف بر ایشان و نه ایشان محزون میشوند الذین یأکلون الربوا لا یقومون
الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا
انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة
من ربه فانتهی فله ما سلف وامره الی الله ومن عاد فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون الذین مبتدا یأکلون فعل مضارع واو فاعل
الربوا مفعول این جمله صله الذین لا یقومون فعل مضارع واو فاعل
الا استثنا کما متعلق باو این جمله خبر مبتدا یقوم فعل مضارع الذی
فاعل یتخبطه فعل مضارع ها مفعول الشیطان فاعل من المس متعلق
باو جمله صله الذی ذلک مبتدا بانهم حرف مشبهة هم اسمش قالوا فعل
ماضی واو فاعل این جمله خبر انّ وانّ با اسم خبر محلا مجرور ببا جار مجرور

ظرف

ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد انما کلمه حصر البیع مبتدا مثل خبر
الربوا مضاف الیه مثل واحل الله فعل ماضی الله فاعل البیع مفعول
وحرم فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الربوا
مفعول فمن فاء عاطفه من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد جاءه
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول این جمله
صله من موعظة مبتدا من ربه خبر ها مضاف الیه فانتهی فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله خبر من فله خبر
مبتدا ما سلف ما موصوله محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد سلف
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد وامره مبتدا ها
مضاف الیه الی الله خبر ومن موصوله مبتدا عاد فعل ماضی ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد این جمله صله من فاولئک مبتدا
اصحاب خبر النار مضاف الیه این جمله خبر من هم مبتدا فیها متعلق
بخالدون خالدون خبر مبتدا این جمله حالست از اولئک یعنی انجماعتی
که میخورند ربا را واقامت نمیکنند مگر همچنان که اقامت میکند
انکسی که خبط میکند او را شیطان از مس این باینکه ایشان گویند

اينست وجزاين نيست كه بيع مثل رباست وحلال كرده است الله تعالى بيع را وحرام
كرده است ربا را پس كسي كه بيا ورد او را پندي از جانب پروردگار خود پس
منتهي است پس مر او راست انچه كذشته است وكار او بسوي الله تعالى
است وكسي كه بركردد پس انكروه اصحاب اتشند وحال اينكه ايشان در آن
اتش جاويدانند يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيمٍ
يَمْحَقُ اللّٰهُ يمحق فعل مضارع الله فاعلش الرِّبٰوا تقديرا منصوبست تا مفعولش
باشد وَيُرْبِي واو عاطفه يربي فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد يا ضميري بارز منصوب متصل محلا منصوبست تا مفعول يرب باشد
الصَّدَقَاتِ جمع مونثست تا مفعول يربي باشد وَاللّٰهُ واو عاطفه الله
مبتدا لَا يُحِبُّ لا لاء نافيه يحب فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا
فاعلش باشد كُلَّ مفعول كَفَّارٍ مضاف اليه كل اَثِيمٍ صفت كفار يعني
برطرف ميكند حضرت الله تعالى ربارا وزياد ميكند تصدقات را وحضرت الله
تعالى دوست نميدارد هر بسيار بسيار كافر شونده كناه كار را اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اِنَّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل

كلّ

الذين

الَّذِينَ اسمش اٰمَنُوا فعل ماضي واو فاعلش اين جمله صله الذين وَعَمِلُوا الصَّالِحَا
واو عاطفه عملوا فعل ماضي واو فاعلش الصالحات مفعولش وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ
واو عاطفه اقام فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد الصَّلٰوةَ
مفعول وَاٰتَوا واو عاطفه اتوا فعل ماضي واو فاعلش الزَّكٰوةَ مفعول لَهُمْ
ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد اَجْرُهُمْ مبتدا هم مضاف اليه اجر عِنْدَ
ظرفست تا متعلق باشد باجرهم رَبِّهِمْ رب مضاف اليه عند هُمْ مضاف
اليه رب وَلَا خَوْفٌ واو عاطفه لا لاء مشبهة بليس خوف اسمش عَلَيْهِمْ ظرف
مستقر است تا خبر لا باشد وَلَا هُمْ واو عاطفه لا لاء ناهيه هم مبتدا يَحْزَنُونَ
فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر مبتدا يعني بدرستي كه انجماعتي كه ايمان
اورده اند وعمل شايسته كرده اند وبپا داشته اند نماز را وداده اند زكوة
را از براي ايشانست مزد ايشان نزد پروردكار ايشان ونيست ترسي بر ايشان
ونه ايشان محزون ميشوند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ
مِنَ الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ يا ايّها حرف ندا ايها كلمه توسط
الذين منادا احتمال دارد كه ايّ منادا باشد ها حرف تنبيه بعوض مضاف
اليه الذين صفت ايّ اٰمَنُوا فعل ماضي واو فاعلش اين جمله صله الذين

اتَّقُوا اللّٰهَ فعل امر حاضر واو فاعلش الله مفعول وَذَرُوا واو عاطفه ذروا
فعل امر حاضر واو فاعلش مَا بَقِيَ ما ماء موصوله محلا منصوبست تا مفعول
ذروا باشد بقي فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد مِنَ
الرِّبٰوا ظرف لغو متعلق ببقي اِنْ كُنْتُمْ ان ان شرطي كنتم فعليست از افعال
ناقصه تم اسمش مُؤْمِنِينَ خبر يعني اي انجماعتي كه ايمان اورده ايد بپرهيزيد
از حضرت الله تعالى وبگذاريد انچه كه باقي مانده است از ربا اگر هستيد شما
ايمان اورندگان فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاِنْ تُبْتُمْ
فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ شَيْئًا وَلَا يُظْلَمُونَ فَاِنْ لَمْ فا
عاطفه ان شرطي لم جازمه تفعلوا فعل مضارع واو فاعلش فَاْذَنُوا فاء
عاطفه اذنوا فعل امر حاضر واو فاعلش بِحَرْبٍ ظرف لغو متعلق بفاذنوا
مِنَ اللّٰهِ ظرف مستقر است تا صفت حرب باشد وَرَسُولِهِ عطف است بالله
ها مضاف اليه رسول وَاِنْ تُبْتُمْ واو عاطفه ان ان شرطي تبتم فعل ماضي
تم فاعلش فَلَكُمْ فاء عاطفه لكم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد رُؤُسُ
مبتدا اَمْوَالِكُمْ مضاف اليه رؤس كم مضاف اليه اموال لَا تَظْلِمُونَ
لا لاء ناهيه تظلمون فعل مضارع واو فاعلش شَيْئًا مفعول له وَلَا يُظْلَمُونَ

واو

واو عاطفه لا لاء نافيه يظلمون فعل مضارع مجهول واو فاعلش يعني پس اگر
نكنيد شما پس مهيا شويد بجهت حرب از جانب خدا ورسول او واگر توبه كنيد
شما پس از براي شماست راس المال شما ظلم مكنيد بغيري وظلم كرده نمي
شويد شما وَاِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰى مَيْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ
لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاِنْ كَانَ واو عاطفه ان ان شرطي كان
فعليست از افعال ناقصه ذُو عُسْرَةٍ ذو اسميست از اسماء ستة لفظا
مرفوعست تا اسم كان باشد عسرة مضاف اليه ذو فَنَظِرَةٌ فا فاء عاطفه
نظرة مبتدا اِلٰى مَيْسَرَةٍ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد احتمال دارد كه
خبر مبتداء محذوف باشد وَاَنْ تَصَدَّقُوا واو عاطفه ان ناصبه تصدقوا
فعل مضارع واو فاعلش اين جمله بتاويل مفرد محلا مرفوعست تا مبتدا باشد
خَيْرٌ خبرش لَكُمْ ظرف لغو متعلق بخير اِنْ كُنْتُمْ ان ان شرطي كنتم فعليست
از افعال ناقصه تم اسمش تَعْلَمُونَ فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر
كنتم يعني واگر بوده باشد صاحب عسرة پس نظر كردن بسوي چيز داريست
واينكه تصدق كنند بهتر است از براي شما اگر هستيد شما كه ميدانيد
وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ

لا يظلمون واتقوا فعل امر حاضر واو فاعلش يوما مفعول ترجعون فعل
مضارع واو مفعول بجاى فاعلش فيه ظرف لغو متعلق بترجعون الى
الله بشرح ايضا ثم توفى ثم عاطفه توفى فعل مضارع كل مفعول بجاى
فاعلش نفس مضاف اليه كل ما ما موصوله محلا منصوبست تا مفعول
توفى باشد كسبت فعل ماضى ضميرى دراو مستتراست تا فاعلش باشد
واو حالى هم مبتدا لا يظلمون لا نافيه يظلمون فعل مضارع واو مفعول
بجاى فاعلش يعنى وبپرهيزيد زيراكه برگردیده میشود در روسوی حضرت
الله تعالى بعد از ان تمام داده میشود هر نفسی الخیر برا که کسب کرده است
وحال انکه ایشان ظلم کرده میشوند يا ايها الذين امنوا اذا تداينتم بدين
الى اجل مسمى فاكتبوه وليكتب بينكم كاتب بالعدل ولا يأب كاتب
ان يكتب كما علمه الله فليكتب وليملل الذى عليه الحق وليتق الله ربه
ولا يبخس منه شيئا فان كان الذى عليه الحق سفيها او ضعيفا او لا
يستطيع ان يمل هو فليملل وليه بالعدل واستشهدوا شهيدين من رجالكم
فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل
احديهما فتذكر احديهما الاخرى ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا ولا

تساموا

تساموا ان تكتبوه صغيرا او كبيرا الى اجله ذلكم اقسط عند الله واقوم
للشهادة وادنى الا ترتابوا الا ان تكون تجارة حاضرة تديرونها بينكم
فليس عليكم جناح الا تكتبوها واشهدوا اذا تبايعتم ولا يضار كاتب
ولا شهيد وان تفعلوا فانه فسوق بكم واتقوا الله ويعلمكم الله و
الله بكل شىء عليم يا ايها يا حرف ندا ايها كلمه توسط الذين منادا
امنوا فعل ماضى واو فاعلش اين جمله صله الذين اذا ظرف زمان مستقبل
محلا منصوبست بر ظرفيت تداينتم فعل ماضى تم فاعلش بدين مفعول
الى اجل ظرف لغو متعلق بدين مسمى صفت اجل اين جمله مضاف اليه
اذا فاكتبوه فعل امر حاضر واو فاعلش ها مفعول وليكتب فعل امر غايب
بينكم مفعول كم مضاف اليه بين كاتب فاعل وليكتب بالعدل ظرف
لغو متعلق بكاتب ولا يأب واو عاطفه لا لاء ناهيه يأب فعل كاتب فاعلش
ان يكتب ان ناصبه يكتب فعل مضارع ضميرى دراو مستتراست تا فاعلش
اين جمله بتاويل مصدر تا مفعول كاتب باشد كما كا ف حرف جر ما ماء
كافه احتمال ماء مصدرى نيز دارد تا مفعول ان يكتب باشد علمه الله
علم فعل ماضى ها مفعول الله فاعل فليكتب فعل امر غايب ضميرى دراو

مستتراست تا فاعلش باشد وليملل الذى فعل امر غايب الذى فاعلش
عليه الحق مبتدا وخبر تا صله الذى باشد وليتق الله فعل امر غايب ضميرى
دراو مستتراست تا فاعلش باشد الله مفعول ربه مفعول ديگر ها مضاف
اليه ولا واو عاطفه لا لاء ناهيه يبخس فعل مضارع ضميرى دراو مستتر
است تا فاعلش باشد منه ظرف متعلق بيبخس شيئا مفعول فان كان
فاء عاطفه ان ان شرطى كان فعليست از افعال ناقصه الذى اسمش عليه الحق
مبتدا وخبر اين جمله صله الذى سفيها خبر كان او ضعيفا عطف ست
بسفيها او لا يستطيع او عاطفه لا لاء نافيه يستطيع فعل مضارع ضميرى
دراو مستتراست تا فاعلش باشد ان ان ناصبه يمل فعل مضارع ضميرى
دراو مستتراست تا فاعلش باشد اين جمله بتاويل مصدراست تا مبتدا باشد
يا خبر مبتدا هو مبتدا ست با ان يمل فليملل فعل امر غايب وليه فاعل ها مضاف
اليه وليه بالعدل ظرف لغو متعلق بولى واستشهدوا فعل امر حاضر واو
فاعلش شهيدين مفعول من رجالكم مفعول بواسطه كم مضاف اليه
فان لم يكونا فا فاء عاطفه ان ان شرطى لم لم جازمه يكونا فعليست از افعال
ناقصه الف اسمش رجلين خبر اين جمله شرط فرجل مبتدا وامرأتان عطف

برجل

برجل ممن ظرف مستقراست تا خبر مبتدا باشد ترضون فعل مضارع واو
فاعلش من الشهداء ظرف لغو متعلق بترضون اين جمله صله من ان تضل
فعل مضارع احديهما فاعل هما مضاف اليه فتذكر فعل مضارع
احديهما فاعل هما مضاف اليه الاخرى مفعول فتذكر ولا يأب واو
عاطفه لا لاء ناهيه يأب فعل مضارع الشهداء فاعل اذا ظرف زمان ما
دعوا ما ماء زائده موكده دعوا فعل واو فاعلش ولا تساموا واو عاطفه
لا لاء ناهيه تساموا فعل مضارع واو فاعلش ان تكتبوه ان ان ناصبه
تكتبوه فعل مضارع واو فاعلش ها مفعول صغيرا صفت تكتبوه او كبيرا
عطف ست بصغيرا الى اجله ظرف متعلق بكبيرا اين جمله بتاويل مصدر
تا مفعول تساموا باشد ذلكم خبر مبتدا اقسط مبتدا عند ظرف
الله مضاف اليه عند واقوم عطف ست باقسط للشهادة متعلق
است باقوم وادنى عطف ست باقسط الا ترتابوا ان ان ناصبه لا لاء
ناهيه ترتابوا فعل مضارع واو فاعلش الا ان تكون الا الا استثنا
ان ان ناصبه تكون فعل واو فاعلش تجارة مفعول حاضرة صفت
تجارة اين جمله بتاويل مصدر تا مفعول ترتابوا باشد تديرونها فعل

مضارع واو فاعلش ها مفعول بینکم مفعولش کم مضاف الیه بین فلیس
فعلیست از افعال ناقصه علیکم ظرف مستقر است تا خبرش باشد جناح
اسم الا تکتبوها ان ان ناصبه لا لام ناهیه تکتبوها فعل مضارع واو فاعلش
ها مفعول این جمله بتاویل مصدر تا مفعول جناح باشد واشهدوا فعل
امر حاضر واو فاعلش اذا ظرف تبایعتم فعل ماضی تم فاعلش این مضاف
الیه اذا ولا یضار کاتب واو عاطفه لا لاء نافیه یضار فعل مضارع کاتب
فاعلش ولا شهید عطف ست بولا یضار وان تفعلوا واو عاطفه ان
شرطی تفعلوا فعل مضارع واو فاعلش فانه فا فاء عاطفه کانه ان حرفیست
از حروف مشبهه بالفعل ها اسمش فسوق خبر بکم ظرف لغو متعلق بفسوق
واتقوا الله واو عاطفه اتقوا فعل امر حاضر واو فاعلش الله مفعول
ویعلمکم الله واو عاطفه یعلم فعل مضارع کم مفعولش الله فاعل
والله مبتدا بکل ظرف لغو متعلق بعلیم شیء مضاف الیه علیم خبر مبتدا
یعنی ای جماعتی که ایمان اورده اید متدین شوید شما بدینی تا وقت موعود
پس بنویسید او را و باید که بنویسند میان شما کاتب بعد و اپی نکند کاتب
اینکه بنویسد همچنانکه تعلیم کرده حضرت الله تعالی پس باید که بنویسد

واملا

واملا کند کسی که بروست حق و باید که بپرهیزد کاتب از الله تعالی که پروردگار
اوست و کم نکند از و چیزی را پس اگر بوده باشد انکسی که براوست حق ناقص عقل
یا ضعیف یا مستطیع نباشد اینکه املا کند او پس باید املا کند ولی او بعدل
و بشهادت بطلبید و شاهد را از مردان خودتان پس اگر نبوده باشند دو
مرد پس یک مرد و دو زن از ان جماعتی که راضی باشید با یشان از شهادت
اینکه کم کند یکی از دو شاهد را پس بخاطرش اید یکی از زن دیگری و اپی نکند
شاهدها هرگاه خوانده شود و ملول نشوند اینکه بنویسید او را کوچک یا
بزرگ یا با جلش اینشان ثابت تر نزد الله تعالی و محکم دست از برای شهادت
و نزدیکتر است اینکه شک نکنید مگر اینکه بوده باشید تجاره حاضر که
دور کنید او را میان خودتان پس نیست بر شما باکی اینکه ننویسید او را و شاهد
طلب کنید هرگاه خرید و فروخت کنید و ضرر رسانیده نشود کاتب و
نه شاهد و اگر بکنید شما پس بدرستی که فسق بشماست و بپرهیزید از الله تعالی
و تعلیم میکند شما را الله تعالی والله تعالی بهمه چیز داناست وان کنتم
علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان امن بعضکم بعضا
فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة ومن

یکتمها فانه اثم قلبه والله بما تعملون علیم وان کنتم واو عاطفه ان
شرطی کنتم فعلیست از افعال ناقصه تم اسمش علی سفر ظرف مستقر است
تا خبر کنتم باشد ولم تجدوا واو عاطفه لم لم جازمه تجدوا فعل مضارع
واو فاعلش کاتبا مفعول فرهان خبر مبتداء محذوف بتقدیر الذی
یستوثق به مقبوضة صفت فرهان فان امن بعضکم فا فاء عاطفه ان
ان شرطی امن فعل ماضی بعض فاعل کم مضاف الیه بعض بعضا مفعول فلیؤد
الذی فعل امر غایب الذی فاعل اؤتمن فعل ماضی مجهول ضمیری در او
مستتر است تا مفعول بجای فاعلش باشد امانته مفعول ها مضاف
الیه ولیتق الله فعل امر غایب الله مفعول ربه مفعول ها مضاف الیه
ولا تکتموا واو عاطفه لا لاء ناهیه تکتموا فعل مضارع واو فاعلش
الشهادة مفعول ومن یکتمها واو عاطفه من مبتدا یکتم ها فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول این جمله صله من
فانه فاء عاطفه ان حرفیست از حروف مشبهه بالفعل ها اسمش اثم مبتدا
قلبه خبر ها مضاف الیه این جمله خبر ان وان با اسم و خبر خبر مبتدا
والله مبتدا بما ظرف لغو متعلق بتعملون تعملون فعل مضارع واو فاعلش

این

این جمله صله ما علیم خبر الله یعنی و اگر بوده باشید شما در سفر و نیابید
شما کاتبی را گرو کان دهید بقبض و پس ایمن کنند بعضی از شما بعضی را پس
باید که ادا نماید انکسی که ایمن کرده شده است امانت خود را و باید که بپرهیزد
خدا را که پروردگار اوست و مپوشانید شما شهادت را پس بدرستی
که او گناهکار است دلاو یعنی کافر است دلش و حضرت الله تعالی بانچه که
میکنید شما داناست لله ما فی السموات وما فی الارض وان تبدوا ما
فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من
یشاء والله علی کل شیء قدیر لله ظرف مستقر است تا خبر مبتدا
باشد ما ما موصوله مبتدا فی السموات ظرف مستقر است تا صله ما
باشد وما فی الارض عطف است بما فی السموات وان تبدوا واو
عاطفه ان ان شرطی تبدوا فعل واو فاعلش ما فی انفسکم ما ما موصوله
محلا منصوب است تا مفعول تبدوا باشد فی انفسکم ظرف مستقر است
تا صله ما باشد کم مضاف الیه او تخفوه واو عاطفه تخفوه فعل مضارع
واو فاعلش ها مفعول یحاسبکم فعل مضارع کم مفعول به مفعول
بواسطه الله فاعلش فیغفر فعل مضارع ضمیری در او مستتر است

تا فاعلش باشد لِمَن يَشَاءُ لمن مفعول بواسطه يشاء فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد وَيُعَذِّبُ واو عاطفه يعذب فعل
مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد مَن يَشَاءُ من من
موصوله محلا منصوبست تا مفعول يعذب باشد يشاء فعل مضارع
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد وَاللهُ مبتدا عَلَى كُلِّ ظرف
لغو متعلق بقدير شَيْءٍ مضاف اليه كل قَدِيرٌ خبر الله يعني از براي خداست
و بس انچه در اسمانها ست وانچه كه در زمين است واگر ظاهر كنيد شما كه در
نفسهاي شماست يا پنهان كنيد شما از ان محاسبه ميكند با و الله تعالى پس
ميامرزد از براي كسي را كه ميخواهد و عذاب كسي را كه ميخواهد والله تعالى
بر همه چيز توانا است آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِمْ وَالْمُؤْمِنُونَ
كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ آمَنَ
فعل ماضي الرَّسُولُ فاعلش بِمَا ظرف لغو متعلق با من أُنزِلَ فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا مفعول بجاي فاعلش باشد إِلَيْهِ مفعول
بواسطه مِن رَّبِّهِمْ ظرف لغو متعلق با نزل وَالْمُؤْمِنُونَ عطف است بالرسول

كل

كُلٌّ تاكيد است از براي رسول و مؤمنون آمَنَ فعل ماضي ضميري در او مستتر است
باشد بِاللهِ مفعول بواسطه وَمَلَائِكَتِهِ عطف است بالله وَكُتُبِهِ عطف است
بملائكته وَرُسُلِهِ عطف است بكتبه لَا نُفَرِّقُ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد بَيْنَ مفعول أَحَدٍ مضاف اليه بين مِّن رُّسُلِهِ
ظرف لغو متعلق باحد وَقَالُوا فعل ماضي واو فاعلش سَمِعْنَا فعل ماضي نا فاعلش
وَأَطَعْنَا فعل ماضي نا فاعلش غُفْرَانَكَ مفعول فعل محذوف بتقدير نطلب
غفرانك نسأل غفرانك اغفر غفرانك كاف مضاف اليه غفران رَبَّنَا منادى
نا مضاف اليه بتقدير يا ربنا وَإِلَيْكَ ظرف مستقر است تا خبر باشد الْمَصِيرُ
مبتدا يعني ايمان آورد رسول بانچه كه فرو فرستاده شده بود بسوي او از
جانب پروردگار ايشان و مؤمنان همه ايمان اورده بخدا و ملائكه او و
بكتابهاي او و رسولان او وجدا نميكنيم ما ميان احدي از رسولان
او و گفتند شنيديم ما و گردن نهاديم طلب ميكنيم امرزش ترا يا سؤال
ميكنيم امرزش ترا يا بيامرز ما را بامرزش خودت اي پروردگار ما و بسوي
اوست راه لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا

حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ
عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
لَا يُكَلِّفُ اللهُ لا لاء نافيه يكلف فعل مضارع الله فاعلش نَفْسًا مفعول إِلَّا الا
استثنا وُسْعَهَا مفعول ديگر يكلف ها مضاف اليه وسع لَهَا ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد مَا ما موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كَسَبَتْ
فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد وَعَلَيْهَا ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد مَا ما موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد اكْتَسَبَتْ
فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد رَبَّنَا مفعول نا مضاف
اليه لَا تُؤَاخِذْنَا لا لاء ناهيه تواخذ نا فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد نا مفعول إِن نَّسِينَا ان ان شرطي نسينا فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول أَوْ أَخْطَأْنَا او واو عاطفه
اخطانا فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول
رَبَّنَا مفعول ديگر نا مضاف اليه وَلَا تَحْمِلْ واو عاطفه لا لاء ناهيه تحمل فعل
مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْنَا مفعول بواسطه
إِصْرًا مفعول كَمَا كاف حرف جر ما مادركاف حَمَلْتَهُ فعل ماضي تا فاعلش ها

معفو

مفعول عَلَى الَّذِينَ ظرف لغو متعلق بحملته مِن قَبْلِنَا ظرف مستقر است تا صله
الذين باشد رَبَّنَا منادا نا مضاف اليه بتقدير يا ربنا وَلَا تُحَمِّلْنَا واو عاطفه لا
لاء ناهيه تحملنا فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد مَا
ما موصوله محلا منصوبست تا مفعول تحملنا باشد لَا طَاقَةَ لَنَا لا لاء نفي
جنس طاقة اسمش لنا ظرف مستقر است تا خبرش باشد بِهِ متعلق بطاقه وَاعْفُ
فعل امر حاضر عَنَّا مفعول بواسطه وَاغْفِرْ فعل امر حاضر لَنَا مفعول بواسطه
وَارْحَمْنَا فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول
أَنتَ مبتدا مَوْلَانَا خبر نا مضاف اليه فَانصُرْنَا فعل امر حاضر ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول عَلَى الْقَوْمِ مفعول بواسطه الْكَافِرِينَ
صفت القوم يعني تكليف نميكند الله تعالى هيچ نفسي را مگر كمتر از وسعت
ان از براي اوست انچه كه كرده است و بر اوست انچه كه كسب كرده است اي
پروردگار ما مگير تو ما را اگر فراموش كنيم ما يا خطا كنيم ما اي پروردگار
ما و بار مكن بر ما اصر را همچنانكه بار كردي او را بر انجماعتي كه بوده اند پيش
از ما اي پروردگار ما بار مكن ما را انچه طاقت نداريم ما باو و درگذر از ما
و بيامرز ما را و رحم كن بر ما و تويي آقا و صاحب كل اختيار ما پس ياري ده

ما را بر کروه سورة آل عمران مدنية وهي مائتان آية کافرون
بسم الله الرحمن الرحيم
با حرف جر اسم معرفه باضافه متعلق بفعل محذوف کہ اقرأ باشد الله مضاف
اليه اسم الرحمن صفت الرحيم صفت دیگر الم الله لا اله الا هو الحي القيوم
الم احتمال دارد که مبتدا باشد الله خبر احتمال دارد که خبر مبتداء محذوف
باشد بتقدير هذا الم احتمال دارد که منصوب باشد تا مفعول فعل محذوف
باشد باین تقدیر که اتلوا الم احتمال دارد که فعل قسمش را محذوف کرده باشد
باین تقدیر که اقسم بالم لا اله لا نفی جنس اله اسمش الا هو الا الا استثنا
هو مرفوعست تا مبتدا باشد از محل اله الحي مبتدا القيوم خبر احتمال دارد که
هر دو صفت الله باشد یعنی الم اسم سوره است یا ایراست و بعضی کفته اند
که الم اسمیست از اسماء الهی الف یعنی انا لام یعنی الله میم یعنی محمود جمع باین
روش انا الله المحمود یعنی منم خدایی که نیست معبودی مستحق عبادت
مکر او زنده و قایم است نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين
يديه وانزل التورية والانجيل من قبل هدى للناس وانزل الفرقان
نزل فعل ماضی ضمیری در او مستتراست تا فاعلش باشد عليك مفعول

بواسطه

بواسطه الكتاب مفعول بالحق ظرف لغو متعلق بنزل مصدقا حالست از
الكتاب لما ظرف لغو متعلق بمصدقا بين ظرف يديه مضاف اليه بين ها
مضاف اليه يدي وانزل واو عاطفه انزل فعل ماضی ضمیری در او مستتراست
تا فاعلش باشد التورية مفعول والانجيل عطفست بالتورية من قبل
الفرقان مفعول یعنی فرو فرستادیم بر تو کتاب را بحق و حال آنکه آن کتاب
تصدیق کننده است از برای آنچه پیش روی اوست و فرو فرستاد توریت را
وانجیل را از پیش حال کونی که آن توریة وانجیل هدایت کننده است از برای
مردمان و فرو فرستادیم فرقان را ان الذين كفروا بايات الله لهم عذاب
شديد والله عزيز ذو انتقام ان حرف مشبه الذين اسمش كفروا
فعل ماضی واو فاعلش بايات مفعول بواسطه الله مضاف الیه آیات
این جمله صله الذين لهم ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد عذاب
مبتدا باشد شديد صفت عذاب والله مبتدا عزيز خبر ذو انتقام
ذو اسمیست از اسماء سته انتقام مضاف الیه ذو این جمله خبر بعد از خبر
یعنی بدرستی که آن جماعتی که کافر شدند با آیات الله تعالی از برای ایشانست
عذاب سخت و الله تعالی عزیز است و صاحب انتقام ان الله لا يخفى عليه

شيء في الارض ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف
يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الله ان حرفیست از حروف مشبهة
بالفعل الله اسمش لا يخفى فعل مضارع عليه مفعول بواسطه شيء فاعل
لا يخفى في الارض مفعول بواسطه ولا في السماء عطفست بفي الارض
هو مبتدا الذي خبر يصوركم فعل مضارع ضمیری در او مستتراست تا فاعلش
باشد کم مفعول في الارحام مفعول بواسطه این جمله صله الذي كيف
ظرف استفهام از احوال محلا منصوبست بر ظرفیت يشاء فعل مضارع ضمیری
در او مستتراست تا فاعلش باشد لا اله لا لاء نفی جنس اله اسمش الا
هو الا الاء استثنا هو در محل رفعست تا بدل باشد از محل اله العزيز مبتدا
الحكيم خبر احتمال دارد که هر دو صفت هو باشد یعنی بدرستی که الله
تعالی را نیست پنهان بر وچیزی در زمین و نه در آسمان اوست آنکسی
که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران بهر روشی که میخواهد نیست
معبودی مستحق عبادت مکر او که عزیز یعنی کارهایش همه بی‌ننگ و حکیم
است یعنی درست کفتار و درست کردار و همه از روی تدبیر و حکمت است
هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب

واخر

واخر متشابهات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه
منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون
في العلم يقولون امنا به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب
هو مبتدا الذي خبر انزل فعل ماضی ضمیری در او مستتراست تا فاعلش
باشد عليك مفعول بواسطه الكتاب مفعول این جمله صله الذين
منه خبر مبتدا آيات مبتدا محكمات صفت آیات هن مبتدا ام
الكتاب ام خبر الكتاب مضاف الیه ام واخر مبتدا متشابهات خبر
فاما الذين فا فاء عاطفه اما اما تفسیری الذين مبتدا في قلوبهم ظرف
مستقراست تا خبر مبتدا باشد زيغ مبتدا این مبتدا و خبر صله الذين فيتبعون
فعل مضارع واو فاعلش ما ماء موصول محلا منصوبست تا مفعول يتبعون
باشد این جمله خبر مبتدا تشابه فعل ماضی ضمیری در او مستتراست
تا فاعلش باشد ها مفعول منه مفعول بواسطه ابتغاء مفعول له الفتنة
مضاف الیه وابتغاء عطفست بابتغاء اول تاويله مضاف الیه وما واو
عاطفه ما ماء نافیه يعلم فعل مضارع تاويله مفعول ها مضاف الیه
تاویل الا الله الا الاء استثنا الله فاعل يعلم والراسخون عطفست

بالله فِي العِلمِ متعلق است بالرّاسخون يَقُولُونَ فعل مضارع واو فاعلش
اٰمَنَّا فعل ماضی الف فاعلش بِهٖ مفعول بواسطه كُلٌّ مبتدا مِنْ عِنْدِ ظرف
مستقر است تا خبر مبتدا باشد رَبِّنَا مضاف اليه عند نا مضاف اليه ربّ
وَمَا يَذَّكَّرُ واو عاطفه ما ما نافیه يذكر فعل مضارع الّا الّا استثنا
اُولُوا فاعل يذكر الالبابِ مضاف اليه اولوا يعني اوست انكسی كه فرو فرستاد
بر تو كتاب را بعضی از ان كتاب ايات محكم است ان محكمات ما در كتابست
و ديكر از ان كتاب متشابه است پس اما انكسانی كه در دلهاي ايشانست
كجی پس پيروی ميكنند انچه راكه شبيه است از ان از جهت ابتغاء
فتنه و از جهت ابتغاء تاويل ان و نميدانند تاويل او را مكر الله تعالى
و راسخان در علم يعنی پیغمبران ما و ائمه هدی صلوات الله عليهم اجمعين
ميكويند ايشان كه ايمان اورده ايم ما با و همه از جانب پروردكار ماست
و متذكر نميشوند مكر صاحبان مغز عقل رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ
هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الوَهَّابُ رَبَّنَا منادی
مضاف نا مضاف اليه لَا تُزِغْ فعل مضارع ضميری در او مستتر است
تا فاعلش باشد قُلُوبَنَا مفعول نا مضاف اليه بَعْدَ ظرف است تا مفعول

تزغ

تزغ باشد اِذْ ظرف زمان ماضی محلا منصوبست بر ظرفيت هَدَيْتَنَا
فعل ماضی تا فاعلش نا مفعول وَهَبْ فعل امر حاضر ضميری در او
مستتر است تا فاعلش باشد لَنَا مفعول بواسطه مِنْ لَدُنْكَ متعلق
است بوهب كاف مضاف اليه لدن رَحْمَةً مفعول اِنَّكَ انّ حرفيست
از حروف مشبهة بالفعل كاف اسمش اَنْتَ تاكيد كاف انّ است الوَهَّابُ
خبر انّ احتمال دارد كه انت مبتدا باشد الوهّاب خبر يعني ای پروردكار
ما بكجی مينداز دلهای ما را بعد از اينكه هدايت كرده باشی ما را و ببخش
از برای ما از نزد خودت رحمتی بدرستی كه تويی بسيار بخشنده رَبَّنَا اِنَّكَ
جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ اِنَّ اللهَ لَا يُخْلِفُ المِيعَادَ رَبَّنَا منادی
مضاف نا مضاف اليه اِنَّكَ انّ حرفيست از حروف مشبهة بالفعل كاف
اسمش جَامِعُ خبر النَّاسِ مضاف اليه جامع لِيَوْمٍ ظرف لغو متعلق بجامع
لَا رَيْبَ لا لاء نفی جنس ريب اسمش فِيهِ ظرف مستقر است تا خبرش
باشد اِنَّ حرف مشبهة بالفعل اللهَ اسمش لَا يُخْلِفُ فعل مضارع
ضميری در او مستتر است تا فاعلش باشد المِيعَادَ مفعول يعني
ای پروردكار ما بدرستی كه جمع كننده مردم را از برای روزی

كه نيست هيچ شكی در ان بدرستی كه الله تعالى خلاف نميكند محل بازكشت
را يعني روز جزا اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِنَ
اللهِ شَيْئًا فَاُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ كَدَابِ اٰلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا فَاَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللهُ شَدِيدُ العِقَابِ
اِنَّ حرف مشبهة بالفعل الَّذِينَ اسمش كَفَرُوا فعل ماضی واو فاعلش لَنْ تُغْنِيَ
فعل مضارع مجهول عَنْهُمْ مفعول بواسطه اَمْوَالُهُمْ مفعول بجای فاعل هُمْ مضاف
اليه وَلَا اَوْلَادُهُمْ واو عاطفه لا لاء نافيه اولادهم عطف است باموالهم مِنَ
اللهِ مفعول بواسطه تغنی شَيْئًا مفعول تغنی وَاُولٰئِكَ مبتدا هُمْ ضمير منفصل
وَقُودُ خبر اولئك احتمال دارد كه هم مبتدا باشد وقود خبرش اين جمله خبر
اولئك النَّارِ مضاف اليه كَدَابِ ظرف مستقر است تا خبر مبتدا محذوف
باشد باين تقدير دابهم كداب اٰلِ مضاف اليه داب فِرْعَوْنَ مضاف اليه
ال وَالَّذِينَ عطف است بكداب مِنْ قَبْلِهِمْ ظرف مستقر است تا صله الذين
باشد هِمْ مضاف اليه قبل كَذَّبُوا فعل ماضی واو فاعلش بِاٰيَاتِنَا مفعول
بواسطه فَاَخَذَهُمْ فعل ماضی هم مفعول اللهُ فاعل بِذُنُوبِهِمْ مفعول
بواسطه وَاللهُ مبتدا شَدِيدُ خبر العِقَابِ مضاف اليه شديد يعني

بدرستی

بدرستی كه انجماعتی كه كافر شدند هركز غنی نميكند ايشان را مالهای ايشان و
نه فرزندان ايشان از جانب الله تعالى چيزی را و اين كروه ايشانند فروزندكان
اتش داب ايشان مثل داب ال فرعون است و انجماعتی كه بوده اند پيش از ايشان
تكذيب كردند ايات ما را پس فرا كرفت ايشان را الله تعالى بكناهان ايشان
و الله تعالى شديد العقاب است قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ اِلَى
جَهَنَّمَ وَبِئْسَ المِهَادُ قُلْ فعل امر حاضر ضميری در او مستتر است تا فاعلش
باشد لِلَّذِينَ مفعول بواسطه كَفَرُوا فعل ماضی واو فاعلش اين جمله صله
الذين سَتُغْلَبُونَ سين حرف استقبال تغلبون فعل مضارع مجهول واو
مفعول بجای فاعلش وَتُحْشَرُونَ فعل مضارع مجهول واو مفعول بجای
فاعلش اِلَى جَهَنَّمَ مفعول بواسطه وَبِئْسَ فعل ذم المِهَادُ فاعلش مخصوص
بذمش محذوفست بتقدير بئس المهاد جهنّم يعني بكو ای محمد صلی الله عليه
و اله از برای انجماعتی كه كافر شدند زود باشد كه مغلوب شوند و حشر
كرده شوند بسوی جهنم و بد كاهواره ايست جهنم قَدْ كَانَ لَكُمْ اٰيَةٌ
فِي فِئَتَيْنِ التَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ وَاُخْرٰى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ
رَاْيَ العَيْنِ وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهٖ مَنْ يَشَاءُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي

الابصار قد قد تحقيقي كان فعليستا از افعال ناقصه لكم خبرش آية اسمش
في فئتين متعلق است باية التقتا فعل ماضي الف فاعلش فئة مبتدا تقاتل
فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد في سبيل الله مفعول
بواسطه الله مضاف اليه واخرى مبتدا كافرة خبر اين جمله صفت اسم محذوف
باشد باين تقدير فئة اخرى كافرة يرونهم فعل مضارع واو فاعلش هم
مفعول مثليهم مفعول ديگر هم مضاف اليه رأي مفعول ديگر العين
مضاف اليه والله مبتدا يؤيد فعل مضارع ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد بنصره مفعول بواسطه ها مضاف اليه من موصوله مفعولش
يشاء فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله صله
من ان حرف مشبهة بالفعل في ذلك خبر لعبرة اسمش لاولي متعلق
بر لعبرة الابصار مضاف اليه اولي يعني بتحقيق كه بود از براي شما ايتي در
دو گروه كه ملاقات كردند يك گروه كه مقاتله ميكنند در راه خداي تعالى
و گروه ديگر كافرند مي بينند ايشانرا دو مثل خودشان ديدن بچشم
والله تعالى دست قوت ميدهد بياري خود كسي را كه ميخواهد بدرستي
كه در اين گروه ها اينه عبرتيست از براي صاحبان بينا زين للناس

حبّ

حب الشهوات من النساء والبنين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة
والخيل المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحيوة الدنيا والله عنده
حسن المآب زين فعل ماضي للناس مفعول بواسطه حب مفعول
بجاي فاعلش الشهوات مضاف اليه من النساء متعلق است بالشهوات
والبنين عطف است بالنساء والقناطير عطف است بالبنين المقنطرة
تاكيد القناطير من الذهب متعلق است بالمقنطرة والفضة عطف است
بالذهب والخيل عطف است بالفضة المسومة صفت الخيل والانعام
عطف است بالخيل والحرث عطف است بالانعام ذلك مبتدا متاع خبر
الحيوة مضاف اليه الدنيا صفت الحيوة والله مبتدا عنده ظرف منصوبست
بر ظرفيت ها مضاف اليه حسن خبر المآب مضاف اليه يعني زينت داده
شده است از براي مردم دوستي خواهشها از زنان و پسران و پوست
كوي كه پر باشد از طلا و نقره و اسبان با نشانه و چارپايان از گاو و گوسفند
و شتر و زراعتها اينست تمتع زندگاني دنيا والله تعالى نزد اوست نيكوئي
بازگشت قل اؤنبئكم بخير من ذلكم للذين اتقوا عند ربهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها وازواج مطهرة ورضوان

من الله والله بصير بالعباد قل فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد اؤنبئكم همزه استفهاميه انبئكم فعل مضارع
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول بخير مفعول بواسطه
من ذلكم متعلق است بخير للذين خبر مبتدا اتقوا فعل ماضي واو فاعلش
عند ظرف ربهم مضاف اليه اين جمله صله الذين جنات مبتدا تجري
فعل مضارع من تحتها مفعول بواسطه ها مضاف اليه الانهار فاعل
تجري خالدين حالست از جنات فيها متعلق است بخالدين وازواج عطف است
بجنات مطهرة صفت ازواج ورضوان عطف است بازواج من الله
متعلق برضوان والله مبتدا بصير خبر بالعباد متعلق ببصير يعني بگواي
محمد صم ايا خبر بدهم شما را به نيكوتر از براي الجماعتي كه پرهيزيده اند نزد
پروردگار ايشانست باغها كه جاري ميشود از زير آن باغها نهرها حالا كونين
كه مخلد خواهند بود در آن باغها و در آن باغها هست زناني كه مطهر اند و
خشنود از جانب الله تعالى والله تعالى بيناست بكار بندگان الذين
يقولون ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار الذين
مبتدا يقولون فعل مضارع واو فاعلش ربنا منادا اي محذوف نا مضاف

اليه

اليه اين جمله صله الذين اننا حرف مشبه نا اسمش امنا فعل ماضي نا فاعلش
اين جمله خبر ان وان با اسم و خبرش خبر مبتدا فاغفر فعل امر حاضر ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد لنا مفعول بواسطه ذنوبنا مفعول
نا مضاف اليه وقنا فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد نا مفعول عذاب مفعول النار مضاف اليه يعني اي الجماعتي كه
ميگويند اي پروردگار ما بدرستي كه ما ايمان اورده ايم پس بيامرز
از براي ما گناهان ما را و نگاهدار ما را از عذاب آتش الصابرين و
الصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار الصابرين
منصوبست بمدح اي مع الصابرين والصادقين عطف والقانتين
عطف والمنفقين نيز عطف والمستغفرين نيز عطف است بالاسحار
نيز متعلق بمستغفرين يعني ميگويند جماعتي كه صبر كننده اند و تصديق
كننده اند پيغمبر را و قنوت كننده اند و نفقه كننده اند و استغفار كننده
اند در سحرها شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم
قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم شهد فعل ماضي الله
فاعلش انه حرف مشبه ها اسمش لا لاء نفي جنس اله اسمش الا الا

استثنا هو بدلست از اله العزيز صفت هو الحكيم بدستور يعني شهادت
داده است الله تعالى باينكه اوست وبس نيست معبودي مستحق عبادت
مكر او وملائكه وصاحبان علم حالكوني كه ايستاده اند بعدالت نيست
معبود مستحق عبادت مكر او كه عزيز است وحكيم إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الإِ
سْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
إِنَّ حرف مشبه الدين اسمش عند ظرف الله مضاف اليه عند اين جمله
صله الدين الاسلام خبر انّ وما اختلف واو عاطفه ما ما نافيه
اختلف فعل ماضي الذين فاعل اوتوا فعل ماضي مجهول واو فاعل الكتاب
مفعول الا الا استثنا من بعد متعلق است باوتوا ما موصول مضاف
اليه بعد اين جمله صله الذين جاء فعل ماضي هم مفعول العلم فاعلش
بغيا مفعول له بينهم ظرف هم مضاف اليه بين اين جمله صله ما ومن
يكفر واو عاطفه من من موصوله متضمن معني شرط مبتداست يكفر
فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد بآيات الله مفعول
الله مضاف اليه بايات اين جمله صله من فان حرف مشبه الله اسمش

سريع

سريع خبر الحساب مضاف اليه يعني بدرستي كه دين نزد الله تعالى
اسلام است واختلاف نكردند الجماعتي كه داده شده اند كتاب مكر بعد
بعد از انكه امده است ايشانرا علم از روي يعني درميان ايشان وهر كسي
كه كافر شود بايات الله تعالى پس بدرستي كه الله تعالى سريع الحساب است
فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ
الْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فا فاء عاطفه ان ان شرطي حاجوك فعل
ماضي واو فاعلش اين جمله جمله شرطيت فقل فا فاء عاطفه قل فعل امر
حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد اسلمت فعل ماضي تا فاعلش
وجهي مفعول لله مفعول بواسطه ومن اتبعن واو عاطفه من شرطي اتبعن
فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله صله جزاي كلم
وقل واو عاطفه قل فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد للذين مفعول بواسطه اين جمله جزاي من شرطي اوتوا فعل ماضي
مجهول واو مفعول بجاي فاعلش الكتاب مفعول والاميين عطف است
بر للذين اين جمله صله الذين أأسلمتم همزه همزه استفهاميه اسلمتم

فَإِنْ حَاجُّوكَ

فعل ماضي تم فاعلش فان فا فاء عاطفه ان ان شرطي اسلموا فعل ماضي
واو فاعلش فقد اهتدوا فا فاء عاطفه قد قد تحقيقي اهتدوا فعل ماضي
واو فاعلش اين جمله جزاي شرط وان واو عاطفه ان ان شرطي تولوا فعل
ماضي واو فاعلش فانما فا فاء عاطفه انما كلمه حصر عليك ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد البلاغ مبتدا اين جمله جزاي شرط والله مبتدا بصير
خبر بالعباد متعلق است ببصير يعني پس اكر محاجه كنند ترا پس بكواي
حضرت محمد صلعم انقياد كرده ام روي خود را براي حضرت الله تعالى
وكسي متابعت كند مرا وبكواي حضرت محمد ان براي الجماعتي كه داده شده
است كتاب وبيسوادان ايا انقياد كرده ايد شما پس اكر انقياد كرده باشند
شما پس بتحقيق هدايت يافته ايد شما واكر پشت كنيد شما پس لازم نيست
وجز اين بر تست رسانيدن وحضرت الله تعالى بيناست به بندكان
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُو
نَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِنَّ حرف
مشبه الذين اسمش يكفرون فعل مضارع واو فاعل بآيات الله مفعول
بواسطه الله مضاف اليه اين جمله صله الذين ويقتلون فعل مضارع

واو

واو فاعلش النبيين مفعول بغير ظرف مستقر است تا حال باشد از النبيين
حق مضاف اليه بغير ويقتلون فعل وفاعل الذين مفعول يامرون فعل
مضارع واو فاعلش بالقسط مفعول بواسطه من الناس متعلق بيامرون
اين جمله صله الذين فبشرهم فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد هم مفعول بعذاب مفعول بواسطه اليم صفت عذاب
اين جمله خبر انّ يعني بدرستي كه الجماعتي كه كافر ميشوند بايات الله تعالى
وميكشتند پيغمبرانرا بغير حق وميكشتند الجماعتي را كه امر ميكنند مردم را
بعدالت پس بشارت ده ايشانرا بعذاب دردناك أُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ أولئك مبتدا
حبطت فعل اعمالهم فاعل هم مضاف اليه في الدنيا متعلق بحبطت
والآخرة عطف است بفي الدنيا وما لهم واو عاطفه ما ما مشبه بليس
لهم ظرف مستقر است تا خبر باشد من ناصرين من زائده موكده ناصرين
اسميست نكره لفظا مجرور وبمعنا مرفوعست تا اسم باشد يعني اين
كروه برطرف شده است اعمال ايشان در دنيا واخرت ونيست از براي
ايشان ياري كننده أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

يَدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ
مُعْرِضُونَ أَلَمْ تَرَ همزه همزه استفهاميه لم لم جازمه تر فعل مضارع
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد إِلَى الَّذِينَ مفعول بواسطه
أُوتُوا فعل ماضي مجهول واو فاعلش نَصِيبًا مفعول مِنَ الْكِتَابِ مفعول
بواسطه اين جمله صله الذين يُدْعَوْنَ فعل مضارع مجهول واو مفعول
بجاي فاعلش إِلَى كِتَابِ مفعول بواسطه لِيَحْكُمَ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد بَيْنَهُمْ مفعول هُمْ مضاف اليه بين
ثُمَّ عاطفه يَتَوَلَّى فعل مضارع فَرِيقٌ فاعلش مِنْهُمْ ظرف مستقر است تا صفت
فريق باشد وَهُمْ واو حاليه هم مبتدا مُعْرِضُونَ خبر يعني آيا نديدي تو بسوي
الجماعتي كه داده شده نصيبي از كتاب خوانده شده اند بسوي كتاب حضرت
الله تعالى تا اينكه حكم ميكند ميان ايشان بعد از ان پشت كردند فرقه
از ايشان و حال آنكه اعراض كننده كانند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
ذَلِكَ مبتدا بِأَنَّهُمْ حرف مشبهه هُمْ اسمش قَالُوا فعل ماضي واو فاعلش
اين جمله ظرف مستقر است تا خبر مبتدا باشد لَنْ تَمَسَّنَا فعل مضارع نا مفعو[لش]

النار

النَّارُ فاعل إِلَّا الا او استثنا أَيَّامًا مستثنى مَعْدُودَاتٍ صفت أيامًا
وَغَرَّهُمْ فعل ماضي هُمْ مفعول فِي دِينِهِمْ متعلق بغرّ مَا موصوله فاعل غرّ
كَانُوا فعل ناقصه واو اسمش يَفْتَرُونَ فعل مضارع واو فاعلش اين جمله خبر
كانوا يعني الجماعتي كه پشت كرده اند با اينكه ايشان گويند كه هرگز مس نخواهد
ما را آتش مگر چند روزي و غره كرده است ايشان را در دين شان آنچه
بودند افترا ميكردند فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ
كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ فَكَيْفَ ظرف زمان استفهام
از احوال إِذَا ظرف جَمَعْنَاهُمْ فعل ماضي نا فاعل هُمْ مفعول لِيَوْمٍ مفعول
بواسطه اين جمله مضاف اليه اذا لَا رَيْبَ لا نفي جنس ريب اسمش فِيهِ
خبر وَوُفِّيَتْ فعل ماضي مجهول كُلُّ مفعول بجاي فاعلش نَفْسٍ مضاف
اليه كل مَا موصوله مفعول وفيت كَسَبَتْ فعل ماضي ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد وَهُمْ واو حاليه هم مبتدا لَا يُظْلَمُونَ فعل مضارع مجهول
واو مفعول بجاي فاعل يظلم يعني چگونه خواهد بود حال هر گاه جمع كنيم
ما ايشان را از براي روزي كه نيست شكي و ريبي در او و داده ميشود هر
نفس الجزا را كه كسب كرده است و حال آنكه ايشان ظلم كرده نميشوند قُلِ اللَّهُمَّ

مالكَ الملكِ تؤتي الملكَ مَن تشاءُ وتنزعُ الملكَ ممّن تشاءُ وتعزُّ مَن
تشاءُ وتذلُّ مَن تشاءُ بيدِكَ الخيرُ انّكَ على كلِّ شيءٍ قديرٌ قل فعل
امر حاضر ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد اللّهمّ منادا باين تقدير
يا الله بوده يا حرف ندا را حذف كردند بعوض يا ميم مشدده آوردند مالكَ
معرفه باضافه است تا مفعول قل باشد الملكِ مضاف اليه مالك تؤتي فعل
مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد الملكَ مفعول مَن من
موصوله منصوبست تا مفعول تؤتي باشد تشاءُ فعل مضارع ضميري
دراو مستتراست تا فاعلش باشد اين جمله صله من وتنزعُ فعل مضارع
ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد الملكُ مفعول ممّن مفعول
بواسطه تنزع تشاءُ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد وتعزّ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد
مَن من موصوله منصوبست تا مفعول باشد تشاءُ فعل مضارع ضميري
دراو مستتراست تا فاعلش باشد اين جمله صله من وتذلُّ فعل مضارع
ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد مَن من موصوله منصوبست
تا مفعول تذلّ باشد تشاءُ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش

باشد

باشد اين جمله صله من بيدِكَ ظرف مستقراست تا خبر مبتدا باشد كاف
مضاف اليه الخيرُ مبتدا انّكَ حرف مشبه كاف اسمش على كلِّ ظرف لغو
متعلق بقدير شيءٍ مضاف اليه كلّ قديرٌ خبر انّ يعني بگواي محمد صم خداوندا
اي پادشاه پادشاهان ميدهي پادشاهي را بكسي كه ميخواهي وميكني
پادشاهي را از كسي كه ميخواهي وعزيز ميكني كسي را ميخواهي وخوار ميكني
كسي را كه ميخواهي بدست تست وبس خير بدرستي كه تو بر همه چيز توانائي
تولجُ الليلَ في النهارِ وتولجُ النهارَ في الليلِ وتخرجُ الحيَّ من الميّتِ
وتخرجُ الميّتَ من الحيِّ وترزقُ من تشاءُ بغيرِ حسابٍ تولجُ
فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد الليلَ مفعول في
النهارِ متعلق باو وتولجُ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد النهارَ مفعول في الليلِ متعلق باو وتخرجُ فعل مضارع ضميري
دراو مستتراست تا فاعلش باشد الحيَّ مفعول من الميّتِ متعلق باو
وتخرجُ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد الميّتَ
مفعول من الحيِّ متعلق باو وترزقُ فعل مضارع ضميري دراو مستتراست
تا فاعلش باشد مَن تشاءُ من موصوله محلا منصوبست تا مفعول ترزق

باشد تشاء فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد بغير
متعلق باو حساب مضاف اليه يعني داخل ميكند شب را بروز وداخل
ميكند روز را بشب وبيرون ميكند زنده را از مرده وبيرون ميكند مرده
را از زنده وروزي ميدهد بهركه ميخواهد بغير حساب لا يتخذ المؤمنون
الكافرين من اولياء من دون المؤمنين لا ناهيه يتخذ فعل
مضارع المؤمنون فاعل الكافرين مفعول اولياء مفعول ديكر من دون
متعلق باو المؤمنين مضاف اليه يعني بايد كه فرا نكيرند مؤمنان كافرانرا
دوستان از غير مؤمنان ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء
الا ان تتقوا منهم تقاة ويحذركم الله نفسه والى الله المصير
ومن واو عاطفه من شرطي محلا مرفوعست تا مبتدا باشد يفعل فعل
مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد ذلك مفعول فليس
فاء عاطفه ليس فعل ناقصه ضميري دراو مستتراست تا اسمش باشد
من الله خبرش في شيء متعلق باو اين جمله خبر مبتدا الا استثنا
ان ان ناصبه تتقوا فعل مضارع واو فاعلش منهم متعلق باو تقاة
مفعول مطلق اين جمله بتاويل مفرداست تا مستثنا باشد ويحذركم

الله

الله واو عاطفه يحذر فعل مضارع كم مفعول الله فاعلش نفسه مفعول
ها مضاف اليه والى الله خبر مبتدا المصير مبتدا يعني وهركسي كه بكند
اين را پس نيست از جانب حضرت الله تعالى در چيز مكر اينكه تقيه كنيد
شما از ايشان تقيه كردن وحذر ميفرمايد حضرت الله تعالى شما ذات
مقدس خود را بسوي الله تعالى است راه بازكشت قل ان تخفوا ما في
صدوركم او تبدوه يعلمه الله ويعلم ما في السموات وما في الارض
والله على كل شيء قدير قل فعل امر حاضر ضميري دراو مستتراست
تا فاعلش باشد ان شرطي تخفوا فعل مضارع واو فاعلش ما مفعول في
صدوركم صله است كم مضاف اليه او تبدوه فعل مضارع واو فاعلش ها
مفعول يعلمه الله فعل مضارع ها مفعول الله فاعلش ويعلم فعل مضارع
ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد ما مفعول في السموات صله ما
وما في الارض عطف والله مبتدا على كل شيء متعلق بقدير قدير خبر مبتدا يعني
بكواي حضرت محمد صا اكر پنهان شما انچه را در سينها شماست يا پنهان كنيد
او را ميداند حضرت الله تعالى وميداند الله تعالى انچه در اسمانها وزمين است
والله تعالى بر همه چيز تواناست يوم تجد كل نفس ما عملت من خير

مُحضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ
اللهُ نَفْسَهُ وَاللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ يَوْمَ ظرفست نامفعول تود باشد تَجِدُ
فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد كُلُّ مبتدا نَفْسٍ
مضاف الیه مَا موصوله است تا خبر مبتدا باشد عَمِلَتْ فعل ماضی ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد مِنْ خَيْرٍ متعلق باو مُحضَرًا مفعول این جمله
صله ما وَمَا واو عاطفه ما موصوله عطفست بما پیش عَمِلَتْ فعل
ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد مِنْ سُوءٍ متعلق باو
تَوَدُّ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد لَوْ لو تودّ
اَنَّ حرف مشبه بَيْنَهَا خبر هَا مضاف الیه بین وَبَيْنَهُ عطف هَا مضاف
الیه اَمَدًا اسمش بَعِيدًا صفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ فعل مضارع كم مفعول
الله فاعلش نَفْسَهُ مفعول هَا مضاف الیه وَاللهُ مبتدا رَؤُفٌ خبر
بِالْعِبَادِ متعلق باو یعنی روزی که میابند هر نفسی انچه کرده است
از خیری که حاضر کرده شده است وانچه که کرده است از بدی حاضر
کرده شده است دوست میدارد از روی ارزو اینکه میان آن
عمل ومیان انکس مدتی دور باشد وحذر میفرمایید حضرت

الله

الله تعالی شما ذات مقدس خود را وحضرت الله تعالی مهربانست بر بندگان
قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ فعل امر حاضر ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد اِنْ شرطی كُنْتُمْ فعلیست از افعال ناقصه
تم اسمش تُحِبُّونَ فعل مضارع واو فاعلش الله مفعول فَاتَّبِعُونِي
فعل امر حاضر واو فاعلش نون وقایه یا مفعول يُحْبِبْكُمْ فعل مضارع
الله فاعلش كُمْ مفعول وَيَغْفِرْ لَكُمْ فعل مضارع ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد لَكُمْ متعلق باو ذُنُوبَكُمْ مفعول كم مضاف
الیه وَاللهُ مبتدا غَفُورٌ خبر رَحِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی بگو
ای محمد صم اگر هستید شما که دوست میدارید باشید حضرت الله
تعالی را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد شما را خدا وبیامرزد برای
شما گناهان شما والله تعالی امرزنده ورحیم است قُلْ اَطِيعُوا اللهَ وَ
الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ قُلْ فعل امر حاضر
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد اَطِيعُوا اللهَ فعل امر
حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الله مفعول وَالرَّسُولَ

عطف است بالله فَاِنْ ان شرطی تَوَلَّوْا فعل ماضی واو فاعلش فَاِنَّ اللّٰهَ
حرف مشبه الله اسمش لَا يُحِبُّ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد الكَافِرِينَ مفعول یعنی بگو ای محمد صم اطاعت کنید شما
الله تعالی و رسول را پس پشت کنید شما بدرستی که الله تعالی دوست
نمیدارد کافران را اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ اِبْرَاهِيمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَى
العَالَمِينَ اِنَّ اللّٰهَ حرف مشبه الله اسمش اصْطَفٰى فعل ماضی ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد اٰدَمَ مفعول وَنُوحًا عطف بادم وَاٰلَ
ایضا اِبْرَاهِيمَ مضاف الیه وَاٰلَ عطف بال اول عِمْرَانَ مضاف الیه ال عَلَى
العَالَمِينَ متعلق باصطفی یعنی بدرستی که الله تعالی برگزید ادم و نوح و
ال ابراهیم و ال عمران را بر عالمیان ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ذُرِّيَّةً منصوب است بر مدح بَعْضُهَا مبتدا ها مضاف الیه مِنْ بَعْضٍ خبر
وَاللّٰهُ مبتدا سَمِيعٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی ذریتی بعضی ایشان
از بعضی است و الله تعالی شنوا و دانا است اِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرَانَ
رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ
العَلِيمُ اِذْ ظرف قَالَتْ فعل ماضی اِمْرَاَتُ فاعل عِمْرَانَ مضاف الیه

در

رَبِّ منادای محذوف اِنِّي حرف مشبه یا اسمش نَذَرْتُ فعل ماضی تا
فاعل لَكَ متعلق باو مَا موصوله مفعول فِي بَطْنِي صله ما مضاف الیه
مُحَرَّرًا حال است از بطنی فَتَقَبَّلْ فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد مِنِّي متعلق باو اِنَّكَ حرف مشبه کاف اسمش اَنْتَ مبتدا
السَّمِيعُ خبر العَلِيمُ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی یاد کن آن وقتی را که گفت زن
عمران ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم از برای تو آنچه را در شکم
من است حال کونی که آزاد باشد پس قبول کن از من بدرستی که تو ای شنوا
و دانا فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثٰى وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ
وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْاُنْثٰى وَاِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَاِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَلَمَّا ظرف وَضَعَتْهَا فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد ها مفعول قَالَتْ فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد رَبِّ منادای محذوف اِنِّي حرف مشبه یا اسمش
وَضَعْتُهَا فعل ماضی تا فاعلش ها مفعول اُنْثٰى بدل است از مفعول وضعتها
وَاللّٰهُ مبتدا اَعْلَمُ خبر بِمَا متعلق باو وَضَعَتْ فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد وَلَيْسَ الذَّكَرُ فعل ناقص الذکر اسمش كَالْاُنْثٰى

خبر وَإِنِّي حرف مشبه با اسمش سَمَّيْتُهَا فعل ماضی تا فاعل ها مفعول مَرْيَمَ
مفعول دیگر جمله خبر انّ وَإِنِّي حرف مشبه با اسمش أُعِيذُهَا فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول بِكَ متعلق باو وَ
ذُرِّيَّتَهَا عطف است بمفعول اعیذ ها مضاف الیه مِنَ الشَّيْطَانِ متعلق
باعیذ الرَّجِيمِ صفت یعنی پس چون که گذشت از گفت ای پروردگار من
بدرستی که گذاشتم از ماده والله تعالی داناتر است بانچیز که گذشت
و نیست پسر مثل دختر و بدرستی من نامیدم او را مریم و بدرستی
که پناه از تو و ذریتش از شیطان سنگسار کرده شده فَتَقَبَّلَهَا
رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ
عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا
قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَتَقَبَّلَهَا
فعل ماضی ها مفعول رَبُّهَا فاعل ها مضاف الیه رب بِقَبُولٍ متعلق باو
حَسَنٍ صفت قبول وَأَنْبَتَهَا فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد ها مفعول نَبَاتًا مفعول حَسَنًا صفت نباتا وَكَفَّلَهَا ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول زَكَرِيَّا مفعول كُلَّمَا ظرف دَخَلَ

فعل

فعل ماضی عَلَيْهَا متعلق باو زَكَرِيَّا فاعل الْمِحْرَابَ مفعول وَجَدَ فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد عِنْدَهَا ظرف ها مضاف
الیه رِزْقًا مفعول قَالَ فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد يَا مَرْيَمُ منادا أَنَّى ظرف مکان لَكِ خبر مبتدا هَٰذَا مبتدا قَالَتْ
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد هُوَ مبتدا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ خبر إِنَّ اللَّهَ انّ حرف مشبه الله اسمش يَرْزُقُ فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد مَنْ موصوله مفعول يَشَاءُ
فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بِغَيْرِ متعلق باو
حِسَابٍ مضاف الیه یعنی پس قبول فرمود پروردگار او بقبول کردن
نیکو و تربیت فرمود او را تربیت کردن نیکو و متکفل کرد او را زکریا را
هر وقتی که داخل شد باو محراب را یافت نزد او روزی گفت زکریا که ای
مریم از کجا این از برای تو گفت مریم که او از جانب الله تعالی است بدرستی
که الله تعالی روزی میدهد کسی را که میخواهد بیحساب هُنَالِكَ
دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ

مصدقا بكلمة من الله وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين هنالك
ظرف محلا منصوبست بر ظرفيت دعا فعل ماضي زكريا فاعل ربه مفعول ها
مضاف اليه قال فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد رب
مناداي محذوف هب لي فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد لي متعلق باو من لدنك متعلق بهب كاف مضاف اليه ذرية مفعول
طيبة صفت ذرية انك حرف مشبه كاف اسمش سميع خبر الدعاء مضاف اليه
فنادته فعل ماضي ها مفعول الملائكة فاعل وهو واو حالي هو مبتدا قائم
خبر يصلي فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد في المحراب
متعلق باو ان الله ان حرف مشبه الله اسمش يبشرك فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد كاف مفعول بيحيى مفعول بواسطه مصدقا
حالست از يحيى بكلمة متعلق بمصدقا من الله متعلق بمصدقا وسيدا
عطف است بمصدقا وحصورا عطف است بمصدقا ونبيا عطف است بمصدقا
من الصالحين حالست از نبيا يعني آنجا كه خواند زكريا پروردگار خود را گفت
اي پروردگار من ببخش از براي من از نزد خودت ذريه پاك و پاكيزه بدرستي
كه مستجاب كننده دعائي پس ندا كردند ملائكه زكريا را و حال آنكه او ايستاده

بود

بود نماز ميكرد در محراب اينكه الله تعالى بشارت ميدهد ترا بيحيى حال آنكه تصديق
كننده است بكلمه از جانب الله تعالى و زيادتي دارد بر همه كس و حصار
كننده است فرج خود را از همه چيزها و پيغمبر است از جمله صالحان قال
رب انى يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامرأتي عاقر قال كذلك
الله يفعل ما يشاء قال رب اجعل لي آية قال آيتك الا تكلم الناس
ثلاثة ايام الا رمزا واذكر ربك كثيرا وسبح بالعشي والابكار
قال فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد رب مناداي
محذوف انى ظرف مكان يكون فعل ناقصه لي خبر غلام اسمش وقد واو
عاطفه قد حالي بلغني فعل ماضي يا مفعول الكبر فاعل وامرأتي
مبتدا يا مضاف اليه عاقر خبر قال فعل ماضي كذلك متعلق باو الله
فاعلش يفعل فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
ما موصوله مفعول يشاء فعل مضارع ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد جمله صله ما يعني عرض كرد زكريا كه اي پروردگار من
كجا ميباشد از براي من فرزندي و حال آنكه بتحقيق كه رسيده است مرا
پيري و زن من نازاينده است فرمود الله تعالى كه همچنين ميكند آنچه را كه

میخواهد قَالَ فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد رَبِّ
منادای محذوف اجْعَلْ فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد لِی متعلق باو آيَةً مفعول قَالَ فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد آيَتُكَ مبتدا کاف مضاف الیه اِلَّا اَنْ ناصبه لاء
نافیه تُكَلِّمَ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد النَّاسَ
مفعول ثَلٰثَةَ مفعول دیگر اَيَّامٍ مضاف الیه این جمله بتاویل مصدر است
تا خبر مبتدا باشد اِلَّا رَمْزًا مستثنی وَاذْكُرْ فعل امر حاضر ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد رَبَّكَ مفعول کاف مضاف الیه كَثِيرًا مفعول
دیگر وَسَبِّحْ فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
بِالْعَشِيِّ متعلق باو وَالْاِبْكَارِ عطف بالعشی یعنی عرض کرد حضرت زکریا
که ای پروردگار من بگردان برای من علامتی فرمود الله تعالی که علامت
تو اینست که سخن نگوئی مردم را سه روز مگر رمز و یاد کن پروردگار خود را
بسیار و تسبیح کن شام و صبح وَاِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ
وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفٰكِ عَلٰى نِسَآءِ الْعٰلَمِيْنَ وَاِذْ ظرف قَالَتْ فعل ماضی الملائکه
فاعلش یا مریم منادا اِنَّ اللّٰهَ حرف مشبه الله اسمش اصطفٰک فعل ماضی

ضمیری

ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد کاف مفعول وَطَهَّرَكِ فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد کاف مفعول وَاصْطَفٰكِ نیز
ایضا عَلٰى نِسَآءِ متعلق باو الْعٰلَمِيْنَ مضاف الیه یعنی و یاد کن وقتی را که گفتند
ملائکه ای مریم بدرستی که الله تعالی برگزید ترا و پاک ترا از حیض و نفاس
و نجاساتی که زنان را میباشد و برگزید ترا بر زنان عالمیان يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي
لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرّٰكِعِيْنَ یا مریم منادا اقنتی فعل امر
حاضر یا فاعلش لربک مفعول باو کاف مضاف الیه رب وَاسْجُدِي فعل
امر حاضر یا فاعلش وَارْكَعِي فعل امر حاضر یا فاعلش مَعَ ظرف الرّٰكِعِيْنَ
مضاف الیه یعنی ای مریم قنوت کن از برای پروردگار خودت و سجده کن
و رکوع کن با رکوع کننده گان ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَآءِ الْغَيْبِ نُوحِيْهِ اِلَيْكَ
وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ يُلْقُوْنَ اَقْلَامَهُمْ اَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ
لَدَيْهِمْ اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ذٰلِكَ مبتدا مِنْ اَنْبَآءِ خبر الْغَيْبِ مضاف الیه نُوحِيْهِ
فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول
اِلَيْكَ متعلق باو وَمَا نافیه كُنْتَ ناقصه لَدَيْهِمْ خبر هم مضاف الیه
اِذْ ظرف يُلْقُوْنَ فعل مضارع واو فاعلش يَكْفُلُ اَقْلَامَهُمْ مفعول هم

مضاف الیه ایهم مبتدا هم مضاف الیه یکفل فعل مضارع ضمیری دراو
مستتراست تا فاعلش باشد مریم مفعول جمله خبر وما نافیه کنت فعل
ناقصه لدیهم خبر هم مضاف الیه اذ ظرف یختصمون فعل مضارع واو
واو فاعلش یعنی بناست از بناهای غیب که وحی میکنیم ما او را بسوی
تو ونبودی تو در نزد ایشان ان وقتی که خصومت میکردند اذ قالت
الملائکة ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی
بن مریم وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین اذ ظرف قالت فعل
ماضی الملائکة فاعل یا مریم منادی ان الله حرف مشبه الله اسمش
یبشرک فعل مضارع ضمیری دراو مستتراست تا فاعلش باشد کاف
مفعول بکلمة متعلق باو منه حال اسمه مبتدا ها مضاف الیه
المسیح خبر عیسی عطف بیان ابن صفت مریم وجیها حالست از
المسیح فی الدنیا متعلق بوجیها والاخرة عطف ومن المقربین حال
از المسیح یعنی یاد کن ان وقتی را که گفتند ملائکه که ای مریم بدرستی که الله
تعالی بشارت میدهد ترا بکلمه که اسم او مسیح است عیسی پسر مریم حالکونی
نیکوست بحیثیت رو در دنیا و در اخرت وحالکونی که انحضرت از جمله

مقربانست ویکلم الناس فی المهد وکهلا ومن الصالحین ویکلم فعل مضارع
ضمیری دراو مستتراست تا فاعلش باشد الناس مفعول فی المهد متعلق
باو وکهلا حالست ومن الصالحین عطف است بکهلا یعنی سخن میگوید
مردم را در گهوارة وحالکونی که از جمله صالحان است قالت رب انی
یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا
قضی امرا فانما یقول له کن فیکون قالت فعل ماضی ضمیری دراو مستتر
است تا فاعلش باشد رب منادای محذوف انی ظرف یکون فعل ناقصه
لی خبر ولد اسمش ولم جازمه یمسسنی فعل مضارع یا مفعول بشر
فاعل قال فعل ماضی کذلک متعلق باو الله فاعلش یخلق فعل مضارع
ما مفعول یشاء فعل مضارع ضمیری دراو مستتراست تا فاعلش باشد
جمله صله ما اذا ظرف قضی فعل ماضی ضمیری دراو مستتراست
تا فاعلش باشد امرا فانما کلمه حصر یقول فعل مضارع ضمیری دراو
مستتراست تا فاعلش باشد له متعلق باو کن فعل امر حاضر ضمیری
دراو مستتراست تا فاعلش باشد فیکون فعل مضارع ضمیری دراو
مستتراست تا فاعلش باشد یعنی گفت مریم که ای پروردگار من کجا میباشد

براي من فرزند وحال انكه مس نكرده است مرا ادمي فرمود حضرت
الله تعالى همچنين خلق ميكند انچه را كه ميخواهد وهر كاه حكم كند امري را
پس ان اينست وجزاين نيست كه ميفرمايد براي انچيز كه بشو پس ميشود
وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ وَيُعَلِّمُهُ فعل
مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول الكتاب
مفعول وَالْحِكْمَةَ عطف است بالكتاب وَالتَّوْرٰيةَ بشرح ايض وَالْإِنْجِيلَ
بشرح ايض يعني تعليم كرد الله تعالى حضرت عيسى را كتاب وحكمه وتورية
وانجيل را وَرَسُولًا إِلٰى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي
أَخْلُقُ لَكُمْ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ
أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتٰى بِإِذْنِ اللّٰهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وَرَسُولًا مفعول مطلق فعل محذوف بتقدير ارسل رسولا إِلٰى بَنِي
متعلق باو اسرائيل مضاف اليه أَنِّي حرف مشبه يا اسمش قَدْ تحقيقي
جِئْتُكُمْ فعل ماضي تا فاعلش باشد كم مفعول بِآيَةٍ متعلق باو مِنْ رَبِّكُمْ
صفت جمله خبر انّ أَنِّي حرف مشبه يا اسمش أَخْلُقُ فعل مضارع ضميري

من الطين

دراو

دراو مستتر است تا فاعلش باشد لَكُمْ متعلق باو مِنَ الطِّينِ متعلق باو
كَهَيْئَةِ متعلق باو الطَّيْرِ مضاف اليه جمله خبر انّ فَأَنْفُخُ فعل مضارع ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد فِيهِ متعلق باو فَيَكُونُ فعل ناقصه
ضمير مستتر اسمش طَيْرًا خبر بِإِذْنِ اللّٰهِ متعلق باو الله مضاف اليه وَأُبْرِئُ
فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد الْأَكْمَهَ
مفعول وَالْأَبْرَصَ عطف باو وَأُحْيِي فعل مضارع ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد الْمَوْتٰى مفعول بِإِذْنِ اللّٰهِ متعلق باو الله مضاف اليه
وَأُنَبِّئُكُمْ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
كم مفعول بِمَا متعلق باو تَأْكُلُونَ فعل مضارع واو فاعلش وَمَا
عطف بما پيش تَدَّخِرُونَ فعل مضارع وا فاعلش باشد فِي بُيُوتِكُمْ
متعلق باو كم مضاف اليه إِنَّ حرف مشبه فِي ذٰلِكَ خبر لَآيَةً اسمش
لَكُمْ متعلق باية إِنْ شرطي كُنْتُمْ فعل ناقصه تم اسمش مُؤْمِنِينَ خبر
يعني فرستاديم رسولي را بسوي بني اسرائيل اينكه بتحقيق كه امده ام
شما را بعلامتي از جانب پروردگار شما واينكه من خلق ميكنم از براي
شما از گل صورت مرغي را پس ميدمم در او پس ميباشد مرغي باذن

الله تعالی وچاق میکنم کور مادر زاد را وصاحب برص را وزنده میکنم
مرده را باذن الله تعالی وخبر میدهم شما را بانچه که میخورید وانچه
ذخیره میکنید شما در خانهای خود بدرستی که در این هر اینه علامتی
است از برای شما اکر هستید شما مومنان وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ
التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ
رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمُصَدِّقًا حالست از جئتکم پیش
لِمَا متعلق بمصدقا بین ظرف یَدَيَّ مضاف الیه مِنَ التَّوْرَاةِ متعلق
وَلِأُحِلَّ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد لَكُمْ
متعلق باو بَعْضَ مفعول الَّذِي مضاف الیه حُرِّمَ فعل ماضی ضمیری در
او مستتر است تا مفعول بجای فاعلش باشد عَلَيْكُمْ متعلق باو
وَجِئْتُكُمْ فعل ماضی تا فاعلش باشد کم مفعول بِآيَةٍ متعلق باو مِنْ
رَبِّكُمْ صفت ایة کم مضاف الیه فَاتَّقُوا اللَّهَ فعل امر حاضر واو فاعل
الله مفعول وَأَطِيعُونِ فعل امر حاضر واو فاعلش نون وقایه یا محذوف
یعنی وحال کو منی که من تصدیق کننده ام برای انچه پیش روی منست
از توریة و یا اینکه حلال میکنم از برای شما بعضی از انچیزی که حرام

ربن

شده است بر شما وامده ام شما را بعلامتی از جانب پروردکار شما پس
بترسید خدا را واطاعت کنید مرا إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ حرف مشبه الله اسمش رَبِّي خبر یا مضاف الیه
وَرَبُّكُمْ عطف کم مضاف الیه فَاعْبُدُوهُ فعل امر حاضر واو فاعلش ها مفعول
هَٰذَا مبتدا صِرَاطٌ خبر مُسْتَقِيمٌ صفت صراط یعنی بدرستی که الله تعالی پروردکار
من و پروردکار شما ست پس عبادت کنید شما خدا را اینست راه راست
فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ فلما ظرف أَحَسَّ
فعل ماضی عِيسَىٰ فاعلش مِنْهُمُ متعلق باو الْكُفْرَ مفعول قَالَ فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد مَنْ استفهامیه محلا مرفوعست
تا مبتدا باشد أَنْصَارِي خبر یا مضاف الیه إِلَى اللَّهِ متعلق بانصاری
قَالَ فعل ماضی الْحَوَارِيُّونَ فاعلش نَحْنُ مبتدا أَنْصَارُ خبر اللَّهِ مضاف
الیه آمَنَّا فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بِاللَّهِ متعلق
باو وَاشْهَدْ فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بِأَنَّا
حرف مشبه نا اسمش مُسْلِمُونَ خبر این جمله محلا مجرور بباء جار ومجرور

ظرف لغو متعلق بر واشهد یعنی پس چون که احساس کرد حضرت عیسی
از ایشان کفر را فرمود کیست یاری کننده من بسوی خدا کفتند حواریان
که ماییم یاری کننده کان خدا ایمان اورده ایم بخدا وشهادت بده تو
باینکه ماییم مسلمانان رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا منادای محذوف نا مضاف الیه آمَنَّا فعل ماضی
نا فاعلش بِمَا متعلق باو أَنْزَلْتَ فعل ماضی تا فاعلش جمله صله ما
وَاتَّبَعْنَا فعل ماضی نا فاعلش الرَّسُولَ مفعول فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
فاكتبنا فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول
مَعَ ظرف الشَّاهِدِينَ مضاف الیه یعنی ای پروردکار من ایمان اورده ایم
ما انچه فرو فرستاده تو و پیروی کرده ایم ما پیغمبر از پس بنویس ما را
با شاهدان وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وَمَكَرُوا
فعل ماضی واو فاعلش وَمَكَرَ اللَّهُ فعل ماضی الله فاعل وَاللَّهُ واو حالی
الله مبتدا خَيْرُ خبر الْمَاكِرِينَ مضاف الیه یعنی ومکر کردند ایشان ومکر
الله تعالی وحال انکه الله تعالی بهتر است از مکر کنندکان إِذْ قَالَ اللَّهُ
يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ

الذين

الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ إِذْ ظرف قَالَ فعل ماضی
الله فاعل يَا عِيسَىٰ منادا إِنِّي حرف مشبه یا اسمش مُتَوَفِّيكَ اسم مخفف
باضافه خبر ان کاف مضاف الیه وَرَافِعُكَ عطف إِلَيَّ متعلق بمتوفیك
وَمُطَهِّرُكَ عطف مِنَ الَّذِينَ متعلق بمطهرك كَفَرُوا فعل ماضی واو فاعل
جمله صله وَجَاعِلُ مبتدا الَّذِينَ مضاف الیه اتَّبَعُوكَ فعل ماضی واو
فاعل کاف مفعول جمله صله فَوْقَ ظرف خبر جاعل الَّذِينَ مضاف الیه
كَفَرُوا فعل ماضی واو فاعل إِلَىٰ يَوْمِ متعلق باو الْقِيَامَةِ مضاف الیه جمله
صله ثُمَّ عاطفه إِلَيَّ خبر مبتدا مَرْجِعُكُمْ مبتدا کم مضاف الیه فَأَحْكُمُ فعل
مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بَيْنَكُمْ مفعول کم مضاف
الیه فِيمَا متعلق باو كُنْتُمْ فعل ناقصه تم اسمش فِيهِ متعلق بر تختلفون
تَخْتَلِفُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله خبر کنتم یعنی یاد کن ان وقتی را که فرمود
الله تعالی که ای عیسی بدرستی که من قبض کننده ام تو را وبلند کننده ام
تو را بسوی خود وپاك کننده ام تو را از انجماعتی که کافر شدند وکرداننده ام
انجماعتی که پیروی کردند تو را بالای ان جماعتی که کافر شدند تا روز قیامت

بعد ازان بسوي من است بازكشت شما پس ميكنم من ميان شما در انجه كه بوديد
اختلاف ميكرديد دران فَاَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَاُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ فا عاطفه امّا تفسيري
الَّذِينَ مبتدا كَفَرُوا فعل ماضي واو فاعل جمله صله الّذين فَاُعَذِّبُهُمْ
فا عاطفه اعذّبهم فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
هُم مفعول عَذَابًا مفعول مطلق اعذّب شَدِيدًا صفت عذابا فِي الدُّنْيَا
متعلق باو وَالْاٰخِرَةِ عطف جمله خبر الّذين واو عاطفه ما مشبه بليس
لَهُم خبر مِنْ زائده موكده نَاصِرِينَ اسم نكره لفظا مجرور ومعنا مرفوع اسم است
تا اسم ما باشد يعني پس انجماعتي كه كافر شدند پس عذاب ميكنم ايشانرا
عذاب سخت در دنيا و در اخرت ونيست از براي ايشان ياري كننده
وَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اُجُورَهُمْ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ واو عاطفه امّا تفسيري الَّذِينَ مبتدا اٰمَنُوا فعل ماضي واو
فاعل جمله صله الّذين وَعَمِلُوا واو عاطفه عملوا فعل ماضي واو فاعل
الصَّالِحَاتِ مفعول فَيُوَفِّيهِمْ فعل مضارع ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد هِم مفعول اُجُورَهُم مفعول هُم مضاف اليه خبر الّذين

والله

وَاللّٰهُ واو حالي الله مبتدا لَا نافيه يُحِبُّ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد الظَّالِمِينَ مفعول يعني واما انجماعتي كه ايمان
اوردند وعمل نيكو كردند پس تمام داده ميشوند ايشانرا مزد ايشان و
حال انكه الله تعالي دوست نميدارد ظالمانرا ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْاٰيَاتِ
وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ذٰلِكَ مبتدا نَتْلُوهُ فعل مضارع ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد ها مفعول عَلَيْكَ متعلق باو مِنَ الْاٰيَاتِ متعلق
باو وَالذِّكْرِ عطف است بالايات الْحَكِيمِ صفت الذّكر يعني اينست كه ميخوانيم
ما اورا بر تو از ايات وذكر راست ودرست اِنَّ مَثَلَ عِيسٰى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ
اٰدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ اِنَّ حرف مشبّه
مَثَلَ اسمش عِيسٰى مضاف اليه عِنْدَ اللّٰهِ ظرف الله مضاف اليه كَمَثَلِ اٰدَمَ
خبر انّ ادم مضاف اليه خَلَقَهُ فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا
فاعلش باشد ها مفعول مِنْ تُرَابٍ متعلق باو ثُمَّ عاطفه قَالَ فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد لَهُ متعلق باو كُنْ فعل امر حاضر
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد فَيَكُونُ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد يعني بدرستي كه مثل حضرت عيسى

نزد حضرت الله تعالى مثل حضرت ادم است خلق فرمود اورا از خاك بعد
ازان فرمود از براي او كه بشو پس شد الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْمُمْتَرِينَ الْحَقُّ خبر مبتداء محذوف بتقدير هو الحقّ مِنْ رَبِّكُمْ صفت الحقّ
كُمْ مضاف اليه فَلَا فا عاطفه لا ناهيه تَكُنْ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد مِنَ الْمُمْتَرِينَ متعلق باو يعني اوست حق
كه از جانب پروردگار شما پس مباش تو از جمله شك كنندگان فَمَنْ حَاجَّكَ
فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَكُمْ وَ
نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ
اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فَمَنْ فا عاطفه من موصوله تا مبتدا باشد
حَاجَّكَ فعل ماضي در او مستتر است تا فاعلش باشد كاف مفعول فِيهِ
متعلق باو وجمله صله من مِنْ بَعْدِ ايضا مَا مضاف اليه بعد جَاءَكَ فعل
ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد كاف مفعول مِنَ الْعِلْمِ
متعلق باو وجمله صله ما فَقُلْ فا عاطفه قل فعل امر حاضر ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد جمله خبر من تَعَالَوْا فعل امر حاضر واو فاعلش
نَدْعُ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اَبْنَاءَنَا

مفعول

مفعول نا مضاف اليه وَاَبْنَاءَكُمْ عطف كُمْ مضاف اليه وَنِسَاءَنَا عطف
نَا مضاف اليه وَنِسَاءَكُمْ عطف كُمْ مضاف اليه ثُمَّ عاطفه نَبْتَهِلْ
فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد فَنَجْعَلْ فا عاطفه
نجعل فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد لَعْنَةَ
مفعول اللّٰهِ مضاف اليه عَلَى الْكَاذِبِينَ متعلق باو واين جمله عطف باوه
نبتهل يعني پس كسي كه حجّت بكيرد ترا دران بعد از انكه امده باشد ترا ان
علم پس بكواي محمد بيائيد تا بخوانيم ما پسران خود را و پسران شمارا وما
زنان خود را وشما زنان خود را وما نفسهاي خود را وشما نفسهاي خود
را بعد ازان بكردانيم ما لعنت خدا را بر دروغ كويان اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ
الْحَقُّ وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اِنَّ حرف مشبه
هٰذَا اسمش لَهُوَ لام ابتدا هو مبتدا الْقَصَصُ خبر الْحَقُّ صفت القصص
جمله خبر انّ وَمَا واو عاطفه ما مشبه بليس مِنْ اِلٰهٍ من زائده موكده
اله مجرور ومعنا مرفوعست تا بدل باشد خبرش محذوفست بتقدير
ما من اله موجودا اِلَّا اللّٰهُ الّا استثنا الله مرفوعست تا بدل باشد
از محل اله وَاِنَّ اللّٰهَ واو عاطفه انّ حرف مشبه الله اسمش لَهُوَ لام ابتدا

هو مبتدا العزيز خبر این جمله خبر انّ الحكيم خبر بعد از خبر یا صفت یعنی بدرستی
که هر آینه اوست قصه و نیست هیچ خدائی مگر الله تعالی و بدرستی که الله
تعالی هر آینه اوست عزیز و حکیم فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ
فَإِنْ فاء عاطفه ان شرطی تَوَلَّوْا فعل ماضی واو فاعلش فَإِنَّ اللَّهَ فاء عاطفه
انّ حرف مشبه الله اسمش عَلِيمٌ خبر بِالْمُفْسِدِينَ متعلق باو یعنی پس اگر
پشت کنید شما پس بدرستی که الله تعالی داناست بفساد کننده کان
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا
نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ
دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ قُلْ فعل امر حاضر ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد یا حرف ندا أَهْلَ منادای مضاف
الْكِتَابِ مضاف الیه تَعَالَوْا فعل امر حاضر واو فاعلش إِلَىٰ كَلِمَةٍ
متعلق باو سَوَاءٍ صفت کلمه بَيْنَنَا ظرف نا مضاف الیه باشد وَبَيْنَكُمْ
عطف کم مضاف الیه أَلَّا نَعْبُدَ ان ناصبه لا نافیه نعبد فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد إِلَّا استثنا اللَّهَ مفعول
نعبد وَلَا نُشْرِكَ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد

بر

بِهِ متعلق باو شَيْئًا مفعول وَلَا يَتَّخِذَ واو عاطفه لا نافیه یتخذ فعل
مضارع بَعْضُنَا فاعلش نا مضاف الیه بَعْضًا مفعول أَرْبَابًا مفعول دیگر
مِنْ دُونِ اللَّهِ متعلق بارباب الله مضاف الیه فَإِنْ تَوَلَّوْا فاء عاطفه ان
شرطی تولوا فعل ماضی واو فاعل فَقُولُوا فعل امر حاضر واو فاعل اشْهَدُوا
فعل امر حاضر واو فاعل بِأَنَّا با حرف جر انّا حرف مشبه نا اسمش مُسْلِمُونَ
خبر جمله بتاویل مفرد مجرور بیا متعلق باشهدوا یعنی بگوای محمد صلعم که
ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه که مساویست میان ما و میان شما
اینکه عبادت نکنیم ما مگر حضرت الله تعالی را و اینکه شریک نکردانیم باو
چیزیرا و فرا نگیرند بعضی از ما بعضی را از خدایان بغیر از حضرت الله
تعالی پس اگر پشت کنید شما شهادت بدهید باینکه ما مسلمانیم
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ
وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ يَا أَهْلَ حرف ندا اهل
منادا الْكِتَابِ مضاف الیه لِمَ متعلق بتحاجون تُحَاجُّونَ فعل
مضارع واو فاعل فِي إِبْرَاهِيمَ متعلق باو وَمَا واو عاطفه ما نافیه
عطف با براهیم أُنْزِلَتِ فعل ماضی مجهول التَّوْرَاةُ مفعول بجای

فاعلش وَالْإِنْجِيلُ عطف بالتوریة إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا استثنا من بعده
مستثنا ها مضاف الیه بعد أَفَلَا تَعْقِلُونَ همزه استفهامیه فا فاء عاطفه
لا لا نافیه تعقلون فعل مضارع واو فاعل یعنی ای اهل کتاب از برای
چه حجت میکیرید در باب حضرت ابراهیم و فرو فرستاده نشد توریة و
انجیل مگر بعد از حضرت ابراهیم آیا پس عقل خود را بکار نمیبرید هَا أَنْتُمْ
هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ هَا حرف تنبیه أَنْتُمْ مبتدا هَٰؤُلَاءِ خبر حَاجَجْتُمْ
فعل ماضی تم فاعل فِيمَا متعلق باو لَكُمْ صله ما بِهِ خبر مبتدا عِلْمٌ مبتدا
فَلِمَ متعلق بعلم تُحَاجُّونَ فعل مضارع واو فاعل فِيمَا متعلق باو جمله صله
مَا لَيْسَ فعل ناقصه لَكُمْ خبر بِهِ خبر مبتدا عِلْمٌ مبتدا جمله اسم لیس
با اسم و خبر صله ما وَاللَّهُ مبتدا يَعْلَمُ فعل مضارع ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد جمله خبر مبتدا وَأَنْتُمْ واو عاطفه انتم مبتدا
لَا تَعْلَمُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله خبر مبتدا یعنی آگاه باشید شما
ای کروه حجت کرفتید شما در آنچه از برای شماست باو علمی پس از برای
چه حجت میکیرید شما در آنچه که نیست از برای شماست باو علمی و حضرت

الله

الله تعالی میداند و حال کونی که شما نمیدانید وَمَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا
وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
واو عاطفه ما نافیه كَانَ فعل ناقصه إِبْرَاهِيمُ اسمش يَهُودِيًّا خبر وَلَا
نَصْرَانِيًّا عطف وَلَٰكِنْ واو عاطفه كَانَ فعل ناقصه ضمیری در او
مستتر است تا اسمش باشد حَنِيفًا خبر مُسْلِمًا صفت وَمَا واو عاطفه
ما نافیه كَانَ فعل ناقصه ضمیری در او مستتر است تا اسمش باشد
مِنَ الْمُشْرِكِينَ خبر یعنی و نبود حضرت ابرهیم ع یهودی و نه نصاری
ولیکن بود حنیفی که مسلمان بود و نبود از جمله مشرکین إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
إِنَّ حرف مشبه أَوْلَى اسمش النَّاسِ مضاف الیه بِإِبْرَاهِيمَ متعلق باو
لَلَّذِينَ خبر انّ اتَّبَعُوهُ فعل ماضی واو فاعل ها مفعول جمله صله الذین
وَهَٰذَا مبتدا النَّبِيُّ خبر وَالَّذِينَ عطف بالنبی آمَنُوا فعل ماضی واو فاعل
جمله صله وَاللَّهُ مبتدا وَلِيُّ خبر الْمُؤْمِنِينَ مضاف الیه یعنی بدرستی
که اولی ترین مردمان بحضرت ابرهیم هر آینه آنجماعتی اند که پیروی کردند
او را و این پیغمبر است و آنجماعتی که ایمان آورده اند باو و الله تعالی ولی

وصاحب اختیار واقای مومنانست وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ
لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ وَدَّتْ
فعل ماضی طَائِفَةٌ فاعل مِنْ اَهْلِ متعلق باو الْكِتَابِ مضاف الیه لَوْ تمنی
يُضِلُّونَكُمْ فعل مضارع واو فاعل كم مفعول وَمَا واو عاطفه ما نافیه
يُضِلُّونَ فعل مضارع واو فاعل اِلَّا استثنا اَنْفُسَهُمْ مفعول هم مضاف
الیه وَمَا واو عاطفه ما نافیه يَشْعُرُونَ فعل مضارع واو فاعلش
یعنی دوست داشتند طایفه از اهل کتاب ارزو میکنند ایشان که گمراه
کردانند شما را و گمراه نمیکنند ایشان مگر نفسهای خود را و شعور ندارند
يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ يا حرف
ندا اَهْلَ منادا الْكِتَابِ مضاف الیه لِمَ متعلق بتکفرون تَكْفُرُونَ فعل
مضارع واو فاعل بِاٰيَاتِ متعلق باو اللّٰهِ مضاف الیه وَاَنْتُمْ واو حالی
انتم مبتدا تَشْهَدُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله خبر یعنی ای اهل کتاب
از برای چه چیز کافر میشوید شما بعلامتهای الله تعالی و حال انکه شما
شهادت میدهید يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ
وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ يا حرف ندا اَهْلَ منادا الْكِتَابِ مضاف

الیه

الیه لِمَ متعلق بتلبسون تَلْبِسُونَ فعل مضارع واو فاعل الْحَقَّ مفعول
بِالْبَاطِلِ متعلق باو وَتَكْتُمُونَ فعل مضارع واو فاعل الْحَقَّ مفعول وَاَنْتُمْ
واو حالی انتم مبتدا تَعْلَمُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله خبر یعنی ای
اهل کتاب از برای چه میپوشانید شما حق را بباطل و میپوشانید حق را
و حال انکه شما میدانید وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ
اٰمِنُوا بِالَّذِي اُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ اٰمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا اٰخِرَهُ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ واو عاطفه قَالَتْ فعل ماضی طَائِفَةٌ فاعل مِنْ
اَهْلِ الْكِتَابِ متعلق باو الکتاب مضاف الیه اٰمِنُوا فعل امر حاضر واو
فاعل بِالَّذِي متعلق باو اُنْزِلَ فعل ماضی مجهول ضمیری در او مستتر
است تا مفعول بجای فاعلش باشد عَلَى الَّذِينَ متعلق باو جمله صله
الذی اٰمَنُوا فعل ماضی واو فاعل وَجْهَ مفعول النَّهَارِ مضاف الیه
جمله صله الذین وَاكْفُرُوا فعل امر حاضر واو فاعل اٰخِرَهُ مفعول ها
مضاف الیه لَعَلَّهُمْ حرف مشبه هم اسمش يَرْجِعُونَ فعل مضارع واو
فاعل جمله خبر یعنی و گفتند طایفه از اهل کتاب ایمان بیاورید بان
چیز که فرو فرستاده شده است بران جماعتی که ایمان اورده اند اول روز

و کافر شوند اخر روز شاید که ایشان بر گردند وَلَا تُؤْمِنُوا اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ
قُلْ اِنَّ الْهُدٰى هُدَى اللّٰهِ اَنْ يُؤْتٰى اَحَدٌ مِثْلَ مَا اُوتِيتُمْ اَوْ يُحَاجُّوكُمْ
عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ وَلَا تُؤْمِنُوا واو عاطفه لا ناهیه تؤمنوا فعل مضارع واو فاعل
اِلَّا استثنا لِمَنْ متعلق بتومنوا تَبِعَ فعل ماضی ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد اِنَّ حرف مشبه الْهُدٰى اسمش هُدَى اللّٰهِ خبر
الله مضاف الیه اَنْ يُؤْتٰى فعل مضارع مجهول اَحَدٌ مفعول بجای فاعلش
مِثْلَ مفعول مَا موصوله مضاف الیه مثل جمله بتاویل مصدر تا مفعول
تبع باشد اگر قل ان الهدی هدی الله جمله معترضه باشد اُوتِيتُمْ
فعل ماضی مجهول تم مفعول بجای فاعل اَوْ يُحَاجُّوكُمْ فعل مضارع واو
فاعل کم مفعول عِنْدَ ظرف رَبِّكُمْ مضاف الیه کم مضاف الیه رب قُلْ
فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد اِنَّ حرف مشبه
الْفَضْلَ اسمش بِيَدِ اللّٰهِ خبر الله مضاف الیه يُؤْتِيهِ فعل مضارع ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول مَنْ مفعول يَشَاءُ فعل
مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد جمله صله من

والله

وَاللّٰهُ مبتدا وَاسِعٌ خبر عَلِيمٌ خبر بعد از خبر یا صفت یعنی و ایمان میارید
شما مگر از برای کسی که متابعت کند دین شما را بگوای حضرت محمد
بدرستی که هدایت هدایت خداست اینکه داده میشود یکی مثل انچه
داده شده اید شما یا حجت گرفته میشوید شما نزد پروردگار بگوای حضرت
محمد بدرستی که هدایت بدست خداست میدهد ان هدایت را
بکسی که میخواهد و الله تعالی واسع و علیم است يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ
يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ يَخْتَصُّ فعل مضارع ضمیری در او
مستتر است تا فاعلش باشد بِرَحْمَتِهِ متعلق باو ها مضاف الیه مَنْ
مفعول يَشَاءُ فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد
جمله صله من وَاللّٰهُ مبتدا ذُو خبر الْفَضْلِ مضاف الیه الْعَظِيمِ
صفت وَمِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ
وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ اِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ
قَائِمًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْاُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ
عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَمِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ خبر
مبتدا الکتاب مضاف الیه مَنْ مبتدا اِنْ تَاْمَنْهُ ان شرطی تامنه

فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد ها مفعول بقنطار
متعلق باو وجمله صله من يؤده فعل مضارع ضميري دراو مستتراست
تا فاعلش باشد ها مفعول اليك متعلق باو ومنهم خبر مبتدا من
مبتدا ان شرطي تأمنه فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد ها مفعول اليك متعلق باو الا استثنا ما ماء دائمه دمت
فعل ماضي تا فاعل عليه متعلق باو قائما مفعول ذلك مبتدا بانهم
حرف مشبه هم اسمش قالوا فعل ماضي واو فاعل ذلك مبتدا بانهم
جمله خبر ان ان با اسم وخبر محلا مجرور دربا و جار ومجرور ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا باشد ليس فعل ناقصه علينا خبر في الاميين متعلق
بسبيل سبيل اسمش ويقولون فعل مضارع واو فاعل على الله متعلق
باو الكذب مفعول وهم واو حالي هم مبتدا يعلمون فعل مضارع
واو فاعل جمله خبر معنى آية اول يعني مخصوص ميكند الله تعالى برحمت
خود كسي را كه ميخواهد والله تعالى صاحب فضل بزرگ است ومعنى
آية ثاني يعني از اهل كتاب كسي كه اگر امين كني تو او را بيك پوست
گاو زر ميدهد او را بسوي تو وبعضي از ايشانست كسي كه اگر امين كني

تو او را

تو او را بيك درهم وا پس نميدهد او را بسوي تو مگر هميشه مداومت كني
تو بر وايستاده اين جهت اينست كه ايشان گويند كه نيست بر ما در بي سوادان
راهي وگويند بر الله تعالى دروغ را وحال آنكه ايشان ميدانند بلى من
اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين بلى حرف ايجاب من مبتدا
اوفى فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد بعهده متعلق
باو ها مضاف اليه واتقى فعل ماضي ضميري دراو مستتراست تا فاعلش
باشد جمله صله من فان حرف مشبه الله اسمش يحب فعل مضارع ضميري
دراو مستتراست تا فاعلش باشد المتقين مفعول جمله خبر يعني بل كسي
كه وفا كند بعهد خود وبپرهيزد پس بدرستي كه الله تعالى دوست ميدارد
متقيان را ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك
لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة
ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم ان حرف مشبه الذين اسمش يشترون
فعل مضارع واو فاعلش بعهد الله متعلق باو الله مضاف اليه وايمانهم
عطف هم مضاف اليه ثمنا مفعول قليلا صفت ثمنا جمله صله
الذين اولئك خبر ان لا نفي جنس خلاق اسمش لهم متعلق باو

في الاخرة خبر لا ولا يكلمهم الله فعل مضارع هم مفعول الله فاعل
ولا ينظر فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد اليهم
متعلق باو يوم ظرف القيمة مضاف اليه ولا يزكيهم فعل مضارع
ضميري دراو مستتراست تا فاعلش باشد هم مفعول ولهم واو
حالي لهم خبر مقدم عذاب مبتدا اليم خبر بعد از خبر يا صفت
يعني بدرستي كه آن جماعتي كه ميفروشند بعهد خدا وقسمهاي ايشان
بهاي اندك اين گروه نيست نصيبي از براي ايشان در آخرت وسخن
نميگويد الله تعالى با ايشان ونظر نميكند بسوي ايشان در روز
قيامت وپاك نميكند ايشانرا واز براي ايشانست عذاب دردناك
وان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب
وما هو من الكتاب ويقولون هو من عند الله وما هو من
عند الله ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون واو عاطفه
ان حرف مشبه منهم خبر لفريقا اسمش يلوون فعل مضارع واو فاعل
السنتهم مفعول هم مضاف اليه بالكتاب متعلق باو لتحسبوه فعل
مضارع واو فاعل ها مفعول من الكتاب متعلق باو واو عاطفه

ما

ما مشبه هو اسمش من الكتاب خبر ويقولون فعل مضارع واو
فاعل هو مبتدا من عند الله خبر الله مضاف اليه وما هو واو عاطفه
ما مشبه هو اسمش من عند الله خبر الله مضاف اليه يقولون
فعل واو فاعل على الله متعلق باو الكذب مفعول واو حالي هم
مبتدا يعلمون فعل مضارع واو فاعل جمله خبر يعني وبدرستي كه
بعضي از ايشان هر آينه طايفه اند كه ميخوانند ايشان بزبانهاي خود
كتاب را اينكه گمان ميبريد شما كه او از كتابست ونيست او از كتاب
وميگويند كه او از جانب خداست وحال آنكه نيست او از جانب خدا
وميگويند بر خداي تعالى دروغ را وحال آنكه ايشان ميدانند
وما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول
للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما
كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون ما مشبه كان فعل
ناقصه لبشر خبر ان ناصبه يؤتيه فعل مضارع ها مفعول الله
فاعل الكتاب مفعول والحكم والنبوة هر دو عطفاند بالكتاب
ثم عاطفه يقول فعل مضارع ضميري دراو مستتراست تا فاعلش

باشد لِلنَّاسِ متعلق باو كُونُوا فعل امر حاضر واو فاعلش عِبَادًا مفعول
لِي متعلق باو مِن دُونِ اللَّهِ ايضا اللّه مضاف اليه ولكن هر دو عاطفه اند
كُونُوا فعل ماضي واو فاعلش رَبَّانِيِّينَ مفعول بِمَا مصدري متعلق باو
كُنتُم فعل ناقصه تم اسمش تُعَلِّمُونَ فعل مضارع واو فاعلش الْكِتَابَ مفعول
جمله خبر كنتم وَبِمَا عطفست بان ما وبيش كُنتُم فعل ناقصه تم اسمش
تَدْرُسُونَ فعل مضارع واو فاعلش جمله خبر كنتم يعني نبود از هيچ بشري
اينكه بدهد الله تعالى باو كتابرا وحكمت وپيغمبري را بعد از ان ميگويد از
براي مردمان كه باشيد شما بندگان براي من از غير الله تعالى وليكن
بودند ايشان خدايان بانچه كه بوديد شما كه تعليم ميداديد كتابرا وبانچه
كه بوديد شما كه درس ميداديد وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ
وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ وَلَا واو
عاطفه لا نافيه يَأْمُرَكُم فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد كم مفعول أَن ناصبه تَتَّخِذُوا فعل مضارع واو فاعل الْمَلَائِكَةَ مفعول
وَالنَّبِيِّينَ عطف باو أَرْبَابًا مفعول ديگرا أَيَأْمُرُكُم همزه استفهاميه
يَأْمُرُ كم فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول

بالكفر

بِالْكُفْرِ متعلق باو بَعْدَ ظرف إِذْ مضاف اليه أَنتُم مبتدا مُّسْلِمُونَ خبر جمله
مضاف اليه يعني وامر نفرموده است شمارا حضرت الله تعالى از اينكه فرا گيريد
فرشتگان را و پيغمبران را خدايان ايا امر كرده است شما پيغمبر يا ملك بعد از اينكه
وقتي كه شما مسلمان شونده باشيد وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم
مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ
بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا
قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ وَإِذْ ظرف أَخَذَ فعل
ماضي اللَّهُ فاعل مِيثَاقَ مفعول النَّبِيِّينَ مضاف اليه لَمَا متعلق باو آتَيْتُكُم
فعل ماضي كم مفعول مِّن كِتَابٍ متعلق باو وَحِكْمَةٍ عطف ثُمَّ جَاءَكُمْ
فعل ماضي كم مفعول رَسُولٌ فاعل مُّصَدِّقٌ صفت لِّمَا متعلق باو مَعَكُمْ
ظرف كم مضاف اليه لَتُؤْمِنُنَّ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد بِهِ متعلق باو وَلَتَنصُرُنَّهُ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد ها مفعول قَالَ فعل ماضي ضميري دراو مستتر است
تا فاعلش باشد أَأَقْرَرْتُمْ همزه استفهاميه اقررتم فعل ماضي تم فاعل
وَأَخَذْتُمْ فعل ماضي تم فاعلش عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ متعلق باو إِصْرِي مفعول

قَالُوا فعل ماضي واو فاعل أَقْرَرْنَا فعل ماضي نا فاعل قَالَ فعل ماضي
ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد فَاشْهَدُوا فعل امر حاضر واو
فاعل وَأَنَا مبتدا مَعَكُم ظرف كم مضاف اليه مِّنَ الشَّاهِدِينَ خبر مبتدا
يعني ياد كن ان وقتي را كه گرفت الله تعالى ميثاق پيغمبران را هر اينه انچيز يكه
داديم شمارا از كتاب وحكمت بعد از انكه امد شمارا رسولي كه تصديق
كننده بود از براي انچه كه ميان شما بود هر اينه بايد كه ايمان بياوريد شما
البته البته باو وهر اينه بايد كه ياري كنيد شما البته البته وفرمود الله تعالى
ايا اقرار كرديد وگرفتيد شما بر ايشان مشكل مرا گفتند كه اقرار كرديم ما فرمود
الله تعالى پس شاهد باشيد شما ومن نيز با شما از جمله شاهدانم
فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ فَمَن فا عاطفه من
موصوله مبتدا تَوَلَّىٰ فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد بَعْدَ ظرف ذَٰلِكَ مضاف اليه بعد جمله صله فَأُولَٰئِكَ مبتدا هُمُ
مبتداء ثاني الْفَاسِقُونَ خبر هم جمله خبر اولئك يا اولئك مبتدا هم ضمير
فصل الفاسقون خبر اولئك جمله خبر من يعني پس كسي كه پشت كند
بعد از اين پس اين گروه ايشانند فاسقان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ

وله

وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
أَفَغَيْرَ همزه استفهاميه غير متمم باضافه دِينِ مضاف اليه اللَّهِ مضاف
اليه دين يَبْغُونَ فعل مضارع واو فاعل وَلَهُ متعلق به يبغون أَسْلَمَ
فعل ماضي ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد مَن شرطي مفعول
اسلم فِي السَّمَاوَاتِ متعلق باسلم وَالْأَرْضِ عطف طَوْعًا مفعول اسلم
وَكَرْهًا عطف وَإِلَيْهِ متعلق به يرجعون يُرْجَعُونَ فعل مضارع واو فاعلش
يعني ايا پس غير دين خدا را فرو تني ميكنند واز براي خدا گردن نهاده اند
هر كسي كه در اسمانها وزمين است بروش اطاعت با كراهت وبسوي
او بر ميگرديد قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ
عِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ قُلْ فعل امر حاضر ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
آمَنَّا فعل ماضي نا فاعلش بِاللَّهِ متعلق بامنا وَمَا مفعول امنا أُنزِلَ
فعل ماضي مجهول ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْنَا متعلق مفعول لجاي
باو جمله صله ما وَمَا أُنزِلَ بشرح ايضا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ متعلق باو جمله صله

ما واسمعيل عطف است بابرهيم واسحق ايضا ويعقوب ايضا والاسباط
ايضا وما منصوبست تا عطف باشد بماء بيش اوتي فعل ماضي مجهول
موسى مفعول بجاي فاعلش وعيسى عطف والنبوة بشرح ايضا
من ربهم متعلق باوتي لا نفرق فعل مضارع ضميري دراو مستتر
است تا فاعلش باشد بين ظرف احد مضاف اليه منهم متعلق بنفرق
واو حالي نحن مبتدا له متعلق بمسلمون مسلمون خبر يعني بكواي حضرت
محمد صم كه ايمان اورديم ما بحضرت الله تعالى وانچه كه فرو فرستاده شد
بر ما وانچه كه فرو فرستاده شد بحضرت ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب
وفرزندان سغبران على نبينا وعليهم السلام وانچه كه داده شد بحضرت
موسى وحضرت عيسى وسغبران از جانب بروردكار ايشان تفرقه نميكنيم
ما ميان هيچكس از ايشان وحال انكه انقياد كننده ايم ومن يبتغ غير
الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين
ومن مبتدا يبتغ فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش
باشد غير مفعول الاسلام مضاف اليه غير دينا مفعول يبتغ
جمله صله من فلن ناصبه يقبل فعل مضارع ضميري دراو مستتر

است

است تا فاعلش باشد منه متعلق باو وهو مبتدا في الاخرة متعلق
است بخاسرين من الخاسرين خبر مبتدا يعني وكسي كه طلب كند غير
اسلام را ديني را پس هركز قبول كرده نميشود ازو وحال انكه او در
اخرت از جمله زيان كاران است كيف يهدي الله قوما كفروا بعد
ايمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البينات والله
لا يهدي القوم الظالمين كيف ظرف زمان استفهام از احوال
يهدي الله فعل مضارع الله فاعل قوما مفعول كفروا فعل ماضي
واو فاعل بعد ظرف ايمانهم مضاف اليه بعد هم مضاف اليه
ايمان وشهدوا فعل ماضي واو فاعل ان الرسول ان حرف مشبه
الرسول اسمش حق خبر جمله بتاويل مفرد است تا مفعول شهدوا
باشد وجاءهم فعل ماضي هم مفعول البينات فاعل جاء والله مبتدا
لا يهدي فعل مضارع ضميري دراو مستتر است تا فاعلش باشد
القوم مفعول الظالمين صفت القوم يعني چكونه هدايت ميكند
الله تعالى قومي را كه كافر شدند بعد از ايمان اوردن ايشان شهادت
دادند اينكه رسولان حق اند وامد ايشانرا بينات والله تعالى

هدايت نميكند قوم ظالمان را اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله
والملائكة والناس اجمعين خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب
ولا هم ينظرون اولئك مبتدا جزاؤهم مبتداء ثاني هم مضاف اليه
جزاؤ ان حرف مشبه عليهم خبر لعنة اسمش الله مضاف اليه والملائكة
عطف است بالله والناس عطف است بملائكه اجمعين تاكيد خالدين
حالست از اولئك فيها متعلق بخالدين اين اسم وخبر بتاويل مفرد خبر جزاؤ
يا باخرش خبر اولئك لا يخفف فعل مضارع عنهم متعلق باو العذاب
مفعول بجاي فاعلش ولا هم ينظرون واو عاطفه لا مشبه بليس
هم اسمش ينظرون فعل مضارع واو فاعل جمله خبر لا يعني اين كروه جزاي
ايشان اينست كه بر ايشان باد نا اميدي از رحمت خدا وملائكه ومردمان
همه حال كوني كه اينكروه مخلد خواهند بود در ان لعنت سبك كرده
نميشود از ايشان عذاب اعوذ بالله منها ونه ايشان مهلت داده مي
شوند الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم
الا استثنا الذين مستثنى تابوا فعل ماضي واو فاعل من بعد متعلق
باو ذلك مضاف اليه بعد صله الذين واصلحوا فعل ماضي واو فاعل

فان

فان حرف مشبه الله اسمش غفور خبر رحيم خبر بعد از خبر يا صفت اكر صفت
از صفت جايز باشد يعني مكر انجماعتي كه توبه كردند بعد از اين واصلاح حال
خود كردند پس بدرستي كه الله تعالى امرزنده ورحيم است ان الذين كفروا
بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون
ان حرف مشبه الذين اسمش كفروا فعل ماضي واو فاعل بعد مفعول ايمانهم
مضاف اليه بعد هم مضاف اليه ايمان جمله صله ثم عاطفه ازدادوا
فعل ماضي واو فاعل كفرا مفعول لن ناصبه تقبل فعل مضارع توبتهم
فاعل هم مضاف اليه اين جمله خبر ان واولئك واو حالي اولئك مبتدا
هم ضمير فصل الضالون خبر اين جمله خبر اولئك يعني بدرستي كه انجماعتي
كه كافر شدند بعد از ايمان اوردن ايشان بعد از ان زياد كردند ايشان كفرها
هركز قبول كرده نميشود از ايشان توبه وحال كوني كه اين كروه ايشانند كمراهان
ان الذين كفروا وماتوا وهم كفار فلن يقبل من احدهم ملء
الارض ذهبا ولو افتدى به اولئك لهم عذاب اليم وما لهم من
ناصرين ان حرف مشبه الذين اسمش كفروا فعل ماضي واو فاعل جمله
صله وماتوا فعل ماضي واو فاعل وهم واو حالي هم مبتدا كفار خبر

جمله مفعول ما لوا فلن ناصبه يقبل فعل مضارع من احدهم متعلق باو
هم مضاف اليه ملء مفعول بجاي فاعل يقبل الارض مضاف اليه ذهبا
مفعول ولو افتدى لو شرطي افتدا فعل ماضي ضميري در او مستتر است
تا فاعلش باشد به متعلق باو اولئك مبتدا لهم خبر عذاب عذاب مبتدا
اليم صفت عذاب جمله خبر اولئك وما واو عاطفه ما مشبه بليس
لهم خبر من ناصرين من زائده موكده ناصرين اسميت نكر لفظا مجرور
بمن معنا مرفوعست تا اسم ما باشد يعني بد رستي كه انجماعتي كه كافر
شدند و مردند ايشان وحال آنكه ايشان كافرند پس هركز قبول كرده نميشود
احدي از ايشان را بدبري زمين طلا و اكرفديه دهند باو اين كروه از براي
ايشانست عذاب دردناك ونيست از براي ايشان ياري كننده اعوذ بالله
منها لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فان الله
به عليم لن ناصبه تنالوا فعل مضارع واو فاعل البر مفعول حتى
ناصبه تنفقوا فعل مضارع واو فاعل مما متعلق باو تحبون فعل مضارع
واو فاعل جمله صله ما وما تنفقوا واو عاطفه ما موصوله منصوبست
تا مفعول تنفقوا باشد تنفقوا فعل مضارع واو فاعل من شيء متعلق

باو

باو جمله عطف است بمما تحبون فان الله فا عاطفه ان حرف مشبه الله
اسمش به متعلق است بعليم عليم خبر يعني هركز نميرسيد شما بنيكي تا اينكه
انفاق كنيد از ان چيزي كه دوست ميداريد وانچه راكه نفقه ميكنيد شما
از چيزي پس بدرستي كه حضرت الله تعالي باو داناست كل الطعام كان
حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل
التورية قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان كنتم صادقين
كل مبتدا الطعام مضاف اليه كان فعل ناقصه ضميري در او
مستتر است تا اسمش باشد حلا خبر لبني اسرائيل لبني متعلق است بحلا
اسرائيل مضاف اليه بني جمله خبر كل الا استثنا ما موصوله مفعول
حرم فعل ماضي اسرائيل فاعل حرم على نفسه متعلق باو ها مضاف اليه
من قبل ايضا ان تنزل ان ناصبه تنزل فعل مضارع مجهول التورية مفعول
بجاي فاعل اين جمله بتاويل مفرد است تا مضاف اليه قبل باشد قل فعل امر
حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد فاتوا فعل امر حاضر واو
فاعل بالتورية متعلق باو فاتلوها فعل امر حاضر واو فاعل ها مفعول
ان كنتم صادقين ان شرطي كنتم فعل ناقصه تم اسمش صادقين

خبر يعني هر طعامي كه بود حلال از براي بني اسرائيل مكر انچه را حرام كرد
حضرت يعقوب ع بر نفس خود پيش از اينكه فرو فرستاده شود توريه بكو
اي حضرت محمد ص پس بياريد توريه را پس بخوانيد اكر هستيد شما راست
كويان فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فاولئك هم الظالمين
فمن فا عاطفه من شرطي محلا مرفوعست تا مبتدا باشد افترى فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد على الله متعلق باو الكذب مفعول
من بعد متعلق باو ذلك مضاف اليه فاولئك مبتدا هم مبتداء ثاني
الظالمين خبر جمله خبر من يعني پس هر كسي كه افترى كند بر حضرت الله تعالى
دروغ را بعد از ان پس ان كروه ظالمانند قل صدق الله فاتبعوا ملة
ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين قل فعل امر حاضر ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد صدق فعل ماضي الله فاعل فاتبعوا
فعل امر حاضر واو فاعلش ملة مفعول ابرهيم مضاف اليه حنيفا حال
وما كان واو عاطفه ما نافيه كان فعل ناقصه ضميري در او مستتر است
تا اسمش باشد من المشركين خبر يعني بكو اي حضرت محمد ص راست فرموده است
حضرت الله تعالى پس پيروي كنيد ملت ابرهيم را حال كوني حنفي بود و نبود

ازجمله

از جمله مشركان ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا و
هدى للعالمين ان حرف مشبه اول اسمش بيت مضاف اليه وضع فعل
مجهول ضميري در او مستتر است تا مفعول بجاي فاعلش باشد للناس
مفعول بواسطه للذي خبر ان ببكة صله الذي مباركا حال وهدى
عطف است بمباركا للعالمين متعلق است بهدي يعني بدرستي كه اول
خانه كه وضع كرده شد از براي مردمان هر اينه چيزيكه بمكه است يعني كعبه
معظمه حال كوني كه مبارك و پرفايده است وهدايتي است از براي عالميان
يعني ما سوي الله فيه ايات بينات مقام ابرهيم ومن دخله كان
امنا ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا فيه
خبر مبتدا ايات مبتدا بينات صفت ايات مقام مبتدا خبرش
محذوفست باين تقدير كه فيه مقام ابرهيم مضاف اليه ومن
واو عاطفه من موصوله مرفوعست تا مبتدا باشد دخله فعل
ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول جمله
صله كان فعل ناقصه ضميري در او مستتر است تا اسمش باشد
امنا خبر ولله متعلق بامنا اين جمله خبر مبتدا باشد على الناس

خبر حَجُّ مبتدا البَيْتِ مضاف اليه مَنِ اسْتَطَاعَ من موصوله استطاع
فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد اِلَيْهِ متعلق
باو سَبِيلًا مفعول جمله صله يعني درو ست علامات چندي
كه ظاهر است درو ست مقام ابرهيم وكسي كه داخل شود اورا خواهد
بود ايمن و از براي خداست وبس بر مردمان حج خانه كعبه كسي كه قدرت
داشته باشد بسوي ان راه را وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ
وَمَنْ واو عاطفه من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد كَفَرَ فعل
ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد جمله صله من فَاِنَّ اللّٰهَ
فاء عاطفه انّ حرف مشبّه اللّٰه اسمش غَنِيٌّ خبر عَنِ الْعَالَمِينَ متعلق
باو يعني انّ با اسم وخبر خبر من يعني وكسي كه كافر شود پس بدرستي
كه الله تعالى غني است از عالميان قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ
بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ قُلْ فعل امر حاضر ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد يَا حرف ندا اَهْلَ منادا الْكِتَابِ
مضاف اليه اهل لِمَ متعلق بتكفرون تَكْفُرُونَ فعل مضارع واو
فاعل بِآيَاتِ اللّٰهِ متعلق بتكفرون اللّٰه مضاف اليه ايات وَاللّٰهُ واو

حالي

حالي الله مبتدا شَهِيدٌ خبر عَلَى حرف جر مَا تَعْمَلُونَ ما موصوله متعلق
است بشهيد تعملون فعل مضارع واو فاعلش جمله صله ما يعني بگو اي حضرت
محمد صلى الله عليه واله كه اي اهل كتاب از براي چه كافر ميشويد شما باياة الله
تعالى وحال انكه حضرت الله تعالى گواهست بر انچيز يكه ميكنيد قُلْ يَا اَهْلَ
الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَاَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ قُلْ فعل امر حاضر ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد يَا حرف ندا اَهْلَ منادى الْكِتَابِ مضاف
اليه اهل لِمَ متعلق است بتصدّون تَصُدُّونَ فعل مضارع واو فاعلش
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق باو الله مضاف اليه مَنْ موصوله مفعول تصدّون
آمَنَ فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد جمله صله من
تَبْغُونَهَا فعل مضارع واو فاعل ها مفعول عِوَجًا مفعول جمله حالست از
مفعول تصدّون وَاَنْتُمْ واو حالي انتم مبتدا شُهَدَاءُ خبر وَمَا اللّٰهُ واو
عاطفه ما مشبه بليس الله اسمش بِغَافِلٍ با بار زائده موكده غافل مجرور
بيا معنا منصوبست تا خبر ما باشد عَمَّا متعلق است بغافل تَعْمَلُونَ فعل
مضارع واو فاعل جمله صله ما يعني بگو اي حضرت محمّد صلعم كه اي

اهل كتاب از براي چه منع ميكنيد شما از راه خدا كسي را كه ايمان اورده است
وحال انكه طلب ميكنيد شما از راه را كجي وحال انكه شما گواهانيد ونيست
الله تعالى غافل از انچه ميكنيد شما يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا
مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ
يَا حرف ندا اَيُّهَا كلمه توسّط الَّذِينَ منادا احتمال دارد كه يا حرف ندا باشد
ايّ منادا ها حرف تنبيه بعوض مضاف اليه الَّذِينَ صفت اي آمَنُوا فعل
ماضي واو فاعل جمله صله الذين اِنْ شرطي تُطِيعُوا فعل مضارع واو فاعل
فَرِيقًا مفعول مِنَ الَّذِينَ متعلق بتطيعوا اُوتُوا فعل ماضي مجهول واو مفعول
بجاي فاعل الْكِتَابَ مفعول جمله صله يَرُدُّوكُمْ فعل مضارع واو فاعل
كُمْ مفعول بَعْدَ ظرف اِيمَانِكُمْ مضاف اليه بعد كم مضاف اليه ايمان كَافِرِينَ
حالست از فاعل يردّ وكم يعني اي انجماعتي كه ايمان اورده ايد اگر اطاعت
كنيد شما فرقه را انجماعتي را كه داده ايشانرا كتاب بر ميگردانند شما را بعد
از ايمان اوردن در حالتي كه كافر باشند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَاَنْتُمْ تُتْلَى
عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ
اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَكَيْفَ واو عاطفه كيف ظرف زمان استفهام

ازاحوال

ازاحوال محلا مرفوعست تا مبتدا باشد تَكْفُرُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله
خبر مبتدا وَاَنْتُمْ واو حالي انتم مبتدا تُتْلَى فعل مضارع مجهول عَلَيْكُمْ متعلق
باو آيَاتُ مفعول بجاي فاعل اللّٰهِ مضاف اليه جمله خبر مبتدا مبتدا با خبرش
حالست از فاعل تكفرون وَفِيكُمْ واو حالي فيكم ظرف مستقر است تا خبر
مبتدا باشد رَسُولُهُ مبتدا ها مضاف اليه اين جمله ايضا حالست از انتم
كه مبتداست وَمَنْ واو عاطفه من شرطي مبتدا واقع شده است يَعْتَصِمْ
فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بِاللّٰهِ متعلق باو
جمله خبر فَقَدْ فاء عاطفه قد تحقيقي هُدِيَ فعل ماضي مجهول ضميري در
او مستتر است تا مفعول بجاي فاعلش باشد اِلَى صِرَاطٍ متعلق باو مُسْتَقِيمٍ
صفت صراط يعني وچگونه كافر ميشويد شما وحال انكه شما خوانده شده است
بر شما ايات خدا وحال انكه در ميان شما است رسول خدا وهر كسي كه متمسك
شود بخدا پس تحقيق كه هدايت يافته شده است بسوي راه راست
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
يَا حرف ندا اَيُّهَا كلمه توسّط الَّذِينَ منادا بطريق ديگر يا حرف ندا ايّ
منادا ها حرف تنبيه بعوض مضاف اليه الَّذِينَ صفت اي آمَنُوا فعل

ماضی واو فاعل جمله صله الذین اتقوا فعل امر حاضر واو فاعل الله مفعول
حق مفعول دیگر تقاته مضاف الیه حق ها مضاف الیه تقاة ولا تموتن
واو عاطفه لا ناهیه تموتن فعل مضارع واو فاعل الا استثنی وانتم
واو حالی انتم مبتدا مسلمون خبر این حالست از فاعل تموتن یعنی ای
الجماعتی که ایمان اورده اید بپرهیزید از حضرت الله تعالی حق پرهیزیدن
او وباید که نمیرید شما البته البته مگر وحال انکه شما مسلمان باشید
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم
اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا
وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله
لکم ایاته لعلکم تهتدون واعتصموا فعل امر حاضر واو فاعل
بحبل الله متعلق باو الله مضاف الیه جمیعا مفعول ولا تفرقوا واو عاطفه
لا ناهیه تفرقوا فعل مضارع واو فاعل واذکروا نعمة الله فعل امر حاضر
واو فاعل نعمة مفعول الله مضاف الیه نعمة علیکم متعلق باو اذ
ظرف زمان ماضی کنتم فعل ناقصه تم اسمش اعداء خبر فالف فعل ماضی
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد بین ظرف قلوبکم مضاف

الیه

الیه بین کم مضاف الیه قلوب مفعول الف فاصبحتم فعل ماضی تم فاعل
بنعمته متعلق باو ها مضاف الیه اخوانا حالست از فاعل اصبحتم وکنتم
فعل ناقصه تم اسمش علی شفا حفرة خبر حفرة مضاف الیه شفا من النار
متعلق بکنتم فانقذکم فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد کم مفعول منها متعلق باو وکذلک متعلق است بر یبین احتمال دارد
که خبر مبتدا محذوف باشد بتقدیر مثل کذلک یبین الله فعل مضارع الله فاعلش
لکم متعلق باو ایاته مفعول ها مضاف الیه لعلکم حرف مشبه کم اسمش
تهتدون فعل مضارع واو فاعلش جمله خبر یعنی چنگ بر ریسمانی محکم
الله تعالی همه یعنی قرآن وتفرقه مشوید از دین ویاد آورید نعمت خدارا
بر خودتان انوقتی بودید شما دشمنان یکدیگر پس الفت کرد در میان
دلهای شما پس صبح کردید بنعمت ومهربانی او در حالتی که برادران
بودید با یکدیگر وبودید شما بر کناره کودالی از اتش پس نجات داد شمارا
از ان اتش مثل این بیان میفرماید از برای شما علامات خود را شاید که
شما هدایت یابید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون
بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون ولتکن

فعل مضارع منکم من تبعیضی کم مجرور باو متعلق است بولتکن امة
فاعل بولتکن یدعون فعل مضارع واو فاعل الی الخیر متعلق باو ویامرون
فعل مضارع واو فاعل بالمعروف متعلق باو وینهون فعل مضارع واو
فاعل عن المنکر متعلق باو واولئک مبتدا هم ضمیر فصل المفلحون
خبر اولئک طریق دیگر اولئک مبتدا هم مبتدا ثانی المفلحون خبر هم این
جمله خبر اولئک یعنی وباید که بوده باشند بعضی از شما امتی که بخوانند
مردم را بسوی خیر وامر کنند بمعروف ونهی کنند از منکر واین گروه ایشانند
مخصوصان بکمال نجات ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من
بعد ما جاءتهم البینات واولئک لهم عذاب عظیم ولا تکونوا
واو عاطفه لا ناهیه تکونوا فعل مضارع واو فاعل کالذین متعلق
باو تفرقوا فعل مضارع واو فاعل جمله صله الذین واختلفوا فعل
ماضی واو فاعل من بعد متعلق باو وما موصوله مضاف الیه بعد
جاءتهم فعل ماضی هم مفعول اولئک البینات فاعلش واولئک
واو عاطفه اولئک مبتدا لهم خبر عذاب عذاب مبتدا عظیم صفت
عذاب این جمله خبر یعنی باید که نبوده باشید شما مثل الجماعتی که تفرقه

شدند

شدند از دین واختلاف کردند در توحید مثل یهود ونصاری که میگویند
که حضرت عیسی پسر خداست وبعضی میگویند که عزیر پیغمبر پسر خداست
تعالی الله عن ذلک بعد از اینکه امده بود ایشان را دلیلها واین گروه از برای
ایشانست عذاب بزرگ یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما
کنتم تکفرون یوم ظرف بتقدیر اذکر یوم تبیض فعل مضارع وجوه
فاعل وتسود فعل مضارع وجوه فاعل فاما تفسیری الذین مبتدا
اسودت فعل ماضی وجوههم فاعل هم مضاف الیه وجوه این جمله صله
الذین اکفرتم همزه همزه توبیخ وتعجب از احوال ایشان کفرتم فعل ماضی
تم فاعل بعد ظرف ایمانکم مضاف الیه کم مضاف الیه ایمان فذوقوا فعل
امر حاضر واو فاعل العذاب مفعول این جمله خبر الذین بما بای سببی ما
مصدریه کنتم فعل ناقصه تم اسمش تکفرون فعل مضارع واو فاعل این جمله
خبر کنتم یعنی یاد کن روزی را سفید میشود روها وسیاه میشود روها پس
اما الجماعتی که سیاه شود روهای ایشان ایا کافر شدید شما بعد از ایمان
خودتان پس بچشید شما عذاب را بسبب کفر که بودید شما کفر میورزیدید

وأما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون واو عاطفه
اما تفسيري الذين مبتدا ابيضت فعل ماضي وجوههم فاعل هم
مضاف اليه اين جمله صله الذين ففي رحمة الله ظرف مستقر است تا
خبر الذين باشد الله مضاف اليه هم مبتدا فيها متعلق بخالدون خالدون
خبر مبتدا يعني اما الجماعتي كه سفيد شده است روهاي ايشان پس در رحمت
خدايند ايشان دران رحمت مخلد خواهند بود يعني در بهشت تلك
آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين تلك
مبتدا آيات خبر الله مضاف اليه نتلوها فعل مضارع ضميري دراو
مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول عليك متعلق است باو بالحق
ايضا واو عاطفه ما مشبه بليس الله اسمش يريد فعل مضارع ضميري
دراو مستتر است تا فاعلش باشد ظلما مفعول للعالمين متعلق است
بظلما جمله خبر ما يعني اينست آيات الله تعالى كه ميخوانيم از راي تو بحق
واراده ندارد الله تعالى ظلم را براي عالميان ولله ما في السموات
وما في الارض والى الله ترجع الامور واو عاطفه لله ظرف مستقر
است تا خبر مبتدا باشد ما موصوله در محل رفع است تا مبتدا باشد

في السموات

في السموات صله ما واو عاطفه ما در محل رفع است تا عطف باشد بماء
بيش في الارض صله ما والى الله متعلق بترجع ترجع فعل مضارع مجهول
الامور مفعول بجاي فاعل ترجع يعني واز براي خداست وبس انچه در
اسمانهاست وانچه در زمين است وبسوي خدا بر گردانيده شود كارها
يعني اعمال خير وشر كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف
وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الكتاب
لكان خيرا لهم منهم المؤمنون واكثرهم الفاسقون كنتم
فعل ناقصه تم اسمش خير خبر امة مضاف اليه اخرجت فعل ماضي
مجهول ضميري دراو مستتر است تا مفعول بجاي فاعلش باشد للناس
متعلق باو تأمرون فعل مضارع واو فاعل بالمعروف متعلق باو وتنهون
فعل مضارع واو فاعل عن المنكر متعلق باو وتؤمنون فعل مضارع واو
فاعل بالله متعلق باو ولو واو عاطفه لو شرطي آمن فعل ماضي اهل
فاعل الكتاب مضاف اليه لكان لام ابتدا كان فعل ناقصه ضميري
دراو مستتر است تا اسمش باشد خيرا خبر لهم متعلق بخير منهم خبر مبتدا
المؤمنون مبتدا واكثر مبتدا هم مضاف اليه الفاسقون

خبر يعني بوديد وهستيد شما بهتر امت يا بهتر امامان بيرون آورده است
از براي مردمان امر ميكنيد شما بمعروف ونهي ميكنيد از منكر وايمان مي
آوريد بخدا واگر ايمان بياورند اهل كتاب هر اينه خواهد بود بهتر از براي
ايشان بعضي از ايشان مؤمنند وبيشترين ايشان فاسقند لن يضروكم
الا اذى وان يقاتلوكم يولوكم الادبار ثم لا ينصرون لن
ناصبه يضر وكم فعل مضارع واو فاعلش كم مفعول الا استثنا اذى
مفعول يضروكم واو عاطفه ان شرطي يقاتلوكم فعل مضارع واو
فاعل كم مفعول يولوكم فعل مضارع واو فاعل كم مفعول الادبار
مفعولش ثم عاطفه لا نافيه ينصرون فعل مضارع واو مفعول بجاي
فاعلش يعني هر گز ضرر نميرسانند ايشان شما را مگر آزار اندك واگر مقاتله
كنند ايشان با شما پشت ميكنند ايشان از شما بر عقبهاي خود بعد از ان
ياري كرده نميشوند ايشان ضربت عليهم الذلة اينما ثقفوا الا بحبل
من الله وحبل من الناس وباءوا بغضب من الله وضربت عليهم
المسكنة ذلك بانهم كانوا يكفرون بآيات الله ويقتلون الانبياء
بغير حق ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ضربت فعل ماضي

مجهول

مجهول عليهم متعلق باو الذلة مفعول بجاي فاعل اينما ظرف ثقفوا
فعل ماضي مجهول واو فاعل الا استثنا بحبل ظرف مستقر است تا مستثنى
باشد من الله متعلق است بحبل وحبل عطف است بالله من الناس
متعلق است بحبل وباءوا فعل ماضي واو فاعل بغضب متعلق باو
من الله ظرف مستقر است تا صفت غضب باشد وضربت فعل ماضي
عليهم متعلق باو المسكنة مفعول بجاي فاعل ذلك مبتدا بانهم
با حرف جر ان حرف مشبهه هم اسمش كانوا فعل ناقصه واو اسمش
يكفرون فعل مضارع واو فاعل بآيات الله متعلق بتكفرون الله
مضاف اليه آيات اين جمله فعل وفاعل ومفعول محلا منصوبست
تا خبر كانوا باشد وكانوا با اسم وخبر محلا مرفوعست تا خبر ان و
ان با اسم وخبر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد ويقتلون فعل
مضارع واو فاعل الانبياء مفعول بغير متعلق بتقتلون
حق مضاف اليه ذلك مبتدا بما عصوا با حرف جر ما مصدريه عصوا
فعل ماضي واو فاعل جمله بتاويل مصدر محلا مجرور با جار ومجرور
ظرف مستقر محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد وكانوا فعل ناقصه

واو اسمش یعتدون فعل مضارع واو فاعل جمله خبر کانوا یعنی زده
شد بر ایشان خواری وذلت هر کجا که یافته میشوند ایشان مگر اینکه
متمسک شده باشند بر پیمانی از جانب الله تعالی یعنی بقران مجید و
متمسک شوند بر پیمانی از جانب مردم یعنی اقرار کنند بولایت علی
بن ابی طالب و برگشتند بغضبی که از جانب حضرت الله تعالی است و زده
شد بر ایشان مسکنت و بیچارگی این مسکنت و بیچارگی بسبب اینست
که ایشان بودند که کافر میشدند بایات الله تعالی و میکشتند پیغمبرانرا
بغیر حق این کشتن پیغمبران بسبب عصیان ایشان بود و بودند که تجاوز
میکردند لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون ایات
الله اناء اللیل وهم یسجدون لیسوا فعل ناقصه واو اسمش
سواء خبر من اهل من تبعیضیه اهل جار و مجرور ظرف مستقر خبر مبتدا
الکتاب مضاف الیه امة مبتدا قائمة صفت امة یتلون فعل مضارع
واو فاعل ایات الله مفعولش الله مضاف الیه اناء اللیل مفعول دیگر
اللیل مضاف الیه این جمله صفت امة وهم یسجدون واو حالیه
هم مبتدا یسجدون فعل مضارع واو فاعل جمله حالست از مبتدا

یعنی

یعنی نیستند ایشان مساوی بعضی از اهل کتاب امتی که قائمند و میخوانند
ایشان ایات خدا را در ساعتهای شب وحال انکه ایشان سجده میکنند
یؤمنون بالله والیوم الاخر ویأمرون بالمعروف وینهون عن
المنکر ویسارعون فی الخیرات واولئک من الصالحین یؤمنون
فعل مضارع واو فاعل بالله متعلق باو والیوم عطف است بالله الاخر
صفت یوم این جمله صفت امة ویأمرون فعل مضارع واو فاعل
بالمعروف متعلق باو جمله صفت امة وینهون فعل مضارع واو
فاعل عن المنکر متعلق باو جمله صفت امة ویسارعون فعل مضارع
واو فاعل فی الخیرات متعلق باو جمله امة واولئک مبتدا من
الصالحین خبر یعنی امتی که ایمان می اورند ایشان بخدا و بروز اخر و
امر میکنند بر نیکوئی و نهی میکنند از منکر و تعجیل میکنند در نیکیها
و این گروه از جمله صالحانند وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه والله
علیم بالمتقین وما واو عاطفه ما شرطی مفعول یفعلوا یفعلوا فعل
مضارع واو فاعل من خیر متعلق باو فلن فا عاطفه لن ناصبه یکفروه
فعل مضارع واو فاعل ها مفعول این جمله در محل جزم است تا جواب

شرط باشد والله مبتدا علیم خبر بالمتقین متعلق بعلیم یعنی و هر چه را
که میکنند ایشان از خیر پس هرگز کفران کرده نمیشوند او را والله تعالی
داناست به پرهیزکاران ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم ولا
اولادهم من الله شیئا واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
ان حرف مشبه الذین اسمش کفروا فعل ماضی واو فاعل این جمله صله
الذین لن ناصبه تغنی فعل مضارع عنهم متعلق باو اموالهم فاعلش
هم مضاف الیه ولا اولادهم ولا واو عاطفه لا نافیه اولادهم
مضاف ومضاف الیه عطف است باموالهم من الله متعلق است بتغنی
شیئا خبر ان واولئک مبتدا اصحاب صفت یا بدل یا عطف بیان
اولئک باشد النار مضاف الیه اصحاب هم ضمیر وصل فیها متعلق
بخالدون خالدون خبر اولئک صورت دیگر اولئک مبتدا اصحاب
خبر النار مضاف الیه هم مبتدا فیها متعلق است بخالدون خالدون
خبر هم جمله حالست از اولئک یعنی بدرستی که انجماعتی که کافر شدند
هرگز غنی نمیکنند از ایشان مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان از جانب
الله تعالی چیزیرا و این جماعت اصحاب اتشند جاودانی که در ان اتش

مخلد

مخلد خواهند بود مثل ما ینفقون فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح
فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته وما ظلمهم الله
ولکن انفسهم یظلمون مثل مبتدا ما مضاف الیه ینفقون فعل مضارع
واو فاعل فی هذه متعلق باو الحیوة صفت یا بدل یا عطف بیان هذه
الدنیا صفت الحیوة جمله صله ما کمثل خبر مبتدا ریح مضاف الیه مثل
فیها خبر مبتدا صر مبتدا اصابت فعل ماضی ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد حرث مفعول قوم مضاف الیه حرث ظلموا فعل ماضی
واو فاعل انفسهم مفعول هم مضاف الیه این جمله صفت قوم فاهلکته
فعل ماضی ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول وما واو
عاطفه ما نافیه ظلمهم الله فعل ماضی الله فاعل هم مفعول واو عاطفه
لکن عاطفه انفسهم مفعول یظلمون هم مضاف الیه یظلمون فعل مضارع
واو فاعل یعنی مثل انچیزیکه نفقه میکنند در این زندگانی دنیا مثل
مثل بادیست که در ان باشد سرما برسد زراعت قومی را که ظلم کردند
نفسهای خود را پس هلاک کرد او را و نیست خدا که ظلم ایشانرا ولیکن
نفسهای خود را ظلم میکنند یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة

مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ
مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ
كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ یا حرف ندا ایها کلمه توسط الذین منادا احتمال دیکر
یا حرف ندا ای منادا ها حرف تنبیه بعوض مضاف الیه الذین صفت
ای آمنوا فعل ماضی واو فاعل جمله صله الذین لا تتخذوا فعل مضارع
واو فاعل بطانة مفعول من دونکم متعلق باو کم مضاف الیه دون لا یألونکم
فعل مضارع واو فاعل کم مفعول خبالا مفعول ودوا فعل ماضی واو فاعل
ما مصدری عنتم فعل ماضی تم فاعلش جمله بتاویل مصدر محلا منصوبست
تا مفعول ودوا باشد قد تحقیقی بدت فعل ماضی البغضاء فاعل من افواههم
متعلق باو هم مضاف الیه وما موصوله مبتدا واقع شده است تخفی فعل
مضارع صدورهم فاعل هم مضاف الیه جمله صله ما اکبر خبر مبتدا
قد تحقیقی بینا فعل ماضی نا فاعل لکم متعلق باو الآیات مفعول ان
شرطی کنتم فعل ناقصه تم اسمش تعقلون فعل مضارع واو فاعل یعنی
ای جماعتی که ایمان اورده اید مکیرید شما جماعت کفار را اصحاب
سر از غیر خودتان مقصر نمیکنند ایشان شما را افساد دوست میدارند

که غلط

که غلط وخطا کنید شما از راه دین بتحقیق که ظاهر شده است بغض ودشمنی
از دهنهای ایشان وانچه را که پنهان میکند سینهای ایشان بزرکتر است
بتحقیق که بیان کردیم ما از برای شما آیات را اکر هستید شما که عقل خود را
بکار می برده باشید هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ
بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ
الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
ها حرف تنبیه انتم مبتدا اولاء مفعول تحبون تحبونهم فعل مضارع
واو فاعل هم مفعول جمله خبر مبتدا ولا یحبونکم فعل مضارع واو فاعل
کم مفعول واو حالی تؤمنون فعل مضارع واو فاعل بالکتاب متعلق
باو کله تاکید الکتاب این جمله حال است از فاعل تحبونهم واذا ظرف
لقوکم فعل ماضی واو فاعل کم مفعول قالوا فعل ماضی واو فاعل آمنا
فعل ماضی نا فاعل واذا ظرف خلوا فعل ماضی واو فاعل عضوا فعل
ماضی واو فاعل علیکم متعلق باو الانامل مفعول من الغیظ متعلق
باو قل فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد موتوا
فعل امر حاضر واو فاعل بغیظکم متعلق باو کم مضاف الیه ان حرف

حرف مشبه الله اسمش علیم خبر بذات متعلق بعلیم الصدور
مضاف الیه بذات یعنی آکاه باشید شما این کروهی را که دوست میدارید
شما ودوست نمیدارند ایشان شما را وحال آنکه ایمان می اورید شما
بکتابها همه یعنی بکتاب ایشان وکتاب خودتان وهرکاه ملاقات کنند
ایشان شما را کویند که ایمان اورده ایم ما وهرکاه خلوت کنند
کزند بر شما انکشتان را از روی خشم وغضب بکو ای حضرت محمد ص
بمیرید شما بخشمهای خود بدرستی که الله تعالی داناست بصاحب ع
سینها إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا
بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا
يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ان تمسسکم ان شرطی تمسسکم فعل مضارع کم مفعول
حسنة فاعل این جمله جمله شرطیست تسؤهم فعل مضارع
واو فاعل هم مفعول این جمله جمله جزائیست وان تصبکم سیئة
واو عاطفه ان شرطی تصبکم فعل مضارع کم مفعول سیئة فاعل
این جمله جمله شرطیست یفرحوا بها فعل مضارع واو فاعلش
بها متعلق است بیفرحوا این جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد

وان

وان تصبروا واو عاطفه ان شرطی تصبروا فعل مضارع واو فاعلش
باشد وتتقوا فعل وفاعل عطف بتصبروا این جمله جمله شرطیست لا یضرکم
لا نافیه یضر فعل مضارع کم مفعول کیدهم فاعل هم مضاف الیه کید
شیئا مفعول یضر این جمله مجزوم است تا جزای شرط باشد ان الله حرف مشبه
الله اسمش بما یعملون با حرف جر ما موصوله متعلق است بیعملون یعملون
فعل مضارع واو فاعلش محیط خبر ان یعنی اکر مس کند شما را نیکوئی یعنی
ظفر وفیروزی بد می اید ایشان را واکر برسد شما را بلای یعنی کریختن از
حرب وهزیمت شاد میشوند ایشان از سبب آن واکر صبر کنید شما بر حرب و
نکریزید وبپرهیزید از مخلوط شدن ودوستی کردن با ایشان ضرر
نمیکند شما را مکر وحیله ایشان چیزی بدرستی که حضرت الله تعالی
بانچه که میکنید شما محیط است وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ
مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ واذ غدوت واو عاطفه اذ ظرف غدوت
فعل ماضی تا فاعلش باشد المؤمنین مفعول مقاعد مفعول دیکر للقتال
متعلق است بتبوئ والله مبتدا سمیع خبر علیم خبر بعد از خبر یا صفت
سمیع یعنی ویاد کن آن وقتی را که صبح کردی تو از میان اهل خود مهیا میکردند

مؤمنان جاي نشستن را از براي جنك وحضرت الله تعالى شنوا ودانا ست
إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
إِذْ هَمَّتْ ظرف هَمَّتْ فعل ماضى طَائِفَتَانِ فاعل مِنكُمْ متعلق است باو أَن تَفْشَلَا
ان ناصبه تفشلا فعل مضارع الف فاعلش وَاللَّهُ واو حالى الله مبتدا
وَلِيُّهُمَا خبر هما مضاف اليه وَعَلَى اللَّهِ متعلق است بيتوكل فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ فا عاطفه ليتوكل فعل امر غايب المؤمنون فاعل يعنى ياد كن
ان وقتى را كه قصد كردند دو طايفه از شما اينكه ضعيف كنند ايشان
وحال آنكه الله تعالى ولى وصاحب اختيار اين دو طايفه است وبر خدا
توكل ميكنند مؤمنان وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ واو عاطفه لام موطئه قسم قد تحقيقى نصر فعل ماضى
كم مفعولش الله فاعلش ببدر متعلق است باو واو حالى انتم مبتدا اذلة
خبر اين جمله حالست از مفعول فَاتَّقُوا اللَّهَ فعل امر حاضر واو فاعلش
الله مفعول لَعَلَّكُمْ حرف مشبه كم اسمش تَشْكُرُونَ فعل مضارع واو
فاعلش اين جمله خبر لعل يعنى وبدرستى كه نصرت داد شما را خداى تعالى
بموضعى كه انرا بدر كويند در حالتى كه شما ذليل وخوار بوديد در چشم ايشان

بعض

يعنى انك مينمود يد پس بترسيد از خداى وبكثرت مشركان انديشه
مكنيد شايد كه شما شكر كذارى كنيد يعنى تا قيام نماييد بشكر نصرت
شما بر كفار إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَاثَةِ
آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ اذ ظرف زمان ماضى محلا منصوبست
بر ظرفيت تقول فعل مضارع ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد
لِلْمُؤْمِنِينَ متعلق است باو أَلَن يَكْفِيَكُمْ همزه همزه استفهاميه لن لن ناصبه
يكفيكم فعل مضارع ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول
أَن يُمِدَّكُمْ ان ان ناصبه يمد فعل مضارع كم مفعولش ربكم فاعلش
كم مضاف اليه رب بثلاثة متعلق است باو آلاف مضاف اليه ثلثة
مِّنَ الْمَلَائِكَةِ صفت الاف منزلين حالست از ملائكه يعنى ياد كن
ان وقتى را كه كفتى اي محمد ص از براي مؤمنان بجهة قلت خودشان وكثرت
دشمنان مضطرب شده بودند ايا كفايت نميكند شما را آنكه مدد كارى
كند شما را پروردكار شما بسه هزار سوارى كه از ملائكه باشند در حالتى
كه فرو فرستادكان باشند از عالم بالا بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم
مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ

بَلَىٰ حرف ايجاب إِن تَصْبِرُوا ان شرطى تصبروا فعل مضارع واو فاعلش وَتَتَّقُوا
فعل مضارع واو فاعلش وَيَأْتُوكُم فعل مضارع واو فاعلش كم مفعول من
فورهم متعلق است باو هم مضاف اليه هذا صفت فورهم يمددكم فعل
مضارع كم مفعول ربكم فاعلش كم مضاف اليه بخمسة متعلق است
باو آلاف مضاف اليه بخمسه من الملائكة عطف است مسومين حالست
از ملائكه يعنى بلى حق تعالى ملائكه را بيارى شما فرستد اكر صبر كنيد در
جنك وثابت قدم باشيد در ان بپرهيزيد از مخالفت خدا ورسول و
بيايند بشما دشمنان شما على الفور مدد كند شما را پروردكار شما به پنج هزار
ملك در حالتى كه ان فرشتكان نشان كنندكان باشند اسبان خود
را ونشان ملائكه در ان روز ان بود كه پشم سرخ بر پيشانى ودم اسبان
خود بسته بودند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم
بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ واو عاطفه
ما نافيه جعل فعل ماضى ها مفعول الله فاعلش الا استثنا بشرى
مفعول جعل لكم متعلق است باو وَلِتَطْمَئِنَّ واو عاطفه لام لام كى
تطمئن فعل مضارع قلوبكم فاعلش كم مضاف اليه به متعلق است باو

وما

وَمَا النَّصْرُ واو عاطفه ما مشبه بليس النصر اسمش الا استثنا من عند
الله خبر الله مضاف اليه عند العزيز صفت الله الحكيم صفت بعد از
صفت يعنى نكردانيد حق تعالى امدن ملائكه را مكر بجهة بشارت
شما را بر ودى فتح ونصرت وبجهة آنكه بيارايد دلهاى شما با مدداد
ملائكه ونيست يارى دادن مكر از نزد حضرت الله تعالى نه از بسيارى
عدد وشوكت شما خدائى كه غالبست بر همه كار حكيم يعنى درست كردار
ودرست كفتار لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُوا
خَائِبِينَ لِيَقْطَعَ لام كى يقطع فعل مضارع ضميرى در او مستتر است
تا فاعلش باشد طرفا مفعول من الذين متعلق باو كفروا فعل ماضى
واو فاعلش جمله صله او يكبتهم فعل مضارع ضميرى در او مستتر
است تا فاعلش باشد هم مفعول فينقلبوا فعل مضارع واو فاعلش
خائبين حالست از فاعل ينقلبوا يعنى تا آنكه ببرد ونيست كرداند
طرف را يعنى اكابر وبزركان از انانكه كافر بودند ونصرت داد تا خشمناك
سازد وخوار ونكونسار كرداند ايشانرا پس بازكردانند وبهزيمت شوند
در حالتى كه بى بهره وناامید باشند لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ

مشبه کم اسمش تفلحون فعل مضارع واو فاعل جمله خبر یعنی ای کسانیکه
ایمان اورده اید بخدا مخورید مال ربا را در حالتی که افزوده شده باشد
مکرر و بترسید از خدای در انچه که نهی کرده است شاید که شما رستکار
شوید یعنی ترک ربا کنید بامید انکه رستکار کردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَاتَّقُوا فعل امر حاضر واو فاعلش النار مفعول
التی صفت النار اعدت فعل مجهول ماضی ضمیری در او مستتر است
تا مفعول بجای فاعلش باشد للکافرین متعلق باو یعنی بترسید ای
کروه مومنان از متابعت کفار و افعال ایشان که از رباست و بجهة
ان خود را باز دارید از اتشی که اماده کرده شده است از برای کافران
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَأَطِيعُوا الله فعل
امر حاضر واو فاعلش الله مفعول والرسول عطف است بالله لعلکم
حرف مشبه کم اسمش ترحمون فعل مضارع واو مفعول بجای فاعلش
یعنی و فرمان برید خدا را در انچه حکم کند و رسول او را در انچه فرماید
شاید که رحم کرده شوید و از عذاب برهید وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ
مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

وسارعوا

وسارعوا فعل امر حاضر واو فاعلش الی مغفرة متعلق باو و من ربکم صفت
مغفرة وجنة عطف است بمغفرة عرضها مبتدا ها مضاف الیه السموات
خبر والارض عطف است بالسموات این جمله صفت جنة اعدت فعل
ماضی مجهول ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد للمتقین متعلق باو تا مفعول بجای
یعنی و بشتابید و پیشی کیرید بر یکدیکر بچیزی که موجب امرزش شود شما را
از جانب پروردکار شما و بشتابید بعملی که برساند شما را بر بهشتی که پهنای
ان مانند پهنای همه اسمانهاست و همه زمینها اماده شده است از برای
متقیان الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ الذین صفت المتقین
ینفقون فعل مضارع واو فاعلش فی السراء حالست از فاعل ینفقون
والضراء عطف است فی السراء والکاظمین عطف است بالضراء الغیظ
مفعول ینفقون والعافین عطف است بالکاظمین عن الناس متعلق
است بر ینفقون والله مبتدا یحب فعل مضارع ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد المحسنین مفعول یعنی متقیان انانند که نفقه
میکنند در حالت اسانی و در وقت سختی و دیکر پرهیزکاران فرو

خورند کانند خشم را با وجود قدرت ایشان بر انتقام کسی که ایشان را
بخشم اورده و دیکر پرهیزکاران عفو کنند کانند از مردمان و ترک
نمایندکان عقوبت کسی که مستحق عقوبت باشد و خدا دوست دارد
نیکوکاران را وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا
عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ والذین عطف است بالذین سبق اذا
ظرف فعلوا فعل ماضی واو فاعلش فاحشة مفعول او ظلموا فعل ماضی
واو فاعلش انفسهم مفعول هم مضاف الیه ذکروا فعل ماضی واو
فاعلش الله مفعول فاستغفروا فعل ماضی واو فاعلش لذنوبهم
متعلق باو هم مضاف الیه ومن یغفر من استفهام مبتدا لام فوعست
تا مبتدا باشد یغفر فعل مضارع الذنوب مفعول الا الله الا استثنا
الله فاعل یغفر و جمله و من یغفر الذنوب الا الله جمله جمله معترضه
باشد ولم یصروا تا اخر عطف خواهد بود بجمله فاستغفروا لذنوبهم
ولم یصروا فعل مضارع واو فاعلش علی ما فعلوا متعلق باو و فعلوا
فعل ماضی واو فاعلش جمله صله ما وهم واو حالی هم مبتدا یعلمون

فعل

فعل مضارع واو فاعلش جمله خبر یعنی و دیکر متقیان کسانی اند که چون
بکنند کار ناشایسته مانند زنا و امثال ان یا ستم کنند بر نفسهای خود
یاد کنند عقوبت خدا را در ساعت پس امرزش خواهند از حق تعالی
بران کناهان خود یعنی توبه کنند و کیست که بیامرزد کناهان را یعنی هیچکس
نیامرزد مکر خدای تعالی و بعد از توبه اصرار نکنند بر انچه کردند بر سر
ان ند و ند در حالتی که میدانند قبح ان را و عقوبت عظیم ان را أُولَٰئِكَ جَزَاؤُ
هُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ اولئک مبتدا جزاؤهم مبتدا ثانی هم مضاف
الیه جزا مغفرة خبر مبتدا ثانی مبتدا ثانی با خبرش خبر مبتدا اول من
ربهم صفت مغفرة هم مضاف الیه رب وجنات عطف است بمغفرة
تجری فعل مضارع من تحتها متعلق باو الانهار فاعل تجری خالدین
حالست از مبتدا فیها متعلق است بخالدین ونعم فعل مدح اجر فاعلش
العاملین مضاف الیه اجر یعنی ان کروه متقیان که باین صفات موصوفند
جزای ایشان امرزش است از نزد پروردکار ایشان و بوستانها که میرود
در زیر بناها یا زیر درختان از جویهای فراخ در حالتی که جاوید مانند کا

دران بهشتها و نیکویست مزد عمل کنندکان که مغفرتست وجنت قد
خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف
کان عاقبة المکذبین قد تحقیقی خلت فعل ماضی من قبلکم
متعلق باو کم مضاف الیه قبل سنن فاعل خلت فسیروا فعل امر
حاضر واو فاعل فی الارض متعلق باو فانظروا فعل امر حاضر واو فاعل
کیف ظرف زمان استفهام از احوال محلا منصوبست بر ظرفیت
کان کان ناقصه عاقبة اسمش المکذبین مضاف الیه عاقبه یعنی بدرستی
که کذشته است پیش از شما واقعهای بسیار پس سیر کنید و بروید
در زمین پس بنکرید و بنظر عبرت باثار هلاک ایشان که بسبب نافرمانی
چکونه بوده است سر انجام کار تکذیب کنندکان تا پند کیرید از ان
و باز ایستید از کفر و عصیان هذا بیان للناس وهدی وموعظة
للمتقین هذا مبتدا بیان خبر للناس متعلق است بر بیان وهدی
عطف است ببیان وموعظة عطف است بر هدی للمتقین متعلق
است بموعظة یعنی انچه کذشته است از واقعهای امم کذشته دلیلی
روشن است برای مردمان یعنی مکذبان زمان حضرت رسالت

بناه

پناه و زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد بجنت و پند تمام برای
پرهیزکاران ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین
ولا تهنوا فعل ناهیه واو فاعلش ولا تحزنوا فعل ناهیه واو فاعلش
وانتم واو حالی انتم مبتدا الاعلون خبر ان شرطی کنتم فعل ناقصه
تم اسمش مؤمنین خبر یعنی و سستی و ضعف مورزید شما در کارزار
دشمنان واند و هناک مباشید از جراحتی که بشما رسیده و حال انکه
شما بزرکترید و بلندترید بحسب مرتبه اکر هستید مؤمنان بوعده
حق ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام
نداولها بین الناس ولیعلم الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله
لا یحب الظالمین ان شرطی یمسسکم فعل مضارع کم مفعول قرح
فاعل فقد مس فا عاطفه قد تحقیقی مس فعل ماضی القوم مفعول
قرح فاعل مثله صفت قرح ها مضاف الیه مثل وتلک مبتدا
الایام صفت یا بدل یا عطف بیان تلک نداولها فعل مضارع
ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول جمله خبر
مبتدا بین ظرف الناس مضاف الیه ولیعلم فعل مضارع لام کی

ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الذین مفعول امنوا فعل
ماضی واو فاعل جمله صله ویتخذ فعل مضارع ضمیری در او مستتر
است تا فاعلش باشد منکم متعلق باو شهداء مفعول والله مبتدا لا
یحب فعل نافیه ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الظالمین
مفعول این جمله خبر مبتدا یعنی اکر رسید بشما جراحتی و زخمی در این
غزا پس بدرستی که رسیده است کروه کفار را در بدر زخمی والمی
مثل زخم و جراحت شما و این روزها که مدار زندکانی میکردانیم انرا
میان مردمان و بجهت انکه خدای تعالی بعلم مشاهده یعنی علم او تعلق
کیرد بظاهر شدن ثبات قدم انانکه کرویده اند بدو و صبر و شکیبائی
ایشانرا بداند و تا فرا کیرد از شما کواهان و خدا تعالی دوست نمیدارد
ستمکارانرا ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین ولیمحص
فعل مضارع الله فاعل الذین مفعول امنوا فعل ماضی واو فاعل
ویمحق فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الکافرین
مفعول یعنی پاک و پاکیزه کرداند الله تعالی انانرا که ایمان اورده اند
از کناهان در وقت مغلوب شدن چه بلاها که باهل ایمان میرسد

موجب

موجب کفاره کناهان ایشان است و نیست کرداند و هلاک سازد
کافرانرا اکر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما
یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین ام عاطفه حسبتم
فعل ماضی تم فاعل ان ناصبه تدخلوا فعل مضارع واو فاعل الجنة
مفعول این جمله بتاویل مفرد است تا مفعول حسبتم باشد واو حالیه
لما جازمه یعلم فعل مضارع الله فاعل الذین مفعول جاهدوا فعل
ماضی واو فاعل منکم متعلق باو جمله صله الذین ویعلم واو حالی
یعلم فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد الصابرین
مفعول یعنی نه چنانست که شما پنداشتید ای مؤمنان انکه در ایید
به بهشت و حال انکه خدا ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نکرفته
باشد انانکه جهاد کرده اند از شما و حال انکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده
تا علم حق تعالی بوجود ان تعلق کیرد که کدام از شما صبر کرده و ثبات
قدم ورزیده ولقد کنتم تمنون الموت ان تلقوه فقد رایتموه
وانتم تنظرون واو عاطفه لام لام موطئه قسم قد تحقیقی
کنتم فعل ناقصه تم اسمش تمنون فعل مضارع واو فاعل الموت

الْمَوْتَ مفعول اَنْ ناصبه تَلْقَوْهُ فعل مضارع واو فاعل ها مفعول
فَقَدْ فاء عاطفه قد تحقیقی رَاَیْتُمُوهُ فعل مضارع ماضی واو فاعلش
ها مفعول واو حالی اَنْتُمْ مبتدا تَنْظُرُونَ فعل مضارع واو فاعلش جمله
خبر یعنی وبتحقیق که بودید شما کرادن ومیکردید یعنی حرك را بوسیله حرب
با اعدا وشهید شدن در راه خدا پیش از انکه مشاهده کنید اسباب
حرك را کران ووقوع شماست در مخاطرات حرب پس بتحقیق که دیدید اسبا
موت را وحال انکه شمایی نکرسیتید بیاران وبرادران خود که کشته
میشدند در روز احد وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ
فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ واو عاطفه ما
نافیه مُحَمَّدٌ مبتدا اِلَّا استثنا رَسُولٌ خبر مبتدا قَدْ تحقیقی خَلَتْ
فعل ماضی مِنْ قَبْلِهِ متعلق باو ها مضاف الیه قبل الرُّسُلُ فاعل خلت
همزه استفهامیه فاء عاطفه اِنْ شرطی مَاتَ فعل ماضی ضمیری دراو
مستتر است تا فاعلش باشد اَوْ قُتِلَ فعل ماضی مجهول ضمیری دراو
مستتر است تا مفعول بجای فاعلش باشد اِنْقَلَبْتُمْ فعل ماضی تم

فاعلش

فاعلش عَلَى اَعْقَابِكُمْ متعلق باو کم مضاف الیه وَمَنْ واو عاطفه من استفهامیه
يَنْقَلِبْ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد عَلَى عَقِبَيْهِ
متعلق باو هما مضاف الیه فاء عاطفه لَنْ ناصبه يَضُرَّ اللّٰهَ فعل مضارع
ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد الله مفعول شَيْئًا مفعول وَسَيَجْزِي
فعل مضارع اللّٰهُ فاعل الشَّاكِرِينَ مفعول یعنی ونیست نبی ستوده من
حضرت محمد ص مکر فرستاده از پیش من بدرستی که بکذشته اند پیش
ازو فرستادکان پس موت بر و محال نیست وزود باشد که او نیز درکذرد
ایا پس اکر بمیرد این پیغمبر یا کشته کردد باز کردید بر پاشنهای خود وانانکه
باز میکردند بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید و یا ترك جهاد میکنید
پس ضرر نرساند بران باز کشتن خود خدا را چیزی وزود باشد که جزا
دهد خدای شکر کنندکان را بر نعمت اسلام بر ثبات ورزیدن بران
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ
ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي
الشَّاكِرِينَ وَمَا كَانَ واو عاطفه ما نافیه کان فعل ناقص لِنَفْسٍ
متعلق باو اَنْ ناصبه تَمُوتَ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است

تا فاعلش باشد این جمله بتاویل مفرد محلا مرفوعست تا اسم کان باشد اِلَّا
استثنا بِاِذْنِ اللّٰهِ خبر کان الله مضاف الیه اذن كِتَابًا مفعول تموت
مُؤَجَّلًا صفت کتابا وَمَنْ يُرِدْ واو عاطفه من موصوله است که متضمن
معنی شرط است محلا مرفوعست تا مبتدا باشد یرد فعل مضارع ضمیری
دراو مستتر است تا فاعلش باشد ثَوَابَ مفعول الدُّنْيَا مضاف الیه
ثواب جمله صله من نُؤْتِهِ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش
باشد ها مفعول مِنْهَا متعلق باو وَمَنْ واو عاطفه من موصوله مبتدا
يُرِدْ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد ثَوَابَ
مفعول الْاٰخِرَةِ مضاف الیه جمله صله من نُؤْتِهِ فعل مضارع ضمیری
دراو مستتر است تا فاعلش باشد ها مفعول مِنْهَا متعلق باو جمله خبر
من وَسَنَجْزِي واو عاطفه سین سوف نجزی فعل مضارع ضمیری
دراو مستتر است تا فاعلش باشد الشَّاكِرِينَ مفعول یعنی ونباشد
ونشزد هیچ نفسی را انکه بمیرد مکر بخواست خدای وفرمان او نوشتنی
که معین ومقرر است وهر که خواهد ثواب این دنیا را بجهادی که میکند
بدهیم از دنیا انچه او را مقرر کرده ایم وهر که خواهد بعمل خود ثواب

ان

ان جهان را بدهیم او را انکه نعمت جنت است وزود باشد که ثواب دهیم
شکر کویندکان را وَكَاَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا
لِمَا اَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ وَكَاَيِّنْ اسم کنایه محلا منصوبست تا مفعول قاتل باشد
مِنْ نَبِيٍّ من حرف جر نبی اسم نکره لفظا مجرور بمن معنا منصوبست تا
تمیز کاین باشد قَاتَلَ فعل ماضی مَعَهُ ظرف ها مضاف الیه رِبِّيُّونَ
فاعل قاتل كَثِيرٌ صفت ربیون فَمَا وَهَنُوا فاء عاطفه ما نافیه وهنوا
فعل ماضی واو فاعل لِمَا اَصَابَهُمْ متعلق بوهنوا اصابهم مفعول وهنوا
هُمْ مضاف الیه فِي سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق بوهنوا الله مضاف الیه وَمَا
ضَعُفُوا واو عاطفه ما نافیه ضعفوا فعل ماضی واو فاعل وَمَا اسْتَكَانُوا
واو عاطفه ما نافیه استکانوا فعل ماضی واو فاعل وَاللّٰهُ مبتدا
يُحِبُّ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد
الصَّابِرِينَ مفعول یعنی وچه بسیار از پیغمبری که کارزار کردند با عالمان
وزاهدان بسیار که با ایشان بودند پس بدرستی سستی نورزیدند
با پیغمبر خود بانچه بدیشان رسید از محنتها در راه خدای یعنی جهاد

باکفار وضعیف نکشتند از حرب بسیار یاد ردین سست نشدند و
فروتنی واظهار عجز نکردند بادشمنان وخدا دوست میدارد صبرکنندهٔ
کان را برجهاد ونصرت ایشان میدهد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ واو عاطفه ما نافیه کان فعل ناقصه قولهم اسمش
هم مضاف الیه قول إلا استثنا أن ناصبه قالوا فعل ماضی واو فاعل
این جمله بتاویل مفرد محلا مرفوعست تا اسم کان باشد ربنا منادای
محذوف نا مضاف الیه اغفر لنا فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است
تا فاعلش باشد لنا متعلق باو ذنوبنا مفعول اغفر نا مضاف الیه
واسرافنا عطف است بذنوبنا نا مضاف الیه في امرنا متعلق است
باسرافنا وثبت فعل امر حاضر ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد اقدامنا مفعول نا مضاف الیه وانصرنا فعل امر حاضر ضمیری
در او مستتر است تا فاعلش باشد نا مفعول علی القوم متعلق باو
الکافرین صفت القوم یعنی ونبود کفتار عالمان وزاهدان از پیغمبر
بعد از کشته شدن پیغمبر ایشان اکر واقع شدی مکر آنکه کفتندای

پروردکار

پروردکارما بیامرز برای ما کناهان ما را ودرکذار از حد درکذاشتن
ما درکار خود یعنی درکذار از افراط ما در معصیت وتقصیر ما در
طاعت وثابت دار ما را در وقت مقاتله با اعدا ویاری ده ما را
برکروه کافران فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فآتاهم الله فعل ماضی الله فاعل هم
مفعول ثواب الدنیا مفعول الدنیا مضاف الیه وحسن عطف
است بفاتاهم ثواب مضاف الیه حسن الآخرة مضاف الیه ثواب
والله مبتدا یحب فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش
باشد المحسنین مفعول جمله خبر مبتدا یعنی پس بداد خدا تعالی
ایشان را ببرکت دعا واستغفار وصبر ومقاتله کفار ثواب این
جهان یعنی نصرت بر دشمنان ویافتن غنیمت وعطا فرمود ایشان را
نیکوئی ثواب آنجهان یعنی مغفرت ونعیم جنان ورسیدن برضوان
رضوان وخدا دوست میدارد نیکوکاران را وصبرکنندکان را برتکلیفات
شرعیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ
عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ یا حرف ندا ایها کلمه توسط

الذین منادا احتمال دیکر یا حرف ندا ای اسم موصول منادا ها حرف
تنبیه بعوض مضاف الیه الذین صفت ای آمنوا فعل ماضی واو فاعل جمله
صله ان شرطی تطیعوا فعل مضارع واو فاعل الذین مفعول کفروا فعل
ماضی واو فاعل جمله صله یردوکم فعل مضارع واو فاعل کم مفعول علی
اعقابکم متعلق باو کم مضاف الیه فتنقلبوا فعل مضارع واو فاعل خاسرین
حالست از فاعل تنقلبوا جمله جزای شرط یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید
اکر فرمان برید جماعتی را که کافر شدند یعنی اکر بفرمان منافقان کار
کنید باز کردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز کردانند وخر
سازند پس آکاه کردید شما در حالتی که زیان کاران در هر دو سرای
بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ بل بل ایجابیه الله مبتدا مولاکم
خبر کم مضاف الیه مولی واو حالی هو مبتدا خیر خبر الناصرین مضاف
الیه یعنی نه چنانست که کفار مددشما باشند بلکه خدای یار ومددکار
شماست ونصرت دهنده شما او وخدای بهترین یاری کنندکانست سَنُلْقِي
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا
وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ سنلقی سین سوف

نلقی

نلقی فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد في قلوب
متعلق باو الذین مضاف الیه کفروا فعل ماضی واو فاعل الرعب مفعول
بما اشرکوا با حرف جر ما مصدری اشرکوا فعل ماضی واو فاعل بالله
متعلق باو ما موصوله مفعول این جمله بتاویل مفرد محلا مجرور بباء جار و
مجرور ظرف لغو متعلق بکفروا وکفروا فعل وفاعل ومفعول جمله صله الذین
لم ینزل فعل مضارع ضمیری در او مستتر است تا فاعلش باشد به متعلق
باو سلطانا مفعول جمله صله ما ومأوی هم مبتدا هم مضاف الیه النار
خبر وبئس فعل ذم مثوی فاعلش الظالمین مضاف الیه مثوی مخصوص
بذم محذوفست بتقدیر وبئس مثوی الظالمین النار یعنی زود باشد
بیفکنیم در دلهای آنانکه کافر شدند ترس وبیم را بجهة شرك آوردن
ایشان بخدا تعالی الخبیر آنکه نفرستاده است خدا بان شرك آوردن
حجتی ودلیلی تا ایشان را عذری بودی در آن وجای ایشان دوزخ است
وبد آرامکاهیست ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ
إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ
بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ

الاخرة ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفى عنكم والله ذو
فضل على المؤمنين واو عاطفه لام لام موطئه قسم قد تحقيق عفا عنكم
الله فعل ماضى الله فاعل كم مفعول وعده مفعول ها مضاف اليه
اذ ظرف زمان ماضى محلا منصوب است بر ظرفيت تحسونهم فعل مضارع
واو فاعلش هم مفعول باذنه متعلق باو ها مضاف اليه حتى جاره
اذا ظرف مستقبل فشلتم فعل ماضى تم فاعل اين جمله مجرور بحتى متعلق
بتحسونهم وتنازعتم فعل ماضى تم فاعل فى الامر متعلق باو وعصيتم
فعل ماضى تم فاعل من بعد متعلق باو ما اريكم ما مصدريه اريكم
فعل ماضى ضمير در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول ما
تحبون فعل مضارع واو فاعل جمله صله ما منكم ظرف مستقر است
تا خبر مبتدا من موصوله محلا مرفوعست تا مبتدا باشد يريد فعل مضارع
ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد الدنيا مفعول جمله صله
من ومنكم خبر مبتدا من مبتدا يريد فعل مضارع ضميرى در او مستتر
است تا فاعلش باشد الاخرة مفعول ثم عاطفه صرفكم فعل ماضى
ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول عنهم مفعول

بواسطه

ما موصوله محلا منصوب است مفعول اريكم باشد
جمله بنا واو معه محلا مجرور است مضاف اليه بعد باشد تحبون

بواسطه ليبتليكم فعل مضارع ضميرى در او مستتر است تا فاعلش
باشد كم مفعول ولقد واو عاطفه لام لام موطئه قسم قد تحقيق
عفا فعل ماضى ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد عنكم
مفعول بواسطه والله مبتدا ذو خبر فضل مضاف اليه ذو على
المؤمنين متعلق بفضل يعنى وهر اينه راست كرد خداى تعالى
وعده خود را در باب ظفر وقتى كه ميكشتيد كفار را بحوا ستخدا و
فرمان او يا بتوفيق ولطف او واين ظفر در اول روز شما را بود تا انكه
ضعيف شديد در راى يعنى ترك ثبات قدم كرديد وبغنيمت مشغول
شديد ومخالفت كرديد دركار حرب وعاصى شديد در امير خود
كه عبد الله جبير است وترك مركز كرفتند وبجهت ان مغلوب كشتند
پس از انكه نمود خدا شما را انچه را كه دوست ميداريد از نصرت و
غنيمت وبهزيمت رفتن اعدا از شما كسى هست كه ميخواهد دنيا را يعنى
غنيمت ونام بلند واز شما كسى هست كه ميخواهد رستكارى اخرت
را پس باز داشت شما را خداى وبكردانيد روى شما را از قتل
كافران بعد از غلبه شما بر ايشان تا بيازمايد شما را بر مصايب وبدرستى

كه عفو كرد ودركذرانيد شما را وخداى تعالى خداوند فضل ورحمتست
بر مومنان اذ تصعدون ولا تلون على احد والرسول يدعوكم
فى اخريكم فاثابكم غما بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم و
لا ما اصابكم والله خبير بما تعملون اذ ظرف مفعول له فكم
تصعدون فعل مضارع واو فاعل ولا تلون واو عاطفه لا نافيه
تلون فعل مضارع واو فاعل على احد متعلق باو والرسول واو حاليه
الرسول مبتدا يدعوكم فعل وفاعل ومفعول فى اخريكم متعلق باو
اين جمله حالست از فاعل تلون فاثابكم فعل ماضى ضميرى در او مستتر
است تا فاعلش باشد كم مفعول غما مفعول بغم حالست از غما لكيلا
تحزنوا لام كى كى ناصبه لا نافيه تحزنوا فعل مضارع واو فاعل
على ما اصابكم على حرف جر ما موصوله مجرور باو متعلق بتحزنوا
فاتكم فعل ماضى ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول
ولا ما اصابكم واو عاطفه لا زايده موكده ما موصوله عطف
است بما پيش اصابكم فعل ماضى ضميرى در او مستتر است تا فاعلش
باشد كم مفعول والله مبتدا خبير خبر بما متعلق است بخبير تعملون

فعل

فاتكم

فعل مضارع واو فاعل يعنى ان وقتى كه در مير فتيد از معركه كارزار بهزيمت و
التفات نميكرديد وپيغمبر ميخواند شما را در ميانه جماعتى ديگر پس مكافات
كرد شما را از مخالفت ونافرمانى غمى را كه متصل بود بغمى از براى انكه محزون
نشويد شما بر انچه فوت شده باشد از شما ونه بر انكه اند وه خوريد بر انچه
كه بشما رسيده باشد وخداى تعالى دانا اكاهست بانچه كه ميكنيد شما
ثم انزل عليكم من بعد الغم امنة نعاسا يغشى طائفة منكم و
طائفة قد اهمتهم انفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية
يقولون هل لنا من الامر من شئ قل ان الامر كله لله يخفون فى
انفسهم ما لا يبدون لك يقولون لو كان لنا من الامر شئ
ما قتلنا ههنا قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم
القتل الى مضاجعهم وليبتلى الله ما فى صدوركم وليمحص ما
فى قلوبكم والله عليم بذات الصدور ثم عاطفه انزل فعل
ماضى ضميرى در او مستتر است تا فاعلش باشد عليكم متعلق باو
من بعد ايضا الغم مضاف اليه بعد امنة مفعول نعاسا عطف
بيان امنة يغشى فعل مضارع ضميرى در او مستتر است تا فاعلش

خود هر اینه بیرون امدندی از میان شما که نوشته شده است بر ایشان
کشته شدن بسوی کشتکان خود واین قتل وهزیمت وجراحت واقع
شد برای انکه بیازماید خدای انچه در سینهای شماست از اخلاص
ونفاق تا پاك وخالص سازد انچه در دلهای شماست وخدای داناست
بدانچه در سینهاست از سرایر وخفیات اِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ
عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ اِنَّ حرف مشبه الَّذِينَ اسمش تَوَلَّوا فعل
ماضی واو فاعلش مِنكُمْ متعلق باو جمله صله يَوْمَ ظرف الْتَقَى فعل ماضی
الْجَمْعَانِ فاعلش إِنَّمَا کلمه حصر اسْتَزَلَّهُمْ فعل ماضی هُمْ مفعول الشَّيْطَانُ
فاعلش بِبَعْضِ متعلق باو مَا مفعول استزل كَسَبُوا فعل ماضی واو فاعلش
این جمله خبر اِنَّ واو عاطفه لام لام موطئه قَدْ قد تحقیقی عَفَا اللَّهُ فعل
و فاعل عَنْهُمْ متعلق باو اِنَّ حرف مشبه اللَّهَ اسمش غَفُورٌ خبر حَلِيمٌ صفت
یا خبر بعد از خبر یعنی بدرستی که انانکه روی بکردانید نداز شما وبه عقبت
رفتند از روز که بروی او دره بودند دو کروه از مسلمانان وکافران روز
احد جز این نیست که لغزانید شیطان پای ایشانرا یعنی ایشانرا وسوسه

داد

داد واز راه حق بکردانید وایشان فرمان اورا بردند ببعضی از انچه کرده بودند
کرده بودند وبتحقیق کردرکذرانید خدا یتعالی از ایشان کناه را بجهة توبه
بدرستی که خدای امرزنده وبردبار است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا
غُزًّى لَوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً
فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ يا حرف ندا ايها کلمه
توسط الَّذِينَ منادا احتمال دیکر یا حرف ندا اَيّ منادا ها حرف تنبیه
بعوض مضاف الیه الَّذِينَ صفت اَيّ آمَنُوا فعل ماضی واو فاعل جمله
صله لَا تَكُونُوا فعل مضارع واو اسمش كَالَّذِينَ خبر كَفَرُوا فعل ماضی
واو فاعلش جمله صله وَقَالُوا فعل ماضی واو فاعلش لِإِخْوَانِهِمْ متعلق
باو هِمْ مضاف الیه إِذَا ظرف ضَرَبُوا فعل ماضی واو فاعلش فِي الْأَرْضِ
متعلق باو أَوْ عاطفه كَانُوا فعل ناقصه واو اسمش غُزًّى خبر لَوْ شرطی
كَانُوا فعل ناقصه واو اسمش عِندَ ناظرف خبر نا مضاف الیه مَا مَاتُوا
مَا نافیه مَاتُوا فعل ماضی واو فاعلش وَمَا قُتِلُوا واو عاطفه مَا
نافیه قتلوا فعل ماضی مجهول واو مفعول بجای فاعل لِيَجْعَلَ اللَّهُ فعل

مضارع اللَّهُ فاعل ذَٰلِكَ مفعول حَسْرَةً صفت یا بدل یا عطف بیان ذلك
فِي قُلُوبِهِمْ متعلق بحسرة هِمْ مضاف الیه وَاللَّهُ مبتدا يُحْيِي فعل مضارع
ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد جمله خبر وَيُمِيتُ فعل
مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد وَاللَّهُ مبتدا بِمَا
متعلق ببصیر تَعْمَلُونَ فعل مضارع جمله صله بَصِيرٌ خبر مبتدا یعنی
ای انکسانیکه ایمان اورده اید مباشید مانند کسانی که کافر شدند
یعنی منافقان وکفتند برای برادران خود که کشته ومرده بودند
وقتی که برفتند در زمین برای تجارت ومردندی یا بودند غزایان
وجهاد کنندکان کشته شدندی اکر بودندی نزد ما وبسفر یا غزا
نرفتندی نمردندی دران سفر وکشته نشدندی دران حرب
تا عاقبت امر ایشان باین کشد که کرداند حق تعالی ان اعتقاد باطل را
ندامت واندوهی در دل ایشان وخدا زنده میکند ومی میراند
واین سنافقانست وخدای بدانچه میکنید شما بیناست وشما ازاجر
بدان خواهد داد وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ
وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ واو عاطفه لام موطئه قسم اِن شرطی

قُتِلْتُمْ فعل ماضی تُمْ مفعول بجای فاعل فِي سَبِيلِ اللَّهِ متعلق باو اللَّه
مضاف الیه أَوْ مُتُّمْ فعل وفاعل لَمَغْفِرَةٌ مبتدا مِّنَ اللَّهِ متعلق باو وَ
رَحْمَةٌ عطف باو خَيْرٌ خبر مبتدا مِّمَّا متعلق است بخیر يَجْمَعُونَ فعل
وفاعل جمله صله وعایدش محذوفست بتقدیر یجمعوند یعنی وبخدای
که اکر کشته شوید در راه خدای یا بمیرید در سفر یا در حضر هر اینه
یا بیامرزش از خدا وبخشش او سبحانه بهتر است از انچه جمع میکنید
از مال دنیا وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ واو عاطفه
لام لام موطئه قسم اِنْ شرطی مُتُّمْ فعل ماضی تم فاعل أَوْ قُتِلْتُمْ فعل
ماضی مجهول تم مفعول بجای فاعل لام لام موطئه قسم إِلَى اللَّهِ متعلق
بقتلتم تُحْشَرُونَ فعل مضارع واو فاعل جمله جزا شرط یعنی واکر
بمیرید ای مومنان باخشنودی خدا یا کشته کردید در کارزار کفار
وهر اینه بسوی پاداش خدا که معبود شماست حشر کرده میشوید
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا
مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا
عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ فا عاطفه

با، جاره ما، زائده مؤکده رَحْمَةٍ متعلق بجنرون مِنَ اللهِ متعلق برحمة
لِنْتَ فعل ماضي تا فاعل لَهُمْ متعلق باو وَلَوْ كُنْتَ واو عاطفه لو شرطي
كنت فعل ناقصه تا اسمش فَظًّا خبر غَلِيظَ الْقَلْبِ عطف است بفظا
القلب مضاف اليه لام ابتدا لَانْفَضُّوا فعل ماضي واو فاعل مِنْ حَوْلِكَ
متعلق باو فَاعْفُ فعل امر حاضر ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد عَنْهُمْ متعلق باو وَاسْتَغْفِرْ فعل امر حاضر ضميري در او مستتر
است تا فاعلش باشد لَهُمْ متعلق باو وَشَاوِرْهُمْ فعل امر حاضر ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد هم مفعول فِي الْأَمْرِ متعلق باو فَإِذَا
ظرف عَزَمْتَ فعل ماضي تا فاعل فَتَوَكَّلْ فعل امر حاضر ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد عَلَى اللهِ متعلق باو إِنَّ حرف مشبه الله
اسمش يُحِبُّ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
الْمُتَوَكِّلِينَ مفعول يعني پس بخششي که ترا رسيد از جانب حق
تعالى نرم گشتن مر منهزمان روز احد را و اگر ميبودي تو درشتخوي
و سخت گوي سخت و درشت دل و نافرمان هر اينه پراکنده شدندي
اصحاب تو از گرد اگرد تو و با تو بنیاد امید ندي چون حال چنين است

پس

پس در گذر از ایشان و امرزش طلب از من براي ايشان از اهمالي که نمودند
در امر من و مشاورت کن با ايشان در کاري که از حق تعالى دران حکمي
جزم صادر نشده پس چون قصد کاري کردي بعد از مشورت پس توکل
کن بر خداي بدرستي که خدا يتعالى دوست ميدارد توکل کنندگان را وَإِنْ
يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ
بَعْدِهِ وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ واو عاطفه إِنْ شرطي يَنْصُرْكُمُ الله
فعل مضارع كم مفعول الله فاعل فا، عاطفه لا، نفي جنس غَالِبَ اسمش
لَكُمْ خبر وَإِنْ واو عاطفه ان شرطي يَخْذُلْكُمْ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول فَمَنْ مبتدا ذا خبر الَّذِي
صفت يا بدل يا عطف بيان يا ذا الذي يك کلمه است يا مفعول يخذلكم
باشد يَنْصُرُكُمْ فعل مضارع ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد
كم مفعول مِنْ بَعْدِهِ متعلق باو ها مضاف اليه وَعَلَى اللهِ متعلق بفليتوكل
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ فعل امر غائب المؤمنون فاعل يعني و اگر نصرت دهد
خدا شما را پس هيچ غلبه کننده نباشد بر شما و اگر فرو گذارد شما را پس
كيست ياري دهد شما را بعد از فرو گذاشتن او و بر کرم خداوند بر غير او

بايد که توکل کنند مؤمنان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ واو عاطفه
ما، نافيه كَانَ فعل ناقصه لِنَبِيٍّ خبر أَنْ يَغُلَّ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد اين جمله بتأويل مفرد تا اسم كان باشد
وَمَنْ واو عاطفه من مفعول يغلل يَغْلُلْ فعل مضارع ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد جمله صله من يَأْتِ فعل مضارع ضميري
در او مستتر است تا فاعلش باشد بِمَا غَلَّ متعلق باو غلّ فعل ماضي
ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد يَوْمَ مفعول الْقِيَامَةِ مضاف
اليه ثُمَّ عاطفه تُوَفَّى فعل مضارع مجهول كُلُّ مفعول بجاي فاعل
نَفْسٍ مضاف اليه مَا مفعول توفى كَسَبَتْ فعل ماضي ضميري در او
مستتر است تا فاعلش باشد واو حالي هُمْ مبتدا لا، نافيه يُظْلَمُونَ
فعل مضارع واو مفعول بجاي فاعل يعني و نباشد و نسزد مر هيچ
پيغمبر را اينکه خيانت کند در غنيمت و هر که دزدي کند در غنايم بيايد
بگناه انچه خيانت کرده است در روز قيامت تا در عرصات رسوا
شود اگر چه سوزني باشد باشد پس تمام داده شود در روز

قيامت

قيامت مر تني را جزاي انچه کرده باشد از خير و شر و ايشان ستم کرده
نميشوند دران روز أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ
وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ همزه استفهاميه فا، عاطفه مَنْ
استفهاميه مبتدا اِتَّبَعَ فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش
باشد رِضْوَانَ مفعول اللهِ مضاف اليه جمله صله من كَمَنْ خبر مبتدا
بَاءَ فعل ماضي ضميري در او مستتر است تا فاعلش باشد بِسَخَطٍ متعلق
باو مِنَ اللهِ صفت سخط وَمَأْوَاهُ مبتدا ها مضاف اليه جَهَنَّمُ خبر
وَبِئْسَ فعل ذم الْمَصِيرُ فاعلش مخصوص بذمش محذوفست بتقدير
بئس المصير النار يعني آيا هر که پيروي نکند خشنودي خدا را و متابعت
پيغمبر او همچون کسي باشد که باز گردد بغضبي از جانب خدا يتعالى
بسبب معصيت و نافرماني او و آرامگاه او دوزخ باشد و بد جاي
باز گشتن است دوزخ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
هُمْ مبتدا دَرَجَاتٌ خبر عِنْدَ اللهِ مفعول درجات الله مضاف
اليه وَاللهُ مبتدا بَصِيرٌ خبر بِمَا متعلق ببصير يَعْمَلُونَ فعل و فاعل
جمله صله ما يعني ايشان که تابع خشنودي خداوند خداوند آن

درجهات یا پایهای بلندند نزد خدای وخدای بیناست بانچه که میکنند
مردمان از طاعت ومعصیت لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ
فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
لام موطئه قسم قد تحقیقی مَنَّ اللّٰهُ فعل وفاعل عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متعلق
باو اِذْ ظرف بَعَثَ فعل ماضی ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد
فِيهِمْ متعلق باو رَسُولًا مفعول مِنْ أَنْفُسِهِمْ صفت رسولا هم مضاف
الیه يَتْلُوا فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد عَلَيْهِمْ
متعلق باو آيَاتِهِ مفعول ها مضاف الیه وَيُزَكِّيهِمْ فعل مضارع ضمیری دراو
مستتر است تا فاعلش باشد هم مفعول وَيُعَلِّمُهُمُ فعل مضارع ضمیری
دراو مستتر است تا فاعلش باشد هم مفعول الْكِتَابَ مفعول وَالْحِكْمَةَ
عطف است بالکتاب واو عاطفه اِنْ محففه از مثقله كَانُوا فعل ناقصه
واو اسمش مِنْ قَبْلُ خبر لَفِي ضَلَالٍ متعلق بکانوا مُبِينٍ صفت ضلال
یعنی بتحقیق منت نهاد خدای تعالی یعنی انعام فرمود بر مؤمنان وقتی
که فرستاد درمیان ایشان پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان

تا الی

تا انس گیرید باو ومیخواند بر ایشان آیتهای قرآن یا دلیلهای وتوحید وپاك
میکرداند ایشانرا از شهوات خبیثه طبیعیه ومی آموزد ایشانرا قرآن و
سایر احکام شریعت ومعارف عقلیه وبدرستی که بودند مردمان
از پیش هر اینه در گمراهی هویدا وظاهر أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ
أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همزه استفهام انکاری واو عاطفه لَمَّا ظرفی
أَصَابَتْكُمْ فعل ماضی كم مفعول مُصِيبَةٌ فاعل قَدْ تحقیقی أَصَبْتُمْ فعل ماضی تم
فاعل مِثْلَيْهَا مفعول ها مضاف الیه جمله حالست از مفعول اصابت قُلْتُمْ فعل وفاعل
أَنَّى ظرف محلا مرفوعست تا خبر مبتدا باشد هَذَا مبتدا قُلْ فعل امر حاضر ضمیری دراو
مستتر است تا فاعلش باشد هُوَ مبتدا مِنْ عِنْدِ خبر أَنْفُسِكُمْ مضاف الیه عند كم مضاف
الیه انفس إِنَّ حرف مشبه اللّٰه اسمش عَلَى كُلِّ شَيْءٍ متعلق بقدیر شیء مضاف الیه
کل قَدِيرٌ خبر انّ یعنی آیا مخالفت رسول نمودید تا وقتی که رسید بشما بلیتی از هزیمت
وقتل وجراحت حال آنکه رسیده بودید بد وچندان از ایشان گفتید از روی
جزع واضطراب که از کجاست این بگوای محمد در جواب ایشان که انچه رسید شما را
پیش آمد از نزد نفسهای شماست بدرستی که خدای بر همه چیز از فتح وغنیمت وقتل

وهزیمت وغیر آن تواناست وقادر بود بر آنکه نصرت دهد شما را وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللّٰهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ واو عاطفه ما موصوله مبتدا
أَصَابَكُمْ فعل ماضی ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد كم مفعول يَوْمَ مفعول
جمله صله ما الْتَقَى الْجَمْعَانِ فعل وفاعل فَبِإِذْنِ خبر مبتدا اللّٰه مضاف الیه
وَلِيَعْلَمَ فعل مضارع ضمیری دراو مستتر است تا فاعلش باشد الْمُؤْمِنِينَ
مفعول یعنی وانچه رسید بشما از قتل وجراحت وهزیمت در آن روزی
که بهم رسیدند گروه مسلمانان وگروه کافران پس آن ثابت بود بفرمان
خدای بود بجهة آنکه متمیز سازد مؤمنان شما را از منافقان وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ
نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ
وَلِيَعْلَمَ فعل مضارع الَّذِينَ فاعل نَافَقُوا فعل وفاعل جمله صله وَقِيلَ
فعل ماضی مجهول لَهُمْ مفعول بجای فاعلش یا ضمیر مستتر است تَعَالَوْا
فعل وفاعل وَقَاتِلُوا فعل وفاعل فِي سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق باو اللّٰه مضاف
الیه أَوِ ادْفَعُوا فعل وفاعل قَالُوا فعل وفاعل لَوْ تمنّی نَعْلَمُ فعل مضارع

ضمیر

ضمیر فاعلست قِتَالًا مفعول لَاتَّبَعْنَاكُمْ لام موطئه قسم اتَّبَعْنَا كم فعل وفاعل كم مفعول
هُمْ مبتدا لِلْكُفْرِ متعلق بلام اتبعناکم يَوْمَئِذٍ بتقدیر کان کذا یوم أَقْرَبُ مبتدا
مِنْهُمْ متعلق خبر لِلْإِيمَانِ متعلق باقرب این جمله خبر هم يَقُولُونَ فعل وفاعل
بِأَفْوَاهِهِمْ متعلق باو هم مضاف الیه ما مفعول يقولون لَيْسَ فعل ناقصه ضمیر
اسمش فِي قُلُوبِهِمْ خبر لیس هم مضاف الیه این جمله صفت نافقوا وَاللّٰهُ مبتدا
أَعْلَمُ خبر بِمَا متعلق باعلم يَكْتُمُونَ فعل وفاعل یعنی تا اینکه بداند جماعتی که
منافقند وگفته شد مر اهل نفاق را که برگشتند باواز بلند گفت که بیائید و
بازگردید وخلاف مکنید وکارزار کنید با مشرکان در راه خدای یا دفع کنید
مشرکانرا که قصد قتل وغارت اهل مدینه دارند گفتند ایشان در جواب او
که اگر میدانستیم مراسم واداب حرب را هر اینه بیرون کردیم شما را ای منافقان
بسوی کفر در آن روز که این سخن گفتند نزدیکتراند از آنکه ایشان نزدیك باشند
بسوی ایمان میگویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان وخدای
داناتر است بانچه میپوشند منافقان از عداوة کید ونفاق نسبت بمؤمنان
الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ
أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ الَّذِينَ صفت فاعل نافقوا قالوا

فعل وفاعل لاخوانهم متعلق باو وهم مضاف اليه جمله صله وقعدوا واو
حالي قعدوا فعل وفاعل جمله حالست از فاعل قالوا لو شرطي اطاعونا
فعل وفاعل ومفعول ما نافيه قتلوا فعل ماضي مجهول قل فعل امر حاضر ضمير
فاعلش فادروا رابطه ادروا فعل امر واو فاعل عن انفسكم متعلق باو
كم مضاف اليه الموت مفعول ادروا ان شرطي كنتم فعل ناقصه تم اسمش
صادقين خبر يعني وان منافقان كساني اند كه از روي فريب گفتند
از براي برادران خود در حالتي كه نشسته بودند در خانهاي خود اگر
فرمان برداري كردندي ان برادران بقتل نرفتندي كشته نميشدند
چنانكه ما نشديم بگواي محمد ص اگر اختيار مرگ بدست شماست پس
دفع كنيد از نفسهاي خود مرگ را اگر هستيد راست گويان پس دفع كنيد
مرگ را ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله ويستبشرون
بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون
ولا تحسبن فعل مضارع ضمير فاعلست الذين مفعول قتلوا فعل ماضي
مجهول في سبيل الله متعلق باو الله مضاف اليه امواتا مفعول تحسبن

بل الحياء

بل الحياء احياء خبر مبتدا محذوف بتقدير هم احياء عند ظرف ربهم
مضاف اليه عندهم مضاف اليه رب يرزقون فعل مضارع مجهول
فرحين حالست از فاعل يرزقون بما متعلق بفرحين اتيهم الله فعل و
فاعل ومفعول من فضله متعلق باو ها مضاف اليه ويستبشرون
فعل وفاعل بالذين متعلق باو لم يلحقوا فعل جحد واو فاعل بهم متعلق باو
من خلفهم متعلق باو هم مضاف اليه لا مشبه بليس خوف اسمش
عليهم خبر واو عاطفه لا زائده موكده هم عطف است بخوف يحزنون
فعل وفاعل يعني مپنداري اي محمد ص انانرا كه بصدق كشته دل كشته
شدند مردگانند بلكه ايشان زندگانند نزديك پروردگار خود روزي
داده ميشوند از ميوهاي بهشت در حالتي كه شادمانند بر انچه كه عطا
كرده است خداي ايشانرا ومسرور ميشوند بانكه هنوز نرسيده اند
بايشان از پس ايشان انكه نيست هيچ ترسي بر ايشان بر فوت نعمت عظيمه
و نباشند كه اندوهناك گردند يستبشرون بنعمة من الله وفضل
وان الله لا يضيع اجر المؤمنين يستبشرون فعل وفاعل بنعمة
متعلق باو من الله صفت نعمة وفضل عطف است بنعمة وان الله حرف

مشبه الله اسمش لا يضيع فعل مضارع ضمير فاعلش اجر مفعول المؤمنين
مضاف اليه اين جمله خبر ان ان با اسم وخبر بتاويل مفرد تا عطف باشد بنعمة
يعني شادي ميكنند شهيدان برحمتي ونعمتي كه از جانب خدا رسيد بايشان
و زياده بر قدر استحقاق ايشان و اينكه خدا تعالي ضايع نكرد اند مر
مومنانرا الذين استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح
للذين احسنوا منهم واتقوا اجر عظيم الذين صفت المومنين است
استجابوا فعل وفاعل لله متعلق باو والرسول عطف است بالله من بعد
متعلق باستجابوا ما مصدري اصابهم فعل ومفعول القرح فاعل
اين جمله بتاويل مفرد تا مضاف اليه بعد باشد للذين خبر مبتدا احسنوا
فعل وفاعل منهم متعلق باو واتقوا فعل وفاعل اجر مبتدا عظيم صفت
يا خبر بعد از خبر يعني مومنان جماعتي اند كه اجابت كردند مر فرمان خدا
و رسول را بعد از انكه رسيده بود ايشانرا جراحتها مر انكساني را كه نيكو
كردند از ايشان و بترسيد ندا از غضب خداي مزد الجماعت بزرگست
نزد خدا الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم
فزادهم ايمانا فقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل الذين صفت

المومنين

المومنين قال فعل لهم متعلق باو الناس فاعل اين جمله صله ان حرف
مشبه الناس اسمش قد جمعوا فعل وفاعل لكم متعلق باو جمله خبر
ان فاخشوهم فعل وفاعل ومفعول فزادهم فعل ماضي ضمير فاعل
هم مفعول ايمانا مفعول فقالوا فعل وفاعل حسبنا مبتدا نا مضاف
اليه الله خبر ونعم فعل مدح الوكيل فاعل مخصوص بمدحش
محذوفست كه الله باشد يعني اهل ايمان حقيقي انانند كه از جهة
ترسيدن گفتند مر ايشانرا مردمان يعني جماعة عبد القيس بدستي
كه ابو سفيان واصحاب او عليهم اللعنه جمع شده اند واتفاق كرده براي
كشتن شما پس بترسيد از ايشان كه شما را با ايشان طاقت حرب نيست
پس زياده كرد اين سخن مومنانرا پس گفتند كافيست ما را خداي
در ياري دادن كفار وكفايت كردن ونيكو كاركذار نيست حضرت
پروردگار فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء
واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم فا رابطه
انقلبوا فعل وفاعل بنعمة متعلق باو من الله صفت نعمة وفضل
عطف است بنعمة لم يمسسهم فعل جحد هم مفعول سوء فاعل

واتبعوا فعل وفاعل رضوان الله مفعول الله مضاف اليه والله مبتدا
ذو الخبر فضل مضاف اليه عظيم صفت يعني پس بازكشتند از حدود
با عافيتي تمام ولنوالي لا كلام از جانب خدا و زيادتي تقرب بنزد خدا
ورسول نرسيد ايشانرا مكروهي از قتل وجراحت وكيد وپيروي كردند
خشنودي خدايرا وخداوند فضل بزركست انما ذلكم الشيطان
يخوف اولياءه فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين
انما كلمه حصر ذلكم مبتدا الشيطان خبر يخوف فعل مضارع
ضمير فاعلش اولياءه مفعول ها مضاف اليه فلا تخافوهم فعل
وفاعل ومفعول وخافون فعل وفاعل ومفعول ان شرطي كنتم
فعل ناقصه تم اسمش مؤمنين خبر يعني جز اين نيست كه ترسانيده
ومنع جهاد كردن ايشان قول شيطانست ميترسانند دوستان
خودرا كه منافقانند پس مترسيد اي مؤمنان از آن مردان كه
ابو سفيان واصحاب اويند وبترسيد از مخالفتم من اكر هستيد
تصديق كنندكان مر وعد ووعيد مرا ولا يحزنك الذين يسارعون
في الكفر انهم لن يضروا الله شيئا يريد الله الا يجعل لهم

حظا في الاخرة ولهم عذاب عظيم ولا يحزنك فعل ومفعول الذين فاعل
يسارعون فعل وفاعل في الكفر متعلق باو جمله صله انهم حرف مشبه
هم اسمش لن يضروا الله فعل وفاعل ومفعول شيئا مفعول يريد الله فعل
وفاعل ان ناصبه لا نافيه يجعل فعل مضارع ضمير فاعل لهم متعلق باو
حظا مفعول في الاخرة متعلق بحظا واو حالي لهم خبر مبتدا عذاب مبتدا
عظيم صفت يعني وبايد كه اندوهناك نكردانند ترا آنانكه ميشتابند
در ياري اهل كفر يا بسرعت در كفر مي افتند بي آنكه تامل كنند در بطلان
آن بدرستي كه ايشان هركز زيان نرسانند دوستان خدايرا چيزي
ميخواهد خداي آنكه نكرداند از براي سرعت كنندكان در كفر بهره در ثواب
آنجهان ومر ايشانرا عذابي بزرك ان الذين اشتروا الكفر بالايمان
لن يضروا الله شيئا ولهم عذاب اليم ان حرف مشبه الذين اسمش
اشتروا الكفر فعل وفاعل ومفعول بالايمان متعلق باو لن يضروا الله
فعل وفاعل ومفعول شيئا مفعول واو حالي لهم خبر مبتدا عذاب مبتدا
عظيم صفت اين جمله بدلست از عذاب عظيم يعني آنانكه خريدند كفررا
يعني بدل كردند بكرويدن بخدا هركز زيان نكنند خدايرا چيزي ولا يحسبن

الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما نملي لهم ليزدادوا اثما
ولهم عذاب مهين ولا يحسبن فعل وفاعل كفروا فعل وفاعل صله انما
حرف مشبه ما مصدريه نملي فعل مضارع ضمير فاعل لهم متعلق باو
جمله بتاويل مصدر تا مبتدا باشد خير خبر لانفسهم متعلق بخير هم
مضاف اليه انما كلمه حصر نملي فعل ضمير فاعل لهم متعلق باو ليزدادوا
فعل وفاعل اثما مفعول واو حالي لهم خبر مبتدا عذاب مبتدا مهين
صفت يعني وبايد كه نپندارند آنكسانيكه كافر شدند وانچه كه مهلت ميدهيم
ايشانرا در دنيا بهتر است نفسهاي ايشانرا بدرستي كه مهلت ميدهيم
ايشانرا در زندكاني دنيا تا اينكه عاقبت ايشان باين ميكشد ومر ايشانراست
عذابي خوار كننده ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم
عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطلعكم على
الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء فامنوا بالله ورسله
وان تؤمنوا وتتقوا فلكم اجر عظيم ما نافيه كان فعل ناقصه
الله اسمش ليذر فعل مضارع ضمير فاعل المؤمنين خبر على ما متعلق
باو انتم مبتدا عليه خبر جمله صله حتى ناصبه يميز فعل مضارع

ضمير فاعل الخبيث مفعول من الطيب متعلق باو واو عاطفه ما نافيه
كان فعل ناقصه الله اسمش ليطلعكم فعل مضارع ضمير فاعل كم مفعول
على الغيب متعلق باو ولكن حرف مشبه الله اسمش يجتبي فعل مضارع ضمير
فاعل من رسله متعلق باو ها مضاف اليه جمله خبر من يشاء مفعول
يشاء فعل مضارع ضمير فاعل جمله صله من فامنوا بالله متعلق باو ورسله
عطف است بالله ها مضاف اليه واو عاطفه ان شرطي تؤمنوا فعل وفاعل
وتتقوا فعل وفاعل فلكم فا رابطه لكم خبر مبتدا اجر مبتدا عظيم صفت
جمله مجزوم است تا جزاء شرط باشد يعني هركز نباشد كه بكذارد خداي
مؤمنانرا بر آنچيزيكه شما اي منافقان بر آنيد از طعن بر ايشان در نهان
واستهزا تا وقتي كه جدا كند پليد را كه آلوده نفاقست از پاك يعني از مؤمن
مخلص وچنان نيست كه خداي مطلع كرداند شمارا اي مردمان بر سر
پوشيده كه كدام ايمان آورده وكدام كافر مانده وليكن خدا بر كزيند براي
اطلاع بر آن از رسولان هركرا خواهد پس وحي كند ايشانرا ببعضي غيبها
پس اي مردمان ايمان آريد بخداي باخلاص تمام وباعتقاد خالص
وايمان آريد برسولان او واكر ايمان آريد بر وجهي كه مذكور شد وبر

برهيزيد از نافرماني ويا از شرك ونفاق بس شمارا باشد مزدي بزرك
كه درغايت مرتبه باشد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن
فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ فعل وفاعل يَبْخَلُونَ فعل وفاعل بِمَا متعلق باو جمله
صله الذين آتاهُم فعل ومفعول اللَّهُ فاعل مِن فَضْلِهِ متعلق باو هُوَ
بدلست از معنى كه در بخل فهميده ميشود خَيْرًا مفعول اتيهم لَهُم متعلق
بخير بَلْ اضراب هُوَ مبتدا شَرٌّ خبر لَهُم متعلق بشر سَيُطَوَّقُونَ فعل وفاعل
مَا مفعول بَخِلُوا فعل وفاعل بِهِ متعلق باو جمله صله صله مَا يَوْمَ ظرف
الْقِيَامَةِ مضاف اليه وَلِلَّهِ خبر مبتدا مِيرَاثُ مبتدا السَّمَاوَاتِ مضاف اليه
وَالْأَرْضِ عطفست بالسموات وَاللَّهُ مبتدا بِمَا متعلق بخبير تَعْمَلُونَ
فعل وفاعل جمله صله خَبِيرٌ خبر مبتدا يعنى وبايد كه كمان نكنند انانكه
بخيلى ميكنند بدانچه حق تعالى ايشانرا داده است يعنى اموال دنيويه
از فضل وكرم خود كه ان بخل بهتر باشد بخنانست كه مي بندارند بلكه
انچه بخل است بدتراست مر ايشانرا زود باشد كه كردن ايشان طوق

كنند

كنند انچه بخل كردند باره از مالها و زكوة در روز قيامت ومر خدايراست
ميراث اسمانها و زمينها وخداي بانچه ميكنيد از انفاق و امساك داناست
برهمه شما لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ
مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ
لام موطئه قسم قَدْ تحقيقى سَمِعَ اللَّهُ فعل وفاعل قَوْلَ مفعول الَّذِينَ
مضاف اليه قَالُوا فعل وفاعل جمله صله إِنَّ حرف مشبه اللَّهَ اسمش
فَقِيرٌ خبر واو حالى نَحْنُ مبتدا أَغْنِيَاءُ خبر سَنَكْتُبُ فعل مضارع ضمير
فاعل مَا موصوله مفعول نكتب قَالُوا فعل وفاعل جمله صله وَقَتْلَهُمُ
مفعول قالوا هم مضاف اليه الْأَنبِيَاءَ مفعول قتل بِغَيْرِ متعلق باو حَقٍّ
مضاف اليه وَنَقُولُ فعل مضارع ضمير فاعل ذُوقُوا فعل وفاعل عَذَابَ
مفعول الْحَرِيقِ مضاف اليه يعنى بدرستى كه شنيد خدا تعالى يعنى علم او
تعلق كرفت بسخن انها كه كفتند بدرستى كه خداي درويش است وما توانكر
زود باشد كه بنويسيم انچه كفتند وفقر را بما وغنا را بالجود وديكر بنويسيم
كشتن ايشان بيغمبرانرا بنا حق وكوييم ايشانرا كه بچشيد عذاب سوزنده
را كه مذكور شد بسبب جيزيست كه از پيش فرستاده است دستهاي شما

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ذَٰلِكَ
مبتدا بِمَا خبر قَدَّمَتْ فعل ماضي أَيْدِيكُمْ فاعل كُم مضاف اليه وَأَنَّ حرف
مشبه اللَّهَ اسمش لَيْسَ فعل ناقصه بِظَلَّامٍ بازايده موكده ظلام معنا
مرفوعست تا اسمش باشد لِّلْعَبِيدِ خبر يعنى ان عذاب كه مذكور شد بسبب
جيزيست كه از پيش فرستاده دستهاي شما وديكر عقوبت ايشان
بسبب انست كه خداي نيست ستمكار بر بندكان خود الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ
النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ
إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ الَّذِينَ عطفست بان الذين پيش قَالُوا
فعل وفاعل جمله صله إِنَّ حرف مشبه اللَّهَ اسمش عَهِدَ فعل ماضى ضمير
فاعل إِلَيْنَا متعلق باو أَلَّا أن ناصبه لا نافيه نُؤْمِنَ فعل مضارع ضمير
فاعل لِرَسُولٍ متعلق باو جمله خبر انّ حَتَّىٰ ناصبه يَأْتِيَنَا فعل مضارع
ضمير فاعل نا مفعول بِقُرْبَانٍ متعلق باو تَأْكُلُهُ فعل مضارع ها مفعول
النَّارُ فاعل قُلْ فعل امر حاضر ضمير فاعل قَدْ تحقيقى جَاءَ فعل ماضي
كُم مفعول رُسُلٌ فاعل جاء مِّن قَبْلِي متعلق باو بِالْبَيِّنَاتِ متعلق الخ

وبالذي

وَبِالَّذِي عطفست بجاء قُلْتُمْ فعل وفاعل جمله صله فَلِمَ فا رابطه لام جاره
ما استفهاميه متعلق بقتلتم قَتَلْتُمُوهُمْ فعل وفاعل ومفعول إِن شرطي كُنتُمْ
فعل ناقصه تم اسمش صَادِقِينَ خبر يعنى شنيد حق تعالى كفتار انانكه كفتند بدرستي
كه خداي عهد كرده بما يعنى در توريت ما را امر كرده اينكه ايمان نياوريم و تصديق
نكنيم مر فرستاده اورا تا وقتى كه بيارد بما قربانى را كه بخورد وبسوزاند انرا اتش
بكو اي حضرت محمد صلعم كه بتحقيق كه امد بشما فرستادكان خداي پيش از ظهور من
بمعجزهاي روشن وديكر امده بودند بدين نيز كه شما كفتيد يعنى بقربان پس
جرا كشتيد ايشانرا اكر هستيد راستكويان درين كه ميكوييد فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ
كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
فا عاطفه إِن شرطي كَذَّبُوكَ فعل وفاعل ومفعول فا رابطه قَدْ تحقيقى
كُذِّبَ فعل ماضى مجهول رُسُلٌ مفعول بجاي فاعل مِّن قَبْلِكَ صفت رسل
كاف مضاف اليه جَاءُوا فعل وفاعل بِالْبَيِّنَاتِ متعلق باو وَالزُّبُرِ عطفست
بالبينات وَالْكِتَابِ عطفست بالكتاب بالزبر الْمُنِيرِ صفت الكتاب يعنى پس
اكر تكذيب كردند ترا ملول مشو ومحزون مباش پس بدرستى كه تكذيب كرده
شدند فرستادكانى كه پيش از تو بودند با انكه اورده بودند معجزهاي روشن

وموعظهائی که بازدارنده ومنع کننده ایشان بود از کفر ومعصیت وکتاب
روشن کننده حلال وحرام كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَ
كُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَوٰةُ
الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ كُلُّ مبتدا نَفْسٍ مضاف الیه ذَائِقَةُ خبر الْمَوْتِ
مضاف الیه واو عاطفه إِنَّمَا کلمه حصر تُوَفَّوْنَ فعل مضارع مجهول واو
مفعول بجای فاعل أُجُورَ کُمْ مفعول کُمْ مضاف الیه یَوْمَ ظرف الْقِيَامَةِ مضاف
الیه فاء عاطفه مَنْ شرطی مبتدا زُحْزِحَ فعل رباعی مجهول ضمیر مفعول
بجای فاعلش عَنِ النَّارِ متعلق باو وَأُدْخِلَ فعل ماضی مجهول ضمیر مفعول
بجای فاعلش الْجَنَّةَ مفعول فاء رابطه قَدْ تحقیقی فَازَ فعل ماضی ضمیر فاعل
جمله خبر مبتدا واو عاطفه مَا نافیه الْحَيَوٰةُ مبتدا الدُّنْيَا صفت إِلَّا استثنا
مَتَاعُ خبر مبتدا الْغُرُورِ مضاف الیه یعنی هر نفسی چشنده مرگست ونیست
وجز این نیست که تمام داده شود مزدهای اعمال خود را از خیر وشر در
روز قیامت پس هر کسی که دور کرده شود از آتش دوزخ در آورده شود
بهشت پس بتحقیق که رستکاری یافت وبمراد رسید ونیست زندکانی
این جهان ولذتان مکر برخورداری از چیزهائی که فریب دهنده است

لتبلون

لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ
مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ لام موطئه قسم تُبْلَوُنَّ فعل مضارع ضمیر مفعول بجای
فاعل فِي أَمْوَالِكُمْ متعلق باو کُمْ مضاف الیه وَأَنْفُسِكُمْ عطف است باموالکم
کُمْ مضاف الیه واو عاطفه لام موطئه قسم تَسْمَعُنَّ فعل ضمیر فاعل مِنَ الَّذِينَ
متعلق باو أُوتُوا فعل ماضی مجهول واو مفعول بجای فاعل الْكِتَابَ مفعول
مِنْ قَبْلِكُمْ متعلق باو کُمْ مضاف الیه جمله صله وَمِنَ الَّذِينَ عطف است
بالذین پیش أَشْرَكُوا فعل وفاعل این جمله صله أَذًى مفعول تسمعنّ كَثِيرًا
صفت اذی واو عاطفه إِنْ شرطی تَصْبِرُوا فعل وفاعل وَتَتَّقُوا فعل وفاعل
فاء رابطه إِنَّ حرف مشبه ذَٰلِكَ اسمش مِنْ عَزْمِ خبر الْأُمُورِ مضاف
الیه یعنی بخدائی که شما ازمایش کرده شوید در مالهای خود بنقصان
وتلف ودر نفسهای خود باذار کفار وقتل وغیر ان از امراض بدنی
وهر اینه بشنوید از انان که کتاب بدیشان داده اند پیش از شما واز انانکه
شرك اورده اند رنج بسیار کشیدند واکر صبر کنید بر اذار این کروه وبپرهیزید
وباز ایستید از مکافات ایشان واز ایشان با خدا تعالی باز کذارید که این از کارهای محکم است

پس باید رستی که این صبر وپرهیزکاری از استواری ومحکم کاری دین است
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ
فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ
وَإِذْ ظرف أَخَذَ اللَّهُ فعل وفاعل مِيثَاقَ مفعول الَّذِينَ مضاف الیه
أُوتُوا فعل مجهول واو مفعول بجای فاعل الْكِتَابَ مفعول لام موطئه
تُبَيِّنُنَّهُ فعل مضارع ضمیر فاعل ها مفعول لِلنَّاسِ متعلق باو وَلَا تَكْتُمُونَهُ
فعل وفاعل ومفعول فَنَبَذُوهُ فعل وفاعل ومفعول وَرَاءَ مفعول ظُهُورِ
هِمْ مضاف الیه وراء هم مضاف الیه ظهور وَاشْتَرَوْا فعل وفاعل بِهِ
متعلق باو ثَمَنًا مفعول قَلِيلًا صفت ثمنا فَبِئْسَ فعل ذم مَا نکره موصوفه
فاعل يَشْتَرُونَ فعل وفاعل صفت ما مخصوص بذمش محذوف است یعنی
یادکن ای محمد وقتی را که عهد وپیمان فرا کرفت انانرا که داده شده اند تورات
وانجیل هر اینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان ونپوشانند
وصف را پس بینداختند کتاب را از پس پشت خود وخریدند بان جهان
اندك را پس بد چیزیست که میخرند لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا
وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ

وهم

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَا تَحْسَبَنَّ فعل ضمیر فاعل الَّذِينَ مفعول يَفْرَحُونَ
فعل وفاعل بِمَا متعلق باو جمله صله الَّذِينَ أَتَوْا فعل وفاعل جمله صله
ما وَيُحِبُّونَ فعل وفاعل أَنْ يُحْمَدُوا فعل واو مفعول بجای فاعل بِمَا متعلق
باو جمله بتاویل مفرد مفعول یحبّون لَمْ يَفْعَلُوا فعل وفاعل جمله صله ما
فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ فعل ومفعول ضمیر فاعل بِمَفَازَةٍ متعلق باو مِنَ الْعَذَابِ
متعلق بمفازة وَلَهُمْ خبر مبتدا عَذَابٌ مبتدا أَلِيمٌ صفت یا خبر بعد از
خبر یعنی مپندار ای محمد انانرا که شادی باشند بانچه امدند یعنی
کردند ان پوشیدن نعت تو ودوست دارند که ستوده شوند بانچه
نکردند یعنی وفا بمیثاق نکردند پس کمان مبر ای محمد انانرا که فرحناك و
شاد میشوند بانچه کردند اهل رستکاراند از عذاب قیامت ومر ایشانرا است
عذابی دردناك وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلِلَّهِ خبر مبتدا مُلْكُ مبتدا السَّمَاوَاتِ مضاف الیه وَالْأَ
رْضِ عطف است بالسموات وَاللَّهُ مبتدا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ متعلق بقدیر شیء
مضاف الیه کل قَدِيرٌ خبر مبتدا یعنی ومر خدای راست پادشاهی اسمانها
وزمین پس مالك امور بندکانست کردار ایشانرا بجزا وسزا رسانند

وخداي بر همه چیز توانا است إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ إنّ حرف مشبه في خلق
خبر انّ السموات مضاف اليه خلق والارض عطف است با السموات
واختلاف عطف است بالارض الليل مضاف اليه واختلاف و
النهار عطف است بالليل لآيات اسم انّ لاولي متعلق با يات الالباب
مضاف اليه اولي يعني بدرستي كه در آمدن شب وروز ويا اختلاف
انها از نور وظلمت يا نقصان يا زياده هر اينه نشانها است بر وجود صانع
و وحدت او وكمال علم وقدرت وعظمت او الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ
قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
الذين صفت اولي الالباب يذكرون الله فعل وفاعل ومفعول
قياما حالست از فاعل وقعودا عطف است بقياما وعلى جنوبهم
متعلق بقعودا هم مضاف اليه ويتفكرون فعل وفاعل في خلق
متعلق باو السموات مضاف اليه خلق والارض عطف است بالسموات
ربنا منادای محذوف نا مضاف اليه ما نافيه خلقت فعل وفاعل

هذا

هذا مفعول باطلا صفت يا بدل يا عطف بيان سبحانك مفعول فعل محذوف
كاف مضاف اليه بتقدير سبحت سبحانك فقنا فعل امر ضمير فاعل نا مفعول
عذاب مفعول ديگر النار مضاف اليه يعني اولي الالباب انانند كه از روي
اخلاص ياد ميكنند خدا يرا در حالتي كه ايستاده كانند و وقتي كه نشستگانند
ودران زمان كه افتاده اند در پهلوهاي خود وفكر ميكنند بر وجه استدلال
در افرينش اسمانها و زمينها اي پروردگار ما نيافريدي اين مخلوق را كه اسمان
و زمين است افريدن باطل باك وپاكي ترا است از انكه هيچ چيز را بباطل بيافريدي
وبيافريني پس نگاهدار ما را بلطف خود از عذاب اتش دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ
تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ربنا منادای محذوف
نا مضاف اليه انّك حرف مشبه كاف اسمش من شرطي مفعول تدخل تدخل
فعل ضمير فاعل النار مفعول فاء رابطه اخزيته فعل وفاعل ومفعول وما
مشبه بليس للظالمين خبر من زايده انصار اسم ما يعني اي پروردگار ما
بدرستي كه تو از روي عدل هر كرا در اري بدوزخ پس بدرستي كه خوار و
رسوا كردانيدي او را بعقوبت ونيست مر ستمكارانرا ناصران عذاب را از ايشان
دفع كنند رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ربنا
منادای محذوف نا مضاف اليه اننا حرف مشبه نا اسمش سمعنا فعل
ومفعول ضمير فاعل مناديا مفعول ديگر جمله ينادي خبر انّ ينادي فعل ضمير فاعل
للايمان متعلق باو ان تفسيري امنوا فعل وفاعل بربكم متعلق باو
فآمنا فاء تفريع امنا فعل ومفعول ضمير فاعل ربنا منادای محذوف نا مضاف
اليه فاغفر فعل ضمير فاعل لنا متعلق باو ذنوبنا مفعول نا مضاف اليه
وكفر فعل ضمير فاعل سيئاتنا مفعول نا مضاف اليه وتوفنا فعل ضمير فاعل
نا مفعول مع ظرف الابرار مضاف اليه يعني مومنان كه تفكر ميكنند در خلق
اسمان و زمين ميگويند كه پروردگار ما بدرستي كه ما شنيديم نداكننده
را كه با شكار ا ميخواند مردمانرا براي گرويدن باينكه بگرويد بپروردگار
خود پس ايمان اورديم اي پروردگار ما پس بيامرز گناهان ما ومحو كن
از ما بديهاي ما را وبميران ما را با نيكوكاران رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا
عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ربنا منادای
محذوف نا مضاف اليه وآتنا فعل ضمير فاعل نا مفعول ما مفعول ديگر
وعدتنا فعل وفاعل ومفعول على رسلك متعلق باو جمله صله ما

ولا

ولا تخزنا فعل ومفعول ضمير فاعل يوم ظرف القيمة مضاف اليه انّك
حرف مشبه كاف اسمش لا تخلف فعل ضمير فاعل الميعاد مفعول يعني اي پروردگار
ما وبده ما را انچه كه وعده كرده ما را بر تصديق فرستادگان خود و رسوا
مكردان ما را در روز قيامت بدرستي كه تو خلاف نكني وعده خود را
فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا
فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ
الثَّوَابِ فاستجاب فعل لهم متعلق باو ربهم فاعل هم مضاف اليه
لا اضيع فعل ضمير فاعل عمل مفعول عامل مضاف اليه منكم متعلق بعامل
من ذكر متعلق باضيع او انثى عطف است بذكر بعضكم مبتدا كم مضاف اليه
من بعض خبر مبتدا فالذين مبتدا هاجروا فعل وفاعل جمله صله واخرجوا
فعل ومفعول بجاي فاعل من ديارهم متعلق باو واوذوا فعل ومفعول
بجاي فاعل في سبيلي متعلق باو وقاتلوا فعل وفاعل وقتلوا فعل ومفعول
بجاي فاعل لاكفرن فعل ضمير فاعل عنهم متعلق باو سيئاتهم مفعول

هِم مضاف اليه جمله خبر الّذين وَلَأُدخِلَنَّهُم فعل ضمير فاعل هُم مفعول جَنّاتٍ
مفعول تَجرِي فعل مِن تَحتِهَا متعلق باو ها مضاف اليه الأنهارُ فاعل ثَوابًا جمله صفت جنات
مفعول فعل محذوف بتقدير اثيبهم ثوابا مِن عِندِ اللّهِ متعلق بثوابا وَاللّهُ مبتدا
عِندَهُ ظرف ها مضاف اليه حُسنُ خبر الثَّوابِ مضاف اليه يعني پس اجابت
كرد مر دعا ايشانرا پروردگار ايشان ضايع نكردانم عمل عمل كننده از شما از
مرد يا زن بعضي از شما از بعضي ديگر پس آنانكه هجرت كردند وبيرون كرده شدند
از شهرهاي خود ورنجانيده شدند در راه طاعه وكارزار كردند با كفار هر آينه
دركذرانم از ايشان بديهاي ايشانرا وهر آينه درآوردم ايشانرا ببا غهائي كه ميرود
درزير درختان يا زير منازل آن نهرها ثواب ميدهيم ايشانرا ثوابي دادني
از جانب خدا تعالى وخدا نزديك اوست نيكوئي ثواب لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ
الَّذِينَ كَفَرُوا فِي البِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأوَاهُم جَهَنَّمُ وَبِئسَ المِهَادُ
لَا يَغُرَّنَّكَ فعل ومفعول تَقَلُّبُ فاعل الَّذِينَ مضاف اليه كَفَرُوا فعل وفاعل
فِي البِلَادِ متعلق باو جمله صله مَتَاعٌ خبر مبتداء محذوف بتقدير ذَلِكَ
مَتَاعٌ قَلِيلٌ صفت متاع ثُمَّ عاطفه مَأوَاهُم مبتدا هُم مضاف اليه جَهَنَّمُ
خبر فَبِئسَ فعل ذم المِهَادُ فاعل مخصوص بذمش محذوفست بتقدير فبئس

المهاد

المهاد جهنم يعني بايد كه فريب ندهند ترا يعني اي فقرا مومنين بايد كه نفريبند
شمارا رفتن وامدن كافران در شهرها براي تجارت وجمع مال ان جمع
مال برخورداري اندكست پس انكاه جاي بازكشت ايشان جهنم باشد
وبد ارام كاهيست جهنم لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنَّاتٌ تَجرِي
مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ وَمَا عِندَ اللّهِ خَيرٌ
لِلأَبرَارِ لَكِنِ عاطفه الَّذِينَ عطف است بر لكن اتَّقَوا فعل وفاعل جمله
صله رَبَّهُم مفعول هُم مضاف اليه لَهُم خبر جَنَّاتٌ مبتدا تَجرِي فعل
مِن تَحتِهَا متعلق باو ها مضاف اليه الأَنهَارُ فاعل جمله صفت جنّات
خَالِدِينَ حالست از ضمير لهم فِيهَا متعلق بخالدين نُزُلًا مفعول فعل محذوف
بتقدير نزلت نزلا مِن عِندِ اللّهِ متعلق بنزلا اللّه مضاف اليه وَمَا مبتدا
عِندَ اللّهِ ظرف صله ما اللّه مضاف اليه خَيرٌ خبر مبتدا لِلأَبرَارِ متعلق بخير
يعني ليكن انها كه بترسيدند از عقاب پروردكار خود وبمتاع دنيا وفريفته
نشدند مر ايشانرا بوستانهاي كه ميرود از زير منازل يا درختان جويها
از اب وشير در حالتي كه جاويد باشند دران بوستانها فرود اورديم
ما فرود امدني از جانب خداي انچه نزد خداست از نعمتهاي عظيمه

دايمه بهتر است از براي نيكوكاران وَإِنَّ مِن أَهلِ الكِتَابِ لَمَن يُؤمِنُ
بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيكُم وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم خَاشِعِينَ إِنَّ حرف مشبه
مِن أَهلِ خبر الكِتَابِ مضاف اليه لام ابتدا مَن موصوله اسم انّ
يُؤمِنُ فعل ضمير فاعل بِاللّهِ متعلق باو وَمَا عطف است بالله أُنزِلَ فعل إِلَيكُم
مفعول بجاي فاعل وَمَا عطف است بما وبيش أُنزِلَ إِلَيهِم بشرح ايضا
خَاشِعِينَ حالست از خبر انّ يعني بدرستي كه از اهل كتاب هر آينه كسي است
كه ايمان مي آورد بخدا بوحدانيت خداي وبانچه فرو فرستاده شده بر
شما كه قرانست وبانچه كه فرو فرستاده شده بايشان كه توريت وانجيل است
در حالتي كه ترسكارانند يا متواضعان خدايرا لِلّهِ لَا يَشتَرُونَ
بِآيَاتِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ
الحِسَابِ لِلّهِ متعلق بخاشعين لَا يَشتَرُونَ فعل وفاعل بِآيَاتِ اللّهِ
متعلق باو الله مضاف اليه ثَمَنًا مفعول قَلِيلًا صفت أُولَئِكَ مبتدا اول
لَهُم خبر مبتدا أَجرُهُم مبتداء ثاني هُم مضاف اليه اين جمله خبر مبتداء
اول عِندَ ظرف رَبِّهِم مضاف اليه هِم مضاف اليه ربّ إِنَّ حرف مشبه
اللّهَ اسمش سَرِيعُ خبر الحِسَابِ مضاف اليه يعني يا بدل نميكنند باحكام

نوديه

نوديه يا صفت بعوضهاي اندك را اين كروه ترسكاران مر ايشانراست
مزد ايشان نزد پروردكار ايشان بدرستي كه خدا تعالى زود حسابست يعني باسائي
وزودي حساب مومنان خواهد كرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصبِرُوا وَصَابِرُوا
وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ يَا حرف ندا أَيُّهَا كلمه توسط الَّذِينَ منادا
آمَنُوا فعل وفاعل جمله صله اصبِرُوا فعل وفاعل وَصَابِرُوا فعل وفاعل وَ
رَابِطُوا فعل وفاعل وَاتَّقُوا اللّهَ فعل وفاعل ومفعول لَعَلَّكُم حرف مشبه كُم
اسمش تُفلِحُونَ فعل وفاعل جمله خبر يعني اي كروه مومنان صبر كنيد بر طاعت
بر انچه بشما ميرسد از سختيهاي دنيا وشكيبائي ورزيد بر شدايد حرب با
اعداي دين وساخته وامادة باشيد براي مقابله با اعداي خدا وبترسيد
از خداي وبپرهيزيد از معاصي شايد كه شما رستكار شويد

سورة النساء مدنية مائة وست وسبعون ايات

بِسمِ اللّهِ الرَّحمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ
مِنهَا زَوجَهَا وَبَثَّ مِنهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذِي
تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيكُم رَقِيبًا يَا حرف ندا

ايها كلمه توسطه الناس منادا اتقوا فعل وفاعل ربكم مفعول كم مضاف اليه
الذي صفت ربكم خلقكم فعل ومفعول ضمير فاعل من نفس متعلق باو واحدة
صفت وخلق فعل ضمير فاعل منها متعلق باو زوجها مفعول ها مضاف
اليه وبث فعل ضمير فاعل منهما متعلق باو رجالا مفعول كثيرا صفت و
نساء عطف واتقوا الله فعل وفاعل ومفعول الذي صفت تساءلون
فعل وفاعل به متعلق باو والارحام عطف است بر واتقوا ان حرف
مشبه الله اسمش كان فعل ناقصه ضمير اسمش عليكم متعلق برقيبا رقيبا
خبر كان كان با اسم وخبر خبر ان يعني اي جميع مردمان بترسيد از خشم
وعذاب پروردكار خود آنخدائي كه محض قدرت آفريد از يك تن كه ادم است ع
وآفريد ازان نفس جفت وي را كه حوا است وپراكنده كرد وظاهر كردانيد از ادم
وحوا مردان بسيار وزنان فراوان وبترسيد از مخالفت خدائي كه شما
حاجت ميطلبيد از يكديكر وبوسيله سوكند خوردن كه بحق خدا كه
چنين وچنين كنيد ونيز سوكند ميدهيد يكديكر بخويشان كه بخداي
وبحق خويشي چنين وچنين كنيد بدرستي كه خداي هست بر شما مطلع
ونكاهبان در جميع احوال وآتوا اليتامى اموالهم ولا تتبدلوا الخبيث

بالطيب

بالطيب ولا تاكلوا اموالهم الى اموالكم انه كان حوبا كبيرا
وآتوا فعل وفاعل اليتامى مفعول اموالهم مفعول ديكر هم مضاف اليه
ولا تتبدلوا فعل وفاعل الخبيث مفعول بالطيب متعلق باو ولا تاكلوا
فعل وفاعل اموالهم مفعول هم مضاف اليه الى اموالكم متعلق باو كم
مضاف اليه انه حرف مشبه ها اسمش كان فعل ناقصه ضمير اسمش حوبا
خبر كبيرا صفت حوبا اين جمله خبر انه يعني وبدهيد يتيمانرا اي اوليا
واوصياي ايشان مالهاي ايشانرا كه بحكم ولايت بران تسلط داريد وبدل
مكيريد مال ناپاك وحرام را كه از مال يتيمانست بمال پاك وپاكيزه يعني مال
خود شما مخوريد مالهاي ايشانرا مخلوط با مالهاي خود بدرستي كه خوردن
مال يتيمان يا خيانت دران هست نزد خدايتعالى كناهي بزرك وان خفتم
الا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى
وثلاث ورباع وان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملكت
ايمانكم ذلك ادنى الا تعولوا وآتوا النساء صدقاتهن نحلة
فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا واو عاطفه ان
شرطي خفتم فعل وفاعل الا ان ناصبه لا نافيه تقسطوا فعل وفاعل

في اليتامى متعلق باو فا رابطه انكحوا فعل وفاعل ما موصوله مفعول
طاب فعل ضمير فاعل لكم متعلق باو من النساء متعلق باو مثنى مفعول
انكحوا وثلاث عطف ورباع ايضا واو عاطفه ان شرطي خفتم فعل وفاعل
الا ان ناصبه لا نافيه تعدلوا فعل وفاعل فواحدة مفعول او ما عطف
است بواحدة ملكت فعل ايمانكم فاعل كم مضاف اليه ذلك مبتدا
ادنى خبر الا ان ناصبه لا نافيه تعولوا فعل وفاعل وآتوا النساء فعل
وفاعل ومفعول صدقاتهن مفعول ديكر هن مضاف اليه نحلة حالست
از صدقات فا عاطفه طبن فعل وفاعل لكم متعلق باو عن شيء ايضا
منه صفت شيء نفسا تميز است از فاعل طبن فكلوه فعل وفاعل
ومفعول هنيئا حالست از فاعل كلوا مريئا ايضا يعني واكر بترسيد اولياء
يتيم از انكه عدل نكنيد وراستي نورزيد در اموال يتيمان پس نكاح كنيد
انچه شما را خوش ايد از زنان كه دو دو باشند وسه سه وچهار چهار
پس اكر ترسيد از انكه عدل نتوانيد كرد پس اختيار كنيد يك زن يا آنچه
جز برا كه مالك است دستهاي شما يعني كنيزان همچنين نزديكتر است
بانكه ميل ننمائيد وجور نكنيد وبدهيد اي اوليا زنانى را كه نكاح

در

در او رده ايد كابين دار ايشانرا در حالتي كه ان مهرها هديه باشند
پس اكر خوشدل باشند زنان از شما وبكذرند از چيزي از كابين از روي
نفس يعني برضا ورغبت پس بخوريد از ان چيز را حالكوني كه كلوكير نباشد
وخوشكوار باشد ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم
قياما وارزقوهم فيها واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا واو
عاطفه لا ناهيه تؤتوا السفهاء فعل وفاعل ومفعول اموالكم مفعول
ديكر كم مضاف اليه التي صفت اموال جعل الله فعل وفاعل لكم متعلق باو
قياما مفعول وارزقوهم فعل وفاعل ومفعول فيها متعلق باو واكسوهم
فعل وفاعل ومفعول وقولوا فعل وفاعل لهم متعلق باو قولا مفعول مطلق
معروفا صفت قولا يعني ومدهيد اي اولياء بسفيهان وكم خردان مالهائي
كه كردانيده است خداي سبب قوام معيشت ونصيبي بدهيد اين سفيهانرا
يعني وظيفه مقرر كنيد دران مالها وجامه دهيد ايشانرا بقدر مالي
هر يك وبكوئيد از براي ايشان بعد از منع در تصرف سخني نيكو وپسنديده
كه نفس ايشان بان خوشحال كردد مثلا اكر يتيم باشد بكوئيد كه اين مال
ازان تست ومن خزينه دار توام وبوقت بلوغ تسليم تو خواهيم كرد وزنرا

نیز وعده دهید که دل ایشان بان خوش شود وابتلوا الیتامی حتی
اذا بلغوا النکاح فان انستم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا
تاکلوها اسرافا وبدارا ان یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف
ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم
فاشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا وابتلوا فعل وفاعل الیتامی
مفعول حتی ناصبه اذا ظرف بلغوا فعل وفاعل النکاح مفعول جمله
مضاف الیه اذا مضاف ومضاف الیه مجرور حتی متعلق با ابتلوا فا عاطفه
ان شرطی انستم فعل وفاعل رشدا مفعول فا رابطه فادفعوا فعل وفاعل
الیهم متعلق باو اموالهم مفعول هم مضاف الیه ولا تاکلوها فعل وفاعل
ومفعول اسرافا مفعول له وبدارا عطف است باسرافا ان ناصبه یکبروا
فعل وفاعل جمله بتاویل مصدر تا مفعول بدارا باشد واو عاطفه من
موصوله متضمن معنی شرط مبتدا کان فعل ناقصه ضمیر اسمش غنیا خبر جمله
صله من فلیستعفف فعل امر غایب ضمیر فاعل جمله خبر من ومن مرفوعست
تا عطف باشد بمن پیش کان فعل ناقصه ضمیر اسمش فقیرا خبر جمله صله من
فلیاکل فعل وفاعل بالمعروف متعلق باو جمله خبر من فا رابطه اذا

ظرف

ظرف دفعتم فعل وفاعل الیهم متعلق باو اموالهم مفعول هم مضاف الیه
فا عاطفه اشهدوا فعل وفاعل علیهم متعلق باو وکفی فعل بالله با زائده
موکده الله لفظا مجرور وبنا معنا مرفوعست تا فاعل کفی باشد حسیبا مفعول
یعنی وبیازمایید یتیمانرا قبل از بلوغ تا انگاه که برسند بحد نکاح پس
اگر یافتید شما از ایشان سلوک راه راست در تصرف مال وتجارت وضبط
ان پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا ومخورید مالهای یتیمانرا وتلف
مکنید از روی اسراف ومبادرت کردن از ترس انکه بزرگ شوند وکسی
که بوده باشد توانگر پس باید که عفت ورزید در خوردن مال یتیم وکسی
که بوده باشد درویش ومحتاج پس باید که بخورند از مال یتیم بقدر احتیاج
پس چون که دادید مال ایشانرا بسوی ایشان پس گواه گیرید بر ایشان وبسنده
است خدای تعالی حساب کننده در روز جزا للرجال نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل منه
او کثر نصیبا مفروضا للرجال خبر مقدم نصیب مبتدا مما متعلق باو
ترک فعل الوالدان فاعل والاقربون عطف است بالوالدان جمله صله
ما وللنساء خبر مبتدا نصیب مبتدا مما متعلق باو ترک فعل الوالدان

فاعل والاقربون عطف است بالوالدان جمله صله ما مما متعلق بنصیب
قل فعل ضمیر فاعل منه متعلق باو او کثر عطف است بقل جمله صله ما
نصیبا مفعول مطلق نصیب مفروضا صفت نصیبا یعنی مردانرا خواه بزرگ
وخواه کوچک بهره ایست از مالی که گذاشته باشند پدر ومادر ایشان وخویشان
نزدیک وزنانرا نیز نصیبی است از انچه مادر وپدر وخویشاوندان نزدیک
بگذارند از انچه کم باشد از مال گذاشته باشند یا بسیار بوده بهره ونصیبی
اندازه کرده ومقرر کرده ومقدر کرده که از ان در نتوان گذاشت واذا حضر
القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه و
قولوا لهم قولا معروفا واو عاطفه اذا ظرف حضر فعل القسمة مفعول
اولوا فاعل القربی مضاف الیه والیتامی عطف است باولوا والمساکین
ایضا فارزقوهم فعل وفاعل ومفعول منه متعلق باو وقولوا فعل وفاعل
لهم متعلق باو قولا مفعول مطلق معروفا صفت یعنی وچون حاضر شوند
در میراث خویشان میت که میراثی نمیبرند ویتیمان که بیگانه باشند ودرویشان
ومحتاجان پس بدهید ایشانرا چیزی از مال میراث تا دل ایشان خوش
شود وبگویید ایشانرا سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان باشد

ولیخش

ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا
الله ولیقولوا قولا سدیدا ولیخش الذین فعل وفاعل لو شرطی ترکوا
فعل وفاعل من خلفهم متعلق باو هم مضاف الیه ذریة مفعول ضعافا
صفت جمله صله خافوا فعل وفاعل علیهم متعلق باو فلیتقوا الله فعل
وفاعل ومفعول ولیقولوا فعل وفاعل قولا مفعول مطلق سدیدا صفت
یعنی وباید که بترسند انانکه اگر بگذارند از پس مرگ خود فرزندان ضعیف
وعاجز بترسید بر ایشان از بینوائی وضایع شدن پس باید که بترسید
از عقاب خدا وباید که بگویید حاضران مجلس قسمت سخنی راست ودرست
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا وسیصلون سعیرا ان حرف مشبه الذین اسمش یاکلون
فعل وفاعل اموال مفعول الیتامی مضاف الیه ظلما مفعول له جمله صله
انما کلمه حصر یاکلون فعل وفاعل فی بطونهم متعلق باو هم مضاف
الیه نارا مفعول به جمله خبر ان وسیصلون فعل وفاعل سعیرا مفعول
منصوب بنزع خافض یعنی بدرستی که انانکه میخورند وتلف میکنند
مالهای یتیمانرا از روی ظلم وستمکاری وناحق جز این نیست که میخورند

در شکمهای خویش آتش عظیم و زود باشد که داخل شوند یا کباب کرده شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و زبانه کشیده باشد
یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن
نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک وان کانت واحدة فلها
النصف ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد
وان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان کان
له اخوة فلامه السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین اباؤکم
وابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله و
ان الله کان علیما حکیما یوصیکم فعل و مفعول الله فاعل فی اولادکم
متعلق با وکم مضاف الیه للذکر خبر مبتدا مثل حظ مضاف الی الانثیین
مضاف الیه حظ فاء عاطفه ان شرطی کن فعل ناقصه ضمیر اسمش نساء
خبر فوق ظرف اثنتین مضاف الیه فلهن ثلثا مبتدا و خبر ما موصوله
ترک فعل ضمیر فاعل واو عاطفه ان شرطی کانت فعل ناقصه ضمیر
اسمش واحدة خبر فلها النصف مبتدا و خبر ولابویه عطف است
نصف لکل بدل است از ابویه واحد مضاف الیه منهما السدس

مبتدا

مبتدا و خبر مما متعلق بالسدس ترک فعل ضمیر فاعل ان شرطی کان فعل ناقصه
له خبر ولد اسمش واو عاطفه ان شرطی لم جازمه یکن فعل ناقصه له
خبر ولد اسمش و ورثه فعل و مفعول ابواه فاعل ها مضاف الیه فلامه
الثلث مبتدا و خبر فاء رابطه ان شرطی کان فعل ناقصه له خبر اخوة
اسمش فلامه السدس مبتدا و خبر من بعد متعلق بالسدس وصیة
مضاف الیه یوصی فعل ضمیر فاعل بها متعلق باو او دین عطف است بوصیة
اباؤکم مبتدا کم مضاف الیه وابناؤکم عطف است باباؤکم کم مضاف
الیه لا تدرون فعل و فاعل ایهم مبتدا هم مضاف الیه اقرب خبر
لکم متعلق باو نفعا تمیز جمله خبر اباؤکم فریضة مفعول مطلق غیر صریح
یوصی من الله صفت وصیة وان حرف مشبه الله اسمش کان فعل
ناقصه ضمیر اسمش علیما خبر حکیما صفت یا خبر بعد از خبر یعنی وصیت
میکند خدا و عهد فرا میگیرد از شما در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای
ایشان با ینوجه مرد برا باشد مانند بهره دو زن پس اگر باشند اولاد میت
زنان که با ایشان مردی نباشد بالای دو یعنی زیاده بر دو با ینوجه که سه
سه باشند یا بیشتر پس مر ایشانرا باشد دو بخش از سه بخش انچه میت

کذاشته و اگر باشد ولد یک دختر و لیس پس مرورا است نصفی از ترکه
و میراث دو دختر و مر دیدر و مادر میت هر یکی را از ایشان ششیک
است از انچه کذاشته باشد فرزند متوفی اگر باشد مر ان فرزند متوفی
را فرزندی خواه پسر و خواه دختر پس اگر نباشد مر ان فرزند مرده را فرزندی
و میراث برند از و پدر او و مادر او پس مادر او را سه یک باشد از مال او
و باقی نصیب پدر پس اگر باشد ان متوفی برادران پدری و مادری یا بعضی
پدری یا مادری پس مادر میت را باشد ششیک از ترکه از پس وصیتی
که باشد وصیت میکند بدان یا بعد از ادای دین که در ذمت میت بوده
باشد پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکتر است
مر شما را از روی منفعت فرض کردنی ثابت از نزد خدا بدرستی که خدا
هست دانا بمراتب و مصالح هر یک حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان
لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین
ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم
من بعد وصیة توصون بها او دین وان کان رجل یورث کلالة

او امراة

او امراة وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس فان کانوا
اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی
بها او دین غیر مضار وصیة من الله والله علیم حلیم ولکم نصف
مبتدا و خبر ما مضاف الیه ترک ازواجکم فعل و فاعل کم مضاف الیه ان
شرطی لم جازمه یکن فعل ناقصه لهن خبر ولد اسمش فاء رابطه ان شرطی
کان فعل ناقصه لهن خبر ولد اسمش فلکم الربع مبتدا و خبر مما متعلق
بالربع ترکن فعل ضمیر فاعل من بعد متعلق باو وصیة مضاف الیه یوصین
فعل ضمیر فاعل بها متعلق باو او دین عطف است بوصیة ولهن الربع
مبتدا و خبر مما متعلق بالربع ترکتم فعل و فاعل جمله صله ان شرطی لم
جازمه یکن فعل ناقصه لکم خبر ولد اسمش فاء رابطه ان شرطی کان فعل
ناقصه لکم خبر ولد اسمش فلهن الثمن مبتدا و خبر مما متعلق بالثمن ترکتم
فعل و فاعل من بعد متعلق باو وصیة مضاف الیه جمله صله توصون
فعل و فاعل بها متعلق باو او دین عطف است بوصیة واو عاطفه ان شرطی
کان فعل ناقصه رجل اسمش یورث فعل ضمیر فاعل کلالة مفعول جمله خبر
واو شرطی امراة عطف است برجل وله اخ مبتدا و خبر او اخت عطف است

باخ فلكل خبر مبتدا واحد مضاف اليه منهما صفت واحد السدس
مبتدا فا رابطه ان شرطي كانوا فعل ناقصه واو اسمش اكثر خبر من ذلك
متعلق باو فهم شركاء مبتدا وخبر في الثلث متعلق بشركاء من بعد خبر
مبتدا محذوف بتقدير هكذا من بعد وصية مضاف اليه يوصى فعل ضمير
مفعول بجاي فاعل بها متعلق باو او دين عطف است بوصيه غير حالست
از وصية ودين مضار مضاف اليه وصية مفعول مطلق يوصى من الله
صفت وصية والله مبتدا عليم خبر حليم صفت يا خبر بعد از خبر يعني
ومر شما راست اي شوهران نيمه انچيزي كه كذارند زنان شما از ميراث اگر نباشد
مران زنانرا فرزند خواه يكي خواه بيشتر خواه از شما خواه از غير شما خواه مذكر
خواه مونث پس اگر باشد مران زنانرا فرزندان بهر وجه كه بود پس مر شماراست
جهار يك انچه بكذارند زنان شما واين نصف يا ربع بعد از وصيه كه زنان شما
وصيت كرده باشند بران يا پس از دين قرض كه در ذمه ايشان بوده باشد
ومر زنان شماراست جهار يك از انچه كذاشته باشيد خواه يك زن بوده
باشد وخواه زياده كه همه در ربع شريكند اگر نباشد مر شمارا فرزند خواه مذكر
وخواه مونث پس اگر باشد شمارا فرزند بهر وجه كه باشد پس ان زنان راست

همشت

هشت يك از انچه كذاشته ايد از اموال واين ثمن ثابت است مر ايشانرا بعد از اداي
وصيتي كه وصيت ميكنيد بدان يا بعد از اداي دين كه در ذمه شما باشد واگر
باشد مردي يعني ميتي كه ميراث كرفته ميشود از وكسي كه پدر ومادر واولاد
ندارد يا اگر باشد زني كه از و ميراث كرفته ميشود از وكلاله ومر اين مرد او زنرا
نيز درين حكم داخلست برادري مادري باشد يا خواهر مادري هر يكي را ازين
برادر وخواهر ششي است از ميراث كلاله پس اگر باشند اولاد مادري بيشتر از
برادري يا خواهر پس ايشان بتمامي خواه مذكر وخواه مونث شريكند در سه
يك مال بعد از اداء وصيتي كه وصيت كرده شده است بدان يا پس از اداء دين
در حالتي كه زيان نرسانيده باشد بر ورثه در وصيت ودين فرض شدني
ثابت از جانب خداي وخداي داناست وبردبار تلك حدود الله ومن
يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين
فيها وذلك الفوز العظيم تلك مبتدا حدود خبر الله مضاف اليه واو
عاطفه من شرطي مبتدا يطع فعل ضمير فاعل الله مفعول ورسوله عطف
است بالله ها مضاف اليه جمله خبر يدخله فعل ضمير فاعل ها مفعول
جنات مفعول تجري فعل من تحتها متعلق باو ها مضاف اليه الانهار

فاعل تجري خالدين حالست از مفعول تجري فيها متعلق بخالدين وذلك
مبتدا الفوز خبر العظيم صفت يا خبر بعد از خبر يعني ان احكام ياد كرده شد
در حق يتامى ونكاح ووصايا وقسمت ميراث حدهاي خداست كه مقرر
ومفروض است از نزد او وهر كه فرمان برد خدا ورسول را درين حكمها وغير
ان از احكام وسنت در ارد خداي اورا بوستانهائي كه ميرود
از زير درختان ان جويها در حالتي كه جاويد مانند كانند در ان واين
در اوردن مطيعان در بهشت بر صفت خلود رستكاري بزركست
ومن يعص الله ورسوله ويتعد حدوده يدخله نارا خالدا فيها
وله عذاب مهين ومن شرطي مبتدا يعص فعل ضمير فاعل الله مفعول
ورسوله عطف است بالله ويتعد فعل ضمير فاعل حدود مفعول ها
مضاف اليه يدخله فعل ضمير فاعل ها مضاف اليه نارا مفعول منصوب است
بنزع خافض خالدا حالست از مفعول فيها متعلق بخالدا وله خبر مبتدا
عذاب مبتدا مهين صفت يا خبر بعد از خبر يعني وهر كه نافرماني كند
خدايرا ورسول اورا ودر كذرد از اندازهاي مقرره او سبحان در ميراث
ودر ساير احكام از حلال وحرام در ارد خداي اورا در اتش عظيم در

حالتي

حالتي كه جاويد باشد در ان كاهي كه مستحل محرمات باشد ومر ان عاصي
مستحل راست عذابي خوار كننده وبعد از ان بيان ميراث ونكاح زنان را
مبين ميفرمايد واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا
عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن
الموت او يجعل لهن سبيلا واللاتي مبتدا يأتين فعل ضمير فاعل
الفاحشة مفعول من نسائكم متعلق باو جمله صله فاستشهدوا
فعل وفاعل عليهن متعلق باو اربعة مفعول منكم صفت اربعة جمله
خبر مبتدا فا عاطفه ان شرطي شهدوا فعل وفاعل فامسكوهن فعل
وفاعل ومفعول في البيوت متعلق باو حتى ناصبه يتوفاهن فعل ومفعول
الموت فاعل او عاطفه يجعل الله فعل وفاعل لهن حالست از سبيلا
سبيلا مفعول يعني ان زناني كه تابع هواي نفس شده ايد بيايند بخصلتي
زشت كه زناست از زنان شما مراد زن شوهر دارند كه بزنا اقدام نمايند پس
طلب كواه كنيد بر ايشان يعني بر فعل بد ايشان كه زناست جهار مرد عاقل
بالغ عادل از شما كه مومنانيد تا بر ايشان كواهي دهند پس اگر اين جهار مرد
بر زناي ايشان كواهي دادند پس نكاهداريد اين زنانرا وبند كنيد در

خانهاي خود تا وقتي كه متوفي سازد ايشانرا ملك الموت وقبض ارواح ايشان
باكرداند خداي يعني بيدا سازد براي ايشان راهي را يعني حد تعيين كند از
حبس خلاص يابند حكم اين ايه منسوخ است بايه رجم وجلد سوره نور وَ
اللّذانِ يأتيانِها منكم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما انّ الله
كان توّابا رحيما واللذان مبتدا يأتيانها فعل ومفعول ضمير فاعل
منكم متعلق باو جمله صله فآذوهما فعل وفاعل ومفعول جمله خبر فاء
عاطفه ان شرطي تابا فعل وفاعل واصلحا فعل وفاعل فاعرضوا فعل وفاعل
عنهما متعلق باو جمله جزاء شرط انّ حرف مشبه الله اسمش كان فعل ناقصه
ضمير اسمش توّابا خبر كان رحيما صفت يا خبر بعد از خبر جمله كان با اسم وخبر
خبر انّ يعني وان دو كس يعني مرد وزن بيايند بزنا از شما كه مسلمانان اند ايذا دهيد
پس برنجانيد ايشانرا بزبان يعني سرزنش پس اگر توبه كنند از ان وبصلاح ارند
كار خود را پس روي بگردانيد از ايشان بدرستي كه خداي هست قبول كننده
توبه از بندگان مهربان بر توبه كنندگان انّما التوبة على الله للذين يعملون
السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب فاولئك يتوب الله عليهم وكان
الله عليما حكيما انّما كلمه حصر التوبة مبتدا على الله خبر للذين

متعلق

متعلق است بفعل على الله يعملون فعل وفاعل السوء مفعول بجهالة
حالست از مفعول جمله صله ثمّ عاطفه يتوبون فعل وفاعل من قريب
متعلق باو فاولئك مبتدا يتوب الله فعل وفاعل عليهم متعلق باو جمله
خبر وكان فعل ناقصه الله اسمش عليما خبر حكيما صفت يا خبر بعد از
يعني جز اين نيست كه قبول توبه بر خداست بر انانكه بد بر ابنادانى پس توبه و
بازگشت بحق تعالى از زمان نزديك پيش از حضور موت پس انگروه كه بمدد
توفيق از گناه توبه كرده باشند قبول توبه كنيد خداي وهست خداي دانا
باخلاص تائبان در توبه صواب كار پس تايب را عقوبه نكند وليست
التوبة للذين يعملون السيّئات حتّى اذا حضر احدهم الموت قال
انّي تبت الان ولا الذين يموتون وهم كفّار اولئك اعتدنا لهم
عذابا اليما وليست فعل ناقصه التوبة اسمش للذين خبر يعملون
فعل وفاعل السيّئات مفعول حتّى ناصبه اذا ظرف حضر فعل احدهم
مفعول هم مضاف اليه الموت فاعل جمله مضاف اليه اذا مضاف ومضاف
اليه محلا مجرور بحتّى متعلق بيعملون جمله فعل وفاعل ومفعول جمله صله
الذين قال فعل ضمير فاعل انّي حرف مشبه يا اسمش تبت فعل وفاعل

الان مفعول جمله خبر انّ ولا زائده موكده الذين عطف است بالذين پيش
يموتون فعل وفاعل جمله صله واو حالي هم مبتدا كفّار خبر جمله حالست
از فاعل يموتون اولئك مبتدا اعتدنا فعل وفاعل لهم متعلق باو عذابا مفعول
اليما صفت جمله خبر اولئك يعني ونيست قبول توبه بر انكساني كه اصرار مي
كنند بديها را تا چون حاضر شود يعني در رسد يكي از ايشانرا مرگ گويد بدرستي
كه من توبه ميكنم حالا نيز توبه قبول نيست مر انهارا كه بميرند وحال انكه ايشان
كافر باشند انگروه عاصيان اماده ساخته ايم براي ايشان در اخرت محض
عدل عذابي دردناك يا ايها الذين امنوا لا يحلّ لكم ان ترثوا النساء كرها
ولا تعضلوهنّ لتذهبوا ببعض ما اتيتموهنّ الّا ان يأتين بفاحشة
مبيّنة وعاشروهنّ بالمعروف فان كرهتموهنّ فعسى ان تكرهوا شيئا
ويجعل الله فيه خيرا كثيرا يا حرف ندا ايّها كلمه توسط الذين
منادا امنوا فعل وفاعل جمله صله لا نافيه يحلّ فعل ان ناصبه ترثوا
فعل وفاعل النساء مفعول كرها حالست از مفعول جمله بتاويل مفرد فاعل
يحلّ باشد ولا زائده موكده تعضلوهنّ فعل وفاعل ومفعول عطف است
بترثوا النساء لتذهبوا فعل وفاعل ببعض متعلق باو وما موصوله مضاف اليه

اتيتموهن

اتيتموهنّ فعل وفاعل ومفعول جمله صله الّا استثنا ان ناصبه يأتين
فعل وفاعل بفاحشة متعلق باو مبيّنة صفت جمله بتاويل مفرد مستثنى
باشد وعاشروهنّ فعل وفاعل ومفعول بالمعروف حالست از مفعول
عاشروا فاء عاطفه ان شرطي كرهتموهنّ فعل وفاعل ومفعول فعسى فعل
مقاربه ان ناصبه تكرهوا فعل وفاعل شيئا مفعول جمله بتاويل مفرد اسم
عسى باشد ويجعل الله فعل وفاعل فيه متعلق باو خيرا مفعول كثيرا
صفت خيرا يعني اي انانكه گرويده ايد روا نيست شمارا انكه ميراث گيريد
از زنان حالگوني كه از روي اكراه باشد يعني حبس كنيد بجهة طمع ميراث
وانكه حبس كنيد ومنع كنيد اين زنانرا از تزويج تا ببريد از ايشان بعد از
موت ايشان بعضي از انچه داده ايد ايشانرا از مهر مگر انكه بيايند بكاري
زشت كه روشن كننده وظاهر كننده يعني زنا وزندگاني كنيد با زنان بنيكوئي
در قول وانفاق پس اگر نخواهيد ايشانرا واز صحبت ايشان كراهت داشته
باشيد پس شايد كه شما كراهت باشيد از چيزي وگرداند خداي ويديد
اورد از براي شما در ان چيزي كه از ان كراهت داريد بنيكوئي فراوان
وان اردتم استبدال زوج مكان زوج واتيتم احديهنّ قنطارا

ولا تأخذوا منه شيئا أتأخذونه بهتانا وإثما مبينا واو عاطفه إن
شرطي أردتم فعل وفاعل استبدال مفعول زوج مضاف اليه مكان
منصوبست زوج مضاف اليه وآتيتم فعل وفاعل إحديهن مفعول
هن مضاف اليه قنطارا مفعول ولا تأخذوا فعل وفاعل منه متعلق
باو شيئا مفعول أتأخذونه فعل وفاعل ومفعول بهتانا مفعول له
وإثما عطف است بر بهتانا مبينا صفت يعني واكر خواهيد شما بواسطه
كراهت از صحبت زناني ووقوع مخالفت ونافرماني طلب كردن زني بجاي
زني ديكر وداده باشيد يكي از ايشانرا كه داعيه طلاق اوداريد مال بسيار
بجهة كابين وفراميكيريد انجه داده ايد باو جيزي را خواه اندك وخواه
بسيار راميكيريد جيزيرا از ان زنان بباطل وستم وحرامي ظاهر وكناهي
هويدا وكيف تأخذونه وقد أفضى بعضكم إلى بعض وأخذن منكم
ميثاقا غليظا وكيف ظرف زمان استفهام از احوال منصوبست
تاحالي باشد از مفعول تاخذ ونه تأخذونه فعل وفاعل ومفعول واو
حالي قد تحقيقي أفضى فعل بعضكم فاعل كم مضاف اليه إلى بعض متعلق
باو واو حالي أخذن فعل وفاعل منكم متعلق باو ميثاقا مفعول غليظا

صفت

صفت يعني وبجكونه وبكدام وجه وبجه جهة فراميكيريد مال را از زنان و
حال انكه رسيده است بعضي از شما ببعضي وحق صحبت ومباشرت در
ميان افتاده وفراكرفتند ان زنان از شما بيماني محكم وعهدي استوار
ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء إلا ما قد سلف إنه كان
فاحشة ومقتا وساء سبيلا واو عاطفه لاء ناهيه تنكحوا فعل وفاعل
ماء موصوله مفعول تنكحوا نكح فعل آباؤ كم فاعل كم مضاف اليه من
النساء متعلق باو وجمله صله إلا استثناء ما موصوفه منصوبست تا
مستثني باشد قد تحقيقي سلف فعل ضمير فاعل إنه حرف مشبهة ها اسمش
كان فعل ناقصه ضمير اسمش فاحشة خبر ومقتا عطف كان با اسم وخبر
خبر ان ساء فعل ذم ضمير فاعلش سبيلا تميز مخصوص بذم محذوف وقدرت
بتقدير ساء سبيلا سبيل من رضي يعني بنكاح درميا ريد بزني
ونخواهيد انرا كه خواسته اند پدران شما از زنان بنكاح دراوريد
مكر انجه كذشته است قبل از زمان تحريم بدرستي كه نكاح زن
پدر خود باشد قبل از نهي وهست بعد از تحريم بكاري زشت يعني
زنا ومبغوض ودشمن داشته شد وبد راهيست راه كسي كه بيندد

بان ارتكاب نمايد حرمت عليكم أمهاتكم وأخواتكم وعماتكم
وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأخت وأمهاتكم اللاتي
أرضعنكم وأخواتكم من الرضاعة وأمهات نسائكم
وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم
بهن فإن لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل أبنائكم
الذين من أصلابكم وأن تجمعوا بين الأختين إلا ما قد سلف
إن الله كان غفورا رحيما حرمت فعل مجهول عليكم متعلق
باو أمهاتكم مفعول بجاي فاعل كم مضاف اليه وبناتكم عطف است
باو كم مضاف اليه وأخواتكم عطف است ايضا كم مضاف اليه وعماتكم
ايضا كم مضاف اليه وخالاتكم ايضا كم مضاف اليه وبنات الأخ
ايضا الأخ مضاف اليه وبنات الأخت ايضا الأخت مضاف اليه وأمهاتكم
ايضا كم مضاف اليه اللاتي صفتش أرضعنكم فعل وفاعل ومفعول جمله
صله وأخواتكم ايضا كم مضاف اليه من الرضاعة حالست از
فاعل حرمت وأمهات ايضا نسائكم مضاف اليه كم مضاف اليه نساء وربائبكم
ايضا اللاتي صفتش في حجوركم صله كم مضاف اليه من نسائكم حالست

از فاعل

از فاعل حرمت كم مضاف اليها اللاتي صفتش دخلتم فعل وفاعل بهن
متعلق باو وجمله صله فإن فاء عاطفه إن شرطي لم جازمه تكونوا فعل
ناقصه واو اسمش دخلتم فعل وفاعل بهن متعلق باو فلا جناح فاء رابطه
لاء نفي جنس جناح اسمش عليكم خبر جمله خبر كان وحلائل ايضا أبنائكم
مضاف اليه كم مضاف اليه أبناء الذين صفت أبناء من أصلابكم صله الذين
كم مضاف اليه واو عاطفه أن ناصبه تجمعوا فعل وفاعل بين مفعول الأختين
مضاف اليه جمله بتاويل مفرد محلا مرفوعست تا فاعل حرمت باشد إلا
استثنا ماء محلا منصوبست تا مستثني باشد قد تحقيقي سلف فعل
ضمير فاعل جمله صله إن حرف مشبه الله اسمش كان فعل ناقصه ضمير
اسمش غفورا خبر رحيما صفت يا خبر بعد از خبر يعني حرام كرديده شده بر
شما نكاح مادران شما ومادر مادر شما ومادر پدر هرجند بالا روند
ودختران شما ودختر دختران هرجند كه پايين روند وخواهران شما
خواه پدر ومادري يا پدري تنها ويا مادري وخواهران پدران شما
هرجند كه بالا روند وخواهران مادران شما بر طريق عمات ودختران
برادر بهر وجه كه باشد يعني خواه پدري ومادري يا پدري ويا مادري

ودختران خواهران برقیاس دختران برادر ومادران شما انهائی که شیر
دادند شمارا یعنی دایه نیز حرام است وخواهران شما که از جهة شیر خوردن
خواهر باشند ومادر زنان شما ومادر مادر ایشان هرچند که بالا روند
ودختران شما که در دامن تربیتهای شما پرورش می یابند بشرط انکه متولد
شده باشند از زنان شما که دخول کرده باشید با ایشان مراد مجامعت است
پس اگر نباشید که دخول کرده باشید با ایشان پس نیست گناهی بر شما
در نکاح دختران ایشان ونیز محرم است بر شما زنان پسران شما از پسرانی
که از پشتهای شما باشد این قید احتراز است از پسرخواندها ونیز محرم است
انکه جمع کنید میان دو خواهر در یک نکاح مگر انچه پیش گذشت یعنی
جایز بود جمع میان دو خواهر بدرستی که خدا تعالی هست امرزنده اهل
ایمان مهربان بر کسانیکه این عمل کرده اند در اسلام وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ
النِّسَاءِ اِلَّا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَاُحِلَّ لَكُمْ
مَا وَرَاءَ ذٰلِكُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ
وَالْمُحْصَنَاتُ عطف است بامهاتکم مِنَ النِّسَاءِ حال است از فاعل حرمت
اِلَّا استثنی مَا موصول مَلَكَتْ اَيْمَانُكُم فعل وفاعل کم مضاف اليه

جمله

جمله صله ما كِتَابَ مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر كتب الله كتابا
عليكم عَلَيْكُمْ متعلق باو وَاُحِلَّ فعل مجهول لَكُمْ متعلق باو وما موصوله
مفعول بجای فاعل وَرَاءَ ظرف ذٰلِكُمْ مضاف اليه اَنْ تَبْتَغُوا فعل
وفاعل بِاَمْوَالِكُمْ متعلق باو كم مضاف اليه مُحْصِنِينَ حال است از فاعل
تبتغوا غَيْرَ ايضا مُسَافِحِينَ مضاف اليه این جمله بتاویل مصدر است
تا صفت یا بدل یا عطف بیان ذلکم باشد یعنی ونیز حرام است نکاح کردن
زن شوهردار مگر انچه مالک شده باشد دستهای شما از زنان که
از کفار اسیر کرده باشد وایشانرا شوهران کافر بوده باشند که ایشان
بر شما حلال است نوشت خدا بر شما نوشتنی یا فرض کرد خدا بر شما فرض
کردنی وحلال کرده شده است برای شما انچه غیر این زنانی که مذکور
شدند بجهة انکه طلب کنید بوسیلهای مالهای خود زنانی را که غیر
محرمات مذکوره باشند در حالتی که بان تزوج یا ستر بر گرفتن نگاه دارند
ونباشند زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ اِنَّ
اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا فا عاطفه ما شرطی احتمال موصوله

نیز دارد بهر تقدیری که هست مبتدا است اسْتَمْتَعْتُمْ فعل وفاعل بِهِ متعلق
باو مِنْهُنَّ ايضا فَاٰتُوهُنَّ فعل وفاعل ومفعول اُجُورَهُنَّ مفعول دیگر
هنّ مضاف اليه جمله خبر مبتدا یا جواب شرط فَرِيضَةً مفعول فعل محذوف
بتقدیر فرض الله فریضه یا حال است از اجورهن وَلَا نفی جنس جُنَاحَ
اسمش عَلَيْكُمْ خبر فِيمَا متعلق بجناح تَرَاضَيْتُمْ فعل وفاعل بِهِ متعلق
باو مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ ايضا الفريضه مضاف اليه اِنَّ حرف مشبه الله اسمش
كَانَ فعل ناقصه ضمیر اسمش عَلِيمًا خبر حَكِيمًا صفت یا خبر بعد از خبر جمله
خبر ان یعنی پس هرچه که برخوردار یافته اید باو از زنان پس بدهید
ایشانرا مزدهای ایشان را در حالتی که ان فرض است بر شما ومقرر است
وهیچ باکی وگناهی نیست بر شما ای شوهران وزنان در انچه از یکدیگر
راضی شوید بان چیز بعد از مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد
بدرستی خدا تعالی هست دانا محکم کار در مهمات شما وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
مِنْكُمْ طَوْلًا اَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ
مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ
مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

محصنات

مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ فَاِذَا اُحْصِنَّ فَاِنْ
اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذٰلِكَ
لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَاَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
وَمَنْ مبتدا لَمْ يَسْتَطِعْ فعل ضمیر فاعل مِنْكُمْ متعلق باو طَوْلًا مفعول
جمله صله اَنْ ناصبه يَنْكِحَ فعل ضمیر فاعل الْمُحْصَنَاتِ مفعول الْمُؤْمِنَاتِ
صفت فَمِنْ مَا خبر مبتدا مَلَكَتْ فعل اَيْمَانُكُمْ فاعل كم مضاف اليه مِنْ
فَتَيَاتِكُمْ متعلق بملکت کم مضاف اليه الْمُؤْمِنَاتِ صفت نسائکم وَاللّٰهُ
مبتدا اَعْلَمُ خبر بِاِيمَانِكُمْ متعلق باو کم مضاف اليه بَعْضُكُمْ مبتدا کم
مضاف اليه مِنْ بَعْضٍ خبر مبتدا فَانْكِحُوا فعل وفاعل هُنَّ مفعول بِاِذْنِ
متعلق باو اَهْلِهِنَّ مضاف اليه اذن هنّ مضاف اليه اهل وَاٰتُوهُنَّ
فعل وفاعل ومفعول اُجُورَ مفعول دیگر هُنَّ مضاف اليه بِالْمَعْرُوفِ
متعلق باو مُحْصَنَاتٍ حال است از فاعل اتوا غَيْرَ حال است ايضا مُسَافِحَاتٍ
مضاف اليه واو عاطفه لَا زائده موکده مُتَّخِذَاتِ عطف است بغير
اَخْدَانٍ مضاف اليه فَاِذَا ظرف اُحْصِنَّ فعل وفاعل وَاِنْ شرط اَتَيْنَ
فعل وفاعل بِفَاحِشَةٍ متعلق باو فَعَلَيْهِنَّ خبر مبتدا نِصْفُ مبتدا

ما موصوله مضاف اليه على المحصنات صله ما من العذاب متعلق باو
ذلك مبتدا لمن خبر خشي فعل ضمير فاعل العنت مفعول منكم متعلق باو
جمله صله ان ناصبه تصبروا فعل وفاعل جمله بتاويل مفرد تا مبتدا باشد
خير خبر لكم متعلق باو والله مبتدا غفور خبر رحيم خبر بعد از خبر
يا صفت يعني وهركه استطاعت ندارد از شما از روي توانكري انكه بوسيله
ان نكاح كند زنان عفيفه ازاد كرده باشند بخدا ورسول بس بخواهيد
از انچه مالك شده است دستهاي شما از كنيزكان شما كه مومنانند وخدا
داناست بايمان اوردن شما بعضي از شما از براي بعضي بس نكاح كنيد
كنيزانرا بدستوري خداوندان ايشان چه ايشان مملوك ديكري اند
وبدهيد بكنيزان نكاح كرده شده مزدهاي ايشان يعني مهرهاي ايشان
بنيكويي درحالتي كه اين كنيزان نكاح دارند فرج خورند نه زنا كنندكان
باشكار ونه فرا كيرندكان دوستان بر پنهان يعني مطلوبان بس هركاه
كه ايشان نكاه دارند فرج خود را از حرام بسبب تزويج بس اكر بيايند
بعد از اين بزنا بس بر ايشان لازم بود نيز از انچه لازم است بر زنان
ازادي شوهر از عذاب يعني حدود مقرره كه زن ازاد را صد تازيانه

وكنيزرا

وكنيزرا نيجاه اين براي كسي است كه ترسد از رنج وتعب سخت از شما كه هركه
صبر كند از نكاح كنيزان بهتر است مر شما را وخدا امرزنده است ومهربان
يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب
عليكم والله عليم حكيم يريد الله فعل وفاعل ليبين فعل ضمير
فاعل لكم متعلق باو ويهديكم فعل ضمير فاعل كم مفعول سنن
مفعول ديكر الذين مضاف اليه من قبلكم متعلق باو كم مضاف اليه و
يتوب فعل ضمير فاعل عليكم متعلق باو والله مبتدا عليم خبر حكيم
خبر بعد از خبر يا صفت يعني ميخواهد خدا تا بيان كند براي شما احكام
حلال وحرام را وراه نمايد شما را براههاي كسانيكه بودند بيش از شما
يعني دين ابرهيم واسمعيل وباز كردد بر شما بتخفيف احكام وامرزش وخدا
يتعالى داناست بمصلحت شما در انچه فرمايد از حكم احكام درست كردار
وراست كفتار در هرچه حكم كند والله يريد ان يتوب عليكم ويريد
الذين يتبعون الشهوات ان تميلوا ميلا عظيما والله مبتدا يريد
فعل ضمير فاعل ان ناصبه يتوب فعل ضمير فاعل عليكم متعلق باو
جمله بتاويل مفرد تا مفعول يتوب باشد اين جمله خبر مبتدا ويريد الذين

فعل وفاعل يتبعون فعل وفاعل الشهوات مفعول جمله صله ان ناصبه
تميلوا فعل وفاعل ميلا مفعول مطلقش عظيما صفت يريد الله ان يخفف
عنكم وخلق الانسان ضعيفا يريد الله فعل وفاعل ان ناصبه يخفف
فعل ضمير فاعل عنكم متعلق باو جمله بتاويل مفرد تا مفعول يريد باشد
وخلق فعل مجهول الانسان مفعول بجاي فاعلش ضعيفا حالست از
انسان احتمال دارد كه تميز باشد معني ايه سابقه اينست كه وخدا يتعالى
ميخواهد انكه قبول كند توبه را بر شما يعني دلالت كند بچيزي كه سبب
توبه شما كردد وميخواهند انانكه از سر غفلت يا از روي عناد بيروي
ميكنند ارزوهاي نفس خود را اينكه سيل بفرمايند شما را از ملة راه راست
ميل كردني بزرك وبمحرمات ارتكاب نمايند ترجمه ايه ثاني يعني ميخواهد
خدا يتعالى اينكه سبك كرداند از شما در احكام نكاح وسخت كيري
نكند ولهذا مشروع ساخت براي شما دختر عمه ودختر خاله وكنيز
وغير وامثال ان وافريده شده است ادمي ناتوان وعاجز از كشيدن بار
تكليف لاجرم از ابروي سبك كردانيديم از محض فضل ولطف خود
يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان

تكون

تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم
رحيما يا حرف ندا ايها كلمه توسط الذين منادا امنوا فعل وفاعل جمله
صله لا تاكلوا فعل وفاعل اموالكم مفعول كم مضاف اليه بينكم
ظرف كم مضاف اليه بالباطل متعلق بتاكلوا الا استثني ان ناصبه
تكون فعل ناقصه ضمير اسمش تجارة خبر عن تراض متعلق بتجارة منكم
متعلق بتراض جمله بتاويل مفرد تا مفعول تاكلوا باشد ولا تقتلوا فعل
وفاعل انفسكم مفعول كم مضاف اليه ان حرف مشبه الله اسمش كان
فعل ناقصه ضمير اسمش بكم متعلق برحيما رحيما خبر كان با اسم وخبر خبر
ان يعني اي انكسانيكه ايمان اورده ايد مخوريد مالهاي يكديكر را در
ميان خود بانچه حرام وناروا باشد مكر انكه جهت معامله صادر
شده باشد از خشنودي وخوشدلي ومكشيد بناحق وناروا نفسهاي
خود را بدرستي كه خدا يتعالى هست بشما اي مومنان مهربان ومن
يفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصليه نارا وكان ذلك
على الله يسيرا ومن شرطي يفعل فعل ضمير فاعل ذلك مفعول عدوانا
مفعول له وظلما عطف باو فسوف حرف استقبال نصليه فعل وفاعل

ومفعول نارًا مفعول فيه منصوب نسبت بنزع خافض جمله جواب شرط وكان
فعل ناقصه ذلك اسمش على الله متعلق بيسيرا يسيرا خبر كان اين جمله عطف
است بنصليه نارا يعني وهر كه بكند الچه مذكور شد از محرمات از روي
تعدي ودركذشتن از حق واز وجه ستم وبيداد پس زود باشد كه داخل
كنيم اورا در آتش وهست اين در آوردن در آتش بر خدا سهل و آسان
إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم
مدخلا كريما إن شرطي تجتنبوا فعل وفاعل كبائر مفعول ما موصوله
مضاف اليه تنهون فعل وفاعل عنه متعلق باو نكفر فعل ضمير فاعل عنكم
متعلق باو سيئاتكم مفعول كم مضاف اليه وندخلكم فعل ضمير فاعل كم
مفعول مدخلا مفعول مطلق كريما صفت اين جمله جواب شرط يعني
اكر اجتناب كنيد ودور شويد از كناهان بزرك كه نهي كرده شده ايد از ان
يعني خدا تعالى شما را از ان نهي كرده دركذرانيم از شما كناهان خورد شما را
در آريم شما را در موضع بزرك ولا تتمنوا ما فضل الله بعضكم على بعض
للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن واسئلوا الله
من فضله إن الله كان بكل شيء عليما ولا تتمنوا فعل ناهيه واو

فاعل

فاعل ما موصوله مفعول فضل الله فعل وفاعل بعضكم مفعول كم مضاف
اليه على بعض متعلق باو جمله صله للرجال خبر مبتدا نصيب مبتدا مما متعلق
بنصيب اكتسبوا فعل وفاعل جمله صله وللنساء خبر مبتدا نصيب مبتدا
مما متعلق بنصيب اكتسبن فعل وفاعل جمله صله واسئلوا الله فعل
وفاعل ومفعول من فضله متعلق باو ها مضاف اليه إن حرف مشبه الله
اسمش كان فعل ناقصه ضمير اسمش بكل متعلق بعليما شيء مضاف اليه كل
عليما خبر كان مع اسم وخبر خبر إن يعني وآرزو مبريد آنچيزي را كه خدا تعالى
افزوني داده بدان بجز از مال وجاه بعضي را از شما كه مردانيد بر بعضي ديكر
كه زنانند مردانرا بهره ايست مقرره از ثواب آنچه كسب كرده اند چون جهاد وساير
اعمال خير ومر زنانراست بهره مقرره از ثواب آنچه كسب كرده اند چون عفت و
طاعت شوهران وبخواهيد از خدا از كرم وبخشش او تا مقاصد شما بحصول
بپيوندد بدرستي كه هست خدا تعالى بهمه چيز دانا ولكل جعلنا موالي
مما ترك الوالدان والاقربون والذين عقدت ايمانكم فآتوهم
نصيبهم إن الله كان على كل شيء شهيدا ولكل متعلق است بجعلنا
مضاف اليه باحد كه تنوين كل تنوين عوض است از مضاف اليه جعلنا فعل

جمله صله

وفاعل موالي مفعول مما متعلق است بجعلنا ترك الوالدان فعل وفاعل
والاقربون عطف است بالوالدان جمله صله ما احتمال دارد كه الوالدان
خبر مبتدا محذوف باشد بتقدير هم الوالدان والذين مبتدا عقدت
ايمانكم فعل وفاعل كم مضاف اليه جمله صله الذين فآتوهم فعل وفاعل
ومفعول نصيبهم مفعول هم مضاف اليه إن حرف مشبه الله اسمش
كان فعل ناقصه ضمير اسمش على كل شيء متعلق است بشهيدا شيء
مضاف اليه كل شهيدا خبر كان كان با اسم وخبر خبر إن يعني وبراي هر
شخصي معين كرديم ميراث خواران كه بجهت خويشي تصرف كنند ونصيب
خود از آنچه باز كذارند پدر ومادر وخويشاوندان نزديك وآنكساني
كه عقد سوكند بسته اند دستهاي شما با ايشان پس ميراث بدهيد مر
ايشانرا بهره ايشان بدرستي كه خدا تعالى هست بر همه چيزها كواه الرجال
قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا
من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله
واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن في المضاجع
واضربوهن فإن اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا إن الله كان

عليا

عليا كبيرا للرجال مبتدا قوامون خبر على النساء متعلق باو بما ما
مصدريه فضل الله فعل وفاعل بعضهم مفعول هم مضاف اليه على
بعض متعلق بفضل وبما ما مصدريه انفقوا فعل وفاعل من اموا
لهم متعلق باو جمله بتاويل مفرد تا مبتدا باشد فالصالحات خبر قانتات
صفت حافظات مبتدا للغيب خبر بما ما مصدريه حفظ الله فعل
وفاعل واللاتي مبتدا تخافون فعل وفاعل نشوزهن مفعول هن مضاف
اليه فعظوهن فعل وفاعل ومفعول جمله خبر واهجروهن فعل وفاعل
ومفعول في المضاجع متعلق باو واضربوهن فعل وفاعل ومفعول
فإن شرطي اطعنكم فعل وفاعل ومفعول فلا تبغوا فعل وفاعل
عليهن متعلق باو سبيلا تميز إن حرف مشبه الله اسمش كان
فعل ناقصه ضمير اسمش عليا خبر كبيرا صفت يا خبر بعد از خبر
يا جمله خبر إن يعني مردان كارگذارانند وايستادكان بر زنان بسبب آنچيزيكه
تفضيل كرد خدا تعالى وافزوني داد بعضي از ايشانرا بر بعضي يعني
مردانرا تفضيل داد بر زنان وديكر تفضيل داد مردانرا بر زنان بسبب
آنچيزيكه نفقه ميكنند بر زنان از مالهاي خويش در مهر ونفقه

جمله صله

پس زنان شایسته حال فرمان برندکانند مر خدایتعالی را در قیام
نمودن بحقوق شوهران وغیران نکاهدارانند نزد غایب شدن شوهران
بنکاهداشت خدا وان زنانی که میترسند نافرمانی وتسلط ایشانرا بر
شما پس پند دهید ایشانرا بسخنانی که دل ایشانرا نرم کرداند وببرید
وبکناره روید در خوابکاهی یعنی در یك جامه خواب مباشید و
بزنید ایشانرا زدنی که عضو رانخراشد وبشکند وزشت نکند پس اکر
فرمان برند شمارا وازنشوز بازایند پس مطلبید برایشان راه توبیخ و
سرزنش بد رستی که خدا هست بلند بزرك ازانکه برایشان نظلم راضی
شود بزرکتر ازانکه مظلوم را فرو کذارد پس ازاو بترسید وحذر کنید
وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ
اَهْلِهَا اِنْ يُرِيدَا اِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا
خَبِيرًا وَاِنْ شرطی خِفْتُمْ فعل وفاعل شِقَاقَ مفعول بَيْنِهِمَا مضاف الیه
هما مضاف الیه بین فَابْعَثُوا فعل وفاعل حَكَمًا مفعول مِنْ اَهْلِهِ متعلق
باو جمله جواب شرط وَحَكَمًا عطف است بحکما پیش مِنْ اَهْلِهَا متعلق
بحکما ها مضاف الیه اِنْ شرطی يُرِيدَا فعل وفاعل اِصْلَاحًا مفعول

يوفق

يُوَفِّقِ اللّٰهُ فعل وفاعل بَيْنَهُمَا مفعول هما مضاف الیه اِنَّ حرف مشبه
اللّٰهَ اسمش كَانَ فعل ناقصه ضمیر اسمش عَلِيمًا خبر خَبِيرًا خبر بعد از خبر یا صفت
یعنی واکر ترسید از احکام شرع ناسازکاری وخلاف مرد وزن پس بفرستید
کسی را که صلاحیت حکم داشته باشد از قبل مرد وکسی دیکر که صلاحیت حکومت
داشته باشد از قبیله زن اکر خواهند هر دو حکم بصلاح اوردن کار
مرد وزن سازکاری افکند خدا میان شوهر وزن بدرستی که خدای
تعالی هست دانا بمصالح مرد وزن اکاه بمقصد حکمین یا زوجین
وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبٰى
وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ
وَابْنِ السَّبِيلِ وَاعْبُدُوا اللّٰهَ فعل وفاعل ومفعول وَلَا تُشْرِكُوا فعل ناهیه
واو فاعل بِهِ متعلق باو شَيْئًا مفعول وَبِالْوَالِدَيْنِ متعلق بفعل محذوف
اِحْسَانًا مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر احسنوا بالوالدین احسانا وَبِذِي
الْقُرْبٰى عطف است بالوالدین الْقُرْبٰى مضاف الیه ذی وَالْيَتَامٰى عطف ایضا
بذی القربی وَالْمَسَاكِينِ بشرح ایضا وَالْجَارِ ذِي بدستور ایضا صفت الجار
الْقُرْبٰى مضاف الیه ذی وَالْجَارِ عطف ایضا الْجُنُبِ صفت الجار وَالصَّاحِبِ

ایضا عطف بِالْجَنْبِ صفت الصاحب وَابْنِ عطف ایضا السَّبِيلِ مضاف الیه
یعنی وبپرستید خدایرا بوحدانیت وشریك مکیرید باو چیزیرا از بتان وغیر
ان ونیکوئی کنید بپدر ومادر نیکوئی کردنی بفعل وقول وبخویشان نزدیك
وبیتیمان بدلنوازی وسازکاری وعطا وبدرویشان که بقوت سال قادر
نباشند بانواع صدقات وبهمسایکان خویشاوند که هم حق همسایکی دارند
وهم خویشی بشفقت ومرحمت وبهمسایه بیکانه یعنی خویشی ندارد ویا
از همسایه دور ودیکر نیکوئی کنید با هم پهلوی خود یعنی همنشین وهم صحبت
با هم رفیق باشد یا شریك در علم اموختن یا هم نشین در مسجد ومجلس
یا زوجه یا خادم وغیران ونیکوئی با ان حق صحبت اوست وبپای او ودر
مهربانیت وره کذریان غریب اکرچه در شهر خود غنی بوده باشد وَ
مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا وَ
ما موصوله عطف است بر ابن السبیل مَلَكَتْ فعل اَيْمَانُكُمْ فاعل کم
مضاف الیه جمله صله اِنَّ حرف مشبه اللّٰهَ اسمش لَا يُحِبُّ فعل ضمیر فاعلش
مَنْ موصوله مفعول كَانَ فعل ناقصه ضمیر اسمش مُخْتَالًا خبر فَخُورًا صفت
جمله صله من یعنی وبابندکان وپرستاران که در دست تصرف شما اند

بر شفقت

بر شفقت ومرحمت وحسن انفاق بدرستی که خدایتعالی دوست نمیدارد
هر که را که باشد خرامنده متکبر که ننك دارند از والدین وهمسایها وبندکان
وبا ایشان نیکوئی نکنند نازنده خود اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَاْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ
وَيَكْتُمُونَ مَا اٰتٰيهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا
مُهِينًا اَلَّذِينَ مبتدا يَبْخَلُونَ فعل وفاعل جمله صله وَيَاْمُرُونَ فعل
وفاعل النَّاسَ مفعول بِالْبُخْلِ متعلق باو وَيَكْتُمُونَهُ فعل وفاعل مَا مفعول
اٰتٰيهُمُ اللّٰهُ فعل وفاعل ومفعول مِنْ فَضْلِهِ متعلق باو ها مضاف الیه
وَاَعْتَدْنَا فعل وفاعل لِلْكَافِرِينَ متعلق باو عَذَابًا مفعول مُهِينًا صفت
جمله خبر مبتدا یعنی ان جماعتی که بخل میورزند وامر میکنند مردمانرا
ببخل ومیپوشانند انچه را که داده است ایشانرا خدایتعالی از فضل خود
ومهیا ساخته ایم ما از برای کافران عذابی دردناك وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ
اَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَنْ يَكُنِ
الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا وَالَّذِينَ عطف است بالذین پیش
يُنْفِقُونَ فعل وفاعل اَمْوَالَهُمْ مفعول هم مضاف الیه رِئَاءَ مفعول له
النَّاسِ مضاف الیه وَلَا يُؤْمِنُونَ فعل وفاعل بِاللّٰهِ متعلق باو وَلَا بِالْيَوْمِ

عطف است بالله الاخر صفت الیوم ومن شرطی یکن الشیطان فعل وفاعل
له متعلق باو قرینا مفعول فساء فعل ذم ضمیر فاعل قرینا تمیز یعنی و انجماعتی
که انفاق میکنند مالهای خود شانرا از روی ریا مردم و ایمان نمی آورند
باخدا و بروز قیامت و هر کسی که بوده باشد شیطان از برای او قرین پس
بد قرینی است شیطان وماذا علیهم لو امنوا بالله والیوم الاخر وانفقوا
مما رزقهم الله وکان الله بهم علیما وما استفهامیه مبتدا ذا
خبر علیهم صفت ذا لو شرطی امنوا فعل وفاعل بالله متعلق باو والیوم
عطف است بالله الاخر صفت الیوم وانفقوا فعل وفاعل مما متعلق باو
رزقهم الله فعل وفاعل ومفعول وکان فعل ناقصه الله اسمش
بهم متعلق بعلیما علیما خبر کان یعنی و چیزی نیست بر ایشان اگر ایمان
آورند بخدا و بروز اخر و انفاق کنند از انچیزی که روزی داده است ایشان
خدا و هست خدا نسبت با ایشان دانا ان الله لا یظلم مثقال ذرة و
ان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما ان حرف مشبه
الله اسمش لا یظلم فعل ضمیر فاعل مثقال مفعول ذرة مضاف الیه
وان شرطی تک فعل شرط ضمیر فاعل حسنة مفعول یضاعفها فعل ضمیر

فاعل

فاعل ها مفعول جمله جواب شرط ویؤت فعل ضمیر فاعل من لدنه متعلق
باو ها مضاف الیه اجرا مفعول عظیما صفت اجرا یعنی بدرستی که خدای
تعالی ظلم نمیکند بقدر ذره و اگر بوده باشد یک حسنه دو چندان
میگرداند انرا و میدهد از جانب خودش اجری بزرگ یعنی از فضل و کرم
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا
فکیف ظرف زمان استفهام از احوال محلا منصوبست بر ظرفیت اذا
ظرف زمان استفهام استقبال جئنا فعل وفاعل من کل متعلق باو امة
مضاف الیه بشهید متعلق بامة وجئنا فعل وفاعل بک متعلق باو علی
هؤلاء ایضا شهیدا مفعول یعنی پس چگونه خواهد بود احوال جماعتی
هرگاه بیاریم ما از هر امتی یک گواهی و بیاریم ما تو ای محمد بر این گروه
گواهی یومئذ یود الذین کفروا وعصوا الرسول لو تسوی بهم
الارض ولا یکتمون الله حدیثا یوم ظرف اذ ظرف زمان ماضی
محلا منصوبست بر ظرفیت کان کذا مضاف الیه اذ اذ کان کذا مضاف
الیه یوم یود فعل الذین فاعل کفروا فعل وفاعل وعصوا فعل
وفاعل الرسول مفعول لو تمنی تسوی فعل بهم متعلق باو الارض

فاعل ولا یکتمون الله حدیثا فعل وفاعل و دو مفعول یعنی آن روز آرزو میکنند
آن جماعتی که کافر شدند و عصیان ورزیدند بپیغمبر اگر کاشکی مساوی
میشد با ایشان زمین و نمیپوشانند از خدا حدیثی را یعنی جوارح یا ایها
الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا یا حرف ندا ای کلمه توسط
ها حرف تنبیه بعوض مضاف الیه الذین منادی امنوا فعل وفاعل
جمله صله لا تقربوا فعل نافیه واو فاعل الصلوة مفعول واو حالی انتم
مبتدا سکاری خبر حتی تعلموا فعل وفاعل مجرور بحتی متعلق بسکاری
ما موصوله مفعول تقولون فعل وفاعل ولا زائده موکد جنبا عطف است
بالصلوة الا استثنا عابری مستثنی سبیل مضاف الیه عابری حتی
تغتسلوا فعل وفاعل جمله مجرور بحتی متعلق بسبیل وان کنتم مرضی
او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم
ان الله کان عفوا غفورا وان شرطی کنتم فعل ناقصه تم اسمش
مرضی خبر او علی سفر عطف است بمرضی او جاء احد فعل وفاعل منکم

متعلق

متعلق باو ومن الغائط متعلق بجاء او لامستم النساء فعل وفاعل و مفعول
فلم تجدوا فعل وفاعل ماء مفعول فتیمموا فعل وفاعل صعیدا مفعول
طیبا صفت فامسحوا فعل وفاعل بوجوهکم متعلق باو کم مضاف الیه
وایدیکم عطف است بوجوهکم کم مضاف الیه ان حرف مشبه الله
اسمش کان فعل ناقصه ضمیر اسمش عفوا خبر غفورا خبر بعد از خبر جمله خبر
ان یعنی ای انجماعتی که ایمان آورده اید نزدیک مشوید بنماز و حال آنکه
شما مستان باشید یعنی مستی خواب تا اینکه بدانید که چه میگوئید و
نه بجنابت مگر گذشتن راه تا اینکه غسل کنید و اگر بوده باشید بیمار یا بوده
باشید در سفر یا بیاید یکی از شما از گودال و لمس کنید شما زنانرا پس نیابید
آبرا پس صدق کنید خاک پاک را پس مسح کنید بعضی از روی خود را و
بعضی از دستهای خود را بدرستی که الله تعالی هست عفو کننده و آمرزنده
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و
یریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی بالله
ولیا وکفی بالله نصیرا همزه استفهامیه لم جازمه تر فعل ضمیر
فاعل الی الذین متعلق باو اوتوا فعل مجهول واو مفعول بجای فاعل نصیبا

مفعول دیکر من الکتاب متعلق بنصیبا جمله صله یشترون فعل و
فاعل الضلالة مفعول ویریدون فعل وفاعل ان تضلوا فعل وفاعل
السبیل مفعول جمله بتاویل مفرد تا مفعول یریدون باشد والله مبتدا اعلم
خبر باعدائکم متعلق باعلم کم مضاف الیه وکفی فعل بالله فاعل ولیا
مفعول وکفی فعل بالله فاعل نصیرا تمیز است از جمله کفی بالله یعنی
ایا نمی بینی ونمینکری ای محمد ص بسوی انانکه داده شده اند بهره از علم
توریة مراد علمای یهودند که میخرند کمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را
بضلالت ومیخواهند این کمراهان از روی حسد وعداوت انکه شما نیز ای
مومنان کم کنید راه راست را که طریق اسلامست وخدایتعالی داناتر است
بدشمنان شما بودند وشمارا خبر داد بعداوة ایشان پس از ایشان حذر کنید
وبسنده است خدایتعالی ولی وصاحب اختیار وبسنده است خدایتعالی
از حیثیت یاری اگر تمیز باشد واکر حال باشد چنین است بسنده است
خدایتعالی در حالتی که یاری دهنده است شمارا بر دشمنان من الذین
هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا و
اسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا

واطعنا

واطعنا واسمع وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله
بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا من الذین خبر مبتدا محذوفست
بتقدیر قوم من الذین هادوا فعل وفاعل یحرفون الکلم فعل وفاعل
ومفعول عن مواضعه متعلق باو ها مضاف الیه ویقولون فعل وفاعل
سمعنا فعل وفاعل وعصینا فعل وفاعل واسمع فعل ضمیر فاعل غیر حالست
از فاعل مسمع مضاف الیه وراعنا فعل وفاعل لیا مفعول بالسنتهم متعلق
باو هم مضاف الیه وطعنا عطفست بالسنتهم فی الدین متعلق بطعنا
ولو شرطی انهم حرف مشبه هم اسمش قالوا فعل وفاعل سمعنا فعل و
فاعل واطعنا فعل وفاعل واسمع فعل ضمیر فاعل وانظرنا فعل وفاعل
لکان فعل ناقصه ضمیر اسمش خیرا خبر لهم متعلق بخیر واقوم عطفست
بخیر کان با اسم وخبر خبر انهم ولکن عطفست لعنهم الله فعل وفاعل
ومفعول بکفرهم متعلق باو هم مضاف الیه فلا یؤمنون فعل وفاعل
الا استثنا قلیلا مستثنی یعنی قومی از ان جماعتی که یهود شده اند میکردانند
کلمها را وتغییر میدهند انرا از جایهای خود ومیکویند از روی عناد
که شنیدیم قول ترا ونافرمانی کردیم امر ترا واین قول را اشکارا میکفتند

که بشنو در حالتی که غیر شنونده باشی این کلمه ایشان روی در ملح دارد
وراعنا یعنی حماقت وبیعقلی لازم تو باد پس میجنبانیدند باین کفتار جنبانیدنی
بزبانهای خود وطعن وقدح میکردند واکر ایشان کفتندی که شنیدیم سخن
ترا وفرمان برداریم امر ترا وبشنو سخن مارا ونکاه کن برما هر اینه این کفتار بودی
بهتر ایشانرا وراست تر وصواب تر ولیکن لعنت کرد حق تعالی ایشانرا واز
رحمة خود دور کرد بجهة کفر وشدت عناد کبار ایشان پس نمیکروند
ایشان مکر کرویدنی اندک یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما
نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی
ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا
یا حرف ندا ایها کلمه توسط الذین منادا اوتوا فعل واو مفعول بجای فاعل
الکتاب مفعول امنوا فعل وفاعل بما متعلق باو نزلنا فعل وفاعل مصدقا
حال صله ما لما متعلق بمصدقا ما معکم صله ما من قبل خبر مبتدا ان
ناصبه نطمس فعل ضمیر فاعل وجوها مفعول جمله بتاویل مفرد تا مبتدا
باشد فنردها فعل وفاعل ومفعول علی ادبارها متعلق باو ها مضاف
الیه او نلعنهم فعل ضمیر فاعل هم مفعول کما حرف جر ما رکافه یا مار مصدری

لعنا

لعنا فعل وفاعل اصحاب مفعول السبت مضاف الیه جمله بتاویل مفرد
تا مفعول نلعنهم باشد وکان فعل ناقصه امر اسمش الله مضاف الیه
مفعولا خبر یعنی ای جماعتی که داده شده اید کتاب ایمان بیاورید بانچه
فرو فرستادیم ما در حالتی که تصدیق کننده است از برای انچه که در
بیان شما کذشته است از پیش اینکه محو کنیم رویها را پس بازکردانیم
ان رویهائی که اثار ان محو شود بر هیات قفای ان یا لعن کنیم واز رحمة
خود دور کردانیم ایشانرا همچنانکه راندیم از رحمة خود یاران روز
شنبه را وهست امر خدایتعالی در ایجاد شیء کرده شده ان الله لا یغفر
ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ومن یشرک بالله
فقد افتری اثما عظیما ان حرف مشبه الله اسمش لا یغفر فعل
ضمیر فاعلش جمله خبر ان ان ناصبه یشرک فعل ضمیر فاعلش به متعلق
باو جمله بتاویل مفرد تا مفعول یغفر باشد ویغفر فعل ضمیر فاعلش
ما دون موصوله مبتدا ذلک خبر لمن متعلق بیغفر یشاء فعل ضمیر
فاعلش جمله صله ومن شرطی یشرک فعل ضمیر فاعلش بالله متعلق
باو فقد افتری فعل ضمیر فاعلش اثما مفعول عظیما صفت اثما

یعنی خدا تعالی نمی آمرزد آنانرا که شرک آرند بدو و می آمرزد آن گناهی را که غیر
از شرک بود خواه صغیره باشد یا کبیره هر کرا که خواهد و هر که شرک آرد بخدا
پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته دروغی بزرگ را الم تر الی الذین
یزکون انفسهم بل الله یزکی من یشاء ولا یظلمون فتیلا همزه استفهامیه
لم جازمه تر فعل ضمیر فاعلش الی الذین متعلق باو یزکون فعل و فاعل
انفسهم مفعول هم مضاف الیه بل حرف اضراب الله مبتدا یزکی فعل ضمیر
فاعل من مفعول یشاء فعل و فاعل جمله صله ولا یظلمون فعل واو مفعول
بجای فاعل فتیلا مفعول یعنی آیا ندیدی بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی
مفاخرة می ستایند نفسهای خود را بپاکیزگی و بیگناهی و قرب ایشان
نزد الهی بلکه خدا تعالی بپاکی یاد کند و بستاید هر که را خواهد و مستحق
آن داند و این گروه بناحق خود را می ستایند ستم رسیده نخواهند شد
بسبب عقوبة بمقدار رشته ضعیف که در میان شکاف دانه خرما باشد
انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما مبینا انظر
فعل ضمیر فاعل کیف ظرف زمان استفهام از احوال محلا منصوب بظرفیت
یفترون فعل و فاعل علی الله متعلق باو الکذب مفعول وکفی فعل ضمیر

فاعل

فاعل به متعلق باو اثما مفعول مبینا صفت یعنی بنگر ای محمد در دین یهودان
از روی عناد چگونه افترا می کنند و می بندند بر خدا دروغ را و بسنده است
افترا و زعم ایشان باین گفتار گناهی ظاهر الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من
الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین کفروا
هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا همزه استفهامیه لم جازمه
تر فعل ضمیر فاعل الی الذین متعلق باو اوتوا فعل واو مفعول بجای فاعل نصیبا
مفعول من الکتاب صفت نصیبا جمله صله یؤمنون فعل و فاعل بالجبت
متعلق باو والطاغوت عطف باو ویقولون فعل و فاعل للذین متعلق
باو کفروا فعل و فاعل صله هؤلاء مبتدا اهدی خبر من الذین متعلق
باو آمنوا فعل و فاعل سبیلا تمیز یعنی آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه
داده شده اند بهره از کتاب توریة ایمان می آورند بدین دو بت که قریش
راست و میگویند این یهودان برای کافران یعنی در حق ایشان که این گروه
کفار قریش هدایت شما بیشتر است از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب
او از روی دین یعنی راه یافته ترید اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن
الله فلن تجد له نصیرا اولئک مبتدا الذین صفت یا بدل یا عطف بیان

اولئک لعنهم فعل و فاعل مفعول الله فاعل جمله صله ومن شرطی مفعول
لعن یلعن الله فعل و فاعل فلن ناصبه تجد فعل ضمیر فاعل له متعلق باو
نصیرا مفعول جمله خبر مبتدا یعنی آن گروه معاند متعصب در کفر آنانند
که دور کرده است خدا تعالی ایشانرا از رحمت خود و هر که را خدا تعالی براند
و دور سازد از رحمت خود پس نیابی تو مر او را یاری که دفع عذاب کند
از وی ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا ام استفهام
انکاری لهم خبر مبتدا نصیب مبتدا من الملک متعلق بنصیب فاذا
فاذا ناصبه لا یؤتون الناس فعل و فاعل و مفعول نقیرا مفعول دیگر
یعنی این کلام بر سبیل انکار است یعنی نیست ایشانرا بهره از پادشاهی
یعنی امامت پس در آن هنگام که ندهند مردم را آن مقدار گویی که پشت
دانه خرماست ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
ام عاطفه یحسدون الناس فعل و فاعل و مفعول علی ما متعلق باو
آتاهم الله فعل و مفعول و فاعل من فضله متعلق ایضا ها مضاف الیه
جمله صله ما فقد آتینا فعل و فاعل آل مفعول ابراهیم مضاف الیه

الکتاب

الکتاب مفعول ثانی والحکمة عطف بالکتاب وآتیناهم فعل و فاعل
و مفعول ملکا مفعول عظیما صفت یعنی بلکه حسد می برند بر مردمان
که قبایل عرب اند برانچه داده است خدا ایشانرا از فضل خود که آن کتابست
و نبوة پس بدرستی که ما عطا کردیم اولاد ابرهیم ع را که موسی و عیسی
و محمد است صلوات الله علیهم کتاب توریة و زبور و انجیل و فرقان و علم حلال
و حرام و دادیم ایشانرا پادشاهی بزرگ که نبوتست یا مملکت داری چنانکه
یوسف و داود و سلیمان داشتند و مراد بآل ابراهیم محمد است و اهل بیت او
فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا فمنهم
خبر مبتدا من مبتدا آمن فعل ضمیر فاعل به متعلق باو جمله صله و
منهم خبر مبتدا من مبتدا صد فعل ضمیر فاعل عنه متعلق باو جمله صله
وکفی فعل بجهنم با زائده مؤکد جهنم معنا مرفوع است تا فاعلش
سعیرا مفعول یعنی پس از یهودان کس است که ایمان آورده بمحمد و از ایشان
کس هست که اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق نکرده بنبوتش و بسنده
است بدوزخ آتش افروخته برای عذاب کافران ان الذین کفروا بآیاتنا
سوف نصلیهم نارا ان حرف مشبه الذین اسمش کفروا فعل و فاعل

بِاٰیاتِنٰا متعلق باو نا مضاف الیه سَوْفَ حرف استقبال نُصْلِیهِمْ فعل ضمیر
فاعل هِمْ مفعول نٰارًا مفعول یعنی بدرستی که آنانکه بوشیدند حق را و
نکرویدند بدلایل وحدت ما یا آیات قران یا معجزات پیغمبر زود باشد
که دراریم ایشانرا در آتش کُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُودًا
غَیْرَهٰا لِیَذُوقُوا الْعَذٰابَ اِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَزِیزًا حَکِیمًا کُلَّمٰا ظرف نَضِجَتْ
فعل جُلُودُهُمْ فاعل هُمْ مضاف الیه بَدَّلْنٰا فعل و فاعل هُمْ مفعول
جُلُودًا مفعول غَیْرَ صفت جلودا لِیَذُوقُوا فعل و فاعل الْعَذٰابَ مفعول
اِنَّ حرف مشبه اللّٰهَ اسمش کٰانَ فعل ناقصه ضمیر اسمش عَزِیزًا خبر حَکِیمًا
صفت یا خبر بعد از خبر یعنی هرگاه که بخته شود یا بسوزد بوستهای
ایشان بآتش بدل کنیم ایشانرا یعنی بوستهای ایشان بوستهای غیر
انچه و سوخته شده باینوجه که بوستهای سوخته را عود کنیم بصورتی
دیگر تا اینکه بچشند عذابرا بدرستی که هست خدایتعالی غالب دانا بعقوبت
دوزخیان وَالَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ
تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا اَبَدًا لَهُمْ فِیهٰا اَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ
وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِیلًا وَالَّذِینَ مبتدا اٰمَنُوا فعل و فاعل جمله صله

وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فعل و فاعل و مفعول سَنُدْخِلُهُمْ فعل ضمیر فاعل هُمْ
مفعول جَنّٰاتٍ مفعول تَجْرِی فعل مِنْ تَحْتِهَا متعلق باو ها مضاف الیه الْاَنْهٰارُ
فاعل تَجْرِی جمله صفت جنات صفت و موصوف خبر مبتدا خٰالِدِینَ حالست
از جنات فِیهٰا متعلق باو اَبَدًا ظرف لَهُمْ خبر مبتدا فِیهٰا متعلق باز واج اَزْوٰاجٌ
مبتدا مُطَهَّرَةٌ صفت وَنُدْخِلُهُمْ فعل ضمیر فاعل هُمْ مفعول ظِلًّا مفعول
ظَلِیلًا صفت و یعنی و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بجا آورده اند طاعتها
بر وفق فرمان زود باشد که دراریم ایشانرا ببوستانهائی که میرود از زیر
درختان یا در تحت بناهای آن جویها در حالتی که جاوید باشند آن مؤمنان
در آن بوستانها همیشه که هرگز باخر نرسد مر آن بهشتهارا باشد که در آن
بوستانهای پر انهار و اشجار است و زنان پاکیزه از حیض و نفاس و جمیع
چیزها که طبیعت از آن متنفر باشد و دراریم ایشانرا در سایه پاینده که آفتاب
از او زایل نکرداند اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰانٰاتِ اِلٰی اَهْلِهٰا
وَاِذٰا حَكَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُكُمْ
بِهِ اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ سَمِیعًا بَصِیرًا اِنَّ حرف مشبه اللّٰهَ اسمش
یَأْمُرُ فعل ضمیر فاعل كُمْ مفعول اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰانٰاتِ فعل و فاعل و

مفعول اِلٰی اَهْلِهٰا متعلق باو وَاِذٰا ظرف حَكَمْتُمْ فعل و فاعل بَیْنَ مفعول
النّٰاسِ مضاف الیه اَنْ تَحْكُمُوا فعل و فاعل بِالْعَدْلِ متعلق باو اِنَّ حرف
مشبه اللّٰهَ اسمش نِعِمّٰا نعم فعل مدح ما معرفه موصوفه محلا مرفوعست
تا فاعلش باشد یَعِظُكُمْ فعل ضمیر فاعل كُمْ مفعول بِهِ متعلق باو جمله صفت
ما مخصوص بمدح محذوفست بتقدیر ان الله نعما یعظکم به ان تؤدوا
الامانات الی اهلها و ان تحکموا بالعدل اِنَّ حرف مشبه اللّٰهَ اسمش
كٰانَ فعل ناقصه ضمیر اسمش سَمِیعًا خبر بَصِیرًا خبر بعد از خبر یا صفت یعنی
بدرستی که میفرماید خدایتعالی شمارا باینکه ادا کنید امانتهارا باهل امانت
و خداوندان و دیگر امر میکند شمارا که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان
آنکه حکم کنید بدرستی که انصاف بر نهج شریعت باشد و خالص از شایبه
انحراف بدرستی که خدایتعالی نیکو چیزی پند میدهد شمارا بآن که ادای
امانت و عدل در حکم بدرستی که خدای هست شنوا باقوال شما بینا
بانچه میکنند از رد امانت و عدل در حکم یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اَطِیعُوا
اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ
فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ

ذٰلِكَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَاْوِیلًا یا حرف ندا اَیُّهٰا کلمه توسط الَّذِینَ منادا
اٰمَنُوا فعل و فاعل جمله صله اَطِیعُوا اللّٰهَ فعل و فاعل و مفعول وَاَطِیعُوا
الرَّسُولَ فعل و فاعل و مفعول وَاُولِی عطف است بالرسول الْاَمْرِ مضاف الیه
مِنْكُمْ متعلق باطیعوا فَاِنْ تَنٰازَعْتُمْ فعل شرط فِی شَیْءٍ متعلق باو فَرُدُّوهُ
فعل و فاعل و مفعول اِلَی اللّٰهِ متعلق باو وَالرَّسُولِ عطف است بالله جمله
جواب شرط اِنْ كُنْتُمْ فعل ناقصه تم اسمش تُؤْمِنُونَ فعل و فاعل بِاللّٰهِ متعلق
باو وَالْیَوْمِ عطف است بالله الْاٰخِرِ صفت الیوم جمله فعل شرط ذٰلِكَ مبتدا
خَیْرٌ خبر وَاَحْسَنُ عطف است بخیر تَاْوِیلًا تمیز جمله جواب شرط یعنی
ای آنکسانی که گرویده اند فرمان برید خدایرا در اوامر و فرمان برید رسول
او را در احکام و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما پس اگر خلاف کنید
در چیزی از امور دینیه پس باز گردانید آنرا بحکم خدا و رجوع کنید و
برسول اگر هستید شما از روی اخلاص میگرویید بخدا و بروز آخر
این رجوع بهتر است شمارا در هر باب و نیکو از روی عاقبت و آخرت
و این رجوع احسن است از تاویل شما برای خود بدون رد باصل اَلَمْ تَرَ
اِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوا بِمٰا اُنْزِلَ اِلَیْكَ وَمٰا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

يُرِيدُونَ اَنْ يَتَحَاكَمُوا اِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ اُمِرُوا اَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ اَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا همزه استفهام
لم جازمه تر فعل ضمیر فاعل اِلَى الَّذِينَ متعلق باو يَزْعُمُونَ فعل و
فاعل اَنَّهُمْ حرف مشبه هم اسمش آمَنُوا فعل و فاعل بِمَا متعلق باو اُنْزِلَ
فعل ضمیر مفعول بجای فاعل اِلَيْكَ متعلق باو جمله صله ما صله و
موصول خبر انّ وما عطف است بما پیش اُنْزِلَ فعل ضمیر مفعول بجای
مِنْ قَبْلِكَ متعلق باو جمله صله ما يُرِيدُونَ فعل و فاعل اَنْ يَتَحَاكَمُوا
فعل و فاعل اِلَى الطَّاغُوتِ متعلق باو جمله بتاویل مفرد است تا مفعول يريدون
باشد وَقَدْ اُمِرُوا فعل و فاعل اَنْ يَكْفُرُوا فعل و فاعل بِهِ متعلق باو جمله
بتاویل مفرد است تا مفعول امروا باشد وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ فعل و فاعل اَنْ
يُضِلَّهُمْ فعل و ضمیر فاعل هُمْ مفعول ضَلَالًا مفعول مطلق بَعِيدًا صفت
جمله بتاویل مفرد است تا مفعول یرید باشد یعنی آیا ندیدی تو یعنی از روی
تعجب نگاه کن بسوی آنانکه گمان می برند که ایشان ایمان آورده اند بانچه
فرستاده شد بتو یعنی قران و بانچه فرستاده شد پیش از تو کتب انبیا
میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کسی که بغایت

طاغی

طاغی و باغیست و بتحقیق که مامور شده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان
نیز مامورند آنکه ایمان نیاورند بحکم طاغوت و میخواهد شیطان آنکه گمراه
گرداند ایشانرا که اهل طاغوتند گمراهی دور که هرگز از آن راه راست رجوع
نکنند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُولِ رَاَيْتَ الْمُنَافِقِينَ
يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا فَكَيْفَ اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
اَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا واو
عاطفه اِذَا ظرف قِيلَ فعل ضمیر مفعول بجای فاعل لَهُمْ متعلق باو جمله مضاف
الیه تَعَالَوْا فعل و فاعل اِلَى مَا متعلق باو اَنْزَلَ اللّٰهُ فعل و فاعل وَاِلَى الرَّسُولِ
متعلق باو جمله صله ما رَاَيْتَ الْمُنَافِقِينَ فعل و فاعل و مفعول يَصُدُّونَ
فعل و فاعل عَنْكَ متعلق باو صُدُودًا مفعول مطلق فَكَيْفَ ظرف زمان
استفهام از احوال اِذَا ظرف اَصَابَتْهُمْ فعل و مفعول مُصِيبَةٌ فاعل بِمَا متعلق
باصابت قَدَّمَتْ فعل اَيْدِيهِمْ فاعل هِمْ مضاف الیه جمله صله ما ثُمَّ عاطفه
جَاؤُكَ فعل و فاعل و مفعول يَحْلِفُونَ فعل و فاعل بِاللّٰهِ متعلق باو اِنْ
نافیه اَرَدْنَا فعل و فاعل اِلَّا استثنا اِحْسَانًا مفعول اردنا وَتَوْفِيقًا عطف
است باحسانا یعنی و چون گویند منافقانرا در وقت نماز و مرافعه بیایید

بسوی خدا که فرستاده است در کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میگوید می بینی
منافقانرا که از روی عناد اعراض میکنند از تو اعراض کردنی از غایت عداوت
پس چگونه باشد و چه کنند چون برسد بایشان عقوبتی بسبب انچه از پیش
فرستاده دستهای ایشان که مرافعه بطاغوتست پس بیایند بسوی تو
و زبان باعتذار بگشایند سوگند میخورند بخدا که نخواستیم ما بعدول از
مجلس حکم تو مگر نیکوئی و مگر موافق گردانیدن هر دو خصم و اصلاح
کردن میان ایشان نه آنکه مخالفت تو بوده باشد اُولٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ
اللّٰهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي اَنْفُسِهِمْ قَوْلًا
بَلِيغًا اُولٰئِكَ مبتدا الَّذِينَ خبر يَعْلَمُ اللّٰهُ فعل و فاعل جمله صله الذین
ما موصوله مفعول یعلم قُلُوبِهِمْ مضاف الیه ما هِمْ مضاف الیه قلوب فَاَعْرِضْ
فعل ضمیر فاعل عَنْهُمْ متعلق باو وَعِظْهُمْ فعل ضمیر فاعل هُمْ مفعول وَقُلْ
فعل ضمیر فاعل لَهُمْ متعلق باو وَفِي اَنْفُسِهِمْ متعلق باو هِمْ مضاف الیه قَوْلًا
مفعول مطلق قل بَلِيغًا صفت یعنی آن گروه منافقان و سوگند خورندگان
بدروغ آنکسانند که میداند خدا تعالی در دلهای ایشان از نفاق پس
روی بگردان از قبول کردن ایشان و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از

نفاق

نفاق و دروغ و بگو مر ایشانرا در باب نفسهای ناپاک ایشان سخنی رسنده
و اثر کننده در دلهای ایشان که از آن غمناک گردند و آن تهدید ایشانست
بقتل و هلاک یعنی بگو بایشان که اگر ازین عمل توبه نکنید شما را بقتل میرسانم
وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ
جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا
رَحِيمًا واو عاطفه مَا نافیه اَرْسَلْنَا فعل و فاعل مِنْ زائده مؤکده رَسُولٍ
لفظا مجرور و معنا منصوبست تا مفعول ارسلنا باشد اِلَّا استثنا
لِيُطَاعَ فعل ضمیر فاعل بِاِذْنِ متعلق باو اللّٰهِ مضاف الیه جمله بتاویل
مفرد تا مستثنی باشد واو عاطفه لَوْ شرطی اَنَّهُمْ حرف مشبه هِمْ
اسمش اِذْ ظرف ظَلَمُوا فعل و فاعل اَنْفُسَهُمْ مفعول هُمْ مضاف الیه
جَاؤُكَ فعل و فاعل و مفعول فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ فعل و فاعل و مفعول
جمله جواب شرط وَاسْتَغْفَرَ فعل لَهُمُ متعلق باو الرَّسُولُ فاعل
لَوَجَدُوا فعل و فاعل اللّٰهَ مفعول تَوَّابًا مفعول دیگر رَحِيمًا صفت
جمله خبر انهم یعنی و نفرستادیم هیچ فرستاده را بر بندگان خود
مگر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدا تعالی پس بامر رسول خدا عمل

کنید ند بحکم طاغوت واکر این منافقان انوقتی که ستم کردند بر نفسهای
خود بنفاق وانکار حکم تو بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو و
از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی بس طلب امرزش کردی از خدا بتوبه
واخلاص وامرزش خواستی برای ایشان رسول هر اینه یافتندی یعنی
دانستندی خدایرا قبول توبه کننده کاران مهربان بامرزش طلبان فَلَا وَرَبِّكَ
لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا
مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فلا فا عاطفه لا زائده مؤکده وَرَبِّكَ
واو جاره رَبِّكَ متعلق بیؤمنون يُؤْمِنُونَ فعل وفاعل حَتَّى ناصبه حتی
يُحَكِّمُوكَ فعل وفاعل ومفعول فِيمَا متعلق باو جمله مجرور بحتی متعلق
بیؤمنون شَجَرَ فعل ضمیر فاعل بَيْنَهُمْ مفعول هُمْ مضاف الیه جمله صله ما
ثُمَّ عاطفه لا يَجِدُوا فعل ناهیه واو فاعل فِي أَنْفُسِهِمْ متعلق باو هِمْ مضاف
الیه حَرَجًا مفعول یجد واو مِمَّا متعلق بحرجا قَضَيْتَ فعل وفاعل جمله صله
ما وَيُسَلِّمُوا فعل وفاعل تَسْلِيمًا مفعول مطلق یعنی پس بجناب تو سوکند بخورم
بحق پروردکار تو که ایمان نخواهند اورد ایمانی بروجه حقیقت وراستی
تا وقتی که حکم سازند ترا در هر چه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی
پس

پس نیابند در نفسهای خود تنکی وکرانی انچه حکم کرده بان هر چند
که مخالف طبع ایشان باشد وکردن نهند فرمان ترا کردن نهادنی بظاهر
وباطن وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ
مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ
خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا واو عاطفه لو شرطی أَنَّ حرف مشبه نا اسمش
كَتَبْنَا فعل وفاعل عَلَيْهِمْ متعلق باو أَنْ مصدریه اقْتُلُوا فعل وفاعل
أَنْفُسَكُمْ مفعول كُمْ مضاف الیه جمله بتاویل مفرد است تا مفعول کتبنا
باشد وفعل وفاعل ومفعول جمله خبر انّ أَوِ عاطفه اُخْرُجُوا فعل
وفاعل مِنْ دِيَارِكُمْ متعلق باو جمله عطف است بان اقتلوا ما نافیه فَعَلُوهُ
فعل وفاعل ومفعول إِلَّا استثنا قَلِيلٌ بدل است از فاعل فعلوه مِنْهُمْ صفت
قلیل جمله جواب شرط واو عاطفه لو شرطی أَنَّهُمْ حرف مشبه هُمْ اسمش
فَعَلُوا فعل وفاعل مَا موصوله مفعول يُوعَظُونَ فعل ومفعول بجای
فاعل بِهِ متعلق باو جمله صله ما لام ابتدا كَانَ فعل ناقص ضمیر مستتر
اسمش خَيْرًا خبر لَهُمْ متعلق بخیرا وَأَشَدَّ عطف است بخیرا تَثْبِيتًا
تمیز است از اسمش یعنی واکر ما نوشتیم ما یعنی فرض میکردیم برایشان

انکه بکشید نفسهای خود را یعنی جهاد با کفار یا بیرون روید بجهاد از سرهای
خود نکردندی انرا یعنی متعرض شدن وبیرون رفتن بجهاد کردن مکر
اندکی از ایشان که مخلصان اند از سر اعتقاد کرویدکان واکر ایشان که منافقانند
کردندی از انچه پند داده میشوند بان از متابعت رسول هر اینه بودند
مر ایشانرا در دنیا وعقبا و بهتر بودی از روی تصدیق وثبات وَإِذًا
لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا واو عاطفه إِذًا ناصبه لام ابتدا
آتَيْنَاهُمْ فعل وفاعل ومفعول مِنْ لَدُنَّا متعلق باو أَجْرًا مفعول عَظِيمًا
صفت یعنی وان هنکام که حاصل شد مر ایشانرا بتحقیق ایمان هر اینه
بدهیم ایشانرا از نزدیک خود مزدی بزرک وثوابی وافر که بهشت پر نعمت
وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا واو عاطفه لام ابتدا هَدَيْنَاهُمْ فعل
وفاعل ومفعول صِرَاطًا مفعول مُسْتَقِيمًا صفت یعنی وهر اینه راه نمایم
ایشانرا راه راست که بوسیله ان مقربان درکاه ما شوند وابواب علوم
بر ایشان کشاده شود وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا واو عاطفه مَنْ موصوله مبتدا يُطِعِ اللَّهَ فعل
وضمیر

وضمیر فاعلش اللَّهَ مفعول وَالرَّسُولَ عطف است بالله فَأُولَئِكَ خبر مبتدا
مَعَ ظرف الَّذِينَ مضاف الیه أَنْعَمَ اللَّهُ فعل وفاعل عَلَيْهِمْ متعلق باو مِنَ
النَّبِيِّينَ ایضا وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ایضا همه عطف است
بالنبیین وَحَسُنَ فعل أُولَئِكَ فاعلش رَفِيقًا تمیز ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ
اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ذَلِكَ مبتدا الْفَضْلُ خبر مِنَ اللَّهِ متعلق
باو وَكَفَى فعل بِاللَّهِ فاعل عَلِيمًا تمیز یعنی وهر که فرمان برد خدایرا در اوامر
ونواهی ورسول اورا در احکام شرعی پس ان کروه فرمان برداران بروز
قیامت باشند با انکه انعام کرده است خدای تعالی بر ایشان از پیغمبران
ورسولان واولوا العزم نیز درین داخلند وراستکویان که پیشی کرفتند بر همه کس
تصدیق انبیا کرده اند وکشتکان راه خدای وستوده کان در اعمال واقوال
ونیکو شد این جماعت از روی همنشینی یعنی نیکو رفیق ویارانند این جماعة
در روضه جنت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا
ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا حرف ندا أَيُّهَا کلمه توسط الَّذِينَ منادا آمَنُوا
فعل وفاعل جمله صله خُذُوا فعل وفاعل حِذْرَكُمْ مفعول كُمْ مضاف
الیه فا عاطفه انْفِرُوا فعل وفاعل ثُبَاتٍ حال است از فاعل أَوْ عاطفه

انفروا انفعل وفاعل جميعًا حالست از فاعل يعني اي كساني كه ايمان اورده ايد فرا
كيريد سلاح خود را تا بان از شر اعدا حذر نموده بر ايشان مظفر ومنصور شويد
پس بيرون رويد بقتال ايشان در حالتي كه جماعات متفرق باشيد هر فرقه
بجهتي براي دفع اعداي دين يا بيرون در حالتي كه مجتمع باشيد يعني بهيات
مجموعي متوجه جهاد اعدا شويد مراد انست كه تابع مصلحت باشيد در افتراق
واجتماع وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ
قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا واو عاطفه اِنَّ حرف
مشبه مِنْكُمْ خبر لام ابتدا مَنْ موصوله اسم اِنَّ لام موطئه قسم يُبَطِّئَنَّ فعل
مضارع ضمير فاعل جمله صله فا عاطفه اِنْ شرطي اصابتكم فعل شرط كم مفعول
مُصِيبَةٌ فاعل قَالَ فعل ضمير فاعل قَدْ تحقيقي اَنْعَمَ اللّٰهُ فعل وفاعل عَلَيَّ متعلق
باو جمله جواب شرط اِذْ ظرف لَمْ جازمه اَكُنْ فعل ناقصه ضمير اسمش مَعَهُمْ ظرف
هُمْ مضاف اليه شَهِيدًا خبر يعني بدرستي كه بعضي از شما يعني از منافقان كه اظهار
ايمان ميكنند ونزد شما خود را از شما مينمايد هر ايند كسي است كه كاهلي ميكند
در بيرون رفتن وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا واو عاطفه

لام

لام موطئه قسم اِنْ شرطي اصابكم فعل ومفعول فَضْلٌ فاعلش مِنَ اللّٰهِ صفت
لام ابتدا يَقُولَنَّ فعل ضمير فاعلش كَاَنْ مخففه از مثقله ضمير اسمش تقدير
كانّه لم جازمه تكن فعل ناقصه بَيْنَكُمْ ظرف ست تا خبر تكن باشد كم مضاف اليه
وَبَيْنَهُ عطف است بر بينكم ها مضاف اليه مَوَدَّةٌ اسم تكن يا حرف ندا مناداش
محذوفست بتقدير يا قوم لَيْتَنِي حرف مشبه يا اسمش كُنْتُ فعل ناقصه تا اسمش
مَعَهُمْ ظرفست تا خبرش باشد هُمْ مضاف اليه فَاَفُوزَ فعل ضمير فاعلش
فَوْزًا مفعول مطلق عَظِيمًا صفت فوزا يعني بخدا قسم اكر رسد بشما نيكويي
وافزوني نعمتي از خداي چون فتح نصرت وغنيمت هر ايند كويند ان متخلف از
جنانچه كوييا نبوده ميان شما وميان او دوستي يعني خود را دور اندازد
وسخن بر وجهي كويد كه كويا شما را هم كزيديد وبصحبت شما نرسيد از غايت حسد
بر شما ونهايت قوت وغنيمت ازو پس با خود كويد كاي قوم كاشكي من بودمي
در اين غزا با مسلمانان پس فيروزي مي يافتيم فيروزي يافتني بزرك يعني
از غنيمت نصيب وافر ميكرفتمي فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ
الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ اَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
اَجْرًا عَظِيمًا فَلْيُقَاتِلْ فعل امر غايب فِي سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق باو اللّٰه مضاف

اليه الَّذِينَ فاعل فليقاتل يَشْرُونَ فعل وفاعل الْحَيٰوةَ مفعول الدُّنْيَا
صفت الحيوة بِالْاٰخِرَةِ صفت الدنيا واو عاطفه مَنْ شرطي يُقَاتِلْ فعل ضمير
فاعلش فِي سَبِيلِ اللّٰهِ متعلق باو اللّٰه مضاف اليه فَيُقْتَلْ فعل وضمير مفعول
بجاي فاعلش اَوْ يَغْلِبْ بشرح ايضا نُؤْتِيهِ فعل ضمير فاعلش ها مفعول
اَجْرًا مفعول ديكر عَظِيمًا صفت اجرا يعني پس بايد كه قتال كنند در راه خداي
با دشمن دين انانكه در بازار معامله فروختند زندكاني دنيا را كه رو در فنا
دارد براي حيات جاوداني ونعيم باقي ومتاع فاني را دادند ونعيم ابدي خريدند
وهر كه كارزار كند در راه خداي تعالى پس كشته شود در جه شهادت يابد يا غالب
ايد وبر دشمن ظفر يابد پس زود باشد كه بدهيم ورا در اخرت مزدي بزرك
كه در صفت نكنجد پس بجهة مبالغه در جهاد وترغيب مردمان در ان وَمَا لَكُمْ
لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ
لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا واو عاطفه ما
استفهاميه مبتدا لَكُمْ خبر لَا تُقَاتِلُونَ فعل وفاعل فِي سَبِيلِ متعلق
باو اللّٰهِ مضاف اليه واو عاطفه الْمُسْتَضْعَفِينَ عطف است بالله يا منصوب است

باختصاص

بر اختصاص مِنَ من بياني الرِّجَالِ متعلق است باو وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
عطفند بالمستضعفين الَّذِينَ صفت المستضعفين يَقُولُونَ فعل وفاعل
رَبَّنَا مفعول نا مضاف اليه جمله صله اَخْرِجْنَا فعل وفاعل ومفعول
مِنْ هٰذِهِ خبر مبتدا الْقَرْيَةِ صفت يا بدل يا عطف بيان هذه باشد
الظَّالِمِ مبتدا اسم فاعليست كه او صله اورده اند بالف لام اَهْلُهَا فاعلش
ها مفعول بتقدير التي ظلم اهلها وَاجْعَلْ فعل ضمير فاعل لَنَا متعلق باو مِنْ
لَدُنْكَ من ابتدائي لدنك متعلق است باجعل كاف مضاف اليه وَلِيًّا مفعول
وَاجْعَلْ فعل ضمير فاعل مِنْ لَدُنْكَ بشرح ايضا نَصِيرًا مفعول يعني وچيست
مر شما را جهاد نميكنيد وبكارزار مشغول نميشويد در راه خداي تعالى وفرمان
برداري او در باره بيچارگان در خلاص كردن ايشان كه در دست كفار
اسير شده اند از مردان وزنان وكودكان يعني مستضعفان كساني بودند كه
بزبان تضرع ميكفتند اي پروردكار ما بيرون ار ما را ازين ده يعني مكه كه
ستمكارانند اهل ان وبكردان براي ما از نزديك خود مهتدي براي من اتبا
كسي را دوستدار ومتولي كار ما باشد وديكر تعيين فرماي براي ما از نزديك
خود ياري ومددكاري كه شر دشمنان را از ما دفع كند الَّذِينَ اٰمَنُوا فعل وفاعل

جمله صله يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا يقاتلون في سبيل
الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا
الذين مبتدا يقاتلون فعل وفاعل في سبيل الله متعلق باو الله مضاف
اليه جمله خبر الذين والذين عطف است بيقاتلون كفروا فعل وفاعل جمله صله
الذين يقاتلون فعل وفاعل في سبيل الطاغوت متعلق باو الطاغوت
مضاف اليه فقاتلوا فعل وفاعل اولياء مفعول الشيطان مضاف اليه جمله
خبر مبتدا ثاني كه الذين است ان حرف مشبه كيد اسم ان الشيطان
مضاف اليه كان فعل ناقصه ضمير اسمش ضعيفا خبر كان كان با اسم وخبر
خبر ان يعني انكسانيكه ايمان اورده اند بخدا ورسول كارزار ميكنند در راه
خداي وانكسانيكه كافر شده اند از بت برستان وترسايان ويهودان
مقاتله ميكنند در راه شيطان كه طاغي وياغيست پس كارزار كنيد
اي دوستان خداي با دوستان شيطان بدرستي كه وسوسه شيطان
سست وبي قوة كيد او نسبت بمومنان نسبت بكيد خدا بكافران
ضعيف است وبي اعتبار الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقيموا
الصلوة واتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم

يخشون

يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية فقالوا ربنا لم كتبت
علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب همزه استفهاميه لم جازمه
تر فعل ضمير فاعل الى الذين متعلق باو قيل فعل مجهول لهم متعلق باو
كفوا فعل وفاعل ايديكم مفعول كم مضاف اليه جمله مفعول بجاي فاعل
قيل واقيموا فعل وفاعل الصلوة مفعول واتوا الزكوة فعل وفاعل و
مفعول فلما ظرف كتب فعل مجهول عليهم متعلق باو القتال مفعول بجاي
فاعل اذا مفاجا فريق مبتدا منهم صفت يخشون فعل وفاعل الناس
مفعول كخشية الله متعلق باو يا خبر مبتدا يا مفعول مطلق فعل محذوف
باشد بتقدير خشية كخشية الله الله مضاف اليه او عاطفه اشد
افعل تفضيل خشية تميز فقالوا فعل وفاعل ربنا مفعول نا مضاف
اليه لم متعلق بقالوا كتبت فعل وفاعل علينا متعلق باو القتال مفعول
لولا تحضيضي اخرتنا فعل وفاعل ومفعول الى اجل متعلق باو قريب
صفت يعني ايا نظر نميكردي وبسوي انانكه كفته شد براي ايشان كه باز
داري دستهاي خود را يعني زبانهاي خود را از كارزار كفار تا فرمان
الهي در رسد وبباي داريد نماز را با شرايط واركان وبدهيد زكوة مستحقان

١٤

پس ناكاه كه بمدينه آمدند ونوشته شد يعني واجب كشت بر ايشان
كارزار كردن باكافران انوقت كروهي از ايشان كه ضعيف الاسلام بودند
ميترسيدند از جنك مشركان چنان ترسيدني كه از خداي بايد ترسيد
بلكه ترسي سختر از ان پس كفتند اي بروردكار ما براي چه جز واجب
كردانيدي براي مقاتله كفار را چرا مارا باز نكذاشتي ايمن وفارغ تا باجلي
كه نزديك است بمرك هر كس قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن
اتقى ولا يظلمون فتيلا قل فعل ضمير فاعل متاع مبتدا الدنيا مضاف
اليه قليل خبر والاخرة خبر مبتدا خير مبتدا لمن متعلق است بخير
اتقى فعل ضمير فاعل ولا يظلمون فعل مجهول واو مفعول بجاى فاعل
فتيلا مفعول يعني انچه بدان نفع ميكيرند از دنيا اندك است در جنب
اخرت وسريع الزوال وسراي اخرت بهتر است از دنيا وفاضلتر مر كسي را
كه بپرهيزد از شرك واز همه منهيات وستم بد نخواهيد شد اي جهاد
كنندكان يعني ثواب جهاد شما كم نخوهد شد بمقدار رشته كه در درخت
دانه خرماست اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج
مشيدة وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان

تصبهم

تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله
فمال هؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا اينما تكونوا
فعل شرط يدرككم فعل ومفعول الموت فاعل واو عاطفه لو شرطي
كنتم فعل ناقصه تم اسمش في بروج خبر مشيدة صفت بروج واو
عاطفه ان شرطي تصبهم فعل شرط هم مفعول حسنة فاعل يقولوا
فعل وفاعل هذه مفعول من عند الله صفت الله مضاف اليه جمله جواب
شرط واو عاطفه ان شرطي تصبهم فعل شرط هم مفعول سيئة فاعل
يقولوا فعل وفاعل هذه مفعول من عندك صفت كاف مضاف اليه
قل فعل وفاعل كل مبتدا من عند الله خبر مبتدا الله مضاف اليه جمله
جواب شرط فا رابطه ما استفهاميه لام جاره هؤلاء مجرور باو
تا خبر مبتدا باشد القوم مضاف اليه لا نافيه يكادون فعل مقاربه واو
اسمش يفقهون فعل وفاعل حديثا مفعول جمله خبر يعني هر كجا باشيد
خواه در مدينه وخواه در مكه وخواه در غير ان در يابد شمارا مرك واكر
چه در قلعه وحصارهاى محكم وبلند كردانيده شده يكجا واكر برسد
با هل كتاب نيكويي نعمتي بسيار وارزاني بشمار ميكويند كه اين نيكويي از

نزدیک خداست واگر برسد بدیشان دست تنگی وقحط گویند این سختی
از نزدیک تست که محمدی یعنی بسبب امدن تو بابیضو بچنین شد بگو
ای محمد که همه گرانی وارزانی ودولت ونکبت از نزدیک خداوندست پس
چیست وچه حالست این گروه جهودان را که نزدیک نیستند که فهم کنند
سخنی را که مشتمل است بر موعظه وپند که قرانست چه اگر فهم ان میکردند
وتفکر درمعانی ان مینمودند میدانستند که همه حسنه ومصیبت نزد
خداست وبحکم اوست مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ
مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا ما موصوله مبتدا اصابک فعل وضمیر فاعل کاف
مفعول من حسنة متعلق باو جمله صله فمن الله خبر وما مبتدا
اصابک فعل وضمیر فاعل کاف مفعول من سیئة متعلق باو جمله صله
فمن نفسک خبر مبتدا کاف مضاف الیه وارسلناک فعل ضمیر فاعل
کاف مفعول للناس متعلق باو رسولا مفعول مطلق وکفی فعل بالله
فاعل شهیدا تمیز یعنی انچه بتو میرسد ای ادمی از نیکوئی پس از نزد
خدایتعالی است وانچه میرسد بتو از مصیبت پس از نفس تست وشامت
دوام

تراکه

تراکه احکام ما را بایشان برسانی وبسنده است خدایتعالی گواه برسالت
مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَتَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا
من موصوله مبتدا یطع فعل ضمیر فاعل الرسول مفعول جمله صله فقد
تحقیق اطاع الله فعل ضمیر فاعل الله مفعول جمله صله وتولی فعل ضمیر
فاعل فما ما نافیه ارسلناک فعل ضمیر فاعل وکاف مفعول علیهم متعلق
باو حفیظا مفعول یعنی وکسی که فرمان برد رسول را پس بدرستی که فرمان
برده است خدایتعالی را وکسی که اعراض کند از فرمان تو پس نفرستادیم ترا
بر ایشان نگاهبان وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ ویقولون فعل وفاعل
طاعة خبر مبتدا محذوف بتقدیر امرنا طاعة فاذا ظرف برزوا فعل من
عندک متعلق باو کاف مضاف الیه بیت طائفة فعل وفاعل منهم متعلق
باو غیر مفعول الذی مضاف الیه تقول فعل ضمیر فاعل جمله صله والله مبتدا
یکتب فعل ضمیر فاعل ما مفعول جمله خبر یبیتون فعل وفاعل جمله صله یعنی
ومیگویند منافقان که کار ما فرمان برداریست پس چون بیرون روند از
نزد تو بشب کنند را اند طائفه از ایشان یعنی در شب بایکدیگر گویند غیر از انچه

تو با تو میگویند وخدا مینویسد انچه را که ایشان در شب تدبیر میکنند
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا فاعرض فعل و
فاعل مستتر است عنهم متعلق باو وتوکل فعل وفاعل مستتر است علی
الله متعلق باو وکفی بالله فعل وفاعل وکیلا تمیز یعنی پس روی
بگردان از عتاب ایشان وتوکل کن بر خدایتعالی در همه احوال وبسنده است
خدا از حیثیت قایم بودن بکار بندگان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ
كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا همزه استفهامیه
فا عاطفه لا نافیه یتدبرون القران فعل وفاعل ومفعول واو عاطفه
لو شرطی کان فعل ناقص ضمیر اسمش من عند متعلق باو غیر مضاف الیه
عند الله مضاف الیه غیر لام ابتدا وجدوا فعل وفاعل فیه متعلق باو
اختلافا مفعول کثیرا صفت یعنی ایا تامل نمی نمایند منافقان در معنی
قران واعجاز ان والفاظ ان واگر بودی این قران از نزدیک غیر خدایتعالی
هر اینه می یافتند اهل عقل وفهم در ان اختلاف بسیار از تناقض معنی
وتفاوت نظم وفصاحت وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ
أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ

بنظر ان المراد باكثر الموجودات في قولهم الامور العامة ما يعم اكثر الموجودات [illegible]
والجوهر والعرض لا الواجب الذي لا سبيل الى حصرها ونعني الاكثر منها [illegible] وان المقصود [illegible]
ما يتعلق بغرض [illegible] مقصود [illegible] الفن [illegible] احد المقاصد [illegible]
فكثير من الامور [illegible] الماهية والكلية والجزئية [illegible]
كليات الخمس والحد والاسم والوضع والحمل [illegible] المعقولات الثانية فضرب منها ذوات
مجردة عن المواد [illegible] من عوارض الوجود بما هو موجود [illegible] عن المادة [illegible] كل وجه
وضرب منها امور كلية ومعان عامة ومفهومات [illegible]
هي موجودات [illegible] بعضها [illegible] وبعضها [illegible]
[illegible]
[illegible]
فان البحث عنها [illegible] الذاتية [illegible] الاولية [illegible] والحكم المقصود
فالاحرى ان يعرف الامور العامة بانها صفات للموجود بما هو موجود [illegible] التعريف
[illegible] المتاخرين [illegible]
الامر العام [illegible] صفات احترازا عن الذوات التي تقع موضوعات لسائر العلوم [illegible]
وذات [illegible] المواد [illegible] الاسباب [illegible] موجود [illegible]
كلها وان كانت من العوارض الذاتية للموجود بما هو موجود [illegible] الامور العامة [illegible] للموجود بما هو
موجود [illegible] العوارض الذاتية للموجود بما هو موجود [illegible]
للموجود بما هو موجود [illegible] الذوات [illegible]
بالاخص [illegible] الموجود [illegible] الموجودات [illegible] الاطلاق [illegible]

سبيل التقابل او بل هو حيثية المذكورة مع التقييد المزبور يندفع حينئذ النقوض ويتم التعريف لما عن الخلل والفساد
اما النقض بدخول الكم والكيف فيه فاخفاه ظاهر فانهما من الامور الموجودة في الاستقلال اي من الذوات والاعراض
الخارجية لا من المفاهيم الكلية والصفات الحقيقية للموجود بما هو موجود واما خروج الوجوب الذاتي والوحدة الحقيقية والعلية
المطلقة ونظائرها مما يختص بالواجب فلم يدخل فيه لانها في هذا التعريف باعتبار ما يحققها بالتمام ان الموضوع في هذا
العلم الالهي هو ذات الله تعالى الذي هو الموجود بما هو موجود فهذه النعوت الكلية مفاهيم وصفات حقيقية للموجود بما
هو موجود فهي تعرض لذاته بلا واسطة او بواسطة امر مساو ان البحث عن الوجوب الذاتي والوحدة الحقيقية والعلية المطلقة
ونظائرها بحث … المطلقة التي هي احوال للوجود المطلق بما هو موجود مطلق … عن الامور
العامة باعتبار اختصاصها بالواجب بالذات في عروضها للموجود بما هو موجود بواسطة امر اخص فخرج … عن
هذا التعريف ودخولها فيه غير مضر فيما قال الخفري هو تارة بالاخص يقسم من اقسام الموجود عنوانه الواجب
والجوهر والعرض قال صاحب المواقف بعد ان تكون شاملة لجميع الموجودات كالوجود والعلية وكذا الوحدة
فان كل موجود وان كان كثيرا واحد باعتبار او تكون شاملة للاثنين منها كالامكان الخاص والحدوث والوجوب
بالغير والكثرة والمعلولية فان جميعها مشتركة بين الجوهر والعرض فانتقض بدخول الكم المتصل وكذا الكيف فانهما …
للجوهر والعرض اما الكم العارض للجوهر والعرض فظاهر فان الجسم التعليمي يعرض المادة والسطح يعرض الجسم التعليمي والخط
واما الكيف المختص بالجوهر فقط واما ما كان في العرض فهو شدة عارضة للسواد فان الشدة عرضية بالنسبة الى …
فافهم وتارة بما يشمل الموجودات كلها او اكثرها فخرج منه الوجوب الذاتي او الاطلاق … بالموجودات
هي اقسامها الثلثة التي هي الواجب والجوهر والعرض قال شارح المقاصد جرت عادتهم بان … البحث
عن احوال الموجود وقد يقسم الى الجوهر والواجب والعرض ويخص كل منها باحوال تعرف في باب …
الاحوال المشتركة بين الثلثة كالوجود والوحدة او الاثنين فقط كالحدوث والكثرة … النظر الى …
بالكل الموجودات في قولهم الامور العامة ما لا يعم اكثر الموجودات هي اقسامه الثلثة التي هي الواجب والجوهر والعرض
وقوله التي على سبيل الحصر … وتعيين الاكثر منها … اقول النقض بالوجوب والوحدة الحقيقية والعلية المطلقة
وارد على التعريف الاول ايضا اذ لا يصدق على شيء منها انه مما لا يختص بقسم من اقسام الموجود فلا وجه لتخصيص …

التعاريف وايا كان فلا يتوهم ان النقض بالكم والكيف وارد على التعريف الثاني ايضا لعدم صدق شيء منهما على الموجودات كلها
ولا على اكثرها وان لم يكن مختصا بواحد منها … الاكثر … والعجب من … الفاضل المدقق الكامل المحقق
مولانا محمد اسمعيل الاصفهاني طاب ثراه حيث لم يفرق بين الشمول وعدم الاختصاص وقال ان هذا التفسير والذي قبله
بالمآل فانه يرد على هذا ايضا ذلك فتنبه … ان الكم مثلا لا يصدق ولا يشمل اكثر الموجودات فلا يصدق على
الواجب انه كم وكذا على الجوهر وعلى سائر الاعراض بخلاف عدم الاختصاص فان الكم وكذا الكيف يصدق عليهما
لا يختصان بالجوهر والعرض بل عارضان لهما ولهذا التعجب من الفاضل الكامل الشيخ محمد مهدي … حيث …
هذا التعريف من التعريف الاول … ان ما لا يختص بقسم من اقسام الموجودات اما ان يشمل الموجودات او اكثرها
فقال … احدهما … الاخر … ولذا توهم ايضا بعض المعاصرين … في هذا المقام فانه …
ولشمولها الاحوال المختصة اي شمول الامر العام بهذا التفسير الاحوال المختصة ايضا اذ يصدق على كل
منها انه مما يقابله شامل للموجودات كلها بانه ان اريد بالمقابلة … قوله … سبيل التقابل …
المنحصر في الاقسام الاربعة فالوجوب والامكان ليس كذلك ضرورة ان احدهما الضرورة في الطرفين
والاخر سلب الضرورة عن الطرفين ومقابل كل منهما بهذا المعنى كاللاوجوب واللاامكان او سلب ضرورة الطرف
المواخ او ضرورة الطرفين لا يتعلق به غرض علمي وان اريد بمقابل كل منهما ما يشمل النقيضين من كل واحد منهما
… الخلاف الذي وقع بين المحقق الدواني وبين السيد السند … حيث ذهب الى ان نقيض …
فنقيض سلب ضرورة الطرفين اعني الامكان … ايجاب … ضرورة الطرفين وذهب السيد الى ان نقيضه سلب
سلب الضرورة … يقابل كل منهما … بعدم تعلق الغرض العلمي …
بين اللاوجوب وسلب ضرورة الطرف المواخ ان الاول محمول بالمواطاة على الجهات دون الثاني والاول
نقيض الوجوب بمعنى المواطاة والثاني نقيض له باعتبار حمل الاشتقاق وقيل اذا كان … الدواني … الوجوب
واللاامكان … ان الاول ان الوجوب والامكان باعتبار حمل المواطاة ليس من الامور العامة …
… لم يتعلق غرض علمي بان … الوجوب … ولذا في الامكان الخاص … الغرض في ابحاثها …
الثاني … الوجوب على المحمول لم يكونا لجميع الموجودات اذ لا يحمل على … امكان او وجوب مواطاة

… الاعتراض … ان … الموجودات … حمل المواطاة …
على الاشتقاق فقط … ان … الامكان … الخلاف … بين … السيد … الوجوب …
… حمل المواطاة اقول … الامكان … باعتبار … سلب ضرورة الوجود
فيكون في قوة … بمعنى … سلب ضرورة الوجود فيكون في قوة … المحمول …
الاول … ضرورة الطرفين لانه في قوة الموجبة … الامكان لانه في قوة … المحمول … بين
… باعتبار … الامكان الذي هو في قوة … المحمول …
الموجبة … الخلاف بين المحقق الدواني والسيد … المحقق …
المتواتر … ان العدم نقيض الوجود … العدم … من …   منها ان الامور
العامة … المشتقات … هذا … اشكال دخول الكم المتصل المطلق والكيف بان المبحوث عنه في
الاعراض هو نفس الكم والكيف … خارجين محمولين للجوهر والعرض ليكونا داخلين في الامور العامة بل
بل الخارج المحمول الذي يعرض لهما الذاتي انما هو المتكمم والمتكيف العارضان للجوهر … وذاتهما فهما من الامور
… وبالجملة ما كان التعريف المذكور … كان من الامور العامة … وما ليس من الامور العامة
من الكم والكيف لا يكون داخلا في التعريف ولا التعريف … فتامل ومنها ان …
يتعلق بالطرفين غرض علمي … الاعتراض … باعتبار … المقابلة المطلقة …
… المباينة والمقابلة المطلقة … مقابل واحد متعلق بالطرفين غرض علمي … الاحوال
المختصة التي قد تعلق بها غرض علمي وكانت مذكورة في احد المقاصد بالاصالة … الاحوال …
علمي … عن الامور … لقبول الخرق والالتئام … المعنى … عدم الملكة …
عدم قبول الخرق والالتئام … الخرق والالتئام مما لوحظ في الاجسام … غرض علمي … ومنها
ان المقابل … ان يكون بالذات … العرض … هذا الاعتراض لبعض … الاول وهو ان
بين الواجب والممكن تقابل اصطلاحي اي التضايف … بالذات … فان الواجب … التقوم
والمقومية … الممكن … المتقومية … بين الوحدة والكثرة تضايف بالعرض

از سیوطی آنکه اول کسی که لباس سرخ پوشید قارون بود و اول کسی که عمامه بسر گذارد
ذو القرنین بود از جهت برآمدگی دو طرف سرش و دمیری در کتاب حیاة الحیوان
در حالات قاضی ابویوسف گفته که او اول کسی است که قاضی القضاة خوانده شد
و اول کسی است که لباس علما را تغییر داد بهیئتی که تا این زمان بر آن
هیئت هستند و لباس مردم قبل از آن یکی بود و قاضی ابویوسف در شهر
ربیع الاول سنه یکصد و هشتاد و دو از هجرت وفات نمود تمام شد کلام
دمیری مؤلف گوید در خبر از حذیفة بن منصور نقل شده که گفت خدمت
حضرت صادق علیه السلام در حیره بودم پس رسول ابوجعفر خلیفه عباسی بطلب
آنحضرت آمد پس امام علیه السلام جامه‌ئی را از برای حفظ از باران
بود و یکطرف آن جامه سفید و یکروی دیگر سیاه خواست و پوشید پس امام
فرمود اما من میپوشم او را و حال آنکه میدانم لباس اهل جهنم است
از برای سیاهی آن بود و امام علیه السلام از جهت تقیه پوشید
زیرا که آل عباس لباس سیاه میپوشیدند و چون لباس سیاه انظار
خوش نمی‌آمد و نعم ما قیل وکم من ید قبلتها عن ضرورة وکان مُنائی
قطعها لو امکن و دیگری گفته ومن نکد الدنیا علی المرء ان یری
عدوّا له

عدوّا له ما من صداقته بدّ تم از پستی و خواری دنیا این است که آدمی
می‌بیند دشمن خود را که ناچار است از اظهار دوستی او برگشتیم بکلام روضات
و اول من وقع علیه اسم الوزیر وشهر بالوزارة ابو سلمة حفص بن سلیمان
الخلال الهمدانی وزیر ابی العباس السفاح اول خلفاء بنی العباس واول
من سمی من الوزراء بالصاحب هو اسمعیل بن عباد المتقدم ذکره لما تقدم
واول من احتال فی عمل البارود ووضع القونبرة بعض فلاسفة اسکندریة
مصر فی سنة اربعین من الهجرة وفی هذه السنة ایضا کان استقرار سلطنة
معاویة فی الشام بعد بیعة الحسن علیه السلام واول ما ظهر شرب التتن والتنباک
واشرع الناس فی شرب الغلیان کان فی سنة اثنی عشرة والالف
سنة استیلاء الشاه عباس الاول علی التبریز الی غیر ذلک ثم قال
صاحب الروضات نقلا عن صاحب کتاب الکامل البهائی ان ابا حنیفة قال
یوما فی مجلس درسه وفقهه ان معاویة بن ابی سفیان لما کان اول من قاد الفئة الباغیة
واول من استلحق بضرب السیف واول من وهب الغنیمة لکفار الحرب واول
من حکم بخلاف حکم الرسول صلی الله علیه وآله فی قوله الولد للفراش من جهة زیاد بن ابیه
واول من قاتل مؤمنا لم یکفر ابدا بعد الاسلام ولم یزن قط بعد الاحصان وهو

حجر بن عدی بن حاتم اخو الطرماح و اول من ابدی الیه رؤس المسلمین و هو راس عمرو بن حمق الانصاری الذی هو من حواری امیر المؤمنین علیه السلام
و اول من جلس علی المنبر بسلطنة فی الاسلام علی سنن الاکاسرة و الجبابرة
و اول من صالح مع المشرکین من غیر حربة و اول من باع الاسلام و اول من اتخذ الحرس و المستحفظین علی بابه و اول من باع الناس المسلمین و اول من جلس مجلس النبی صلی الله علیه و آله من غیر اجازة الاصحاب و اول من جعل الخلافة بالمیراث و اول من احال الخلافة الی ولده فلعنة الله علیه و علی روحه الخبیثة

اول من کتب [illegible] الشرح الرضی من اصحابنا هو الشهید الثانی ره [illegible] اول من صنف فی علم الدرایة من اصحابنا ابو الفضل ابن محمد [illegible]

هو فی سنة اثنتین و ثلثین من الهجرة کما ان ابتداء التاریخ الجلالی فی سنة سبع و ستین و اربعمائة و ابتداء التاریخ الایلخانی فی سنة احدی و سبعمائة و اول سکة ضربت فی الاسلام بتاریخ خمسة و سبعین من الهجرة و کان قبل ذلک نقش الدینار رومیا و نقش الدرهم فارسیا و اول من جعل العمامة الخضراء علامة للسیادة هو ملک الاشرف سلطان مصر فی سنة ثلث و سبعین و سبعمائة و قیل انما البس ذلک المأمون العباسی لمولینا الرضا علیه السلام و امر به ایضا فی ذلک العصر لسایر بنی هاشم او العلویین مؤلف گوید در کتاب نور الابصار فی آل بیت النبی المختار صلی الله علیه و آله الاطهار سید مؤمن شافعی شبلنجی که از قری مصر است در سنه یکهزار و دویست و نود از هجرت تالیف نموده در ذکر مناقب سیده زینب بنت علی علیه السلام و اولادش از عبد الله بن جعفر طیار گفته در سنه هفتصد و هفتاد و سه بامر ملک اشرف شعبان بن حسین علامت سبز برقرار شد و از درر الاصداف نقل میکند که علامت سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر سنه یکهزار و چهار قرار داد و قرة خوالت پراهن کعبه معظمه را بوشاند امر نمود اشراف را در پیش او راه بروند و هر یک از انها عمامه سبزی بر سرش بسته باشد و علامت سبز را از برای اشراف قرار داد بجهت انکه علامت سیاه شعار بنی عباس است و زرد شعار یهود است و کبود شعار نصاری است و سرخ مختلف فیه است مؤلف گوید گذشت در انچه نقل نموده صاحب دفعات

واو ولدیست و پنجم است و خلیفه سی و هفتم از اولاد عباس بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف و مستعصم بتجبر و تکبر و کثرت اموال و نفایس جواهر و غیره
از سایر خلفا ممتاز و مستثنی بود و از ملوک اطراف و سلاطین اکناف
و اکابر و معارف هیچ کس را در حضور او بار نبود و در آستانه دار الخلافه
قطعه سنگ برنگ حجر الاسود انداخته بودند و از پیش طاق قصر آستینی
از اطلس سیاه آویخته هر که بآنجا میرسیدی آن سنگ را می بوسیدی و آن جامه را
مانند خانه کعبه معظمه بدیده میمالید و چون نوبت شدی طیلسان سیاه بر روی
افکندی مردم بر کنار راه غرفها و منظرها ساخته بودند و در روز نوبت او
انظار او بکرایه میدادند نوبتی صاحب اجاره انظار را می کردند هزار مثقال طلا
بر آمد گویند چهل هزار سوار از دیوان خلیفه علوفه میخوردند سوای عساکری
که در عهده ضبط امرا و ارکان دولت بودند و مستعصم وزارت
خود را با بن علقمی تفویض نموده بود نوبتی میان ساکنان محله کرخ بغداد
که شیعی مذهب بودند و میان محله دیگر که اهل سنت و جماعت بودند
در روز عاشورا نزاع بوقوع انجامید و امیر احمد ولد مستعصم جانب
محله اهل سنت گرفته محله کرخ را غارت کرده و بسیاری از سادات
بنی فاطمه را اسیر کرده زنان و دختران ایشان را سر و پا برهنه بر الاغان نشانده
در بازار بگردانیدند و ابن علقمی که شیعی مذهب بود با خلیفه گفت که امیر
احمد نسبت باولاد رسول صلی الله علیه وآله السلام استخفاف چنین نمود التماس از

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین آنکه او را منع فرماید مستعصم سخن وزیر التفات نکرد و ابن علقمی در صدد
استیصال آل عباس برآمده شنیده که هلاکو خان بن چنگیز خان از آب
آمویه عبور کرده قلاع ملاحده تسخیر نموده بنابر این وزیر بعرض مستعصم رسانید که
بحمدالله والمنه امروز جمیع حکام انام و سلاطین ایام داغ عبودیت و اخلاص
امیرالمؤمنین بر جبین دارند و هر سال چندین زر و مال بی سببی در وجه سپاهیان
مصروف میگردد اگر امیرالمؤمنین فرماید ایشان را باشغال اعمال فرستم تا هم مواجب
ایشان بآن طایفه رسد و هم خزانه عامره را توفیری حاصل آید مستعصم از غایت
محبت مال و صلاح و فساد این مهم را برأی وزیر گذاشت و ابن علقمی در اندک روزگاری
جمیع جند بغداد را در جماعت اطراف متفرق گردانیده عرضه داشتی نزد هلاکو فرستاد
بامضمون که فرصت مستعصم بی عقیده و عساکر انبوه لاهم متفرق و چنانچه
خان عظیم الشان متوجه این دیار گردد فی نوع بأیام که بغداد مسخر او شود هلاکو
در بادی الرأی این مکتوب را وقعی ننهاده تصور کرد که ابن علقمی حیله کرده میخواهد
که او را به بغداد کشد نوبت دیگر ابن علقمی مکتوب دیگر ارسال داشت هلاکو خواجه
نصیرالدین محمد طوسی را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد طلبیده مکاتیب
وزیر دار الخلافه را باو نمود با خواجه مشورت کرد خواجه جواب داد که آنچه ابن علقمی
نوشته در باب فساد اعتقاد خود نسبت بمستعصم دلالت میکند و اگر هلاکو خان متوجه
الصوب شود او در فتح الشهر میسر گردد چه اوضاع کواکب دلالت بر آن میکند
که دولت بنی عباس بنهایت رسیده و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و دو
متوجه بغداد شده لشکر کرده را با چهارده هزار سوار در مقدمه روان ساخت

دران می‌رنجند ظاهر نبود و شاید خداوند تعالی مرا چندان امان دهد که این زرها
بمصرف وجه ب سانم می‌خندیدم خلیفه از سبب تبسم پرسید گفتم روزی در ملازمت
ناصر بانبار رسیدم و این برکه هنوز پر نشده بود بر زبان او رود که ایا خدا تعالی مرا
چندان امان دهد که این برکه را پر کنم اکنون مرا از این مدعا متأسف خنده آمد
مدت خلافت او نه ماه و چهارده روز بود و در سنه ششصد و بیست و هشت وفات یافت
سی و ششم از خلفای عباسی المستنصر بالله ابو جعفر طاهر بن منصور مستنصر بر سیرت
پسندیده داشت و مردی رحیم دل بود و هر مالی که در مدت پانصد سال و کسری خلفای
بنی عباس جمع کرده بودند جمله را ببخشید و در عهد او ملک عرب رشک بهشت برین شد
و نشان خرابی نماند و در بغداد ضیافت خانها ساخته و در ساعات روز و شب الوان اطعمه
و انواع فواکه و حلاوات در انجا مهیا بود و هر کس که بیکی از ضیافت خانها
رسیدی تا سه روز هر چه خواستی میسر بودی و مستنصر بر سر جسر مدرسه بنا نهاده
با تمام رسانید و در انجا کتابخانه ساخته محتوی بر کتب بسیار در انواع علوم
و چهار مدرس که هر یک مذهبی داشتند نصب کرده فرمود تا با هر مدرس شصت و
یکنفر از طلبه ملازمت نمایند و از جهت ایشان نان و گوشت و اصناف
فواکه و غذا و انواع حلاوات و غیر ذلک مقرر کرده و تولیت اوقاف ابرار
در کف مؤید الدین ابو طالب علقمی نهاد و مدت خلافت مستنصر شانزده
سال و ده ماه و هفت روز بود و در سنه ششصد و چهل و چهار وفات یافت
سی و هفتم از خلفای عباسی المستعصم بالله عبد الواحد بن مستنصر بالله

و دران ایام هر چند معارف امرا خواستند که خلیفه را از کفایه و صریح از خواب غفلت
بیدار سازند میسر نشد و چون خبر توجه هلاکو خان با ایشان رسید به آرام شده
صورت حال عرض کردند و خلیفه با ابن علقمی مشورت نموده وزیر گفت سپاه
تتار را چه زهره و یارا که ببغداد توانند آمد اگر عورات و اطفال از بام
خانهای خود بر ایشان سنگ باران کنند مجموع در کوچها ناچیز گردند بالجمله در شب تار
سپاه تتار آب دجله را بر لشکر بغداد گشودند و احمال و اثقال ایشان را بر باد
فنا و طوفان بلا داده و در روز دیگر اکثر ان طایفه را سیل فنا و مرگ از سر گذشت
و جمعی را که از غرق شدن خلاص شده بودند بضرب شمشیر کفار کشته و غرق بحر فنا
گشته امیر مجاهد الدین با سه نفر از ان غرقاب بساحل نجات کشیده ببغداد
آمدند خلیفه چون او را بدید سه بار زبان بکلمه الحمد لله علی سلامة المجاهد گشوده همچنان
در مقام غفلت بود و هلاکو ببغداد رسیده مستعصم در شهر متحصن شده مدت بعد از
دو ماه خلیفه از طول ایام محاربه و محاصره ملول شده با ابن علقمی مشورت نمود
وزیر گفت صلاح دران است که ابواب نزاع و جدال مسدود ساخته
دروازهای بغداد را بگشائیم و سلسله مصالحه را حرکت داده و مخدره از
خاندان چنگیز خان جهت خلیفه در حباله زوجیت در آوریم تا بدین حیله
و وسیله بار دیگر عقد خلافت و سلطنت انتظام یابد و مستعصم بکلمات او
فریفته شد با پسر ابو بکر و عبد الرحمن و جمعی کثیر از علویان و فضلا و علما و اعیان
میان خوف و رجا از دروازه بغداد بیرون آمده روی بار دوی هلاکو نهاده

چون

مشیه بحال موت است و بنده در حال نماز خود در افانی و مشرق در عبادت معبود
بدارند و در زمره اموات بشمرد

وارحمنی من تکلّف مالا یعنینی وارزقنی حسن المنظر فیما یرضیک عنّی والزم قلبی
حفظ کتابک کما علّمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک
عنّی اللّهم نوّر بکتابک بصری واشرح به صدری وفرّح به قلبی و
اطلق به لسانی واستعمل به بدنی وقوّنی علی ذلک واعنّی علیه انّه
لا معین علیه الّا انت و در مکارم الاخلاق در جمله کلماتی که حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده ذکر نموده
است ترجمه آن بفارسی این است یا علی نه چیز است که فراموشی می آورد
خوردن سیب ترش و خوردن گشنیز و خوردن پنیر و خوردن
پس مانده موش و خواندن آنچه در قبرها می نویسند و میکنند و راه رفتن
میان دو زن و ~~طرح القمل~~ و انداختن شپش و حجامت کردن
در مغاک پشت سر و بول کردن در آب ایستاده و نیز در اوائل خوهمان
~~کلمات~~ ~~یا علی~~ کلمات فرموده یا علی سه چیز است که زیاد میکند
~~حافظه را~~ حافظه را و می برد بلغم را کندر و مسواک کردن و قرائت
قرآن و در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است

در مسواک کردن از سنّت پیغمبران است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که پیوسته جبرئیل مرا امر بمسواک کردن مینمود تا آنکه ترسیدم دندانهایم
سائیده شود یا بریزد و در روایت دیگر فرمود که جبرئیل مرا آنقدر امر
کرد بمسواک کردن که گمان کردم که بر امت من واجب خواهد کرد و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که در مسواک دوازده خصلت است از سنّت
پیغمبران است و پاک کننده دهان است و جلا دهنده چشم است و موجب
خوشنودی پروردگار است و بلغم را دفع میکند و حافظه را زیاد میکند
و دندانها را سفید میکند و حسنات را مضاعف میگرداند و پوسیدن
دندان را میبرد و بن دندان را محکم میگرداند و اشتهای طعام را
زیاد میکند و ملائکه بآن خوشنود میشوند و در حدیث دیگر فرمود که آب چشم
چشم را برطرف میکند و نور چشم را زیاد میکند و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که چرا از زردی بینم دندانهای شما را چرا مسواک نمیکنید و در
حدیث دیگر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وصیت فرمود که بر تو باد بمسواک
کردن برای هر نمازی و از آنحضرت منقول است که دو رکعت نماز که با مسواک
باشد بهتر است از هفتاد رکعت نماز که بی مسواک باشد و فرمود که مسواک کردن

اول کسی که امر کرد مردم را که در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارند عمر بن
خطاب بود چنانچه علامه علیه الرحمه در تذکره فرموده وقتی که اسرای عجم را که مجوس و گبر
بودند آوردند نزد عمر مقابل او دست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا
چنین کرده اید گفتند ما در مقام خضوع و تواضع از برای سلاطین خود چنین
میکنیم عمر گفت خوب است مردم در مقابل خداوند هم در حال نماز چنین
بایستند و غافل شد از اینکه تشبه بمجوس و گبران در احکام شرعیه چه قدر قبیح است
و آداب تشرف حضور ملوک و سلاطین را نمیدانند مگر امناء و وزراء ایشان و مرحوم
ملا حسن بن ملا عبد الرزاق لاهیجی در شمع الیقین گفته است که دست بستن
در حال نماز از بدعتهای عمر بن خطاب است که از افعال یهود و نصاری است
مؤلف گوید در سفری که بعتبات عالیات مشرف میشدم در خانقین بمدرسه
دیگر شنیدم که جمعی از طلاب اهل سنت آنجا بودند صحبتهائی مابین حقیر و آنها
بمیان آمد از جمله مسئله تکفیر در نماز بود گفتند که آدمی در نماز دست بر
روی دست بگذارد با دب نزدیکتر است یا چه بنا بجا میاورید گفتم
علاوه بر آنکه احکام شرع را اخذ او ز روش باید بنمایند ترتیب شیعه
نماز بگذارند با دب نزدیکتر است زیرا که دستها را انداختن بزیر

و فی ارض روضات الجنات نقلاً عن صاحب تاریخ حبیب السیر فی ذکر عبدالله الانصاری
المعروف انه قال انی احفظ عن ظهر القلب ثلثمائة الف حدیث بالف
الف اسناد قال و مزاره المکرم فی بقعة گازرگاه هرات و شرح صفاء
تلک البقعة المنزهة اجل من ان یکتب بالقلم و البنان و کانت وفاته
فی حدود سنه احدی و ثمانین و اربعمائه و دیگر از اشخاصی که دارای حافظه
عجیب بوده ابو حکیم رودکی است که از اعاظم استادان قدیم است
بلکه اول کسیکه قصیده فارسی در سلک نظم کشیده او بوده و رودکی از بلاد
ماوراء النهر است و نابینا از مادر متولد شده اما حدت ذهن و جودت
طبع او بمرتبه بوده که در هشت سالگی قرآن مجید را حفظ نموده و آغاز شعر
گفتن کرده بواسطه حسن صوت متوجه بربط گشته در نواختن عود
مهارت تمام پیدا کرده و امیر نصر بن احمد سامانی در رعایت او کوشیده که ظاهراً
هیچ پادشاه شاعری را باین درجه رعایت ننموده گویند رودکی دویست غلام
خدمتکار داشت و چهارصد شتر بار داشت و در زینت المجالس از تاریخ
یمینی نقل نموده که عدد ابیات رودکی بهزار هزار و سیصد و بیست هزار
میرسد و انقطعه از منظومات اوست زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کسان که بروز تو آرزومند است و گویند روزی امیر نصر از بخارا
که دار الملک او بود بهرات که شهر محل اقامت انداخت چون زمان توقف
پادشاه در آن دیار امتداد یافت ارکان دولت که مایل بودند قصور بخارا
بودند از رودکی تقبلات نمودند که ابیاتی چند که موجب تشوق خاطر امیر
باشد بجانب بخارا در سلک نظم کشیده در محل مناسب با آهنگ عود بآن
ابیات ترنم نماید تا امیر نصر مایل دار الملک گردد رودکی در سحرگاه
پادشاه صبوحی کرده بود این غزل را با آهنگ عود بخواند بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی ریگ آموی و درشتیهای آن زیر پایم پرنیان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی گویند این ابیات
در ضمیر امیر چنان تاثیر کرد که بی موزه با کفش سوار شده یک منزل طی مسافت نمود
و از ابی تمام که نام او حبیب بن اوس است منقول است که در موسم زمستان
گذار او بهمدان افتاد چون هوا سرد بود و ایام شدت برد اقامت را
بر رحیل اختیار کرده بتالیف کتاب حماسه برآمد گویند قوت حفظ او
چندان بود که هر لفظ را که شنیدی فراموش نکردی چنانچه روزی جوانی ترک
در محضر او بمغازلت برآمدند و وی بلغت ترکی آگاه نبود چون اندک ترک
ترک مغازلت نمودند وی یاران را گفت ایشان هرچه غزل سرودند من
بحافظه در آوردم لکن معانی آنها را ندانم یاران او را ابو ثابت دعوت کردند
وی من البدایة الی النهایة آن غزلها را بجهت ایشان خواند یاران از
قوت حفظ او حیرت کردند او را ده اند که چهارده هزار ارجوزه از شعرای
عرب بغیر قصاید و مقاطیع منتخب در حفظ داشت ابوتمام گوید وقتی
از بصره به بصره آمده در مکانی خارج شهر منزل نمودم و با یاران مغازلت
همی نمودم که پسری نابالغ بخیمه من در آمد پس از ترحیب و تسلیم مرا گفت
یا ابا تمام نمیدانم در این شهر بسبب لجاج آمده یا بطلب خراج گفتم از برای
هیچ یک لکن من مردی هستم شاعر بهر ولایت که در آیم بمدحت ارباب ولایت
برآیم آنچه صله و جایزه بمن دهند با امثال تو صاحب جمال انفاق کنم و کام
دل از ایشان بگیرم دیدم آن جوان بفکرت فرو رفت و این ابیات بگفت
انت بین اثنتین تبرز للناس و کلتاهما بوجه بذال
لست تنفک راجیاً لوصال فی [illegible] حبیب او طالب لنوال
ای ماء یبقی لوجهک هذا بین ذل الهوی و ذل النوال
و نعم ما قیل هیچ دانی چیست دخل حرام یا کدام است خرج نافرجام
بگدائی فراهم آوردن پس بشوخی و معصیت خوردن
صاحب
اربابان شعر را که ده هزار بیت بیاد نداشته باشد صحبت ندارم حاجب باز آمد
و با او گفت ابوبکر گفت ده هزار بیت از شعر مردان خواهی یا از شعر زنان
حاجب بشنید و دانست که طرفه کیست پس او را بخواند و بنواخت گویند
ابوبکر مذکور صد هزار بیت از اشعار عرب بیاد داشت و لیدبن یزید بن
عبدالملک حماد راویه را گفت ترا راویه گویند باید که از هر شاعری شعری
برخوانی حماد دو هزار و نه صد قصیده از شعرای عرب جاهلیت برخواند
اصمعی شانزده هزار رجز بیاد داشت فضل بن ربیع ابوعبیده نحوی را گفت
پیش اسب رو و بر هر عضو آن دست نه و در آن باب هرچه دانی از
اشعار و امثال عرب بخوان ابوعبیده گفت من بیطار نیستم فضل
اصمعی را اشاره کرد اصمعی برخواست و دست برکفل اسب نهاد و شعری
مناسب برخواند و همچنین بر هر عضوی از آن دست می نهاد و شعر
میخواند تا بدمش رسید فضل اسب را باو بخشید ابوعبیده گفت
بعضی از آنچه اصمعی خواند خطا است و برخی صواب و آنچه صواب است
او از من آموخته و آنچه خطا است ندانم از کجا آورده و فی روضات الجنات
فی ذکر محمد بن عبدالواحد البغدادی ابوعمر الزاهد الملقب بالمطرز نقلاً عن القاضی
التنوخی انه قال لم ارقط احفظ منه املی من حفظه ثلثین الف ورقة و موشعة [illegible]
تا اینجا بار یک چاپ نوشته شده

محمد بن هشام سعدی کتابی از یکی گرفت و شبی مطالعه کرد و دیگر روز باز داد و همه را
از حفظ برخواند حکیم عمر خیام در اصفهان کتابی دید و بعد از مطالعه به نیشابور شد
و از حفظ خود بنوشت چون اصل بدست آمد چندان تفاوتی نداشت
هشام بن عروه بخانه معتکف شد و در سه روز همه قرآن را حفظ کرد
بحتری گوید وقتی ابو سعید محمد بن یوسف را مدح گفتم و نزد او شدم و برخواندم
مردی در حاشیه مجلس نشسته بود گفت این شعر از آن منست و از اول تا آخر
برخواند متعجب شدم چه از این پیش بکسی نخوانده بودم در او می‌نگریستم و ابو سعید
مراد لجوئی میکرد پس گفت این ابن عم تست ابو تمام برخاستم و با او
معانقه کردم روی برابو سعید و گفت با تو مزاح میکردم مرا از این قوت حفظ او
بعجب زیاده شد گویند ابو نواس قصیده بیک شنیدن یاد میگرفت و مشهور است
که امیر معزی قصیده بیک شنیدن حفظ کردی و پسرش دو نوبت و غلامش
بسه نوبت شاه شجاع از ملوک آل مظفر در هفت سالگی قرآن را حفظ کرده
بود و هشت بیت عربی بیک شنیدن یاد میگرفت ابو بکر بن انباری
گوید هژده صندوق کتاب بیاد دارم و از آن صد و بیست تفسیر است
ابو بکر طبری خوارزمی خواست بنزد صاحب عباد رود حاجب مانع آمد و نزد
صاحب رفت و گفت شاعری بر در است صاحب گفت بگو من شرط کرده ام
را با شاعری

صاحب نفایس الفنون گوید که ابو بکر خوارزمی شاه چون در پیش صاحب ابن عباد رفت
متنبی آنجا حاضر بود از او پرسید که انت الخوارزمی او در جواب گفت انا انا و
خوارزم بحرف بی متنبی را یعنی خویش بیاد کنید صاحب شرط کرده است که هر که
در حلقه ندماء او آید باید که شصت هزار بیت یاد داشته باشد ابو بکر گفت
از اشعار عرب یا عجم صاحب چون این دعوی شنید فرمود که از اشعار عرب
ابو بکر گفت از اشعار قدماء یا مولدان صاحب فرمود از اشعار قدماء ابو بکر
گفت از گفتهای زنان یا مردان صاحب فرمود از گفتهای زنان ابو بکر گفت
از دختر بکر یا غیر صاحب فرمود از گفتهای دختران بکر ابو بکر خوارزمی برخواست
تا فرو خواند صاحب چون از فضل او واقف شد ترحیبی هرچه تمام تر
نمود مبلغ پنجهزار دینار عطا فرمود ابو بکر را بمعنی برنجید و اسد و بیت در حق
صاحب گفت لا تمدحن ابن عباد وان هطلت کفاه بالجود حتی فاقت الدیما
فانها خطرات من وساوسه یعطی ویمنع لا بخلا و لا کرما
و فی علل الشرایع باسناده الی ابیجعفر علیه السلام قال اقبل امیر المومنین صلوات الله
علیه و معه الحسن بن علی علیهما السلام و هو متکئ علی ید سلمان فدخل المسجد الحرام
فجلس اذ اقبل رجل حسن الهیئة و اللباس فسلم علی امیر المومنین علیه السلام

فرد علیه السلام فجلس ثم قال یا امیر المومنین اسئلک عن ثلث مسائل ان اخبرتنی
بهن علمت ان القوم رکبوا من امرک ما قضی علیهم انهم لیسوا بمأمونین فی
دنیاهم و لا آخرتهم و ان تکن الاخری علمت انک و هم شرع سواء فقال
له امیر المومنین صلوات الله علیه سلنی عما بدا لک قال اخبرنی عن الرجل
اذا نام این تذهب روحه و عن الرجل کیف یذکر و ینسی و عن الرجل کیف
یشبه ولده الاعمام و الاخوال فالتفت امیر المومنین علیه السلام الی الحسن بن علی
علیهما السلام فقال یا ابا محمد اجبه فاجاب الحسن علیه السلام عما سئله و کان فی جملة
کلامه اما ما سئلت عنه من امر الذکر و النسیان فان قلب الرجل فی حق
و علی الحق طبق فان صلی علی النبی و اله صلوة تامة انکشف ذلک الطبق
علی ذلک الحق فذکر الرجل ما کان نسی الی آخر الروایة اخذنا منها موضع الحاجة
و ترکنا الباقی و در کافی در باب حفظ القرآن از کتاب دعا از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود تقول اللهم انی اسئلک
و لم یسئل العباد مثلک اسئلک بحق محمد نبیک و رسولک
و ابرهیم خلیلک و صفیک و موسی کلیمک و نجیک و عیسی کلمتک
و روحک اسئلک بصحف ابرهیم و توریة موسی و زبور داود
و انجیل

في روضات الجنات في ترجمة بندار بن عبد الحميد الكرخي الاصبهاني
نقلا عن صاحب البغية قال ياقوت ان بندار كان يحفظ سبعمائة
قصيدة اول كل قصيدة بانت سعاد وذكر الزبيدي في طبقات
النحاة ان بندار الاصبهاني كان يحفظ سبعمائة قصيدة اول كل
منها بانت سعاد وفي روضات الجنات ايضا في ترجمة احمد بن
الحسين المتنبي ان من غاية حفظه انه كان يحفظ ما على ثلثين ورقة
بنظرة واحدة وفيه ايضا عند ترجمة اسحق بن راهويه الفقيه انه قال اسحق
احفظ سبعين الف حديث واذاكر بمائة الف وما سمعت شيئا قط الا حفظته
ولا حفظت شيئا فنسيته

والانجيل عيسى وقرآن محمد صلى الله عليه وآله وبكل وحي اوحيته وقضاء امضيته
وحق قضيته وغني اغنيته وضال هديته وسائل اعطيته واسئلك
باسمك الذي وضعته على الليل فاظلم وباسمك الذي وضعته
على النهار فاستنار وباسمك الذي وضعته على الارض فاستقرت ٢
ودعمت به السموات فاستقلت ووضعته على الجبال فرست
وباسمك الذي بثثت به الارزاق واسئلك باسمك الذي
تحيي به الموتى واسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة
من كتابك اسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد وان ترزقني حفظ القرآن
واصناف العلم وان تثبتها في قلبي وسمعي وبصري وان تخالط بها
لحمي ودمي وعظامي ومخي وتستعمل بها ليلي ونهاري برحمتك وقدرتك
فانه لا حول ولا قوة الا بك يا حي يا قيوم قال وفي حديث آخر زيادة
واسئلك باسمك الذي دعاك به عبادك الذين استجبت لهم
وانبياؤك فغفرت لهم ورحمتهم واسئلك بكل اسم انزلته في كتبك
وباسمك الذي استقر به عرشك وباسمك الواحد الاحد الفرد

وضمسكح يضكس
سيض كردفين سيترون
لا اوتين يشقق ولا ياتك
در ولا لذ دن دليق وقال
قال غراجوف قالا عزتينه ملها متان

الاول منه في المشهور الثاني صحتها بالتبس ولو بالتكبير قبله الثالث استحباب الجهر
فيها الرابع تقديم الخطبتين عليها الخامس الاجزاء عن الظهر التاسع كل وجوب الجماعة
فيها السابع اشتراطها بالامام الثامن توقفها على خمسة فصاعدا احدهم الامام
التاسع سقوطها عن المرأة والعبد والاعمى والهم والاعرج والمسافر ومن هو على رأس
ازيد من فرسخين الآن يحضر عن المراة العاشر ان لا يكون جمعتان في اقل
من فرسخ واما العيدان فتختص بثلاثة اشياء الاول الوقت من طلوع
الشمس الى الزوال الثاني خمس تكبيرات بعد القراءة في الاولى والاربع في
الثانية بعد القراءة ايضا والقنوت فيها الثالث الخطبتان بعدها وهي على كل
عليه الجمعة ومن لا تجب فلا تشترطها واما الآيات فهي الكسوفان والزلزلة وكل ريح
مظلمة سواء اكان صفراء او محوفة وتختص صلواتها بامور اربعة الاول تعدد الركوع
ففي كل ركعة خمسة ركوع الثاني تعدد الحمد في الركعة الواحدة اذا اتم السورة
الثالث جواز تبعيض السورة الآية الخامس والعاشر فيهما لو لم يكن اتم
السورة [illegible] على الاقل لو شك في عدد الركوعات [illegible]
واما صلوة الطواف فتختص بامرين الاول فعلها في المقام او وراءه او الى
جانبه الا الضرورة الثاني جعلها بعد الطواف قبل السعي ان وجب واما الجنازة
فتختص بستة الاول وجوب تكبيرات اربع الثاني التشهد بين عقيب
الاولى والصلوة على النبي واله عقيب الثانية والدعا للمؤمنين عقيب الثالثة

وليمت عقيب الرابعة الا انه لا ركوع فيها ولا سجود ولا تشهد ولا تسليم ولا
يشترط فيها الطهارة المنذور فيجب الملتزم فيهما نذره من الهيئة المشروعة لعقد
وواجب الوفاء به ولو عين زمان واخل به عمداً قضاه وكفّر ويدخل في شبه
النذر العهد واليمين وصلواة الاحتياط والتحمل عن الاب والمستأجر عليه
والقضاء فانه ليس عين المقضي وانما هو مثله ويجب فيه مراعات
الترتيب كما فات ومراعات العدد تماماً وقصراً لا مراعات الهيئة الخوف
وان وجب قصر العدد الا انه لو عجز عن استيفاء افعال الصلوة ذو ماري سقط
عنه لو تعذر ويجزي عن الركعة بالتسبيحات الاربع ويجب النية والتحريم والتشهد
والتسليم وانما المعتبر في الهيئة بوقت الفعل اداءً وقضاءً وكذا باقي
الشروط فيصح القضاء ممن فقدها لا فاقد الطهارة والمريض المومي بعينه
للركوع والسجود فتحهما رفعهما والسجود اخفض وكذا الاداء ولو جهل الترتيب كرر
حتى يحصل احتياطاً والسقوط اقوى وانما يجب القضاء على التارك مع
بلوغه وعقله واسلامه وطهارة المرأة من الحيض والنفاس اما
عادم المطهر فالاولى وجوب القضاء ولو لم يحصل قدر الفوائت او
الفائتة فرض حتى يغلب على الظن الوفاء ويقضي المرتد والسكران وشارب
المرقد عند زوال العذر ولو فاتته فريضة مجهولة من الخمس قضى الحاضر صبحاً ومغرباً
واربعاً مطلقة والمسافر ثنائية مطلقة اطلاقاً رباعياً ومغرباً ولو كانت
اثنتين قضى الحاضر صبحاً ومغرباً واربعاً مرتين والمسافر ثنائيتين بينهما المغرب
والمشتبه يزيد على الحاضر ثنائية ولو كانت ثلاثاً قضى الحاضر الخمس والمسافر

ثنائيتين

ثنائيتين ثم مغرباً ثم ثنائية والمشتبه يزيد على الحاضر ثنائية بعدها
وان كانت اربعاً قضى الحاضر والمسافر الخمس والمشتبه يزيد على الحاضر ثنائيتين
قبل المغرب وثنائية بعدها وفرضه التعيين وكذا الوفاة الخمس واثبته
اليومان اجتزاء بالثماني ولا القضاء تقضي الجمعة والعيدان
والايات لغير العالم بها مالم يستوعب الاحتراق
ولو اطلق القضاء على صلواة الطواف
الجنازة والطواف وكذا النذر
مطلق مطلق

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب كاتب الحقير
الفقير ابن علي محمد محمد تقي ... ملقب بـ...
بالورود تاريخ شهر شعبان
سنة ١٢٣٤

السادس

ركعتين قائماً قبلهما الخامس الشك بين الاثنين والخمس بعد اكمال
السجدتين السادس الشك بين الثلث والخمس السابع الشك بين
ركوع الاثنين والاربع والخمس ففي هذه الاربع وجه بالبناء على الاكثر
لانه هو المتيقن ووجه بالبطلان في الثلاثة الاول احتياطاً والبناء في الثامن
على الاربع والاحتياط بركعتين قائماً وسجود السهو التاسع الشك بين الاثنين والثلث
والاربع والخمس بعد السجود وحكمه حكم الثامن ويزيد في الاحتياط بركعتين قائماً
العاشر الشك بين الاربع والخمس بعد السجود ويوجب للرغمتين كما عرفت وقبل
الركوع يكون شكاً بين الثالث والرابع وبعد الركوع فيه قول بالبطلان والاصح
الحاقه بالاول فيجب الاتمام والرغمتين الحادي عشر الشك بين
الثلث والاربع والخمس وفيه وجه بالبناء على الاقل والآخر بالبناء على
الاربع والاحتياط بركعة قائماً وسجود السهو الثاني عشر ان يتعلق
الشك بالسادسة وفيه وجه بالبطلان وآخر فيه بالبناء على الاقل
ويجب حكمه حكم ما يتعلق بالخمس ولابد في الاحتياط من النية اصلي ركعة
احتياطاً او ركعتين قائماً او جالساً في الفرض المعين اداءً او قضاءً لوجوبه
قربة الى الله ويكبر عليه قراءة الحمد وحدها اخفاتاً ولا يجزي فيه التسبيح ويعتبر فيه
جميع ما يعتبر في الصلوة والتشهد والتسليم ولا تتخلل المبطلات بينه وبين
الصلوة ولا خروج الوقت نعم ينوي القضاء ولو ذكر بعده او في اثنائه النقصان
للنقصان لم يلتفت وقيل لو ذكر في اثنائه اعاد الصلوة ولو ذكر التمام تخير
في القطع والاتمام البحث الثاني في خصوصيات بقية الصلوة بالنسبة
الى اليومية وتحقق الجمعة بامور شرط الاول خروج وقتها بصيرورة
الظل

الثلاثة في سجدتي السهو وهو نسيان السجدة الواحدة او التشهد او الصلوة
على النبي صلى الله عليه وآله ويجب تداركها في محلها فانه يقضي ذلك بعد التسليم ويسجد له
ونية السجدة اسجد السجدة المنسية او التشهد واتشهد التشهد او اصلي الصلوة
المنسية في فرض كذا اداءً لوجوبه قربة الى الله ونية سجدتي السهو اسجد
سجدتي السهو في فرض كذا اداءً لوجوبه قربة ويجب فيهما ما يجب في سجود الصلوة
وذكرهما بسم الله وبالله وصلى الله على محمد وآل محمد ثم يتشهد فيهما تشهداً
خفيفاً ويسلم ويجب ايضاً للتسليم في غير محله نسياناً وللكلام كذلك
وللشك بين الاربع والخمس وللقيام في موضع قعود وبالعكس والاحوط
وجوبهما لكل زيادة ونقيصة غير المبطلتين وهما بعد التسليم مطلقاً وقيل
ولا يجب فعلهما في الوقت ولا قبل الكلام وان كان الاولى وجوبه ولا
يجب التعرض في نيتهما للاداء والقضاء وان كان احوط ويجب في الاجزاء
المنسية ذلك كله اما الطهارة والستر والاستقبال فيشترط في الجميع
الخامس ما يوجب الاحتياط في الرباعيات وهو اثنا عشر الاول
ان يشك بين الاثنين والثلاث بعد اكمال السجدتين الثاني الشك
بين الثلث والاربع مطلقاً والبناء على الاكثر فيهما ويتم بالفرض ويسلم
ثم يصلي ركعة قائماً او ركعتين جالساً الثالث الشك بين الاثنين
والاربع والاحتياط بركعتين قائماً الرابع الشك بين الاثنين والاربع بعد
اكمال السجدتين والبناء على الاربع والاحتياط بركعتين جالساً او

تعمد البكا للامور الدنيا العشرون تعمد ترك واجب مطلقا الا الجهر والجهر
فيعذر الجاهل فيهما الحادي والعشرون تعمد الانحراف عن القبلة الثاني
والعشرون تعمد زيادة واجب مطلقا الثالث والعشرون تعمد الرجل عقص شعره
الرابع والعشرون تعمد وضع احد الراحتين على الاخرى راكعا بين ركبتيه ويسمى
التطبيق على خلاف فيهما الخامس والعشرون تعمد كشف العورة في قول ومنهم
الطلب مطلقا ما جمع ما يتعلق بالخمس الفاتحة ولا يجب التعرض للجهر بين كيفية
المعرفة ها والله الموفق والمعين اما الخاتمة ففيها بحثان الاول في الخلل
الواقع في الصلواة وهو اقسام الاول ما يعذره وقد ذكر في المنافيات الثاني
ما لا يوجب شيئا وهو نسيان غير الركن من الواجبات فلم يذكر حتى تجاوز محله
كنسيان القراءة او ابعاضها او صفتها او واجبات الانحناء في الركوع والسجود
منه والطمأنينة في الرفع او واجبات الانحناء في السجدتين او الطمأنينة في
الرفع من السجدة الاولى وكذا زيادة ما ليس بركن سهوا والسهو في موجب السهو
او سهو في حصوله النسيان الكثير عادة وشك الامام مع حفظ المأموم او
بالعكس او غلب على ظنه احد طرفي ما شك فيه الثالث ما يوجب التلافي
بغير سجود وهو ما من الافعال وذكر قبل فوات الوقت كنسيان قراءة
الحمد حتى قراءة السورة ولما يركع او نسيان الركوع حتى هوى الى السجود
ولما يسجد او نسيان الركوع حتى قام ولما يركع وكذا التشهد الى ان يركع ما يوجب

سقط دشنام است وسقط آتش تجه كافتد نانم
قره باشد آتش زبان كاندر درافتد سنگ سياه
قحط جود وقسط عدل وقحط نام دارو است
قره جمعى ازرشان وقره از شبهاى سرد
قرة دان آتش شبكار در آفرقه شرطلقا
قرته يكبار است قره قوت دان در بين ان
قرب باشد حبس به شب جهيز را گوارد
خرفا ...
دان رفاق از جهان شجهي باشد ...
شكل شد ونقد آمد شكل انشكل زنان
غل خيانت غل عداوت غل كه بركهن بشكند
غال هاى بس بلند وغيل انبوه نيست است
هل بود آواز نير وهل به مادر خشيت
بچه آهو طلا دان وطلا جز نيز كران
خوان ملا بيربده دان ملا بيرظرف
سقط آتش بالا است اندر شور وديگران
جرة تشنه جرة آتى زر نكوست آزاد دار ازان
روغن سازند بهر نغوه وخالي ازان
قره فرخ جسم است وكوه او راست آن
قرة نور وقرة العين است نور ديدكان
تركه جز نيز باشد در زند لق انى جان
ترب ازشته ميدان اكه از باله باجز روان
غوف باداى وحقه ... عرش گاه رد آن
اهر ... زهره ... از نوع نان
شغل ... لي كه سازند از ادم ...
راهن آتش برود ... از كردن كن نان
غول چاه ... باشد از ... جستيان
هلك ... وتيري كو ... بار كران
رود ... طلاد ... فداه
كشت ... ملا او راق بجد د كران

شد جلا رفتن ز خانه نيست بردون جلا
دان كلا را توگياه وخون كلا جمع كلا
دان قرابت قرا اسر ضيافت كى
آتش ... وقصد كون هم ...
ملة الشور كتاب ديك باشد ودو پوست
وقت يك لقمه كرد آدمى اندر دهان
جد بجد معروف جد جهد آ اندر كارها
مدة مرفق علت ... زرد اديم
عرق بوى عرف ... عرف بالا دان
جار گشتن وجمعش ... آيد جوار
سنگ ... از اديم ... علف
نزه تخت صدف ... صدف قول ...
بالكسر فوت ... نوع ... اين
زار ... الكي كه منشيند زبان
عارعيب ... در لفظ عرب
ختنه كار ... خوانند آنچه در دندان
بس جلا اندر عظم آمد ميان همسكنان
گرد لجه باشد كلا وفردا و ركيدان
قربه بيك ده باشد جمعش قرا كفر عيان
... فراخ ... از ... ستان
... جمعيت كه ... اندر ... نان
... ميدانا بدان
... كه ... انده انداز ... نشان
مده باشد ... كذشته از ميان
... باشد در ... جان
شود جواز ... جواز از جمله همسايكان
سلك بر جور ... بيچو ... ارغوان
صدق دان ... زن ... يكان
زار ... زمن اكنون ... نان
... ظالم ... دان ... ظالمان
... عور جمع عور ... ندان
ختنه دان مهر ... در ... كان
نظم

وفي الخمس خمسمائة واربعة وعشرون فرقا مقارنة وسنة الثمانية
وثلاثة وستون والصبح ثمان مائة وخمسة وسبعون فرقا وستمائة مائة وخمسة
وخمسون الفصل الثالث في المنافيات وهي خمسة وعشرون الاول
نواقض الطهارة مطلقا ومبطلاتها كالطهارة بالماء النجس والمغصوب
عمدا مع العلم الاخر الثاني الاستدبار القبلة مطلقا او اليمين او اليسار مع
بقاء الوقت الثالث الفعل الكثير عادة الرابع عدم حفظ عدد الركعات
السادس الشك في الركعتين الاولتين او في الثانية او في المغرب السابع
نقص ركن من الاركان الخمسة والنية والتكبير والقيام والركوع والسجدتين معا
وزيادته الثامن نقص ركعة فصاعدا ثم يذكر بعد المنافي التاسع زيادة
ركعة ولم يقعد آخر الرابعة بقدر التشهد العاشر عدم حفظ الاولتين الحادي
عشر القعاد عنها قبل دخول الوقت الثاني عشر ايقاعها في مكان او ثوب
نجسين او مغصوبين مع تقدم العلم وبذلك كذا بدن الثالث عشر منافيتها لحق
الادمي مضيق على قول الرابع عشر البلوغ في اثنائها اذا بقي من الوقت قدر الطهارة
وركعة فهذه منافيات وان كان سهوا الخامس عشر تعمد وضع احد اليدين
على الاخرى لغير تقية السادس عشر تعمد الكلام بحرفين فصاعدا او قران
ولا دعاء ودنيا التسليم في غير موضعه السابع عشر تعمد الاكل والشرب
الا في الوتر لمن يريد الصيام وهو عطشان الثامن عشر تعمد القهقهة التاسع عشر

بیستم از خلفای عباسی الراضی بالله ابو العباس احمد بن المقتدر بالله بعد از آنکه قاهر را
مسمول ساختند با او بیعت کردند و او خلیفه فاضل فصیح بود و اشعار آبدار گفتی
و فرمود تا درم و دینار را از نقره و طلای خالص سکه کنند و نقود کم عیار
که در میان بود برگرفت و راضی در شانزدهم ربیع الآخر سنه ۳۲۹ وفات یافت
مدت خلافتش هفت سال بود و وزیر او ابن مقله بود و بسبب آنکه ابن مقله بدون
رضای راضی نامه بحکم ماکانی نوشته او را ببغداد طلبیده بود خلیفه بر این معنی واقف شده
فرمان داد تا دست ابن مقله بریدند و هر چند فریاد کرد دستی که واضع خط نسخ است
و چندین مصحف نوشته مبرید کسی کوش بحرف او نکرد گویند بعد از آن
ابن مقله قلم بر ساعد بسته چیزی نوشتی بیست و یکم از خلفای عباسی المتقی بالله
ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی بر مسند خلافت نشسته سه سال
یازده ماه و شش روز حکومت کرد و در روز سه شنبه بیست و یکم صفر سنه ۳۳۲ ترکان او را
گرفته میل کشیدند و در همین سال وفات یافت وزیر او احمد بن میمون بود
بیست و دوم از خلفای عباسی المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله ۲

علمت و علم بقاؤها في ذمته وجب اخراجها وقدمت على الوصية
والارث سواء اوصى بها ام لا وسواء طالب بها اربابها ام لا
علم برؤ ذمة الميت منها ولو اعلم اهلها وهو تعيينه ام لا
ويندرج فيها الزكاة والخمس واذا كان عليه حج واجب
بالاستطاعة الحاصلة من غير المظالم او بنذر ونحوه او اجارة
وشبههما [illegible] المظالم الحاكية [illegible] مفصلا في محله اما
اذا احتمل فراغ ذمته عن المظالم ولم يثبت بالطرق المعتبرة
الشرعية وكان قد اوصى بصرف ثلث ماله مثلا في قضاء
صلوة واجبة وغيرها حملت وصيته على الصحيح ووجب انفاذها من جميع التركة
كما هو مقتضى الوصية ثم انه ان علمت المظالم بخصوصياتها اعطيت على نحو ما
علمت فان كانت حقوقا للسادة كالخمس دفعت اليهم وان كانت للعوام
دفعت اليهم وان كانت لكل منهما وعلم قدر مستحق كل منها عمل بحسبه وان اشتبه
القدر فالاولى بل الاحوط التقسيم والاشد من ذلك احتياطا انه بعد التقسيم
يدفع كل منهما حصته للآخر وينوي ذلك عن صاحبها او يوصل حصته كل الى

گفت والله شصت نفر بدارد را انگاه سه نفر از مردان خود را گفت تا یکی از بلندی
خود را بزیر انداخته بجهنم پیوست و دیگری شکم خویش بدشنه بشکافت و یکی خود را در
آب فرات انداخته غریق گردید پس بار سول گفت بخلیفه بگو که تو با این مردمی که بدینگونه مطیع
فرمان منند چگونه حرب خواهی کرد و اشاره بسگ سیاه کرد که نزدیک او بزنجیر بسته بود و گفت
فردا ابو الیوسف را با این سگ بیک زنجیر خواهم بست و چون روز دیگر تلاقی فریقین
دست داده سپاه مکتفی هزیمت یافتند و یوسف بدولت ابو سعید گرفتار گشت
و مکتفی در ذیقعده سنه دویست و نود و شش ۲۹۵ وفات یافت و مدت خلافتش شش سال و یکروز بود
هجدهم از خلفای عباسی المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد المعتضد بالله
بعد از مکتفی برادرش مقتدر بیعت کردند و او کریم النفس و فقیر بود و مدت سلطنت او
بیست و پنج سال و در آخر بقتل رسید نوزدهم از خلفای عباسی القاهر بالله ابو منصور
محمد بن معتضد و او در وقت بیعت سی و هفت ساله بود و مدت خلافتش یکسال و
پنجاه و هشت روز بود و در سنه سیصد و بیست و دو ۳۲۲ وفات یافت و وزیرش علی بن
محمد مقله بود واضع خط نسخ و او حرم و کنیزان مقتدر را شکنجه و آزار بسیار نمود
و چوب بر مادر مقتدر میزد تا همه مالش بستد و او در آن هفته بمرد و برادر
خود را چهار میخ کرده عاقبت مردم از او رنجیده ترکان او را میل کشیدند و بعد از
خلع او را بگذاشتند و در بعض از تواریخ بنظر رسیده که قاهر بعد از میل کشیدن
مدتی زنده بود و مانند سایر گدایان بر در مسجد جامع گدائی میکرد و میگفت
ایها الناس صدقه دهید بشخصی را که خلیفه شما بود فاعتبروا یا اولی الابصار

كل بطريق آخر وان كانت المظالم من جهة اختلاط المال الحلال بالحرام
فالاولى والاحوط صرفها في السادة وان كانت من جهة مال في الذمة
لمالك غير معين ولا يمكن تعيينه ومعرفته فالاحوط صرفها في العوام مقايس

والعتمة اثنتي عشرة ركعة يفصل بين كل ركعتين بتسليم ويقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب
مرة واحدة وانا انزلناه في ليلة القدر ثلث مرات وقل هو الله احد اثنتي عشرة
مرة فاذا فرغ من صلوته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على محمد وعلى آله
ثم يسجد ويقول في سجوده سبعين مرة سبوح قدوس رب الملئكة والروح
ثم يرفع رأسه ويقول سبعين مرة رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك
انت العلي الاعظم ثم يسجد سجدة اخرى فيقول فيها ما قال في الاولى ثم
يسئل الله حاجته في سجوده فانها تقضى ان شاء الله تعالى قال رسول الله صلى الله عليه وآله
والذي نفسي بيده لا يصلي عبد او امة هذه الصلوة الا غفر الله له جميع ذنوبه
ولو كانت ذنوبه مثل زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وورق الاشجار ويشفع
يوم القيمة في سبعمائة انسان ممن استوجب النار انتهى ما نقل عن العلامة ره
وفي مصباح الكفعمي ره صلوة الرغائب المروية عن النبي صلى الله
عليه وآله اثنتي عشرة ركعة وصفة عملها ان تصوم اول خميس من رجب ثم
تصليها بين العشائين ليلة الجمعة تقرء في كل ركعة الحمد والقدر ثلثا والتوحيد
اثنتي عشرة ثم سلم وصل على محمد وآله سبعين مرة ثم اسجد وقل سبوح
قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم ارفع رأسك وقل
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت العلي الاعظم سبعين مرة

ثم اسجد

فائدة وفي الاجازة الصادرة عن العلامة رحمه الله لبني زهرة ره عن عدة وسائط
عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله رجب شهر الله وشعبان
شهري ورمضان شهر امتي قيل يا رسول الله ما معنى قولك رجب شهر الله قال
لانه مخصوص بالمغفرة فيه تحقن الدماء وفيه تاب الله على اوليائه
وفيه انقذهم الله من يد اعدائه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صام
كله استوجب على الله ثلثة اشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه وعصمة
فيما بقي من عمره وامانا من العطش يوم الفزع الاكبر فقام شيخ ضعيف
فقال يا رسول الله اني عاجز عن صيام كله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
صم اول يوم منه فان الحسنة بعشر امثالها واوسط يوم منه واخر يوم منه فانك
تعطى ثواب من صام كله ولكن لا تغفلوا عن ليلة اول جمعة منه فانها ليلة
تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك انه اذا مضى ثلث الليل لا يبقى
ملك في السموات والارض الا ويجتمعون في الكعبة وحواليها ويطلع
الله عليهم اطلاعة فيقول لهم يا ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا حاجتنا
اليك ان تغفر لصوام رجب فيقول الله عز وجل قد فعلت ذلك ثم قال رسول الله
صلى الله عليه وآله ما من احد يصوم يوم الخميس اول خميس في رجب ثم يصلي ما بين العشاء

صلی الله علیه و آله روی خود از او برگردانید ناصر در پای آنسرور افتاده گفت یا رسول الله از بنده کینه
چه گناه صادر شده که روی خود از من میگردانی آنحضرت اشاره بنظام الملک کرده فرمود
که تا او از تو راضی نگردد جواب سلام تو ندهم ناصر از نظام الملک سؤال نمود که موجب
شفقت تو از من چیست خواجه گفت من مدرسه از برای طالبان علوم بنا نهاده ام تا
در آنجا بمباحثه و مذاکره و افاده و استفاده اشتغال نمایند و تو باندک جریمه تفضیح
ایشان نمودی و مدرسه را برابر بطه و اب کردانیدی ناصر سر در قدم خواجه نهاد
بر آنم معذرت قیام نمود و گفت مدرسه را الحال اول ریانم و در آن موضع
کتابخانه دیگر بنا نهم و کتب تفسیر و قرآن بسازم و از خواب بیدار شده [illegible]
و عمال انها را از مدرسه بیرون کرده کتابخانه ساخته مدرسه را عمارت نمود
سی و پنجم از خلفاء عباسی الظاهر بالله ابو منصور محمد بن الناصر لدین الله و ناصر او را
در حیات خود ولیعهد ساخته [illegible] بعد از پدر بر سریر خلافت نشسته اول حکمی که کرد
این بود که باج و خراج ممالک را بر انداخت و ندا فرمود که هر که در دست پدرم
ناصر چیزی داشته باشد به ملازمت آمده از او طلب نماید و جمعی کثیر بدار الخلافه
آمدند هرچه دعوی کردند بعد از تحقیق بدیشان داد و املاک و ضیاع و عقار اهل
سواد عراق و بغداد را که ناصر بعضی از آن بعلت خراج و برخی را باسم جریمه و مصادره
گرفته بود بدیشان باز داد و قبالها را که نهاد در خزانه یافته بصاحبان رد کرد و در
بعضی از تواریخ از رشیق نامی نقل نموده که بعد از فوت ناصر در خدمت ظاهر بخزینه
در آمدم و دفاین و نفایس را بدو می نمودم [illegible] که در عهد ناصر طلاها که داشته
در آن

٨

در بیت الخلاء [illegible] مورث کند نسیان و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که مسواک کردن در حمام دندان را بر باد میبرد و دیگر از جهت
زیادتی حافظه وارد است که هر که در عقب هر نماز بگوید سبحان من لا
یعتدی علی اهل مملکته سبحان من لا یاخذ اهل الارض بالوان العذاب
سبحان الرئوف الرحیم اللهم اجعل لی فی قلبی نورا و بصرا و فهما و علما
انک علی کل شیء قدیر قوه حافظه او بمرتبه رسد که هرچه بشنود حفظ نماید
و ایضا وارد است که بجهت قوه حافظه هر روز ده مرتبه بگوید
ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما و سخرنا مع داود الجبال یسبحن
والطیر و کنا فاعلین یا حی یا قیوم یا رب موسی و هرون یا رب محمد
صلی الله علیه و آله اکرمنی بالحفظ الفهم والحفظ والخیر یا قاضی الحاجات
وصل علی محمد و آله اجمعین و ایضا وارد است که هر که سه روز هر روزی بگوید
یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت اسئلک ان تحیی به قلبی اللهم صل علی
محمد و آل محمد خدا قلب او را روشن سازد و هرچه خواهد حفظ نماید و ایضا
هر که قوه حافظه اش کم باشد در عقب نماز صبح در هر روزی قبل از حرف

سی و چهارم از خلفاء عباسی الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیء ناصر در سال
پانصد و هفتاد و [illegible] بر سریر خلافت نشست عالمیان را بعدل و داد نوید داد و در آدینه
بیست و [illegible] شهر شوال سال مذکور در اقطار جهان خطبه بنام او خواندند و در اواخر حکومت مستضیء
قحطی عظیمی در بغداد روی نموده و خلق بسیار تلف شدند و چون ناصر خلیفه شد ابواب رحمت
الهی مفتوح شده باران بسیار بارید و قحط و غلا بارخص مبدل گشت و مدت خلافت
ناصر چهل و هفت سال بود و در اواخر سنه ششصد و بیست و هفت بعالم دیگر خرامید
و از بعضی کتب تاریخ منقول است که چند نوبت بعرض بسمع ناصر رسانیدند که طلبه
علم در مدرسه نظامیه اکثر اوقات شب و روز بنا ملایم اقدام می نمایند و ناصر نهایت
نیکرو و زیبا منظر بود و در آن ایام هنوز سبزه اش ندمیده بود خواست که این معنی را
بنفس خود تحقیق کند ناصر روزی بمدرسه [illegible] در آمد و در صحن مدرسه جلوه گر شده
بهر طرف می نگریست تا صورت حال تحقیق کند در آن اثنا یکی از طلاب را
نظر بر چهره خلیفه افتاده هوس وصال او از خاطرش سر بر زد و از کنج حجره بیرون آمده
آغاز نیاز نموده آهنگ محبت ساز کرد ناصر از آن حرکت معلوم نمود که آنچه در باب
متوطنان آن مدرسه میگویند بیان واقع است لاجرم فی الفور مراجعت نموده حکم کرد
تا طلبه علوم را از مدرسه اخراج کرده مدرسه را اصطبل قرار داد تا البرو استر بدان
بسته و بعد از چندگاه حضرت مقدس نبوی را بخواب [illegible] که بانی مدرسه خواجه نظام الملک
طوسی در ملازمت آنحضرت بود ناصر پیش رفته بآنحضرت سلام کرد حضرت رسالت پناه

زدن بگوید یا حی یا قیوم فلا یفوت شیئا علمه و لا یؤوده قوت حافظه اش
زیاد گردد و ایضا وارد است که هر که فراموشی او بسیار باشد مداومت کند
باین آیه سوره بقره ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا
و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا
طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا انت مولینا فانصرنا علی القوم
الکافرین در عقب نماز صبح و بعد از آن بگوید اللهم لا تنسنی ما اقرء
فی یومی هذا فانک قلت سنقرئک فلا تنسی هرچه دارد از روز بخواند
و بشنود فراموش نکند و وارد است که هر که ده درم قرنفل و ده درم
کندر سفید و ده درم قند سفید را مخلوط کند و باید ده درم را سپندرا
بدلت بیفشارد فشاردن شدید و داخل آنها نماید و در صبح ده درم و در
وقت خواب ده درم از آن را بخورد قوه حافظه اش بسیار گردد و قطع
بلغم و قطع تقطیر بول او شود و پشتش قوت گیرد و ایضا از حضرت
امیرالمؤمنین سلام الله علیه منقول است که هر کس زعفران خالص
و سعد را مساوی هم کوفته و بعسل معجون ساخته در هر روزی یک مثقال
بخورد حافظه اش زیاد گردد و در بعضی کتب مذکور است که هر که کندر
و سعد و شکر [illegible] را مساوی هم کوبیده و نرم نموده
هر روز بناشتا تا سه روز متوالی در هر روزی بقدر پنج درم سفوف نموده
میل